



یادداشت‌های گانت

نقاش
استاد ابراهیم پورداود



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

۳۳۲





فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اوستا، یسنا، گاهان، فارسی - اوستایی.
یادداشت‌های گات‌ها / نگارش پورداد؛ - تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
بیست و چهار، ۵۲۷ ص: جدول. (انتشارات اساطیر، ۳۳۲)
ISBN 964-331-117-1
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. اوستا - فارسی. یسنا، گاهان. ۲. شعر اوستایی. ۳. زبان اوستایی - - واژه‌نامه‌ها - - فارسی. ۴. فارسی - - واژه‌نامه‌ها - - اوستایی. الف. پورداد، ابراهیم، ۱۲۶۴ - ۱۳۴۷، گردآورنده و مترجم. ب. عنوان.
PIR ۱۴۱
۴فا۰/۰۴۳۹۱۵
۱۳۸۱
۸۱-۱۲۷۳



انتشارات سابر

یادداشت‌های گات‌ها

تألیف: ابراهیم پورداد

چاپ اول: ۱۳۸۱

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۱۱۷-۱

حق چاپ محفوظ است

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳





مردود سوم
کردار نيك

مردود سوم
گفتار نيك

مردود سوم
اندیشه نيك

گاتھا : بخش دوم

یادداشت‌های گاتھا

نگارش

پورداد

از انتشارات انجمن ایران‌شناسی

مهرماه ۱۳۳۶

چاپخانه آتشکده





فهرست نوشته‌ها

دیباچه ص نه - شانزده

فهرست نامه‌ها ص هفده - بیست و چهار

دین‌دبیری ص بیست و شش - بیست و هفت

غلطنامه ص بیست و هشت

اَهَنَوَدِگات ص ۱-۲۰۶:

- هات ۲۸ ص ۱-۲۶ (سروش ص ۱۳ ، ماتهر ، و خشود ص ۱۴-۱۵ ،
خرفستر ص ۱۵)
- هات ۲۹ ص ۲۷-۶۱ (آزوتی *azûti* ۴۶-۴۷ ، مک *maga* ۵۶-۶۱)
- هات ۳۰ ص ۶۲-۹۵ (مئینیو *mainyu* = مینو ، کوهر ۶۹-۷۱ ، ایش
eræš ۷۲-۷۴ ، هودا *hu-dâ* ، هو ، دش ۷۴-۷۹)
- هات ۳۱ ص ۹۶-۱۴۲ (دننا ۱۱۵-۱۱۶ ، دمان ، خان و مان ؛ شویتهر
shôithra ، روستا ۱۲۶-۱۲۹ ، دخیو *dahyu* ، ده ۱۲۹-۱۳۰)
- هات ۳۲ ص ۱۴۳-۱۷۰ (ویونکهران پدر جم ۱۱۵-۱۵۴ ؛ دورنوش
dûraosha ؛ نسا ، نسو ۱۴۸-۱۴۹ ، هوم ۱۶۶-۱۶۸)
- هات ۳۳ ص ۱۷۱-۱۸۸ (درمّون *draona* نان درون ، میزد ۱۸۰-۱۸۱)
- هات ۳۴ ص ۱۸۹-۲۰۶ (سوشیان *saōsyant* ۲۰۳-۲۰۴)

اُشتَوَدِگات ص ۲۰۷-۳۰۱:

- هات ۴۳ ص ۲۰۷-۲۲۶ (تخم *taxma* ، تهم ۲۱۱-۲۱۲)
- هات ۴۴ ص ۲۲۷-۲۵۹ (آسو *asu* ، آهو ۲۳۴-۲۳۵ ، پوتهر *puthra* ، بوره ،





ش

پسر، جم پسر ویونگهان، فریدون پسر آتیین، گر شاصپ پسر اترط،
زرتشت پسر پور شسپ، ارشن arshan، گشن ۲۵۶ - ۲۵۷)

هات ۴۵ ص ۲۶۰ - ۲۷۱ (براتر، برادر، خونگهر، خواهر، مادر، پدر،
نیا، نواده ... ۲۷۰ - ۲۷۱)

هات ۴۶ ص ۲۷۲ - ۳۰۱ (مهر ۲۷۹ - ۲۸۰، رشن ۲۸۰ - ۲۸۱، دستور
۲۸۶ - ۲۸۴

سپتدگات ص ۳۰۲ - ۳۴۳:

هات ۴۷ ص ۳۰۲ - ۳۰۵

هات ۴۸ ص ۳۰۶ - ۳۱۸

هات ۴۹ ص ۳۱۹ - ۳۳۲ (هر دار ۳۲۰ - ۳۲۱)

هات ۵۰ ص ۳۳۳ - ۳۴۳

وهوخسترگات ص ۳۴۴ - ۳۶۳:

هات ۵۱ ص ۳۴۴ - ۳۶۳ (فر، فره = خره ۳۶۰)

وهیشتواپشتگات ص ۳۶۴ - ۳۸۲:

هات ۵۴ ص ۳۶۴ - ۳۸۲ (تناپوهر = tanâpuhr = تنافور، پشوتن ۳۸۰ - ۳۸۱)

✱ ✱ ✱

۳۸۴ - ۳۸۵ اوسیح

۳۸۵ - ۳۸۷ کرین

۳۸۷ - ۳۸۸ گرهم

۳۸۸ - ۳۸۹ بندو





هفت

کوی = کی ۳۸۹ - ۳۹۲

فریان ۳۹۳ - ۳۹۴

تور ۳۹۴ - ۳۹۶

زرتشت و خاندان وی ۳۹۶ - ۴۱۹:

(سپیتمان ۳۹۷ - ۳۹۸؛ هچتسپ ۳۹۹، پوروشسپ ۴۰۰ - ۴۰۱، دغدوا ۴۰۱ -

۴۰۴، هووی ۴۰۴ - ۴۰۵، ایسدواستر ۴۰۵ - ۴۰۷، پوروجیست ۴۰۸ -

۴۰۹، مدیوماه ۴۰۹ - ۴۱۴، دوراسروب ۴۱۴ - ۴۱۵، رجن ۴۱۵، رزن

۴۱۵، نیازم ۴۱۵، وئدیشت ۴۱۵، هر دار ۴۱۶، ار جدرشن ۴۱۷، پتیرسپ

۴۱۷، چخشنوش ۴۱۷، اورگندسپ ۴۱۸)

خاندان هوگو، جاماسپ، فر شوستر ۴۲۰ - ۴۲۴

جم پهر ویونگهان ۴۲۵ - ۴۴۰

فهرست واژه های اوستایی ۴۴۳ - ۴۹۸

فهرست واژه های پارسی باستان ۵۰۰ - ۵۰۲

فهرست واژه های پهلوی ۵۰۴ - ۵۱۵

فهرست واژه های پارسی ۵۱۸ - ۵۲۷





دبیاچه

بنام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلند در سر آیین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را
بیزبان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاگان و فرهنگ ایران زمین
برخوردار شوند.

درسی و دو سال پیش ازین (در آبان ماه ۱۳۰۴) بگزارش آن پرداختم .

در خرداد ماه ۱۳۰۵ پنج سرود گاتها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از
زبان اوستایی بفارسی در آوردم . در سالهای پس از آن بخشهای دیگر نامه مینوی را
بفارسی گردانیدم : یشتها در دو جلد ، خرده اوستا، یسنا بخش نخست .

پس از گزارش بخش بزرگ اوستا ، دریافتم که گزارش گاتها کم و کاستی دارد
باید دوباره بآن پردازم بویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و بجاست
پس از بهتر آشنا شدن بمزدیسنا ، بسر آنها برگردم . این است که با کوشش فراوان
دگر باره گاتها را بفارسی گردانیدم و آنرا با یادداشتها برای چاپ در روز سیزدهم
مهر ماه ۱۳۱۶ خورشیدی (= ۴ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی) از برلین به بمبئی فرستادم ،
بهمان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن بچاپ رسیده بود ،
خودم در همان سال ۱۳۱۶ ، در بهمن ماه پس از سالیان بلند از آلمان بسایران برگشتم .
درین دومین گزارش گاتها که در دو بخش است ، در بخش نخست ، گزارش پنج
سرود : اهنوود (اهنوود) اشتوود - سپنتمد - وهوخشتر - وهیشتواشت آمده و چندین
گفتار دیگر در آن جای داده شده : بهار و مزدیسنا - دین دبیری - گاتها - ییشه و ران -
چینوودیل .

درین دومین گزارش گاتها چنانکه در گزارش بخشهای دیگر اوستا بهیچروی
نکوشیدم که فارسی آن آراسته یا ساخته و پرداخته باشد ، کوشش درین بوده که بجای
هریک از واژه های اوستایی ، در فارسی واژه ای بنشانم که از همان ریشه و بن تا کنون در زبان





ما بجای مانده است. این است که درین گزارش بخودی خود واژه های فارسی بکار رفته و از واژه های بیگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی راه یافته ، بی نیاز مانده است . معنی بسیاری از بندهای این سرودها جداگانه ، ساده تر بیان شده است . در سراسر گاتها بنامهای امشاسپندان یا مهین فرشتگان که در فارسی بهمن ؛ اردیبهشت ؛ شهریور ؛ سپندارمذ ؛ خرداد و امرداد خوانیم بر میخوریم ، بسا، از آنها معنیهای آنها که منش نیک ؛ بهترین راستی (پاک ، درستی) ؛ کشور بر گزیده یا شهر یاری مینوی ؛ فروتنی پاک یا نر معنوی پاک و بردباری پاک ؛ رسایی و بیمرگی یا جاودانی باشد ، اراده شده است و بسا اینان میانجی میباشند ، اهورامزدا بدستاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان و دینداران دستور میفرستد ، خواه از برای زندگی خوش این جهان و خواه از برای رستگاری جهان آینده (۱)

بخش دوم (یادداشتهای گاتها) همین نامه است که بدسترس خوانندگان ارجمند گذاشته میشود و آن دارای دوهزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) یادداشت است . شمارهایی که در سر بسیاری از واژه های اوستایی ، در بخش نخست دیده میشود ، بهمین یادداشتهای بخش دوم بر میگردد .

در این یادداشتهای هر یک از واژه هایی که در گاتها آمده ، یاد شده و واژه ای که از آنها در آمده و در متن بکار رفته نیز در میان ابروان () یاد شده است . چنانکه میدانیم یک رشته از واژه های اوستایی با اندک تغییری در فارسی بجای مانده ، نگارنده نیز همان واژه را در گزارش فارسی بکار بردم و از برای نمودن مفهوم درست واژه ای که در گاتها آمده ، بهمان جمله گاتها بسنده نگردید و بسیاری از پاره های بخشهای دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را در بردارد یاد گردید .

باید در اینجا گفته شود که بخشی از گزارش اوستا (= زند) که بزبان رایج روزگار ساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم ، از دستبرد

۱- در یادداشتهای ، چندین بار از امشاسپندان سخن داشتیم ، بجلد یک بشتهای صفحه ۶۹-۹۶ و بجلد فرهنگ ایران باستان بخش نخست صفحه ۵۲-۸۴ نیز نگاه کنید .





یازده

پیش آمد های زشت زمانه ، رهایی یافته بمارسیده است. این گزارش بسیار گرانبها تا باندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاتها که گفتیم کهنترین و دشوارترین بخش اوستاست . در بسیاری از جاهای گاتها در گزارش پهلوی واژه های آورده شده که در بخشهای دیگر اوستا هم آورده شده است . اینگونه واژه های فارسی میانه یا پهلوی را که هیچگونه شك بدرستی آنها نداریم نیز در این یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژه پارسی میانه در فارسی کنونی ما هم بجای مانده است، این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یاد کرده ایم . در گاتها و در سراسر اوستا واژه هایی بر میخوریم که در سنگنپشتهای پادشاهان هخامنشی هم بجای مانده . زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگار ساسانیان از آن در آمده و پارسی نو (فارسی) هم از پارسی میانه . این است که درین یادداشتها بیش از صد واژه پارسی باستان را یاد کرده ایم.

چنانکه میدانیم از گویش (۱) اوستایی که باید آن را از زبانهای شرقی ایران شمرد، جز همین نامه دینی که چهاریک اوستای روزگار ساسانیان است ، نوشته دیگری در دست نیست و همه واژه هایی که در همین اوستا بجای مانده ، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمیشود ، در اینگونه واژه ها پیروی از دانشمندان اوستا و ودا Veda شناس معادل سانسکریت آنها را یاد کرده ایم. چنانکه میدانیم زبان سانسکریت بسیار نزدیک بزبان اوستایی و پارسی باستان است، کم و کاست زبانهای دیرین ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت و دایی) برادران آریایی ماجبران میکنند .

بجاست یاد آور شویم که در فرهنگهای فارسی يك رشته از واژه ها یاد گردیده که گواهی از برای درستی آنها از گویندگان پیشین بدست داده نشده ، چون همین واژه های از دست رفته ، در اوستا دیده میشود ، هیچ شك بدرستی آنها نمیماند . در

(۱) گویش یا گویش بجای واژه لهجه گرفته شده: شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ در گذشت در کتاب الملل والنحل در سخن از آیین زرتشت ، واژه گویش را در ردیف منش و کنش آورده، همچنان صدرالدین ترکه اصفهانی در سده نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ تهران ص ۲۵۳)





چندین جای این یادداشتهای اینگونه واژه‌های ازدست‌رفته را نیز یاد کرده‌ایم. درین یادداشتهای برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین نیز دیده میشود که از برای روشن کردن چند واژه اوستایی، آورده‌ایم. از آنچه گفته شد، باید از برای روشن ساختن بسیاری از واژه‌های اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم بیارسی میانه و پارسی باستان و سانسکریت و گویش‌های گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای معروف بهند و اروپایی روی آوریم. گزارش‌گاتها و این یادداشتهای نمونه کوچکی است از این کار بسیار بزرگ. امید است در آینده فرزندان این مرز و بوم درین زمینه دست‌نگار بدر آیند و آنچه‌نانکه باید ارزش میراث مقدس نیاگان پارسی خود را دریابند

گفتم دومین گزارش گاتها را با «یادداشتهای گاتها» در مهرماه ۱۳۱۶ از آلمان بهند فرستادم.

سالها این دو نسخه در بمبئی ماند، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی در گرفته بود و جهانی درین نبرد اهریمنی گرفتار شده بود. این یک‌کار بیش از شش سال پایا ماند تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۲۴ = مه ۱۹۴۵ در اروپا انجام یافت.

در هنگام جنگ نمونه‌های چاپی گاتها که از برای تصحیح بهنران فرستاده میشد چندی در راه میماند یا اینکه گم میشد و بمن نرسید، اینچنین سالها گذشت همینکه پس از رنج فراوان کار بانجام رسید و کتابها از برای انتشار آماده گردید، در ۲۸ تیر ۱۳۲۴ = ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۵ بآن چاپخانه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود و در میان آنها گزارش اوستای نگارنده بدم آتش سوزان رفت و از آنها جز مشتی خاکستر چیزی بجای نماند، چندی گذشت تا دارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگر باره چاپخانه خود را بکار انداخت.

از روی یگانه نسخه‌ای از گاتهای چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود، بچاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گاتها را در برابر گزارش فارسی نیز بچاپ رسانیدند. این چاپ دومی در نیمه سال ۱۳۳۱ انجام گرفت و برای اینکه کار





سبزه

زودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها از برای تصحیح برایم فرستاده نشد .
 از بخت بد آنچنانکه من میخواستم این کار انجام نگرفت .
 چنانکه دیده اید از روزی که گاتهارا از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم تا
 هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت .

اما پخش دوم که « یادداشتهای گاتها » باشد (همین نامه حاضر) پس از سوختن
 دگر باره در آنجا بچاپ نرسید و من در تهران فقط يك نسخه ناقص آن را در زیر دست
 داشتم ، آنهم چاپ نا درستی که در بمبئی انجام داده بودند . از برای رها نیدن این نامه
 از گزند اهریمنی ، نامه ای که اینهمه مایه افسردگی شده ، بناچار بایستی یادداشتهای
 را از روی نسخه خطی پراگنده و پریشان که نزد خودم انباشته بود و در سفر از آلمان
 بایران با اوراق دیگر در آمیخته ، درهم و برهم شده بود ، دگر باره سر و روی دهم ،
 پیدا است که پس از گذشتن چندین سال بر این یادداشتهای ، دلم راه نداد آنها را که در
 هجده سال پیش نوشته شده بود ، بدون مرور کردن بآنها بچاپ برسانم ، « گفتار در
 باره برخی از نامه‌ها که در گاتها آمده است » و از صفحه ۳۸۴ تا صفحه ۴۴۰ این نامه را
 گرفته ، در تهران نوشته شده است .

این است سرگذشت این دو نامه که باختصار در اینجا یاد کردیم . دیباچه
 فرهنگ ایران باستان و مقدمه و سر آغاز و پیشگفتار و دیباچه که هر يك بفاصله چند
 سال از همدیگر نوشته شده و اینك در گاتها ، پخش نخست ، پهلوئی هم دیده میشود ،
 بخوبی گویای این داستان است . سالهای ده و بیست و سی از برای عمر کوتاه آدمی
 اهمیتی دارد ، آنهم از برای زندگی کسی که در کار خواندن و نوشتن است . ناگزیر
 پخشی از عمر چنین کسی باید بخواندن بگذرد تا بدوره نوشتن برسد ، باز جای سیاس
 است که پس از سپری شدن سی و دو سال ، از آن هنگامی که دست بکار گزارش او ستا
 بردم ، هنوز دستم ازین کار کوتاه نگردیده است .

چیزی که از پیش آمدن این گزندها در خورد اندیشه است ، این است که یم این
 میرود عمر نگارنده سر آید و کار این گزارش که پس از تاخت و تاز تا زیان نخستین بار است
 که بزبان کنونی این مرزوبوم در آمده ، بسر نرسد . آری آنچه درین میان درخور





چهارده

دریغ و افسوس خواهد بود همان از دست رفتن فرصت و پایان نگر رفتن کار است .
باید گفت خود اوستا نامه ایست که سرگذشت دلخراشی دارد ، نامه ایست که
گویای کینه وستم و خونریزی اسکندرو عرب و چنگیز است ، اگر یکی از فرزندان
این مرزوبوم در سرنامه ای که اینهمه بیداد بآن رفت ، بناخوشیهای زمانه دچار آید
و بگزندها گرفتار گردد ، گوباش . اگر بایش آمدهای بد ، بخود کار آسیبی نرسد ،
آسیب کسان اهمیت ندارد . باخود میگفتم کار گزارش اوستا را در ده جلد انجام خواهم
داد و هیچ گمان نمیرفت اینهمه آسیب اهریمنی در پی باشد و پس از سپری شدن بیش
از سی سال هنوز کار گزارش اوستا پایان نیافته باشد .

بخش نخست یسنا که در بمبئی بچاپ رسیده ، در پایان سال ۱۳۱۲ انتشار یافت ،
بخش دوم آن رادر هشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) برای چاپ از
برلین به بمبئی فرستادم ، آن نسخه هم سالها در آنجا در گوشه ای ماند . پس از
گذشتن سیزده سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که در آن رنجی نبرده و زیانی
ندیده ، نباید آویزشی (۱) داشته باشند ، ناگزیر نسخه خود را پس خواستم . آن نسخه
را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم بتهران پس فرستادند . شاید اگر آن را نخواسته
بودم تا با امروز هم در آنجا بگوشه ای آرمیده بود یا از میان رفته بود .

خدارا سپاس که این بخش از اوستا نیز که جلد دوم یسنا باشد در تهران بچاپ
رسیده ، امید است پس از افزودن چند گفتار بآن ، از چاپخانه بدر آید و بدست
خوانندگان ارجمند سپرده شود .

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و ونیدداد ، در دو جلد انتشار یابد و
اینچنین گزارش اوستا پایان پذیرد و بخواست خدا باز در زمینه مزدیسنا ، موشیانت
(موعود زرتشتی) انتشار یابد . درست است که درین سالیان بلند کار گزارش اوستا
آنچنان که میخواستم پیش نرفت ، اما آن اندازه از این گزارش که بدسترس خوانندگان

(۱) آویزش بجای علاقه و اژه درستی است . در تذکرة الاولیاء عطار (چاپ
تهران ، نیمه اول ص ۱۵۸) آمده : « سفیان گفت مرادرجان خویش چندین آویزش
نیست »





پانزده

گرامی گذاشته شده بی اثر نبوده . هزاران از مردم این سرزمین دانستند که نیاگان پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودند و چگونه با اعتقاد بروزپسین، زندگی جهانی را خوار نکردند . هر چند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را بشناسند ، بیشتر بمرزوبوم خود دل خواهند بست . اگر نگارنده هم بتواند دامنی باین آتش مقدس بزند و شوری در دل‌های فرزندان این کشور برانگیزد ، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهد بود .

این نامه که پس از آنهمه گیرودارها بدسترس همگان میرسد، بکوشش فراوان دوست جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی انجام یافت. ایشان در دانشکده ادبیات ، در کور دکتری سالها با خودم کار کردند. بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا هستند . چندین هزار گراور و اژه‌های اوستایی و پهلوی که در این نامه دیده میشود بدست همین جوان فاضل نوشته شده است .

کسانی که از چاپ کتاب آگاهند ، میدانند که چاپ چنین کتابی در تهران کار آسانی نیست، شك نیست « یادداشتهای گاتها » که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین کتابی است که با این همه دشواری، نسبتاً درست و با کیزه در ایران از چاپ بیرون آمده است. چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لاتینی که از برای تلفظ درست واژه‌های اوستایی و پارسی باستان و پهلوی بکار رفته، نیز تصرف شده است. خوشبختانه این کار بسیار دشوار در چاپخانه آتشکده که خود آقای بهرام فره وشی با همراهی يك دوتن از دوستان خود، ایجاد کرده‌اند، انجام گرفته است. اگر آویزش و دلبستگی این دوست گرامی و ارجمندم نبود ، با انتشار این نامه کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از مزدا خواستارم.

در این نامه دوهزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصد و هفتاد (۵۷۰) واژه پهلوی گراور شده است و یکصد و دو (۱۰۲) واژه پارسی باستان در فهرست آمده است .

همچنین از این نامه چهار صد و سی و هشت (۴۳۸) واژه برگزیده فارسی ،





شانزده

فهرست شده است .

امید است این فهرست چهارگانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده از برای فرهنگ اوستایی - پارسی باستان - پهلوی و فارسی

در پایان باید گفته شود، اگر بخواست خداوند، بتوانم کار گزارش اوستا را در ده جلد بیابان برسانم، باز نمونه کوچک و ناچیزی است از دین کهنسال و بزرگ نیانگان ما. مزدیسنا در میان دینهای بزرگ روی زمین، در تاریخ ادیان پایه ارجمندی دارد، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد، در دینهای بزرگ چون بودایی (فرقه بودایی شمالی: مهایانه: Mahāyāna) و یهودی و عیسوی و اسلام کم و بیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار پر ارزش است، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کهنترین گویشهای سرزمین مادرمین نامه بجای مانده و نمودار آیین پاک و فرهنگ سالخورده نیانگان ماست

پورداود

تهران، مهرگان ۲۵۶۹ مادی = ۱۰ مهرماه ۱۳۳۶ خورشیدی





فهرست نامه ها

- ۱ Avesta : Die Heiligen Schriften Der Parsen , im Grundtexte Sammt Der Huzváresch Übersetzung , herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände; Wien 1853-1858
- ۲ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen. Aus Dem Grundtexte Übersetzt mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 - 1863
- ۳ Commentar Über Das Avesta , von F. Spiegel ; II Bände; Wien 1864-1868
- ۴ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians , edited by N. L. Westergaard, volume I ; Copenhagen 1852 - 54.
- ۵ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände; Stuttgart 1886-1895
- ۶ Avesta : Livre sacré du Zoroastrisme , Traduit du Texte Zend par C. De Harlez ; Paris 1881 . دیباچه این کتاب با تکلیسی گردانیده شده .
Introduction to the Avesta. Translated from French of Mgr. Baron C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.
- ۷ Le Zend-Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892-1893
- ۸ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen; Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch - Strassburg 1910
گزارشهای پنج سرودگماتها یا برخی از هاتهای آنها :
- ۹ Die Gáthá's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.
- ۱۰ Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt, Jena 1920
- ۱۱ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga ; Bombay 1934.
- ۱۲ Gathás, by K. E. Punekar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12) , Bombay 1928





- ۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932
- ۱۴ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee ; Navsari 1933.
- ۱۵ Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879
- ۱۶ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.
- ۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913
در همین کتاب، پنج سرود کاتها، ترجمه بار تومو، از آلمانی با نکلیسی گردانیده شده است.
- ۱۸ The Eive Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895
- ۱۹ Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Jasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.
- ۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.
- ۲۱ Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) – Die Gâthâs S. 2–17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.
- ۲۲ Die Neunte Gâthâ des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honorer Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)
ندانستم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است .
- ۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart 1888.
- ۲۴ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.
- ۲۵ Avesta Reader (Gâthâ's p. 81–90) by Hans Reichelt; Strassburg 1911
- ۲۶ Die Vierte Ghâthâ des Zura^xthuštthro (Josno 31) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel–In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschäften zu Göttingen
Philologisch – historische Klasse 1911. Heft 1, Berlin 1911, (Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl. 1913
NKGWG. Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43-46 Von H. Lommel, Berlin 1934; Yasna 47-51 Von H. Lommel; Berlin 1935.
- ۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey, in Modi Memorial Volume; Bombay 1930.
- ۲۸ Jasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887





نوزده

- ۲۸ Das erste Kapitel der Gâthâ Uštavati (Jasnâ 43) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma 1930.
- ۳۰ Yasna 28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden 1955.
 پس از گزارش کاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر از دانشمندان پارسی و اروپایی انجام گرفته و اینک زبردست نگارنده است. برخی از آنها در «گفتار دربارهٔ برخی از نامها که در کاتها آمده است» گفتاری که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه جای داده شده، بکار آمده است.
- ۳۱ The Gathas of Zarathushtra, Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay 1951.
- ۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay 1951
 ایرج تارا پور و الا، در بانزدهم ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبئی از جهان درگذشت.
- ۳۳ New Light on the Gâthâs of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay 1951
 اردشیر فرامجی خبرداری، شاعر پارسی‌درویش و نویسنده ۱۹۵۳ = ۸ مرداد ۱۳۳۲ در هفتاد و دو سالگی در مدراس Madras درگذشت.
- ۳۴ The Holy Gâthâs of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay 1953.
 بهرام گورانتکلساریادریست و پنجم نوامبر ۱۹۴۴ در بمبئی درگذشت.
- ۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode; London 1952.
- ۳۶ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gâthâ par Jacques Duchesne Guillemin; Paris 1948.
 واژه نامه‌های اوستایی
- ۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig 1864
- ۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger ; Erlangen 1879.
- ۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris 1882.
- ۴۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1867.
- ۴۱ An English – Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay 1909.
- ۴۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae, Strassburg 1904.
- ۴۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg 1906
- ۴۴ A Dictionary of the Gâtic Language of the Zend-Avesta by L. H Mills; III Volumes, Leipsic 1902.
 زند یا گزارش پهلوی اوستا
- ۴۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F Spiegel (بشماره ۱ هم نگاه کنید)





- ۴۶ Vendidad. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I - The Texts; Bombay 1907. vol. II Glossarial Index
- ۴۷ Pahlavi version of Yašts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.
- ۴۸ Pahlavi Vendidad Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.
- ۴۹ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms, by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.
- ۵۰ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia Bombay 1953.

برخی از نامه های پهلوی که درین نامه بکار آمده :

- ۵۱ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :
- Vol. V Oxford 1880. بندهش - چیتکیهای زادسیرم - بهمن رشت - شایست نه شایست
- ۵۲ Vol. XVIII Oxford 1882 داستان دینیک - نامکیهای منوشچهر
- ۵۳ Vol. XXIV » 1885 دانای مینوخرود - شکند گمانیک و بیچار - صد در
- ۵۴ Vol. XXXVII » 1892 دینکرد بخش هشتم ونهم - زاد سیرم - دینکرد بخش سوم و چهارم - روایات فارسی - دین و بیچرکرد ...
- ۵۵ Vol. XLVII » 1897 دینکرد بخش پنجم و هفتم - چیتکیهای زادسیرم
- ۵۶ Pahlavi Texts, edited by James-Asana, I-II; Bombay 1913
- ۵۷ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivāyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1913.
- ۵۸ Dinkard. Text and Translation volumes 1-17, by Sanjana; Bombay 1874-1922.
- ۵۹ Būndahisn. Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria; Bombay 1908
- ۶۰ Bundelesh. übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.
- ۶۱ Vičarkart i Dēnik by Chr. Bartholomae. وچرکرت دینیک
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg XI Band, Strassburg 1900, XIV Band; Strassburg 1901.
- ۶۲ śāyast - nê - śayast by J. Tavadia; Hamburg 1930.
جهانگیر توادیا در (دیماه ؟) ۱۳۳۴ خورشیدی در هامبورگ درگذشت
- ۶۳ Yātkâr - i - Zarirân von Wilhelm Geiger 1890. بیادکار زریران





بیست و یک

- ۶۴ Ayâtkar-zâmâspik par Guiseppe Messina ; Roma 1939.
یادگار جاماسپیک
- ۶۵ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah, in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904
جاماسپ نامه
- ۶۶ Kâr-Nâma-i-Artakhsîr-i Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935
کارنامه اردتخشیریاپکان
- ۶۷ Kârnâmak-i- Artakhshîr Pâpakân by Edelji A. Antiâ, Bombay 1900
- ۶۸ Arda-vîraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West, Bombay, London 1872
ارداویرافنامه - یوست فریان - هادخت ناسک
- ۶۹ An old Pahlavi - Pazand Glossary , edited by Destur H. J. Asa , revised by Martin Haug; Bombay 1870.
فرهنگ پهلوی مناختای
- ۷۰ Frahang i Pahlavîk, edited by Heinrich F.J.Junker; Heidelberg 1912.
مناختای
- ۷۱ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.
- ۷۲ Barthélemy , Adrien , Artâ Viraf-Nâmak Paris, 1887.
- ۷۳ " Une Légende Iranienne , Traduit du Pahlavi, Paris 1888
- ***
- ۷۴ Bartholomae, Christian : Arische Forschungen I Hefte 1882, II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.
- ۷۵ " Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band, I Abt.
- ۷۶ " Vorgeschichte der Iranischen Sprache - im Grundriss der Irani. Philol. I Band, I Abt.
- ۷۷ " Zum Sassanidischen Recht , Heft I-V ; Heidelberg 1918-1923.
- ۷۸ " Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883.
نگاه کنید بشماره های ۸-۱۵-۱۶-۱۷-۲۸-۴۲-۴۳-۶۱ در همین فهرست
- ۷۹ Baunack , Johannes und Baunack , Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen , Band I-Teil II ; Leipzig 1888.
- ۸۰ Benveniste , E. Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931.
- ۸۱ " Les Infinitifs Avestique , Paris 1935.





بیست و دو

- ۸۲ Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sassanides. Copenhagen 1936
- ۸۳ Darmesteter, James, Etudes Iraniennes; Paris 1883.
بشماره ۷ نگاه کنید
- ۸۴ Geldner, Karl F. › Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta
Stuttgart 1884.
- ۸۵ » Studien Zum Avesta; Strassburg 1882
- ۸۶ » Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen
Sprachen B. 14
- ۸۷ » Der Rig - Veda, III, Volumes. Harvard University
Press 1951. بشماره های ۵ و ۶ نگاه کنید
- ۸۸ Gray, Louis H. › Foundation of the Iranian Religion (The
Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay
1929.
- ۸۹ Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie. New York 1902.
- ۹۰ Hertel, Johannes, Die Arische Feuerlehre I Teil Leipzig 1925
- ۹۱ » Beiträge Zur Metrik Des Avestas Und Des Rigveda,
Leipzig 1927.
- ۹۲ Horn, Paul, Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg
1893.
- ۹۳ » Neupersische Schriftsprache (im Grundriss der
Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.
- ۹۴ Hübschmann, H. Persische Studien; Strassburg 1895.
بشماره ۱۹ نگاه کنید
- ۹۵ Haug, Martin › Essays on the Sacred Language, Writings And
Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west, London
1878. بشماره ۹ نگاه کنید
- ۹۶ Jackson, Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran;
New - York 1901. بشماره ۲۳ نگاه کنید
- ۹۷ Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
بشماره های ۳۷ و ۶۰ نگاه کنید
- ۹۸ Kent, Roland G. › Old Persian, New Haven 1950.
- ۹۹ König, Friedrich Wilhelm, Relief Und Inschriften Des Königs
Dareios I, Am Felsen Von Bagistan; Leiden 1938.
- ۱۰۰ Lommel, Herman, Die Yasht's Des Avesta - Göttingen 1927.
بشماره ۲۴ نگاه کنید





بیست و سه

- ۱۰۱ Marquart (Markwart), Josef, *Le Berceau des Armeniens.*
بشماره ۲۹ نگاه کنید
- ۱۰۲ Meillet A. *Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta* , Paris 1925.
- ۱۰۳ Messina, Giuseppe, *Der Ursprung der Magier und die Zarathu-
trische Religion* ; Roma 1930.
- ۱۰۴ Modi Memorial Volume; Bombay 1930.
- ۱۰۵ Moulton, James H. , *The Treasure of the Magi*, Oxford 1917.
بشماره ۱۷ نگاه کنید .
- ۱۰۶ Nöldeke. T. Tabari; Leyden 1879.
- ۱۰۷ Pavry Memorial Volume , London 1933.
- ۱۰۸ Poure-Davoud Memorial Volume ; No. II; Bombay 1951
- ۱۰۹ Reichelt, Hans, *Awestisches Elementarbuch*; Heidelberg 1909
بشماره ۲۵ نگاه کنید .
- ۱۱۰ Söderblome, Nathan, *La Vie Future D'après Le Mazdeisme*;
Paris 1901.
- ۱۱۱ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, Bombay 1914.
- ۱۱۲ Spiegel, Friedrich, *Die Traditionelle Literatur Der Parsen*;
Wien 1860.
- ۱۱۳ " *Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig*
1871-1878.
- ۱۱۴ " *Arische Studien*; Leipzig 1874
- ۱۱۵ " *Arische Periode*; Leipzig 1887
بشماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ نگاه کنید .
- ۱۱۶ Scheftelowitz *Die Altpersische Religion und das Judentum* .
Giessen 1920
- ۱۱۷ West, Manyo - i Khard, *The Pazand and Sanskrit Texts*,
Stuttgart 1871 مینوخرد بشماره ۵۱ نگاه کنید.
- ۱۱۸ West, E.W. *Pahlavi Literature, im Grundriss der Iranischen*
Philologie II Band; Strassburg 1896-1904 نگاه کنید
- ۱۱۹ *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*
(Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882
- ۱۲۰ Band XXXVII " 1882
- ۱۲۱ Band XLV " 1891





بیست و چهار

- ۱۲۲ ابن الاثیر، تاریخ الكامل، قاهره ۱۳۰۱
- ۱۲۳ ابن البلخی، فارسنامه، کمبریج ۱۳۳۹
- ۱۲۴ ابن خرداد به، المسالك والممالك، لیدن ۱۳۰۶
- ۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، لیبیک ۱۹۲۳
- ۱۲۶ اقتداری (احمد)، فرهنگ لارستانی، تهران ۱۳۳۴
- ۱۲۷ بلعمی، تاریخ چاپ هند
- ۱۲۸ تاریخ سیستان تهران ۱۳۱۴
- ۱۲۹ تاریخ قم، تهران ۱۳۱۳
- ۱۳۰ تعالی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ترجمه فارسی آن، شاهنامه تعالی
ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸
- ۱۳۱ جاحظ، کتاب التاج، چاپ قاهره ۱۳۲۲
- ۱۳۲ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء برلین
- ۱۳۳ خواندمیر، حیب السیر، تهران ۱۳۳۳
- ۱۳۴ دینوری، اخبار الطوال چاپ بغداد
- ۱۳۵ روایات داراب هرمز دیار، ببئی ۱۹۲۲ میلادی
- ۱۳۶ **The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version
With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar;
Bombay 1932.** بشماره های ۴۹ و ۵۷ نگاه کنید
- ۱۳۷ ستوده (منوچهر) فرهنگ کیلکی، تهران ۱۳۳۲
- ۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران ۱۳۱۳-۱۳۱۵
- ۱۳۹ شهرستانی، الملل والنحل ببئی ۱۳۱۴
- ۱۴۰ ترجمه فارسی الملل والنحل بدستیاری افضل الدین صدر ترکه اصفهانی تهران ۱۳۲۱
- ۱۴۱ طبری، تاریخ الامم والملوک، قاهره ۱۳۵۷-۱۳۵۸
- ۱۴۲ **Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par
Louis Dubeaux, Tome Premier; Paris 1836.**
- ۱۴۳ صدر، ببئی ۱۹۰۹ **Saddar Nasr And Saddar Bundeħesh**
بشماره ۱۳۶ نگاه کنید. **by Dahabhar.**
- ۱۴۴ قزوینی، (محمد) بیست مقاله قزوینی جلد دوم تهران ۱۳۱۳
- ۱۴۵ مجمل التواریخ، تهران ۱۳۱۸
- ۱۴۶ مسعودی، مروج الذهب قاهره ۱۳۴۶
- ۱۴۷ معین (دکتر محمد) مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تهران ۱۳۲۶
- ۱۴۸ میرخواند، روضة الصفا، چاپ هدایت طهران ۱۲۷۱-۱۲۷۴
- ۱۴۹ یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷





دین دبیری

۱۳۱۰ و ۱۳۰۹

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
ahura	دین دلد .	a short	د
ādā	سد و سد .	ā long	سد
yazamaide	ن ۳ ن ۶ سد و ن .	e short	ن
daēnā	وید ن ا سد .	ē long	ن
ə-vərəzika	د د د ا ک ر و سد .	ə short	د
āmavant	ا سد د سد سد .	ā long	ا
gaona	ن سد ا سد .	o short	ن
nōit	ا ن ا سد .	ō long	ا
ānhan	سد ن سد .	ā = aw	سد
asu	ا سد .	a	ا
idha	د سد .	i short	د
išti	د ن سد .	i long	د
urvarā	د ا سد .	u short	د
ūtha	ا ن سد .	ū long	ا

حرفهای بی آوا CONSONANTS

kar	و سد .	k	و
gam	ن سد .	g	ن
xratu	ن ا سد .	x = kh	ن
ghzar	ن سد .	gh	ن
čithra	ن سد .	č = ch	ن
Āmāspa	ا سد سد سد .	j	ا
tafnu	ن سد ا .	t	ن
dūra	و ا سد .	d	و
gāthā	ن سد ن .	th	ن





Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	باده	dh	𐬀𐬎𐬎𐬎
barat	بارت	t	𐬀𐬕𐬎𐬎
pərətu	پارتو	p	𐬀𐬑𐬎𐬎𐬎
bar	بار	b	𐬀𐬕𐬎
fraēšta	فرشته	f	𐬀𐬕𐬎𐬎𐬎𐬎
awra	اورا	w	𐬀𐬎𐬎𐬎
vanhu	وانهو	ñ ang nasal	𐬀𐬎𐬎𐬎
daiñhu	دانهو	ñ ang nasal	𐬀𐬎𐬎𐬎
nmāna	نمانا	n	𐬀𐬎𐬎𐬎
Haētumant myazda	هاتومانت میزدا	n m	𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎
yasna	یاسنا	Y	𐬀𐬎𐬎𐬎
nyāka	نیاکا	y	𐬀𐬎𐬎𐬎
varəz	وارز	V	𐬀𐬎𐬎𐬎
hāvana	هوانا	v	𐬀𐬎𐬎𐬎
raoxshna	راوشنا	r	𐬀𐬎𐬎𐬎
sarəta	سارتا	s	𐬀𐬎𐬎𐬎
zyā	زیآ	z	𐬀𐬎𐬎𐬎
uštra	وشتر	š = sh	𐬀𐬎𐬎𐬎
shu	شو	sh	𐬀𐬎𐬎
šyā	شیآ	š(y)	𐬀𐬎𐬎
znātar	زناتار	z	𐬀𐬎𐬎𐬎
hunara	هونارا	h	𐬀𐬎𐬎𐬎
hyaona	هیوانا	h = kh	𐬀𐬎𐬎𐬎
x ^v afna	خافنا	x ^v = kh ^v	𐬀𐬎𐬎𐬎
		Y	𐬀𐬎𐬎𐬎

PDF.Tarikhema.ir

PDF.Tarikhema.ir





فهرست مطالب

دوست	نادرست	سطر	صفحه
توانگری	توانگزی	۱۷	۱۰
چاشین	چاشتن	۲۳	۱۱
وخشور	وخشو	۴	۱۵
زبان	زبان	۲۴	۱۵
وژدسپم .	وژدسپم .	۱۱	۳۴
بند ۱۴	بند ۴	۶	۴۰
سینجسدن ژوردس .	سینجسدن ژوردس .	۱۱	۵۱
Justi	Yusti	پاورقی سطر ۱	۵۷
Altiranisches	Altiranisch	۱۳	۷۵
بند ۱۳	بند ۳۱	۲۴	۷۶
خبر	جز	۵	۱۱۰
وژدسپم .	وژدسپم .	۱۴	۱۴۹
چاشین	چاشتن	۱۸	۱۸۶
Anhu	Anhu	۱۷	۱۹۵
۲۰۶	۶۰۲	سرصفحه	۲۰۶
باجزه آ مد .	باجزه آ مد .	۸	۲۷۴
مد	مد	۹	۲۷۴
im	in	۱۹	۳۱۲
im	in	۷	۳۱۵
یادداشت ۶	یادداشت ۱	۴	۳۳۷
رک	رک	۸	۳۷۶
dōjīt	dōjīt	۲۲	۳۸۰
درباره‌های ۱۱۴ و ۱۱۹	درباره‌های ۱۱۴ و ۱۱۹	۱۴	۳۹۲
و ۱۲۳ فروردین پشت Roma 1939	و ۱۲۳ و ۱۱۹ Roma 139	۱۷	۴۲۴
شکاف اره	شکاف ار	۲۰	۴۳۶





یادداشت‌های پنج‌گاتها

اهنود گات - یسنا ، هات ۲۸

- ۱ - خواستن ، خواستار بودن ، خواهش‌داشتن ، آرزو کردن = یاس
 نخستین بند ۳۵ ۳۵ ۳۵ yâs در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز به خواستن ۱۱۲ ۳۵ ۳۵ ۳۵ یا خواستار بودن ۱۱۳ ۳۵ ۳۵ ۳۵ گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژه یاسه که در فرهنگهای فارسی بمعنی خواهش و آرزو یاد گردیده است واژه‌های یاسه ویاسا و یاسون که نیز در فرهنگها یاد شده و بمعنی راه و رسم و قانون مغول گرفته شده و سخنوران ما بهمین معنی بکار برده اند ، مغولی است و پیوستگی با یاس اوستایی ندارد :
- آنچه یاسهای زشت برفت یار با ما هنوز در سرچنگ (نزاری قهستانی)
 ۲ - نماز = نمَنگه ۳۶ ۳۶ ۳۶ namanh در زند (= گزارش پهلوی) گذشته از نماج ۳۶ ۳۶ ۳۶ به نیایشن ۳۷ ۳۷ ۳۷ هم گردانیده شده است.
- نمَنگه از مصدر نمَ ۳۸ ۳۸ ۳۸ nam که بمعنی خمیدن و سرفروود آوردن است در آمده است ، با جزء آپ ۳۹ ۳۹ ۳۹ apa = آپَ نمَ ۴۰ ۴۰ ۴۰ apa-nam در زامیاد یشت در پاردهای ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ بمعنی برگشتن و بدر رفتن و روی برتافتن آمده و با جزء فرا ۴۱ ۴۱ ۴۱ frâ = فرآنم ۴۲ ۴۲ ۴۲ frâ nam در پاره ۹۶ از همان یشت بمعنی گریختن و بدر رفتن است و با جزء وی ۴۳ ۴۳ ۴۳ vi = وی نام ۴۴ ۴۴ ۴۴ vi-nam در دومین فرگرد و ندیداد پاره ۱۰ بمعنی از همدگر گشودن و فراخ شدن است .
- نمیدن بر وزن رمیدن که در فرهنگهای فارسی بمعنی میل کردن و توجه





یادداشتهای پنج گانه

۴

کردن نوشته شده با نام اوستایی یکی است. نمنگه در اوستا، چنانکه نماز در فارسی و پهلوی، بمعنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است.

۳- دست بلند شده، دست بالا کرده، دست بنماز برداشته =

اوستان زَست = دست بلند کرده ustāna-zasta صفت است، ازدو واژه ساخته شده: نخست اوستان دست بلند کردن است از مصدر تن tan که با جزء اوس us بمعنی کشیدن و بلند کردن و دراز کردن است تن برابر است با واژه لاتین tendere که در فرانسه tendre شده است در پهلوی تنوتن tanutan و در فارسی تنودن و تنیدن. از همین بنیاد است تننده در فارسی بجای عنکبوت تازی.

مصدر تن با جزء اوس = اوس-تن us-tan بمعنی کشیدن و دراز کردن در هات ۲۹ بنده بکار رفته و با جزء پشیری: پشیری-تن pairi-tan بمعنی دور کردن و بر کنار کردن در پاره ۷ از بسنا ۱۹ و جز آن آمده است.

دوم زَست که در دست dasta در پهلوی دست zasta در فرس هخامنشی دست yadman = يد) در فارسی دست گوئیم. بسا «زاء» اوستا در فارسی «دال» شده چنانکه زَرینگه zrayanh در فارسی دریا شده در واژه زره که نیز در فارسی بمعنی دریاست «زاء» بجا مانده است (زره سیستان)

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز بصفت اوستان زَست بر میخوریم، در جاهای دیگر اوستا هم بسیار آمده، چنانکه در مهر پشت در پاره های ۵۳ و ۷۳ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۶

۴- رامش = رَفَذَر rafadhra این واژه در گاتها بسیار آمده، چنانکه در بند ۲ از هات ۴۶ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جز آن





در گزارش پهلوی اوستا (=زند) بهرامشن ۱۳۱۱ گردانیده شده، در بسیاری از جا های دیگر اوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رَ فذرائی ۱۳۱۱ رفدھرائی rafədhrai در بند ۳ از همین هات و در بند ۱۳ از هات ۳۳ و در بند ۱۲ از هات ۴۶ بمعنی پناه و یاری و رامش است، بهمین معنی است واژه رَفَنَنگه ۱۳۱۱ رفنانه rafənanh که در بند ۶ از همین هات و در بند های ۸ و ۱۴ از هات ۴۳ آمده و در زند نیز به رامشن گردانیده شده است، همه این واژه ها از مصدر رَپَ ۱۳۱۱ rap که بمعنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است در آمده است، بیادداشت شماره ۸ از بند دوم همین هات نگاه کنید.

۵- آفرینش با کار و کنش = شیوتهن ۱۳۱۱ شوتهن shyaothana در جا های دیگر اوستا شیوتهن ۱۳۱۱ شوتهن shyaothna (۱۳۱۱ شوتهن shyaothana) نیز آمده است. در زند یا گزارش پهلوی اوستا کنش و ۱۳۱۱ بسا این واژه در گاتها با واژه های پندار و گفتاری کجا آمده و نگارنده در همه جا به کنش یا کردار گردانیده است این واژه از مصدر شیو ۱۳۱۱ shyu در آمده در جا های دیگر اوستا، شو ۱۳۱۱ و در فرس هخامنشی شیو shiyu در پهلوی شوتن ۱۳۱۱ و در فارسی شدن گویم که بمعنی رفتن و نیز بمعنی کردن است :
گر بزرگی بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی (حفظله بادغیسی)
بیادداشت شماره ۸ از بند سوم از هات ۲۹ نگاه کنید. واژه شیوتهن ۱۳۱۱ shyaothna که نیز از همین بنیاد و بمعنی کار و کردار و کنش و رفتار است نگاه کنید شماره ۹ از بند سوم از هات ۳۲

۶- سپند مینو = سپنتومئینو ۱۳۱۱ سپنتومئینو spentō-mainyu روان یا خرد پاک آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنخستین بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷- اردیبهشت : بجای این واژه آش ۱۳۱۱ اش asha آمده جدا گانه





یادداشتهای پنج گانه

۴

از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم در هر جای از گاتها که این واژه آمده بجای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاها بمعنی دین راستین است .

۸ - خرد = خرتو $\chi r t u$ در پهلووی خرت $\chi r t u$ بساهم در اوستا خرتو $\chi r t u$ آمده. Xrathwa آمده. خرتومنت $\chi r t u$ در $\chi r t u$ در اوستا که در پاره ۷ از هر مزدیشت آمده یعنی خردمند. خرتو در اوستا بمعنی خواست خداوندی (اراده ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه در پاره ۴۴ از چهارمین فرگرد و ندیداد و در پاره ۶ از هجدهمین فرگرد و ندیداد .

۹ - بهمن = و هو مننگه $v o h u m a n a n h$. امشاسپند بهمن، جداگانه از او سخن داشتیم، در هر جای از گاتها که آمده بهمن یا معنی آن را که منش نیک باشد نگاشتیم .

۱۰ - خوشنود کردن = خشنو $x s h n u$ همین واژه نیز اسم است بمعنی خوشنودی یا خوشنودی چنانکه در هات ۴۸ بند ۱۲ و در هات ۵۳ بند ۲، همچنین این واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده، چنانکه در هات ۴۶ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خوشنود یا خشنود و خشنو (بی دال) گوئیم :

نه خشنو شوم زو بتخت و کلاه : نه آرام گیرم به بیگاه و گاه (فردوسی)
خوشنود ساختن در گزارش پهلووی شناینتن $x s h n u$ آمده
است، از همین بنیاد است واژه خشنوت $x s h n u t$ که در بند ۳ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده بمعنی سزای کردار خوب و بد . بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۲ نیز نگاه کنید .

۱۱ - گوشورون = گنوش اورون $g \bar{e} u s u r v a n$ از آن جداگانه سخن داشتیم، گوشورون فرشته ایست که بنگهبانی همه



چارپایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱- واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن **دردلید - ددرددرد** از مصدر **گم** **درددرد** - gam (= جس **درددرد** - Jās) که بمعنی **دومین بند** گامیدن و گامزدن و گام برداشتن است یا درآمدن، گراییدن، در رسیدن رفتن و نزدیک شدن در اینجا با جزء پیری آمده: **دردلید - درد** - pairi-gam بسا در گاتها با جزء های دیگر چون **فرا لرد** - frā؛ **هام** - ham؛ وی **وی** - vi؛ **درد** - us؛ **آ** - ā؛ **اوپا** - upā و جز آن آمده و در هر جا که آمده با همان جزء یاد میکنیم. **گم** در گزارش پهلوی بهرستین **درددرد** رسیدن گردانیده شده و چند بار هم متن **درددرد** : matan (= آمتن **درددرد**) آمدن. **گام** **درددرد** - gāma که در هادخت نسک فر کرد دوم باره ۱۵ آمده همان است که در پهلوی **درددرد** و فارسی **گام** گوئیم، در فرس هخامنشی نیز **گم** بمعنی آمدن است.

۲- ارزانی داشتن = **داوئی** **درددرد** - dāvōi (Inf.) از مصدر **دا** **درددرد** - dā دادن، بخشیدن، بخشودن، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن نهادن، گماشتن، فرو نهادن با جزء های گوناگون بکار رفته و با هر یک از آنها در معنی انسداد تغییر یافته است. در فرس هخامنشی نیز **دا** - dā، در پهلوی داتن **درددرد** و در فارسی دادن، **دا** **درددرد** نیز چنانکه در یادداشت شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۹ خواهید دید بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن است **دا** نیز صفت است یعنی داده شده یا دهنده و بخشنده که در هات ۵۳ بند ۲ آمده است. از همین بنیاد است **داتر** **درددرد** - dātar که در هات ۴۴ بند ۷ و در هات ۵۰ در بند های ۶ و ۱۱ آمده است، در پهلوی **داتار** **درددرد** و در فارسی **دادار** که بمعنی بخشنده یا بخشنایشگر و آفریدگار است.

۳- آبادی: **آپت** **درددرد** - āyapta در جا های دیگر اوستا (**جزاز گاتها**) **آپت** **درددرد** - āyapta، در گزارش پهلوی (= زند) این واژه



۶- یادداشتهای پنج گانه

در همین بند به آباتیه apâtih (آبادی) گردانیده شده است، چنانکه میدانیم واژه آباد در فارسی بمعنی خوش و خرم نیز آمده:

بآبان دلت از غم آزاد باد همیشه تن و تخت آباد باد

آبادی در اینجا بمعنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی است. واژه آیفت باید با همین واژه اوستایی پیوند و بستگی داشته باشد هر چند که در فرهنگها بمعنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده: آیفت حاجت باشد که از کسی خواهی، دقیقی گفت: ناسزارا مکن آیفت که آبت بشود بسزوار کن آیفت که ارجت دارد. آیفت = (آیفت) meh در پهلوی نیز بمعنی سود و بهره است. در بند ۷ از همین هات نیز واژه آیفت برمیخوریم.

۴- جهان = آهو ah = anhu (انگهو) anhu

هستی، بود، زندگی، مردمان گیتی، جهان، جا، آرامگاه، از مصدر ah هستن و بودن در آمده است. انگهو از برای هر دو جهان آمده چه این جهان و چه جهان مینوی آینده، در پهلوی اخو axv گویند.

۵- خاککی = استونت astvant (در تأنیث astvaiti) در پهلوی استومند astaomand

این صفت از واژه است asta در آمده که در فارسی، است و استه و هسته و استخوان گوئیم، استونت یعنی خاککی و جهانی یا مادی و جسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶- مینوی = مننگه mananh ، از همین واژه است

منش از مصدر man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است در آمده است. بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

مننگه هر گاه با واژه انگهو anhu (جهان، زندگی) آید بمعنی مینوی

یا منشی و معنوی است در برابر استونت که بمعنی مادی است، چنانکه در همین بند

و در بند ۳ از هات ۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به منوکان mênûkân

گردانیده شده است.



۸- یاد داشتهای پنج گانه

۳- سپندارمذ = آرمتی سده دم د. armati یا آرمتیتی سده دم د. armaiti یکی از امشاسپندان است. در فارسی سپندارمذ گوئیم. از او جداگانه سخن رفت در بند ۷ از همین هات نیز آمده، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ نیز نگاه کنید.

۴- واژه ای که به کشور گردانیدیم = خشته ر سن یسین سدن لید. xshathra آمده، در فرس هخامنشی هم این واژه بمعنی پادشاهی و شهر یاری و کشور است، بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۲۹ و بیادداشت پاره ۴۱ از فرگرد ۷ و نیداد، گزارش نگارنده نیز نگاه کنید.

خشته ر نام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهر یور گوئیم، از او جداگانه سخن داشتیم. این واژه از مصدر خشی سن یسین در آمده که بمعنی توانستن و یارستن و توانایی داشتن و فرمان راندن و دست یافتن و پادشاهی کردن است. از همین بنیاد است شایستن در فارسی. بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۵ از هات ۳۲ نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست، از خشته ر کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا اراده شده است.

۵- نکاستنی، کم نگر دبدنی -- اغژنو نو من سده سده سده سده سده سده سده S-nkasti (در نسخه بدل S-nkasti) یعنی جاودانی و پایدار نگاه کنید به: Altiranisches wörterbuch von Bartholomae Sp. 50.

۶- بالیدن (پاسد و سد د) = ورد و بالید و varad در پهلوی والیتن و سلو س vâlitân و در فارسی بالیدن. بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۷- یاری = رفد رانی ل سده سده سده rafædhrâi و رسیدن ... گم سده . gam در یادداشت های شماره ۴ از بند ۱ و شماره ۱ از بند ۲ همین هات گذشت.



۹ یسنا ، هات ۲۸ ، بند ۴

۸- خواندن (کیدد { یسنا }) = زَوَ کیدد zava در زند خوانشن (= استغانه) در بند ۳ از هات ۲۹ نیز آمده است از مصدر زو کیدد zu (= زبا کیدد zba) در آمده است که بمعنی خواندن و بیاری خواستن است. بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۹- واژه ای که بیاد سپردن گردانیدیم در متن من دَد ۴۶ یسنا ویدوید

چهارمین بند | mēn-dadē آمده : من از مصدر من مان که در

بیادداشت شماره ۶ از دومین بند گفتیم بمعنی پنداشتن و اندیشیدن است؛ دَد ویدوید از مصدر دا کیدد dâ که در بیادداشت شماره ۲ از همان بند بمعنی دادن و بخشیدن یاد کردیم. در آمیزش این دو واژه با هم مصدر مند ۶ یسنا mand ساخته شده بمعنی بمنش دادن و بنهاد گذاشتن یا بیاد سپردن و بخاطر نشانیدن، در بنده از هات ۵۳ نیز آمده است، بیادداشت شماره ۷ از همان بند و بیادداشت شماره ۱ از بند ۹ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۴- روان = اورون دد { یسنا } urvan در پهلوی رووان در ۱۳

در بند ۹ از هات ۳۳ از روانهای امشاسپندان خرداد و امرداد و در بند ۲ از هات ۴۵ از روان مینویان سخن رفته است. گذشته از این بسا در گاتها از روان پس از مَرک سخن رفته چنانکه در هات ۴۴ بند ۸ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۳، از این بندها بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای مردمانی که در گیتی نیکوکار بوده اند در بهشت در آیند و روانهای گناهکاران بدوزخ روند. درباره های دیگر اوستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده اینچنین: نخست آهو و اهو (= جان)، دوم دَنا ویدوید { یسنا }.

daēnā (= دین) سوم بَودَ دد { یسنا } baodha (= بوی، درآکه) چهارم اورون

دد { یسنا } urvan (= روان) پنجم فروشی دد { یسنا } fravashi

(= فروهر) چنانکه در یسنا ۲۶ باره ۴ و فروردین یشت پاره ۱۴۹ و جز آن





بیادداشت‌های پنج گاتها

۱۰

بجلد ۱ یشتها ص ۵۸۷-۵۸۹ و بجلد ۲ یشتها (گزارش نگارنده) به هادخت نسک و بگفتار دین ص ۱۵۹-۱۷۸ نگاه کنید .

در باره دین نگاه شود بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۴- باهمراهی = هتھرا $\text{هتھرا} = \text{هتھرا}$. hathrā در هات ۳۰ بند ۹ نیز آمده از قیود است بمعنی همراه ، یکجا .

۴- نکهبانی کردن (نکھبانئ) = کر کر . gar ، پاسبانی کردن ، نگریدن و بیدار ماندن . گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر این واژه ، چنانکه در سر واژه من من { ۶ } mā n که در بیادداشت شماره ۱ گذشت ، بسیار اختلاف کرده اند .

برخی نخستین واژه را بجای کر و دمان کر و دمان . garô-damāna

(= گرزمان) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته اند .

۵- پاداش = اشی اشئ . ashi (اشئ) بهره و بخش و

پاداشی که در روز پسین بنیکوکاران بخشیده شود ، همچنین پادافراه و کیفری که

بگناهکاران داده شود باین معنی در اوستا بسیار آمده و در خود گاتها : هات ۲۸

بند ۷ ؛ هات ۳۳ بند ۱۳ ، هات ۴۳ بند ۱ و بند ۴ و بند ۱۲ و بند ۱۶ ؛ هات ۴۶

بند ۱۰ ؛ هات ۴۸ بند ۸ و بند ۹ و جز آن اشی نیز ایزد پاداش و فرشته آبادانی

و توانگری و بهره و بخش است ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۴ ؛ هات ۳۴ بند ۱۲ ؛

هات ۴۳ بند ۱۲ ؛ هات ۵۰ بند ۳

اشی از مصدر از اشئ . ar که بمعنی بخشیدن و بهره رسانیدن

و برخوردار کردن است در آمده است . بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۳

نگاه کنید .

بگفتار آرت (= اشی) در جلد دوم یشتها ص ۱۷۹-۱۸۵ نگاه کنید .

۶- کردار یا گنش = شیئوتهن شیئوتھن . shyaothana در

بیادداشت شماره ۵ از نخستین بند گذشت .





۷- آگاه ، شناسا ، دانا = ویدوش **وایدوش** vidus از مصدر وید **واید** vid (بارتولومه در فرهنگ خود وید vaēd نوشته) که بمعنی دانستن و شناختن و آموختن و دریافتن و آگاه بودن در کتابها بسیار آمده ، در گزارش پهلوی (= زند) آکس بوتن **وایدوش** آگاه بودن ، وید **واید** vid نیز بمعنی یافتن و پیدا کردن و جستن است بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید ، در بند آینده نیز باین واژه برمیخوریم .

وید باجزء نی: **واید** ni-vid در سر هر یک پاره های نخستین یسنا و نخستین کرده و سپرد آمده: **وایدوش** در زند نوذنتن **وایدوش** nivêdhenitan واژه نوید و نوید دادن در فارسی باید از همین بنیاد باشد
۸- واژه هایی که به « تا » و « هر چند » گردانیدیم نخستین **واید** yavat و دومی **واید** avat از ظروف (ظرف زمان و مکان) است .

۹- توانستن ، یارستن ، توانا بودن (**وایدوش**) = ایس **واید** is (بارتولومه در فرهنگ خود aēs نوشته) در کتابها بسیار باین واژه برمیخوریم چنانکه در هات ۴۳ بند ۸ و بند ۹ ؛ هات ۵۰ بند ۱ و بند ۱۱ و جز آن ، در گزارش پهلوی (= زند) توانیک بوتن **وایدوش** (توانا بودن) بیادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱۰- تاب و توش داشتن (**وایدوش**) = تو **واید** tu از همین بنیاد است توش در فارسی که در اوستا **وایدوش** **وایدوش** tavishi آمده ، بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۹ نگاه کنید . در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز بفعال تو **واید** tu برمیخوریم .
۱۱- آموختن (**وایدوش**) = **وایدوش** xsâ در بند ۲ از هات ۴۶ با جزء « آ » آمده : **وایدوش** â-xsâ در گزارش پهلوی آموختن **وایدوش** و چاشتین **وایدوش** cāsitan



یادداشتهای پنج گانه

۱۴

۱۴ - جستن (𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮) = ایش 𐭥𐭮𐭥𐭮 (ish) بارتولومه آئش
 aēs نوشته 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 (در گزارش پهلوی خواستن 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮)
 در گاتها بسیار باین فعل برمیشوریم : در هات ۳۱ بند ۴ بمعنی آرزو داشتن
 و خواستار بودن آمده ؛ در هات ۳۰ بند ۱ و هات ۴۵ بند ۱ و هات ۴۶ بند ۹
 و هات ۴۷ بند ۶ بمعنی خواستار شنیدن و آرزومند نیوشیدن آمده ؛ در هات ۴۶ بند ۶
 و هات ۵۰ بند ۲ بمعنی درخواستن و خواهش کردن است ؛ در هات ۴۵ بند ۷ بمعنی
 دریافتن است.

ایش 𐭥𐭮𐭥𐭮 ish در اوستا نیز بمعنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل
 داشتن است بهمین معنی اخیر است ایش aish در فرس هخامنشی که در سنگ
 نبشته (کتیبه) بیستون آمده است. بیاد داشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۴۹ نگاه کنید.
 ۱ - دیدن (𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮) = دَرَس 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 darēs در گزارش
 پنجمین بند | پهلوی (= زند) دیتن 𐭥𐭮𐭥𐭮 دیدن .

بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۵ از
 بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۴ - توانا تر = سویشتا 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 savišta در تأنیث سویشتا
 (𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮) صفت تفضیلی است از واژه سورَ 𐭥𐭮𐭥𐭮 sūra (در تأنیث
 سورا 𐭥𐭮𐭥𐭮) توانا، زبردست، نیرومند. از همین واژه است نام سورن که در
 کارنامه ایران بسیار بآن برمیشوریم، نام یکی از خاندانهای بزرگ روزگار اشکانیان
 بوده، از نامهای رایج ارمنی کنونی است (از ایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به:
 Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 بیاد داشت شماره ۶ از بند ۹ از
 هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ - بارگاه = گاتو 𐭥𐭮𐭥𐭮 gātu در فرس هخامنشی گاتهو gáthu؛ در
 فارسی «گاه» گوئیم که بمعنی جا و زمان و هم بمعنی تخت و اورنگ است. در اوستا
 بمعنی جا نیز آمده است. در گزارش پهلوی گاه 𐭥𐭮𐭥𐭮 و گاس 𐭥𐭮𐭥𐭮

۱۴ یسنا هات ۲۸، بند ۵

۴ - واژه ای که به پیرو گردانیده ایم در متن سروش *sraosha* آمده، همچنین در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا سروش *sraosha* آمده. همین لغت است که در فارسی سروش گوئیم، در اوستا این واژه همیشه بمعنی ایزد سروش نیست بسا بمعنی شنوایی و فرمانبری و پیروی آمده، بویژه شنوایی و فرمانبری از گفتار ایزدی و فرمان آسمانی. باین معنی در گاتها: هات ۳۳ بند ۱۴؛ هات ۴۴ بند ۱۶؛ هات ۴۵ بند ۵؛ هات ۴۶ بند ۱۷ و جز آن بکار رفته است. سروش (= سروش) از مصدر سرو *srū* در آمده که بمعنی سرودن و خواندن و شنودن و نیو شنیدن و شنواینیدن است، در گزارش پهلوی نیوشیتن *niūšītan*، همچنین سروش *sraosha* در بند ۱۴ از هات ۳۳، چنانکه در پاره های یسنا ۵۶، در گزارش پهلوی (= زند) به نیوششن یعنی شنوایی گردانیده شده.

آسروشتی *a-srusti* که در گاتها، هات ۴۳ بند ۱۲، هات ۴۴ بند ۱۳ و بسا در جاهای دیگر اوستا آمده یعنی ناشنوایی و نافرمانبری، همان واژه سروش است که با حرف نفی *ā* (آ) آورده شده است. صفت سروت *srūta* که بمعنی شنیده شده یا نامبردار (مشهور) است از همین بنیاد است. لغتی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بجا مانده واژه سرودن و سراییدن است. بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید. سروش نیز در گاتها نام ایزدی است، چنانکه در هات ۳۳ بند ۵، هات ۴۳ بند ۱۲، در بند ۵ از هات ۲۸ سروش (= سروش) اسم جمع است یعنی پیروان، از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده فرمانبر دستور و فرمان آسمانی هستند.

سروش یکی از بزرگترین ایزدان مزدیسناست؛ بگفتار آن در نخستین جلد یشتها گزارش نگارنده ص ۵۱۶ - ۵۲۴ نگاه کنید.

۵ - مهین تر = مزیش *mazista* (در تأیید مزیشتا *māzista*) (ص ۵۱۶ - ۵۲۴) صفت تفضیلی است از واژه مز *maz* که در فارسی



یاد دشتهای پنج گانه

مه (= بزرگ) گویم، در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی مس ۳۶ mas شده و مزیشته در گزارش پهلوی مهیست ۳۶ سدده mahist یعنی مهتر، بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۶- واژه ای که به گفتار گردانیدیم در متن مانتهر ۳۶ سدده . mathra آمده، درزند (= گزارش پهلوی اوستا) مانسر ۳۶ سدده mānsr مانتهر از مصدر مَن ۳۶ سدده . man در آمده که در یادداشت شماره ۶ از بند دوم همین هات گفتیم بمعنی اندیشیدن است، مانتهر یعنی گفتار ایزدی و سخن، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸، گذشته از این مانتهر بویژه از برای گفتار ایزدی و سخن مینوی و دستور آسمانی و آیین راستین میآید چنانکه در هات ۲۸ بند ۵، هات ۲۹ بند ۷، هات ۳۱ بند ۶، هات ۴۳ بند ۱۴، هات ۴۴ بند ۱۴ و بند ۱۷، هات ۴۵ بند ۳ و جز آن.

در گاتها نیز بسیار بواژه مانتهرن ۳۶ سدده mathran بر میخوریم، چنانکه در هات ۲۸ بند ۷، هات ۳۲ بند ۱۳، هات ۵۰ بند ۵ و بند ۶، هات ۵۱ بند ۸ مانتهرن کسی است که مانتهر ۳۶ سدده یا گفتار ایزدی ب مردم میرساند و جهانیان را از سخن و دستور و فرمان خداوندی آگاه میسازد، عبارت دیگر مانتهرن پیغمبر است. و خشورایران، زرتشت در بندهایی که یاد کردیم خود را مانتهرن (= پیغمبر) میخواند و از سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را بخاکیان برساند. در اینجا یاد آور میشویم که لغت و خشور (در پهلوی و خشور ۳۶ سدده) vaxsvar بفتح واو دوم و راه زده) یعنی پیغمبر:

بگفتار و خشور خود راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی (فردوسی)
این واژه نیز مانند مانتهرن دارای واژه ایست بمعنی گفتار و سخن، چه و خش ۳۶ سدده vaxsha بمعنی گفتار و سخن است، چنانکه در باره ۱۵ از نوزدهمین فرگرد و ندیداد آمده، از مصدر وچ ۳۶ سدده vac گفتن و جزء دوم که ور باشد همان واژه « بر » میباشد که در اوستا و فرس هخامنشی « بر » ۳۶ سدده bara یعنی برنده از مصدر بردن است.





نگاه کنید به :

Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292;

Neupers.Schriftsprache von P. Horn im Grundriss der Iran. Philol. 1 B. 2
Abt. S. 188.

اینچنین و خوشو برنده گفتار ایزدی است و کسی است که پیام و گفتار مینوی
را ب مردم میرساند یا پیامبر و پیغمبر . بیاد داشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶
نگاه کنید .

۷- کروانیدن (واسد ل د د د د د) = وَرْ یابد ل . var یعنی
بدین آوردن ، باعتقاد و بایمان آوردن ، باین معنی و بمعنی برگزیدن و گرویدن
و دین پذیرفتن در گاتها بسیار آمده است . واژه « باور » در فارسی بساید با واژه
اوستائی وَرْ یابد ل . var پیوستگی داشته باشد . بیاد داشت شماره ۷ از بند ۲
از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸- زیانکار = خرفستر س ل د ل د د ل د . xrafstra در هات ۳۴ بند ۵
و ۹ نیز آمده ، این واژه در گاتها بمعنی زیانکاران و نابکاران دیوسرشت و ددان
و جانداران زیان رسان آمده . در بخشهای دیگر اوستا در برخی از پاره ها مانند گاتها
از برای زیانکاران و چادر نشینان و بیابان نوردان و راهزنان و غارتگران که بدین
مزدیسنان دشمنی ورزند و از راه راست دور باشند و بکشت و برز و پرورش چار پایان
نبردازند ، آمده است چنانکه در یسنا ۱۹ باره ۲، از این گذشته در سراسر اوستا
خرفستر بمعنی جانوران زیان آور بکار رفته ، به ویژه جانوران خرد چون حشره
و هوام . در فرهنگهای فارسی این واژه خراستر نوشته شده است و بمعنی جانوران
زیانکار چون مار و گزدم و مور و زنبور و جز آن گرفته شده است . بگفتار خرفستر در
جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده بخش
نخست ، تهران ۱۳۲۶ بگفتار خرفستر ص ۱۷۸-۲۰۱ نگاه کنید .

۹- زبان = هیزو هیزو . hizú در گزارش بهلوی هوزوان
۱۳۱ huzvân در برهان قاطع هزوان بفتح اول بروزن مرجان بمعنی زبان یاد
گردیده است . بیاد داشت شماره ۳ از بند ۳ از هات ۵۱ نگاه کنید .





۱۶ یادداشتهای پنج گانه

۱ - بخشایش، دهش = داه دس دس . dah در گزارش پهلوی دهشن

ششمین بند
۱۳۳۵ از مصدر دا دس . da دادن، بخشودن، که در یادداشت شماره ۲ از بند دوم همین هات گذشت.

۴ - واژه ای که به « پایدار » گردانیدیم در متن در گایو دس دس در daragāyu آمده، از مصدر درج دس . draJ پاییدن. یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - گفتار = اوخذ دس uxda . بویژه گفتار ایزدی و دستور آسمانی، در گزارش پهلوی گوشن و سخن، از مصدر وج یاد ۲ . vac گفتن. یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۴ - درست = ارشو دس ارشوا . arashva صفت است. ارش نیز بمعنی راست و درست جداگانه و بسام باواژه‌های دیگر ترکیب یافته، در گاتها بسیار آمده و در همه جا درزند (گزارش پهلوی) بجای آن «راست» آورده شده است. یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - نیرومند = آئوژنگهونت دس دس . aoJanhvant (در تأیید آئوژنگهونیتی دس دس . aoJanhvanti) صفت است یعنی پرزور و زبردست و توانا از واژه آئوژنگه دس دس . aoJanh زور، توانایی، نیرو. در گاتها آئوژنگه دس دس . aoganh چنانکه در بند ۱۰ از هات ۲۹، یادداشت شماره ۳ آن بند نگاه کنید.

از واژه پناه = رفنگه دس دس . rafənanh در یادداشت شماره ۴ از نخستین بند همین هات سخن داشتیم، در بند ۸ از هات ۴۳ نیز واژه پناه باصفت نیرومند یکجا آمده است.

۶ - ستیزه و دشمنی: بجای ستیزه دواشنگه دس دس . dvaēshanh (در بخشهای دیگر اوستا تبشنگه دس دس . tbaēshanh تبش

دس دس . tbaēsha یعنی دشمنی و بدخواهی یا ستیزه و آزار؛ بجای دشمن





۱۷

یسناءات ۴۸ ، بند ۷

دبیشونت ددر دیش ددیش (daibishvant) در پخشهای دیگر اوستا تبشونت
 ددیش دیش «دیش» (tbaëshvant) یعنی بدخواه یا دشمن، این واژه‌ها از مصدر
 دبیش دیش (daibish) (در پخشهای دیگر اوستا تبیش دیش
 = tbish) تبیش (تباESH) در آمده که بمعنی ستیزیدن و دشمنی
 کردن و آزریدن است، در پهلوی بیشین بیشین bëshitan، بواژه مغوتبیش
 ، ۲۹ - دیش . moghu tbish مغ آزار که درباره ۷ از یسنا ۶۵ آمده در
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - چیر شدن () = تر چیر شدن tar چیره شدن
 شکست دادن، بر انداختن . تبیشو تورون . چیر دیش . «دیش» . tbaëshô .
 taurvan درباره ۱۷ از یسنا ۹ صفت است یعنی بستیزه چیر شونده ، شکست دهنده
 دشمنی ، همچنین تر و تبیشنگه . چیر دیش . «دیش» . tarô tbaëshanh .
 در پاره ۴۷ از رام یشت یعنی بدشمنی چیر شونده . درباره نام و یسپ تور و بیری
 و ایدور . «دیش» . vispa taurvairi که درباره ۱۴۲ از فروردین یشت
 یاد گردیده بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۱۰۸ نگاه کنید .

۱ - باداش = آشی دیش . ashi ، در یادداشت
هفتمین بند
 شماره ۵ از بند ۴ گذشت .

۲ - آبادی = آیت «دیش» . ayapta ، در یادداشت شماره ۳ از
 بند ۲ گذشت .

۳ - خواهش = ایش دیش . ish ، در بند ۹ از همین ها ز آمده ، در
 گزارش پهلوی (= زند) خواهش «دیش» ، از صدر ایش دیش ish در
 یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ گفتیم بمعنی خواستن و خواهش داشتن است .

۴ - پادشاه = خشیه «دیش» xshaya از مصدر خشى دیش .
 xshi که در یادداشت شماره ۴ از بند ۳ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن و پادشاهی
 کردن است .



خشیه در گزارش پهلوی همین بند به پاتخشاه پاتخشاه pātaxshāh گردانیده شده. در فروردین یشت پاره ۱۸ نیز واژه خشیه آمده است، نام خشیارشن xshayārshan چهارمین پسر شاه هخامنشی، پسر داریوش بزرگ از همین واژه واز آرشن arshan است که در اوستا بمعنی مرد نرویل یا پهلوان بسیار آمده است. خشیارشن (خشیارشا) یعنی در میان پادشاهان دلیر یا در میان شهریاران یل و پهلوان منش. درباره آرشن arshan که جداگانه از نامهاست یادداشت شماره ۴ از بند ۱۸ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۵- پیغمبر = ماتهرن متهرن mathran یادداشت شماره ۶ از بند نگاه کنید.

۶- سرود ستایش: در متن سرویم سرویم sravim آمده از مصدر سرو سرو sru که در یادداشت شماره ۴ از بند ۵ گفتیم بمعنی سرودن و خواندن و شنودن است. گزارندگان اوستا درین واژه و در واژه پس از آن، اختلاف کرده اند. Bartholomae آن را Sravay (= سرو سرو) نوشته بمعنی شنوایی گرفته است.

۷- واژه ای که روا کند آوردیم بجای آراندکه سراسر و سراسر. ârâdanh میباشد بمعنی گستراننده. نگاه کنید به:

Altianisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 335 und 1643

۱- بهتر = وهیشت واهشت vahista (در تأنیث و هیشتا

هشتمین بند) یادداشت ۱۰ (صفت تفضیلی است از واژه ونسکو واهشت vanhu که در فارسی و به گوییم، خود واژه وهیشت

نیز در فارسی بجای مانده و آن واژه بهشت است که در پهلوی وهیشت (وهدشت) گویند، در اوستا با صفت وهیشت با واژه انکو anhu آمده که در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ گفتیم بمعنی جهان زندگی است، از این صفت و موصوف: بهتر جهان یا بهتر زندگی، بهشت اراده میشود چنانکه در خود گانهها در هات ۴۴ بند ۲ همچونین





از واژه آنکو anhu با صفت آچیشت acista :
 بتر جهان یا بدتر زندگی، دوزخ اراده میشود و بهمین معنی در اوستا بسیار آمده
 و در خود گاتها در هات ۳۰ بند ۴، بیادداشت شماره ۶ از آن بند نگاه کنید و همین صفت
 است که در واژه اردیبهشت دیده میشود: ارد بجای آش asha و بهشت
 بجای وهیشت vahišta است، از امشاسپند اردیبهشت جداگانه سخن داشتیم
 ۴ - همکام = هز موش ha-zaosha ، باین صفت در
 بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و بسا در پنخشهای دیگر اوستا نیز بر میخوریم. واژه
 همکام که در شاهنامه بکار رفته: دلرام او بود همکام اوی همیشه بلب داشتی نام اوی
 درست معنی واژه اوستایی هز موش میباشد چه ha و هن
 han و هام ham (ham) با واژه «هم» فارسی یکی است؛ ز موش
 zaosha که خود جداگانه در گاتها و در پنخشهای دیگر اوستا
 بسیار آمده بمعنی کام و خواست (اراده و میل) است چنانکه در گاتها: هات ۳۳
 بند ۲ و بند ۱۰، هات ۴۷ بند ۵، هات ۴۸ بند ۴ و در پنخشهای دیگر اوستا: فرگرد
 ۲ و ندیداد پاره ۱۱، کرده ۱۴ و سپرد پاره ۲، زامیادیش پاره ۸۲، ز موش zaosh
 در اوستا و د موش daush در فرس هخامنشی بمعنی دوست داشتن و پسندیدن و خوش
 داشتن است. زوش zush یعنی نفز و خوش و دلربا؛ زوشت zusta
 نیز صفت است بمعنی زیبا و خوش آیند و نازنین. دوشارم dausharam در
 پهلوی یعنی آسایش بخش و خوشی دهنده یا موافق طبع و مطابق سلیقه و نیز بمعنی
 دوستی و مهرباست، مرکب است از واژه دوش = ز موش zaosh = د موش daush
 و آرم â-ram ، رَم ram در اوستا یعنی آساییدن و باجزء آ:
 آرم â-ram در فارسی آرامیدن شده است. د موشتر daushtar در فرس هخامنشی
 یعنی دوست، همین واژه است که در فارسی دوست شده است.

۴ - خواهان = وا موش vâunus اسم فاعل است از مصدر
 و ن van خواستن، خواهش داشتن و پاس حرمت داشتن، برابر واژه





یادداشتهای پنج گاتها

۴۰

لاینین *venerâri* که در فرانسه *venerer* شده است. *van* ون نیز در اوستا بمعنی چیره شدن و دست یافتن و شکست دادن است؛ باین معنی در گاتها بآن برخوردیم خورد، بیادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۴- فر شوستر در گاتها *فرشئوشتر*؛ *فَرَشَوَشْتَر* در جا های دیگر اوستا *فرشئوشتر*.

Frashaostra برادر جاماسب و وزیر کی گشتاسب است؛ از او جداگانه سخن داشتیم. دلیر = *نر* (نر) در فارسی نیز *نر* گوئیم، در اوستا بمعنی مرد برابر زن و نیز بمعنی دلیر و یل و پهلوان است و بساهم بمعنی «کس» بکاررفته و باین معنی اخیر بهیئت نا *نا* بسیار آمده چنانکه در بند ۱۰ از هات ۳۲ و در بند ۳ و بند ۱۴ از هات ۴۳ و بند ۱۰ از هات ۴۶ و جز آن.

۶- آن = ایت *ایت* *ایت* ای «*ایت*» ضمیر اشاره و اسم اشاره است، در صرف واژه، ایت *ایت* ایم *ایت*؛ ایش *ایش* میشود؛ در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۰ بند ۶، هات ۳۱ بند ۱۸؛ هات ۳۲ بند ۱۳؛ هات ۴۶ بند ۱۲؛ هات ۵۱ بند ۱۲؛ هات ۵۳ بند ۵ و جز آن یعنی آن، این، ایشان، در بند ۸ از هات ۴۵ زیت *زیت* از همین واژه و *زی* ساخته شده است.

۷- بخشیدن (*زیت*) از مصدر *را* از همین بنیاد است رانی *رانی* و *راتی* و رایتی *رایتی* و رانا *رانا* *رانا* که در اوستا بمعنی دهش و بخشش بسیار آمده، در پیلوی راتیه *رادی* و در فارسی رادی گوئیم.

بهین رادی آنکه که بی درد و خشم ببخشی نداری بیادش چشم (اسدی طوسی) راد یعنی بخشنده و جوانمرد (سخی)، بیاد داشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و به جلد دوم یشتها، گزارش نگارنده ص؛ ۲۸۱ نگاه کنید.

۸- هماره، همیشه (همه) = *ویسپ* *ویسپ* *ویسپا* بگفتار ویسپرد در جلد دوم یسنا، گزارش نگارنده، نگاه کنید. جاودان = *یو*



بیادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۵۳ نگاه کنید .

۱- نیکی = یانَ . یانَ 𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . در فرس هخامنشی یانَ yān همچنین

در اوستا یانَ 𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . yāna آمده چنانکه در دین

فهمین بند

یشت پاره ۶، در اوستا بسیار باین واژه بر میخوریم، در گزارش
پهلوی چند بار بجای آن یان 𐭩𐭥𐭥𐭥 ۱۳۵ آورده شده و چند بار دیگر نوَکیه

𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥 nēvakih نکویی. بانیه 𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . yānya یعنی نیکی رسان، نکویی

بخش . در هر جای اوستا که واژه یان آمده معنی نیکی و نکویی و دستگیری و بخشایش

یالطف و مساعدت و مرحمت از آن بر میآید، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۹ و یسنا ۶۵

پاره ۱۱ و جز آن. واژه یان که در فرهنگها بمعنی هذیان گرفته شده و بشعر

فرخی گواه آورده شده: با سخن تو همه سخنها یان است با هنر تو همه هنر هاییکار

باید همان واژه اوستایی باشد هر چند که معنی مخالف بآن داده شده اما

معنی دومی که باین واژه داده اند: « و صوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده میشود

یان میگویند و در عربی کشف خوانند » تاباندازه یاد آور معنی اصلی این واژه است.

این نیکی یا نکویی در این بند، همان منش نیک است که در بند پیش

داشتن آن آرزو شده است .

۲- بهتر منش همان و هومَنَنگه 𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . vohu mananh

میباشد، در اینجا با صفت تفضیلی و هیشَت 𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . که در یادداشت شماره

۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای و هوهو vohu یا وانگهو van hu به، نیک .

۳- آزدن (𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) = زَر 𐭩𐭥𐭥𐭥 . zar، در مهر یشت

پاره ۴۷ و در سروش یشت هادخت پاره ۵ نیز آمده بمعنی آزدن و رنجانیدن

باجزاء آ: 𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥 a zar در فروردین یشت پاره ۳۰ آمده است، همین واژه است

که در فارسی آزدن و آزدن گوئیم و در پهلوی آزارتن 𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥

۴- کوشیدن (𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) = یت 𐭩𐭥𐭥𐭥 . yat، در گاتها

همین یکبار اما در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا ۲۷ پاره ۶؛



یادداشتهای پنج ساله

۴۴

ویسپرد کرده ۱۱ پاره ۳؛ وندیداد فرگرد ۲۱ پاره ۲؛ مهریشت پاره ۷۸؛ آفرینگان گهنبار پاره ۳ و جز آن بمعنی کوشیدن و شافتن و رسیدن . درینا ۵۷ پاره ۲۹ و آبان یشت پاره ۶۵ باجزه فرا: فرایت 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 frā-yat آمده بمعنی فرارسیدن بواژه ابی یستا 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 abi-yas-tā کوشش در یادداشت شماره ۱۰ از بنده از هات ۵۳ نگاه کنید.

۵ - ستایش = ستوت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 stūt . در گزارش پهلوی نیز ستایش 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 از مصدر ستو 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 stu ، در پهلوی ستوتن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 و در فارسی ستودن گویم . بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۶ - واژه ای که به پیش آوردن گردانیدیم در متن دَسم 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 وید 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . dasəma آمده، در بخشهای دیگر اوستا، چنانکه درینا ۱۱ پاره ۹ دسم 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . dasma آمده از مصدر دا 𐬀𐬎𐬎𐬀 dā دادن، نهادن، بخشودن، پیشکش کردن که در یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات گذشت .

۷ - آرزو یا خواهش و کام = ایش 𐬀𐬎𐬎𐬀 ish . بیادداشت، شماره ۳ از بند ۷ نگاه کنید .

۸ - زودتر = زویشتیَه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 zəvistya صفت تفضیلی است: زودتر، تندتر، چستتر، چالاکتر، از مصدر زو 𐬀𐬎𐬎𐬀 zu شتابیدن، زود بجای آوردن. از همین بنیاد است زود در فارسی، در بند ۹ از هات ۴۶ و در بند ۷ از هات ۵۰ نیز باین صفت بر میخوریم همچنین در جاهای دیگر اوستا؛ چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۱ بمعنی زودتر سازنده و چستتر بجا آورنده است، با واژه زئوش 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 zaosh که در یادداشت شماره ۲ از بند ۸ گذشت، پیوندی ندارد . نگاه کنید به: Altir . Wörterb . von Barthol . Sp. 1691 برخی از دانشمندان صفت زویشتیَه را از واژه زاور 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 zāvar دانسته اند که بمعنی زور در اوستا بسیار آمده اینچنین زویشتیَه یعنی زورمندتر و توانا تر و بانبروتر .

۹ - سود = سونگه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 savanh در پهلوی سوت 𐬀𐬎𐬎𐬀



۶- واژه ای که به رواکردن گردانیدیم در متن پرن (e) لسته آمده. parəna آمده، صفت است (اسم مفعول) از مصدر پرن (e) لسته. par که بمعنی پر کردن و انباردن و انباشتن است. یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۴۴ نگاه کنید.

پیداست که این مصدر باواژه کام، بمعنی کامروا کردن و کامیاب کردن است.

۷- رستکاری: بجای آن خوردنیتهیه سه لسته در لسته آمده x^varaithya آمده و این واژه صفت است، در بنیاد آن اختلاف کرده اند «رستکاری» معنی ای است که نگارنده از گزارش هات ۲۸ دانشمند پارسی تارا پور والا Taraporewala برگزیده است. نگاه کنید به : Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309

۸- سخن یا گفتار = سر ونکه در لسته «در لسته» سرavanh، بسا این واژه چون اسم جمع بکار رفته بمعنی سخنان و گفتار ها و کوینها، در گزارش پهلوی نیز همین واژه بهیئت سروب در لسته آمده است، در هات ۳۲ بند ۹ و بند ۱۰ و هات ۳۴ بند ۱۵ و جز آن بسا این واژه بر میخوریم بمعنی آموزش دینی و ستایش و نماز و درود هم آمده است. یادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۹- خواهش: بجای آن یادداشت در لسته از مصدر وان واسه van که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفتیم بمعنی خواستن و خواهش داشتن است.

۱۰- شما = خشم س لسته در لسته xshma و نیز در اوستا یوشم yushma آمده، یادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۱- کاز ساز یا نتیجه بخش و مؤثر = آسون در لسته در لسته. جز همین یکبار در اوستایی که امروزه در دست است باین واژه بر نمیخوریم.

۱- راستی = اش در لسته در لسته asha؛ منش نیک یاد همین بند

= و هومننگه واطسه در لسته در لسته vohu mananh



وَچَنگه با ۲۳۰۳۰۰ . vaeanh بمعنی گفتار که با واژه های پندار و کردار نیز در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۰ بند ۳ و هات ۳۲ بنده و جز آن .

وَچَینَ یا ۲۳۰۳۰۰۰۰ . vaehina که در فرگرد چهارم و نندیداد درباره ۲ آمده، مهر و بیمن زبانی است یا معاهده که فقط با گفتار یا قول باشد .
واژه هایی که از همین بنیاد در فارسی بجا مانده بسیار است، از آنهاست آوا و آواز و آوازه و گواژ و گوازه که بمعنی نکوهش و سرزنش گرفته اند، همچنین واژه های باج و باز و واج و واج و واژ و باژ

پرستنده آذر زرد هشت همیرفت باباژ و برسم بمشت (فردوسی)
لغت واژه که در فرهنگها از لغتهای زند و پازند شمرده شده بمعنی کلمه و لفظ، همان واژه اوستایی وَچَنگه میباشد . در یادداشت شماره ۳ از بند ۶ همین هات گفتیم که واژه اوخذَ د ۰۰۰۰۰۰۰۰ uxdha بمعنی گفتار از مصدر وَچَ vac گفتن ، در آمده است .

۸ - نخستین = پئو اوریه ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ paourya در گاتها، در پخشهای دیگر اوستا پئوئیریه ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ paourya ، در فرس هخامنشی پرویه paruviya ، صفت است یعنی نخستین . یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از همین هات نگاه کنید .

۹ - جهان، زندگی، هستی = آنگهو ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ anhu ، در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ همین هات گذشت .

۱۰ - چگونه = یائیش آ ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ yâis â ، همین یکبار در اوستا آمده، نگاه کنید به: Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282

۱۱ - بودن (۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) = بو ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ bu ، در فرس هخامنشی نیز بو bu ، در پهلوی بوتن ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ (در هزوارش بهوتن ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) در فارسی بودن . در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند ۱۰ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۳۰ بند ۱۰ باجزه او ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ avô آمده، در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار گرفته است .



(اهنود گات : یسنا، هات ۲۹)

۱- گِله کردن (گِله کردن) = گَرَزُ گِله کردن garəz ، در
 هات ۳۲ بند ۲ و بند ۱۳ و هات ۴۶ بند ۲ نیز آمده است، در پهلوی
 نخستین بند گَرزیتن گَرزیتن گَرزیتان garzitan ، از همین بنیاد است گِله در
 فارسی و گذشته از این، واژه های گرزیدن که در فرهنگها بمعنی چاره کردن گرفته شده
 و گرزش (بفتح اول و کسر ثالث) بمعنی تظلم و دادخواهی و تضرع و زاری نزدیک تر
 بهیئت قدیم اند. خسروانی گفت :
 بده داذمن زان لیانت و گرنه سوی خواجه خواهم شدا از تو بگرزش (فرهنگ اسدی)
 شمس فخری گفته :

مگر سرگرانی گرزش تواند که بردارد از مملکت رسم گرزش
 چنانکه از این شعرها پیداست گرزش درست بهمان معنی گَرَزُ اوستایی است
 یعنی گِله کردن و دادخواهی کردن .

۲- گوشورون = گِشوش اورون گِشوش اورون gāuš urvan
 ۳- آفریدن (آفریدن) = تهورِسُ تهورِسُ thvarəs . در گزارش پهلوی (=زند) بریتن بریتن britan (بریدن) ، از این
 واژه آفریدن و بهیگر هستی در آوردن اراده شده است. بیادداشت شماره ۹ از بنده
 همین هات نیز نگاه کنید .

۵- ساختن (ساختن) = تَشُ تَشُ tash در پهلوی تاشیتن
تاشیتان tāshitan ، از همین بنیاد است واژه تَش یا تیشه که در اوستا تَش
تاشا tasha آمده چنانکه در فرگرد ۱۴ و ندیداد پاره ۷. تَشُ که بمعنی

بریدن و تراشیدن و ساختن است مانند واژه تهوُرسْ بمعنی آفریدن و پدید آوردن بکار رفته است .

۵- خشم : در گاتها **اَئِشِمَ** **دَهَشَمَ** **دَهَشَمَ** ، در پنخشهای دیگر **اوستا ائِشَمَ** **دَهَشَمَ** **دَهَشَمَ** ، **دَهَشَمَ** **دَهَشَمَ** ، در پهلوی **اِشَم** **دَهَشَمَ** و در فارسی خشم گوئیم. بساهم در جاهای دیگر خشم دیوی است، چنانکه در بند ۲ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ۴۸ و جز آن، خشم در آیین مزدیسنا یکی از پرآسیب ترین دیوها دانسته شده است. نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

۶- ستم = هزَنکَه **هَزَنکَه** **هَزَنکَه** . **هَزَنکَه** **هَزَنکَه** **هَزَنکَه** ، در گزارش پهلوی سَتَمَکَ **دَهَشَمَ** **دَهَشَمَ** . **دَهَشَمَ** **دَهَشَمَ** (ستم). در بند ۱۲ از هات ۳۳ و بند ۴ از هات ۴۳ نیز بآن برمیخوریم و بمعنی توانایی و زبردستی آمده از مصدر هَزَ **هَزَ** **هَزَ** **هَزَ** یعنی دست یافتن، از آن خودساختن، گرفتار کردن. یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۰ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۷- بجای سنگدل، رِمَ **رِمَ** **رِمَ** **رِمَ** . **رِمَ** **رِمَ** **رِمَ** آمده، در هات ۴۸ بند ۸ نیز باین واژه برمیخوریم. در هات ۴۹ بند ۴ رامَ **رامَ** **رامَ** **رامَ** آمده، هر دو در گزارش پهلوی آرِشَکَ **اَرِشَکَ** **اَرِشَکَ** **اَرِشَکَ** (رشک = حسد) شده . یوستی Justi واژه رمیدن را در فارسی از همین بنیاد دانسته : Handbuch der Zendsprache s. 254
همچنین اشپیگل . Commentar über das Avesta II Band : Spiegel s. 206 . رِمَ در بند ۱ از هات ۲۹ در وزن شعر زیادتی است، ناگزیر اصالاتوضیحی بوده پس از آن جزء متن پنداشته شده است .

۸- دَرَشْتِ = دَرِشْ **دَرِشْ** **دَرِشْ** . **دَرِشْ** **دَرِشْ** **دَرِشْ** = دَرِشْ **دَرِشْ** **دَرِشْ** . **دَرِشْ** **دَرِشْ** **دَرِشْ** . **دَرِشْ** **دَرِشْ** **دَرِشْ** . **دَرِشْ** **دَرِشْ** **دَرِشْ** (darəš = دَرِشْ **دَرِشْ** **دَرِشْ** **دَرِشْ** . **دَرِشْ** **دَرِشْ** **دَرِشْ** **دَرِشْ** **دَرِشْ**)، در فرس هخامنشی دَرِشْ **دَرِشْ** **دَرِشْ** **دَرِشْ** بمعنی جرأت کردن و جسارت ورزیدن است .



هورن Horn واژه «درشت» را در فارسی از همین بنیاد دانسته است :

Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552

نظر بواژه دَرش darsh در فرس هخامنشی ، میتوان دَرش darəsh را بمعنی

گستاخی گرفت .

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده ، از آنهاست دَرشی

ویدلش . darshi یعنی گستاخ ، دلیر ، بی پروا ، زبردست ، سخت . همیشه صفت وات

ویدلش . vāta (باد) آورده شده چنانکه در تیریشث پاره ۳۳ و پاره ۳۴ ؛

اشتادیشث پاره ۵ و پاره ۷ ؛ یسنا ۴۲ پاره ۳ ؛ ویسپرد کرده ۷ پاره ۴ ، بهمین معنی

است دَرشیت **ویدلش** . darshita در یسنا ۵ پاره ۱۱ و دَرشیو **ویدلش** .

darshyu در بهرام یشت پاره ۲ . دَرشون **ویدلش** . darəshvan یعنی

ستم پیشه ، در تیریشث پاره ۵ آمده . دَرشی درو **ویدلش** . darshi dru

که در پاره ۲۰ از یسنا و بسا در جاهای دیگر آمده نام زین افزاری (سلاح) است .

بنخستین جلد یسنا ص ۱۳۶ نگاه کنید . دَرشی کسَیریه **ویدلش** . **ویدلش** .

darshi kairya (دَرشی کَر **ویدلش** . **ویدلش** . darshi kara) یعنی گستاخ

در زامیادیشث پاره ۷۲ آمده است .

۹ - زور = تَویش **ویدلش** . tāvish در اینجا بمعنی زور است و

واژه تَویشی **ویدلش** . tāvishi که در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۳

بند ۱۲ ؛ هات ۳۴ بند ۱۱ ؛ هات ۴۳ بند ۱ ؛ هات ۴۵ بند ۱ ؛ هات ۴۸ بند ۶ ؛ هات ۵۱

بند ۷ در گزارش پهلوی به توخشیشن **ویدلش** . tuxshishn (کوشش) گردانیده

شده و از برای توضیح گاهی نیروک **ویدلش** . nêrōk (نیرو) و گاهی زور **ویدلش**

افزوده شده است . توش که در فارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقت) است با این واژه

اوستایی یکی است :

چوبگسست زنجیری توش گشت یفتاد از آن درد و بیپوش گشت (فردوسی)

این واژه از مصدر تو **ویدلش** . tu در آمده که بمعنی توانستن است و خود





یادداشتهای پنج گاتها

۴۰

واژه توانستن با واژه «تو» tu یکی است . یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۱۰- بستوه آوردن (*سده دینج سده سده*) از مصدر هی *سده* hi بستن ، بند کردن، چنانکه در پاره ۱۰۰ فروردین یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن و چارپا بگردونه بستن است . در اینجا با جزء آ : آهی *سده* hi یعنی بستوه آوردن ، بتنگ آوردن ، فشار دادن ، ناچار ساختن . در بند ۱۶ از هات ۳۲ واژه *سده سده سده* نیز از همین مصدر و بمعنی بازداشتن است. نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hâ (y) .

هیت *سده* hita صفت (اسم مفعول) است از مصدر هی *hi* یعنی پیوسته و بسته شده؛ هیتوهیزونگه *سده سده سده سده* hitô-hizvanh که در یسنا ۶۵ پاره ۹ آمده صفت است یعنی زبان بسته ؛ هیتاسپ *سده سده سده* Hitâspa که در رام یشت پاره ۲۸ و در زامیاد یشت پاره ۴۱ آمده نام کسی است یعنی دارنده اسب بسته شده (زین شده یا بگردونه بسته شده) .

۱۱- نگهبان = *سده سده* vâstra این واژه بمعنی شبان (چوپان) گرفته شده و از آن معنی نگهبان و پاسبان اراده گردیده ، آنچنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته اند . دردعای معروف «یتها اهو وئیره» زرتشت و استر یعنی شبان (= نگهبان) بینوایان خوانده شده است. بنخستین جلد یسنا گزارش نگارنده در صفحه ۲۳۲ به پاره ۱۳ از یسنا ۲۷ نگاه کنید .

۱۲- ایدون = آنها *سده* athâ ، در گزارش پهلوی (= زند) نیز ایتون *سده* یعنی اینچنین .

۱۳- نیکی: بجای واژه وُهو *سده* vōhu = بهی

۱۴- کشاورز: بجای آن و استریه *سده سده* vâstrya آمده، صفت است از برای آنچه از کشت و ورز و کار دهکانی است با کشاورز و بزرگتر. یادداشت شماره ۶ از بند آینده نگاه کنید .





۴۱ یسنا، هات ۴۹ بند ۲

۱۵ - ارزانی داشتن (ددرصد صد) = سَند ددصد صد sand در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده بمعنی ساختن و انجام دادن و بجای آوردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱ - آنگاه آدا ددصد صد adâ در فرس هخامنشی آد ada، در پخشهای دومین بند دیگر اوستا آذ ددصد صد adha، در گزارش پهلوی گاهی به «آنگاه» و گاهی به «ایدون» گردانیده شده است.

۲ - آفریننده یا سازنده = تَشَن ددصد صد tashan از مصدر تَش ددصد صد tash که در یادداشت شماره ۴ از نخستین بند همین هات گذشت. بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۳ - پرسیدن (د؛ ددصد صد) = پَرَس ددصد صد parēs (= فرَس ددصد صد fras)، در فرس هخامنشی نیز فرس fras، در پهلوی پورسیتن ددصد صد در فارسی پرسیدن، در گاتها بسیار آمده، در هات ۵۱ بند ۱۱ با جزء آ ددصد صد و در هات ۴۷ بند ۳ و هات ۵۳ بند ۳ با جزء هام ددصد صد ham بآن برمیخوریم. بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید. فرَس ددصد صد frasa در بند ۱۳ از هات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛ فرَسَا ددصد صد farasâ در بندهای ۷ و ۹ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۴۴ همچنین بمعنی پرسش است.

۴ - چگونه = کَتها ددصد صد kathâ، در هات ۴۳ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱ و جز آن نیز آمده یعنی کدام، چون، چگونه، در گزارش پهلوی چیگون ددصد صد و گاهی کتار ددصد صد katâr کدام، چه.

۵ - رد = رَتو ددصد صد ratu، در پهلوی رت ددصد صد، در فارسی رد که بمعنی دانا و خردمند و خواهی گرفته شده؛

یکی انجمن ساخت بابخردان هشیوار و کار آزموده ردان (فردوسی) در گاتها رَتو (= رد) بمعنی داور (قاضی) است، چنانکه در این بند و در بند ۶





میتوان بهمین معنی گرفت. درهات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داور دادگاه (محکمه) ایزدی است، در روز شمار داوری با خود پیغمبر است چنانکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پاره ۲۶ از فرگرد ۵ و از پاره ۷۱ از فرگرد ۷ و ندیداد بخوبی پیداست که رد بمعنی داور است. *أهو مدرم*. *ahû* در اوستا بیشتر با واژه رتو آمده اما در اینجا بجای *أهو* *ahû* *أهور* *مدرم* آمده که از همان بنیاد و بهمان معنی است: سر و سرور و سردار و خواجه و بزرگ و خدایگان. همچنین واژه رتو *رتمدر* *ratu* در گساتها بمعنی داوری است، چنانکه در بند ۶ از هات ۴۳، درجا های دیگر کم و بیش از این واژه سخن داشتیم. بجلد دوم یشتها ص ۲۸۰ - ۱۸۱ و بجلد دوم یسنا بگفتار و یسپرد و بجلد و ندیداد بگفتار پادا فراه نگاه کنید.

۶ - خورش: بجای این واژه *واسترا* *vāstra* آمده، در هات ۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۳ و بند ۴؛ هات ۴۷ بند ۳؛ هات ۵۱ بند ۱۴ و جز آن بآن بر میخوریم. در گزارش پهلوی (= زند) همین واژه، *واستر* *vāstr* بکار رفته است، *واستر* بمعنی چراگاه و کشتزار و چمن است و آنچه از برای خورش مردمان و چارپایان بکار آید یا خواربار. در یادداشتهای شماره ۱۱ و ۱۴ از بند پیش از واژه های *واستر* *vāstra* و *واستریه* *vāstrya* سخن داشتیم.

هورن Horn گمان کرده، واژه باسره که در فرهنگها یاد شده همان *واستر* اوستایی و پهلوی باشد. نگاه کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها باسره، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده:

پیوسته کشت زار امیدش ز آب کام سیراب باد تا که بود نام باسره





چون تبدیل شدن واو اوستایی به باء فارسی در واژه‌ها مانند بسیار دارد میتوان این حدس را پذیرفت، بویژه که از برای واژه باسره ریشه و بنیاد دیگری سراغ نداریم. پیادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۷- همچنین = هدا **𐎠𐎡𐎴𐎠** در فرس هخامنشی نیز هدا **hadâ**، در جاهای دیگر اوستا هَدَ **𐎠𐎡𐎴𐎠** **hadha** . در بند ۱۷ از هات ۴۶ و بند ۴ از هات ۵۰ نیز بآن برمیخوریم بمعنی « همانگاه » و « همانجا » و « باهم » نیز آمده است.

۸- واژه‌ای که به نگهداری گردانیدیم در متن گتو داینکه **𐎠𐎡𐎴𐎠𐎠𐎡𐎴𐎠** **gao-dāyanh** آمده، بهمین واژه درباره ۱۱ از کرده دوم و یسپرد هم برمیخوریم. گتو دایو **𐎠𐎡𐎴𐎠𐎠𐎡𐎴𐎠** مرکب است از واژه گتو (= چاربا) و داینکه **𐎠𐎡𐎴𐎠** از مصدر دا **𐎠𐎡𐎴** **dâ**، در پیادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که دا بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن هم آمده است. در بند ۷ از همین هات دا **dâ** با جزء وی **vī** : وی دا **𐎠𐎡𐎴𐎠** **vī-dâ** نیز بهمین معنی است. صفت گتو داینکه را میتوان بمعنی چاربا پرور گرفت اما چنانکه پیداست از این واژه تیمار و نگهداری و نوازش نسبت بچاربایان سودمند مراد است.

۹- واژه ای که « بسزا » آوردیم بجای تهو خشنکه **𐎠𐎡𐎴𐎠𐎠𐎡𐎴𐎠** **thwaxshanb** میباشد، در گزارش پهلوی این بند توخشاکیه **𐎠𐎡𐎴𐎠𐎠𐎡𐎴𐎠** **tuxshâkih** و در بند های دیگر توخشاکیه **𐎠𐎡𐎴𐎠𐎠𐎡𐎴𐎠** **tuxshâk**، این واژه از مصدر تهو خشن **𐎠𐎡𐎴𐎠𐎠𐎡𐎴𐎠** **thwaxsh** در آمده که بمعنی کوشیدن است. واژه های تخشیدن و تخشا بمعنی کوشیدن و کوشا همان تهو خشن و تهو خشنکه اوستایی است. ۱۰- تواند دادن (**𐎠𐎡𐎴𐎠𐎠𐎡𐎴𐎠𐎠𐎡𐎴𐎠**) از مصدر دا **𐎠𐎡𐎴** **dâ** دادن و خشی **𐎠𐎡𐎴𐎠** **xshi** توانستن آمده که در پیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ گذشت.





یادداشتهای پنج گاتها

۳۴

۱۱ - سردار، سرور، خدایگان = آهورَ **سردس** . ahura . یادداشت شماره ۵ از همین بند و یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱۲ - برگزیده : اوشتا **دس** . ustā (اوستا **دس** . usta) اسم مفعول از مصدر **وس** . vas که بمعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است، در گاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ۸ و ۹ از همین هات و در هات ۴۳ بندهای ۹ و ۱۰ و جز آن . در بند ۲ از هات ۲۹ آمده : کی راشما سردار وی برگزیده = کی را شما خواسته اید که رد او باشد .

۱۳ - واژه دروغ را نگارنده در اینجا صفت گرفته بجای واژه در گونت **دروین** «**دس**» . drəgvant (**دروین** «**دس**») که در متن آمده، یعنی دروغمند از واژه دروگ **درو** . drug (= دروج **درو** . druǰ در جاهای دیگر اوستا این صفت درونت **درو** «**دس**» . drvant) در تأیید **درو** «**دس**» (drvaiti) آمده، در پهلوی درووند **درو** «**دس**» . druvand ، بسایجای آن دروغپرست یا پرودروغ آوردیم . واژه دروند در فرهنگها هم یاد شده بمعنی بد مذهب و فاسق و بشعر زراتشت بهرام گواه آورده شده :

دروود از ما به بهدین خردمند که دور است از ره و آیین دروند

(فرهنگ جهانگیری)

درووند در اوستا از برای گمراهان و پیروان آیین دروغین آمده و بسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویسنا اراده شده است در برابر آشون **درو** «**دس**» . ashavan یا اشاون **درو** «**دس**» . (آشونت **درو** «**دس**» . ashavan) یعنی راستی مند یا پیرو آش **درو** «**دس**» . asha دین راستین زرتشتی . در گزارش پهلوی اهروب **درو** . ahrob ، همین واژه است که در برهان قاطع اهلوب و بواژه زند و بازند بمعنی بهشتی گرفته شده در مقابل دوزخی . این واژه باید اهلوب باشد، همچنین واژه آشو بهمین معنی در فرهنگها یاد شده است . یادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید





۴۵

یسنا ، هات ۴۹ ، بند ۴

۱۴ - باز داشتن یا برگردانیدن و دور داشتن (*vasōsōdēdāyē* .) =
 وادایه *vasōsōdēdāyē* . وادایه از مصدر وَدَ *vādāya* (= وَدَ *vad*) =
 وادایه *vadh*) که بمعنی رهبری کردن و کشیدن و بدر بردن و راندن است چنانکه
 در گوش یشت پاره ۱۸ و در رام یشت پاره ۵۲ و جز آن . با جز اوپ : *vasōsōdēdāyē* .
upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ۴ و ندیداد پاره ۴۴ ، و با جز او س :
us-vad (= *us-vad*) (*us-vad*) (*us-vad*) (*us-vad*) (*us-vad*) (*us-vad*)
 درارت یشت پاره ۵۹ و با جز وی : *vi-vad* *vi-vad* *vi-vad* *vi-vad* *vi-vad* *vi-vad*
 است چنانکه در فرگرد ۸ و ندیداد پاره ۱۶ .

۱ - پاسخ گفتن (*vasōsōdēdāyē* .) = *mrū* . *mrū* .
 در گزارش پهلوی نیز گفتن *mrū* . در اینجا ، چنانکه در بند
 ۲ از هات ۳۲ با جزء پیتی : *mrū* . *mrū* .
 یعنی پاسخ گفتن ، در گزارش پهلوی پسخون گفتن *mrū* . نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ .

۴ - سردار = *sarajan* . *sarajan* .
 آمده ، در گزارش پهلوی سرداریه *sarajan* . سرداری .
 ۴ - بی آزار = *a-dvaēshanh* . *a-dvaēshanh* .
 جا های دیگر اوستا آتیشنگه *a-tbaēshanh* . همان ، همان
 واژه دواشننگه و تیشنگه میباشد که در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت
 و گفتیم بمعنی ستیزه و دشمنی و آزار است ، در اینجا با حرف نفی «آ» . یعنی
 بی ستیزه یا بی آزار و بی گزند .

۴ - واژه ای که به «آنجا» گردانیدیم در متن اویشام *avaēsham* .
avaēsham آمده ، مردمان جهان مراد است .

۵ - دریافتن = *viduyē* . *viduyē* .
 هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۴ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۴۳ با جزء





یادداشتهای پنج گانه

۴۶

وی: وی ویدویه **وی»دور»** . vi-viduyé بازشناختن و دریافتن از مصدر وید
واید vid که در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی آگاه
 بودن و دانستن است .

۶- زیر دست = **آدر»سود»** . âdra صفت است بمعنی خرد (کوچک)
 زیر دست. نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷- درست = **ایشو»د»** . arəshva در یادداشت شماره ۴ از بند ۶
 از هات ۲۸ گذشت .

۸- رفتار کردن (**یلا»د»د»** .) = شیو **ش»د»** . shyu ، در
 یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت .

۹- واژه ای که به «کسان» گردانیدیم در متن **س»س»س»** . آمده از مصدر
 آه ah: هستن، بودن . از این واژه کسانی که هستند یا آنانی که میباشند اراده
 شده است (در میان کسان = در میان مردمان)

۱۰- نیرومند تر = **آئوجیشت»س»د»د»** . aojīsta ، (در تأنیت
 آئوجیشتا **س»د»د»** .) صفت تفضیلی است از واژه اوگر **د»د»** .
 ugra (در تأنیت اوگرا **د»د»** .) ، در بخشهای دیگر اوستا اوغر **د»د»** .
 ughra یعنی نیرومند، زورمند، توانا، زبردست. در گزارش پهلوی چیر **د»د»** .

۱۱- خواندن (**زید»د»د»** .) زون **زید»د»** . zavan خوانش
 (استغائه). یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- یاری، پناه = **کیردوشا»د»د»** . kərədushā ، نگاه کنید به .
 Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-36

۱۳- رسیدن، آمدن (**یاد»د»** .) = **گم»د»** . gam (= **جس»**
یاد»د» .) ، یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱- **سُخن = سخوار»د»د»** . saxvār ، در گزارش
 پهلوی نیز سخون **د»د»** . در بند ۵ از هات ۵۳ نیز بواژه **ساختون**
 چهارمین بند





۴۷ یسنا، هات ۴۹ بند ۴

دوسر ۳۳۳ sāxvan برمیخوریم که بمعنی سخن است از مصدر سنگه دوسر ۳۳۳ .
 sanh یعنی گفتن ، آگاهانیدن ، آموزانیدن . در فُرس هخامنشی تَهه thah ، در
 گزارش پهلوی آموختن ۱۱۳۳۳ در هات ۳۱ بند ۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات ۴۳ بند
 ۶؛ هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹؛ هات ۴۶ بند ۱۷ بفعل سنگه دوسر ۳۳۳ برمیخوریم .
 نگاه کنید به : Commentar über das Avesta von Spiegel II B. S. 210;
 Grundriss der Neupersische Etymologie von Horn No. 724; Arische
 Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36 .

در اینجا یاد آور می‌شویم که واژه سنگه در پاره ۷ از یستمین فرگرد و نیداد چندین
 بار با جزء پیتی : دوسر ۳۳۳ - دوسر ۳۳۳ . paiti-sanh آمده بمعنی دفع بلا کردن
 یا برگردانیدن آسیب و گزند با نماز و نیایش ، از همین واژه است پاسخ در فارسی .
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۴ - بهتر زیاد دارد یا بهتر زیاد دارنده = مَیرِ یشتَ دوسر ۳۳۳ .
 mairista . صفت است از مصدر مَر دوسر ۳۳۳ . mar یادداشتن ، چنانکه در بند
 ۱ از هات ۳۱ و در بند ۱۴ از هات ۴۳ آمده . مَر mar نیز بمعنی واج گرفتن و زمزمه
 کردن است یعنی نماز و نیایشی را آهسته بر زبان راندن و برشردن ، باین معنی در
 اوستا بسیار آمده است . در گزارش پهلوی اشمُرتن ۱۱۳۳۳ oshmurta
 شمردن ، از همین بنیاد است واژه بیمر (= بی + مر) و امار و اماره یا آمار و آماره
 که بمعنی شمار و شماره است . لیبی گوید :

اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره (فرهنگ سروری)
 مَر دوسر ۳۳۳ . mar در اوستا چنانکه در فُرس هخامنشی ، نیز بمعنی
 مردن است ، در پهلوی مورتن ۱۱۳۳۳ . یادداشت شماره ۶ همین بند نگاه کنید .

۴ - واژه هایی که به « پیش از این » و « پس از این » گردانیدیم در متن
 پُیری چیتیت دوسر ۳۳۳ pairiçithi و آئیبی چیتیت دوسر ۳۳۳ .





aipitithit آمده، مرکب است از پیری **سده** . pairi : پیش (یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۳۴ نگاه کنید) ، آئیی **سده** . aipi : پس، وواژه چیت **سده** . cit که در فارسی چه گوئیم، در جاهای دیگر اوستا چیت **سده** . eit و در فرس هخامنشی چی **سده** . ey و جز، ایت **سده** . it در جاهای دیگر اوستا ایت **سده** . it که از برای نمودن پیوستگی جمله‌ها بهمدیگر بکار میرود. نگاه کنید به: Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860: Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309 این واژه‌ها را میتوان بمعنی «چه پیش و چه پس» یا «چه در گذشته و چه در آینده» گرفت .

۴- ورزیدن (**سده**) = **سده** = ورز و **سده** . varaz، در پهلوی ورزیدن **سده** بمعنی کردن، ساختن، بجای آوردن، انجام دادن و گزاردن است. در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳؛ بند ۱۱ از هات ۴۳؛ بند ۱۹ از هات ۴۶؛ بند ۱۰ از هات ۵۰؛ بند ۱ از هات ۵۱ و جز آن باین واژه بر میخوریم .

۵- دیو = **سده** . daēva ، پروردگاران آریائی پیش از زرتشت چنین نامیده میشده‌اند، از آن جدا گانه سخن داشتیم .

۶- مرد = **سده** . mashya ، همچنین در گاتها مرت **سده** . marəta آمده، در فرس هخامنشی مرتیه martiya، در پهلوی مرتوم **سده** ، در فارسی مردم. صفت است یعنی مردنی، در گذشته نیست شدنی، از مصدر مر **سده** . mar که در یادداشت شماره ۲ گفتیم بمعنی مردن است. یادداشت شماره ۸ از بند ۷ و بواژه **سده** . masha در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ همین هات و از برای واژه‌های دیگر از همین بنیاد یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید .

۷- دادگستر بجای ویچیر **سده** . vi-šira آمده، همین واژه است که در فارسی وزیر گوئیم و در زبان عربی از فارسی گرفته شده است . ویچیر (در تائیت ویچیرا **سده** . vi-širā) صفت است بمعنی تصمیم





گیرنده، فتوی دهنده، حکم کننده، دانا، بخرد، از مصدر چی ۰۳۲. vi یعنی برگزیدن، بازشناختن یا انتخاب کردن و امتیاز دادن. باجزه وی: وی چی ۰۳۲، vi-ēi، در بند ۱۵ و بند ۱۷ از هات ۴۶ آمده است. ییادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

واژه هایی که در فارسی از همین بنیاد یجا مانده بسیار است. از آنهاست: چیدن، انجیدن، گزیدن، گزاردن، گزارش، گزاره، و جر، و جرگر، گزیدن. درپهلوی ویچیتن ۱۱۳۹ viçitan، گزاردن درپهلوی ویچارتن ۱۱۳۹ viçartan، گزارش درپهلوی ویچاریشن ۱۳۱۳ viçârishn. گزارش و گزاره بمعنی تفسیر است. چون امروزه از واژه وزیر معنی اصلی برنمیآید بجای آن دادگستری آوردیم. واژه وی چیتپه ۱۱۳۹ vi-ēitha در یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

۸- خواستن (۱۱۳۹ ۰) = وَس ۱۱۳۹ vas، یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید، از برای واژه «همچنان» یادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹- ما نیز برآئیم: ۱۱۳۹ ۰۳۳۰۳۰۳۰ از مصدر آه ۰۳۳۰ ah: هستن، بودن که در یادداشت شماره ۹ از بند ۳ گذشت.

۱۰- ایدون یا اینچنین = ات ۱۱۳۹ at مانند واژه اتها ۱۱۳۹ ۰۳۳۰

athâ که در یادداشت شماره ۱۲ از نخستین بند همین هات گذشت. پنجمین بند در گزارش پهلوی ایتون ۱۱۳۹ ۰۳۳۰ شده و بساهم ترجمه نشده است.

۴- برآئیم: در متن ۱۱۳۹ ۰۳۳۰ از مصدر آه ۰۳۳۰ ah: هستن، بودن.
۴- دست بلند شده، دست بسوی بالا برداشته، یادداشت شماره ۳ از نخستین بند از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴- آفرین خواندن (۱۱۳۹ ۰۳۳۰) = فری (۱۱۳۹ ۰۳۳۰) fri ستودن، خوشنود کردن و بمعنی دوست داشتن و بخشایش درخواستن و آمرزش خواستار





یادداشتهای پنج گانه

بودن و ستاییدن و نیابیدن یا آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۹ و بسا در جاهای دیگر اوستا. با جزء آ: **سده ۱۰۰** . نیز در اوستا بسیار آمده و از همین بنیاد است آفرین **سده ۱۰۰** . *afrina* که در فارسی آفرین گوئیم، چنانکه در گشتاسب یشت پاره ۳، و آفریتی **سده ۱۰۰** - *âfriti* و آفریون **سده ۱۰۰** - *âfrivana* و جز آن و از همین بنیاد است فریه **سده ۱۰۰** . *frya* یعنی دوست. یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۴۳ و بجلد خرده اوستا ص ۲۴۴-۲۲۵ نیز نگاه کنید.

۵- در اینجا مراد از «روان من» همان گوشورون یاروان چار پایان سودمند است که در آغاز همین هات از ستم مردمان گله مند است اما جانوران بارور = **سده ۱۰۰** - *rovan* در بند ۱۴ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۴ و بند ۱۹ از هات ۴۶ همچنین در پاره ۳۷ از فرگرد و نندیداد آمده و در همه جا آزی **سده ۱۰۰** . *azi* صفت گشو آورده شده است، در یسناس ۳۸ (هفت هات) پاره ۵ آزی صفت آب آمده یا اینکه نام يك گونه مایع است، در گزارش پهلوی (=زند) همان پاره از یسناس ۳۸ آزی **سده ۱۰۰** . *aziš* (بخش اوستایی) شده و در توضیح افزوده شده «خذوك» چنانکه میدانم *خذوك* = خدو یعنی آب دهان:

او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نیی و هر ولی
او خدو انداخت بر روی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه

(جلال الدین)

در فصل ۲۱ بند هش که هفده گونه مایع بر شمرده شده در نخستین فقره آمده: «دوازدهم خدوی جانوران و مردمان که با آن پوس (پس = جنین) پرورند» نریوسنگ *Neriosangh* دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا واژه های آزی *azi* و گشو *gao* **سده ۱۰۰** . را چنین گردانیده: *trivârshiki-gauh* یعنی گاو سه ساله.

۶- خواهش: **سده ۱۰۰** ، با واژه فرسا **سده ۱۰۰** . *fērasâ*





یَسِنَا ، هَات ۴۹ ، بَنْد ۵

۴۱

یعنی پُرْسَش که در یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از همین هات گذشت، پیوستگی ندارد.
 فَرَسَانْگَه 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. fəra-sānh در گاتها و در جاهای دیگر اوستا
 فَرَسَانْگَه 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. fra-sānh یعنی خواهش (التماس) از مصدر سانگَه
 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. sānh یعنی فرمودن، آموزانیدن، چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۴ و بند ۳
 از هات ۴۳ و بند ۳ از هات ۴۸ و بند ۶ از هات ۵۰، و با جزء آ 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥
 هات ۳۴ و با جزء فَرَا 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. (𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥.) بمعنی آموزانیدن و الهام کردن در بند
 ۱۱ از هات ۲۸ و در بند ۶ از هات ۴۵ آمده. از همین بنیاد است ساسنا 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥.
 sāsnā بمعنی آیین و آموزش و فرمان و دستور که در بند های ۷ و ۸ از همین هات
 و در بند ۱۸ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۸ و در بند ۹ از هات ۴۹ آمده؛ ساستر
 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. sāstar در بند ۱ از هات ۴۶ از برای فرمانگزار و حاکم ستمگر
 آمده؛ فَرَسَاستَر 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. fra-sāstar که درباره ۸۳ از فروردین
 یشت آمده یعنی فرمانگزار یا سرور و مهتر. یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات
 ۲۸ نیز نگاه کنید.

مصدر سانگَه 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. sānh و سَنگَه 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. sañh که
 در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ همین هات گذشت هر دو در گزارش پهلوی به آموختن
 گردانیده شده، هر دو هیئت از یک ریشه و بنیاد است. یادداشت شماره ۵ از بند ۷
 از هات ۳۴ نگاه کنید.

۷- بر آن داشتن، و ادار کردن (𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥.) = دو 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥. du
 در بند ۱۰ از هات ۳۱ بمعنی اصرار کردن و خود رنجه ساختن آمده است.

۸- راست زندگی کننده = اِژْرِجَی 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. arəzəjī در بند ۲
 از هات ۵۰ و در بند ۹ از هات ۵۳ نیز آمده، مراد دینداری است که از روی آیین مزدیسنا
 زیست کند. نخستین جزء این صفت اِژِر 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥. 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥. arəz یا اِیرِش 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥.
 arəš بمعنی راست و درست در گاتها بسیار آمده و در بند ۶ از هات ۲۸ و در بند ۳ از همین
 هات بواژه اِیرِشَو 𐭡𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. arəshva بر خورده، در جاهای دیگر اوستا





آرش **ارښ** . arš آمده . یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .
 جزء دوم این صفت از مصدر جی **جی** . ji که در پهلوی زیویستن **زیویستن** ۱۱
 zīvistan و در فارسی زیستن گوئیم در آمده است . از همین بنیاد است جیتی
جیتی . jiti یعنی زندگی و نیز از همین بنیاد است صفت جو **جو** . jva
 که در بند ۷ از هات ۴۵ آمده یعنی زنده، در پهلوی زیوندک **زیوندک** zivandak
 و در فرس هخامنشی جیو **جیو** jīva ، از همین واژه است جیوه که ژبوه هم گفته شده و معرب
 آن زریق است . یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰
 نگاه کنید . همچنین واژه گیه **گیه** . gīya بمعنی زندگی در خودگاتابسیار
 آمده ، چنانکه در بند ۴ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۵۱ ، جی
جی . نیز در اوستا بمعنی جستجو کردن و جویا شدن است ، چنانکه در فرگرد
 ۱۵ و ندیداد پاره‌های ۱۳-۱۴ . همچنین جی **جی** در یسنا ۳۹ (هفت‌هات) پاره ۱ بمعنی
 پروراندن و جان بخشیدن و زندگی دادن است .

در اینجا یاد آور میشویم : گیه مرتن **گیه مرتن** . gīya-marətan
 که در فارسی کیومرث گوئیم در اوستا نخستین بشر است بجای آدم
 در مذهبهای سامی . این نام مرکب است از گیه و از مصدر مرتن **مرتن** . mar
 که در یادداشت شماره ۶ از بند پیش گفتیم بمعنی مردن است . کیومرث یعنی زنده
 در گذشته یا جاندار که مردنی است . یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰
 نگاه کنید .

۹ - شبان = فشوینت **فشوینت** . fshuyant اسم فاعل است از
 فشو **فشو** . fshu یعنی پروراندن ، چارپایان پروراندن ، از گله پرستاری
 کردن ، از رمه گاو و گوسفند نگهداری کردن . بهمین صفت فشوینت در بند ۱۰
 از هات ۳۱ نیز بر میخوریم ، همچنین پَسو **پَسو** . pasu و فشو **فشو** fshu
 بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی است ، چنانکه در بند ۱۵ از هات ۳۱





و در بند ۹ از هات ۴۵ و در بند ۱ از هات ۵۰، در گزارش پهلوی به پاه ۴۵۰
 pâh گردانیده شده و بسا هم بجای آن گوسپند 𐭀𐭎𐭎𐭎𐭎 آورده
 شده . پَسو pasu در اوستا برابر است با واژه لاتین pecus . از واژه فشو fshu
 در فارسی واژه شَبان (بضم شین) که چوپان نیز گوئیم بجا مانده است ، در پهلوی
 شویان 𐭀𐭎𐭎𐭎 . در اینجا یاد آور میشویم که افتادن حرف فِـاء اوستایی از سر
 واژه های فارسی بسیار رایج است چون فشرَم 𐭀𐭎𐭎𐭎𐭎 . fsharāma
 درباره های ۹-۱۱ از فردگرد ۱۵ و ندیداد که در پهلوی (𐭀𐭎𐭎𐭎) و در فارسی شرم
 شده است . همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه های فارسی چون خَشپ
 𐭀𐭎𐭎𐭎𐭎 . xshap که در پهلوی (𐭀𐭎𐭎𐭎) شب و شب شده ، و خَشتهر
 𐭀𐭎𐭎𐭎𐭎𐭎 . xshathra در پهلوی شتر 𐭀𐭎𐭎𐭎𐭎 در فارسی شهر و جز آن .
 ۱۰ - دروغپرست = در گونت 𐭀𐭎𐭎𐭎𐭎𐭎 . dragvant ، یادداشت
 شماره ۳ از بند ۲ همین هات نگاه کنید .

۱۱ - آسیب = فرجیائیتی 𐭀𐭎𐭎𐭎𐭎𐭎 . fra-jyāiti : آسیب ،
 گزند ، تباهی ، زیان ، شکستگی ، از مصدر جیا 𐭀𐭎𐭎𐭎 . jyā : پیر شدن ، کاهیدن
 ناتوان گردیدن . همچنین جیا Jyā در اوستا بمعنی زِه (زه کمان) آمده چنانکه در
 مهریشت باره ۱۱۳ و ۱۲۸ .

۱ - آیین یادستور و داوری در بند ۹ از هات ۴۸ نیز آمده = وَفو 𐭀𐭎𐭎𐭎 .
 ششمین بند | vafu از مصدر وَف 𐭀𐭎𐭎𐭎 . vaf که در یادداشت شماره ۱ از بند ۳
 از هات ۲۸ گذشت .

۴ - خودگفت = 𐭀𐭎𐭎𐭎𐭎𐭎 . اِ 𐭀𐭎𐭎𐭎 : ضمیر است یعنی خود
 (خویش) از بنیاد آ 𐭀𐭎 . a : من خود ، تو خود ، او خود . از همین بنیاد است
 واژه آس چیت 𐭀𐭎𐭎𐭎𐭎 . asçit در بند ۱۸ از هات ۴۶ : من خود نوید
 میدهم . نگاه کنید به: Awestalliteratur von Geldner , im Grundriss
 der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2 ; Altiranisches Wörterbuch von
 Bartholomae Sp. 11



گفتن = وچ یاد ۰۲۵۵ در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گذشت .

۴ -- فرزانهگی، بخردی، دانایی = ویانا یاد ۰۳۵۳ . vyânâ، در گزارش پهلوی (زند) ویچاریشن یاد ۰۳۵۴ vičârishn (= گزارش) بمعنی حکم و فتوی گرفته شده است، در بند ۷ از هات ۴۴ نیز بهمین واژه برمیخوریم و در آنجا در گزارش پهلوی آمده : که ویندینت یاد ۰۳۵۵ amat vindênêt «که داند». ریشه واژه ویانا vyânâ درست روشن نیست شاید از مصدر یا یاد ۰۳۳۰ yâ باشد که بمعنی رفتن و پیمودن است و با جزء وی : یاد ۰۳۳۱ vi-yâ، yâ با جزء آپ یاد ۰۳۳۲ apa در پاره ۵۷ از بهرام یشت آمده یعنی بدر رفتن و با جزء اوپ یاد ۰۳۳۳ upa در پاره ۳۳ از تیر یشت آمده یاد ۰۳۳۴ در بند ۲۸ از هات ۲۸ بمعنی رسیدن .

۴ - یافتن = وید یاد ۰۳۳۵ vid (بارتولومه در فرهنگ خود وید vaed یاد ۰۳۳۶ نوشته) یعنی جستن، پیدا کردن، بدید آوردن، بدست آوردن، گرفتن، یافتن، رسیدن. در پهلوی وینداتن یاد ۰۳۳۷ vindâtan در بند ۸ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ۴۹ و در بنده ۵۱ از هات ۵۱ نیز آمده و با جزء فرا: یاد ۰۳۳۸ fra-vid در بند ۱۱ از هات ۴۴ بآن برمیخوریم . همچنین از واژه وید یاد ۰۳۳۹ vid در بند ۶ از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ بمعنی خوشنود ساختن و خدمت کردن بر میآید . واژه های ویدیدن و ویده که در فرهنگهای فارسی بمعنی چاره جستن و چاره جسته و چاره جوینده گرفته شده باید بهمین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد. در اینجا ویست یاد ۰۳۳۹ vista آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یا پیدا شده و پدیدگشته . در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم که وید vid نیز در اوستا بمعنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن و در یافتن است در همین بند ۶ از هات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر بکاررفته :





یَسَنَا ، هَات ۴۹ ، بَد ۷

۴۵ **وایدو ویدوانه** . vidvanh ویدو ونگه و به شناس گردانیدیم . اسم مفعول آن نیز ویستَ vista بمعنی شناخته شده و دانسته شده در بند ۸ از همین هات و در بند ۲ از هات ۴۸ و در بند ۱ از هات ۵۰ بکاررفته است. بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ همین هات نیز نگاه کنید .

۵ - ونه = نَیْدَا {ویدو ویدو} naēdā ، درپخشهای دیگر اوستا نَیْدَا {ویدو ویدو} naēdha ، در بند ۲ از هات ۴۵ و در بند ۲ از هات ۴۹ نیز آمده در گزارش پهلوی هم به «ونه» گردانیده شده است.

۶ - از واژه سردار یا خدایگان و خواجه و بزرگ و از واژه ردکه در متن آهو {ویدو ویدو} ahû ورتو {ویدو ویدو} ratu آمده در یادداشت شماره ۵ از بند ۲ همین هات سخن داشتیم .

۷ - بدرستی = اَشَات چیت {ویدو ویدو ویدو ویدو} ashât-eit از روی راستی و درستی ، آنچنان که برابر است باداد و آیین ایزدی ، از روی آش {ویدو ویدو} asha باکی و پارسایی و دین راستین .

۸ - چه = زی {ویدو ویدو} zi در پهلوی نیز چیه {ویدو ویدو} و بساهم در گزارش پهلوی ترجمه نشده است .

۹ - آفریدگار = تَهَوْرِشْتَرُ {ویدو ویدو ویدو ویدو} thwōrestar از مصدر تَهَوْرِسَ {ویدو ویدو} thwarēs که در یادداشت شماره ۳ از نخستین بندهمین هات گفتیم بمعنی بریدن است و از آن معنی آفریدن و پدید آوردن اراده میشود .

۱۰ - ساختن {ویدو ویدو ویدو ویدو ویدو ویدو} = تَش {ویدو ویدو} tash ، بیادداشت شماره ۴ از نخستین بند نگاه کنید و از برای واژه برزیگر یا کشاورز بیادداشت شماره ۴ از همان بند نگاه کنید .

۱ - سُخَن = مَاتَهَرَهَ {ویدو ویدو ویدو ویدو} mathra . بیادداشت شماره ۶ از بنده از هات ۲۸ نگاه کنید

هفتمین بند





یادداشتهای پنج گاتها

۴۶

۴- افزونی: آژوتی **سی ۱۳۰ د** . āzūti (= آژوتیتی **سی ۱۳۰ د** .
 āzūti) ، در بند ۵ از هات ۴۹ نیز آمده، در پخشهای دیگر اوستا هم بآن برمیخوریم
 چنانکه در یسنا ۱۶ پاره ۸ و در یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۲ و در یسنا ۶۸ پاره
 ۲ و در رشنیشت در پاره های ۳-۴ و در فرگرد ۹ و نندیداد در پاره های ۵۳-۵۷
 و در فرگرد ۱۳ پاره ۲۸ و در پاره های ۵۲-۵۶ از همان فرگرد.

بـواژۀ آژوتیتی دا **سی ۱۳۰ د** . azuiti-dâ بمعنی گشایش دهنده در
 مهریشت پاره ۶۵ برمیخوریم . آژوتی در گزارش پهلوی (زند) بسا به چریبه
س ۱۳۰ د çarpîh (چربی) گردانیده شده و بسا هم اوزونکیه **س ۱۳۰ د** -
 awzûn-kîh (افزونی) چنانکه در همین بند هفتم از هات ۲۹ و در پاره ۲ از یسنا
 ۳۸ (هفت هات)، در پاره ۸ از یسنا ۱۶ که در پاره ۸ از یسنا ۶۸ تکرار شده، همچنین
 در پاره ۲ از یسنا ۶۸ و در پاره ۲۸ از فرگرد ۱۳ و نندیداد آژوتی باواژه خشوید
س ۱۳۰ د xshvidha که بمعنی شیراست یکجا آمده است . خشوید یا خشوید
س ۱۳۰ د xshvid در گزارش پهلوی به شیرینه **س ۱۳۰ د** shîrînih
 (شیرینی) گردانیده شده است .

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آژوتی āzūti با واژه خشوید xshvid یکجا
 آمده و بمعنی فراوانی گرفتیم . در اینجا یاد آور میشویم که واژه شیرین و شیرینی از واژه
 شیر در آمده است .

آژوتی اصلاً بمعنی چربی است اما بسا از آن چیزی خوردنی اراده میشود در
 مقابل خشوید، چیزی آشامیدنی و روان .

آژوتی بسا باواژه ایژا **س ۱۳۰ د** îzâ آمده، چنانکه در گاتها در هات
 ۴۹ بند ۵ و در جا های دیگر اوستا: در پاره های ۵۳-۵۷ از فرگرد ۹ و نندیداد
 و در پاره های ۵۲-۵۶ از فرگرد ۱۳ و نندیداد . این واژه هم در گزارش پهلوی گاهی
 به افزونی و گاهی به شیرینی گردانیده شده است . از بند ها و پاره هایی که از گاتها
 و از پخشهای دیگر اوستا بر شمردیم برمیآید که از خشوید و ایژا بك چیز اراده





یسنا ، هات ۴۹ ، بند ۷

میشود و نیز دیده میشود که آزوتی با خشوید یا بالیژا آورده شده است . در سانسکریت âhuti بمعنی نذر و فدیة و ilâ بمعنی آشام بجای آزوتی و ایژا اوستامیباشد .

چنین مینماید که آزوتی و ایژا در اوستا بمعنی افزونی و فراوانی بکار رفته باشد ، چنانکه در گزارش پهلوی در بسیاری از جا ها بهمین معنی گرفته شده است . از بنده از هات ۴۹ بخوبی پیداست که آزوتی و ایژا بمعنی گشایش و فراخ روزی و افزایش و فراوانی و آبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی است . (بیادداشت شماره ۹ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پاره های ۵۳ - ۵۷ از فرگرد نهم وندیداد و پاره های ۵۲ - ۵۶ از فرگرد سیزدهم وندیداد در ردیف واژه های تندرستی و چاره و درمان و بالندگی و پرورش و رستن گندم و گیاه ، واژه های آزوتی و ایژا نیز آمده و باید بمعنی فراخ روزی و فراوانی باشد ، اما در پاره ۲۸ از فرگرد سیزدهم وندیداد ، آزوتی و خشوید که بساواژه گئوش گئوش گئوش یکجا آمده بمعنی اصلی خود است و این سه واژه بمعنی چربی و شیر و گوشت است و در آنجا چنین دستور رفته که خوراک سگ باید از اینها باشد .

در نخستین جمله از بند ۷ از هات ۲۹ مقصود این است : اهورا مزدا در باره چارپایان سودمند افزایش و پرورش دستور داد ، مردمان راست که از آنها پرستاری کنند تا از برای آنان مایه فراوانی و گشایش و فراخ روزی و زندگی خوش باشد .

۳ - بازاستی همکام یا بااشا (آشَ در ریخ ده . asha) همخواست و هم اراده . بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - فرمان = ساسنا ووسه فدسه . بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید





یادداشتهای پنج گانهها

۴۸

- ۵ - فراوانی = خشوید xshvid، یادداشت شماره ۲ نگاه کنید.
- ۶ - واژه ای که «بخورش نیازمندان» گردانیده شده در متن hvôurushaêibyô «...» آمده اما درست این است که hvôurusha «...» باشد بصیغه جمع از برای واژه هواوروش hvôurusha «...» یعنی خورش خواستار یا غذا خواهند و بخورش نیازمند، از مصدر خوار xvar (باواو معدوله) یعنی خوردن، در گزارش پهلوی نیز خوار تاران x^vartârân «...» خوردندگان شده است.
- ۷ - بجای واژه پاك سپنتا «...» spənta آمده، صفت است یعنی مقدس، از آن اهورا مزدا اراده شده است.
- ۸ - مردم = مَرْت «...» marəta در بند ۵ از هات ۴۵ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ نیز آمده. یادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات و یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.
- ۹ - نگهداری کردن، پرستاری کردن = دا «...» dā. یادداشت شماره ۸ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۱ - شناخته شده = ویست یا دوم «...» vista. یادداشت هشتمین بند شماره ۴ از بند ۶ همین ها نگاه کنید.

۲ - آیین یا آموزش و فرمان = سا سنا sāsna. یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید.

۳ - شنیدن («...» gaosh) یعنی گوشیدن، گوش دادن، دریافتن و پذیرفتن. در پهلوی نیوشیتن «...» ، در فارسی نیوشیدن :

بنگر که چگویدت همی گنبد گردان گفتار جهان را بره چشمت بنیوش (ناصر خسرو)

باین واژه در بند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۷





ازهات ۴۹ نیز برمیخوریم . بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .
 ۴ - خواستار بودن، خواستن ، خواهشداشتن ، آرزوکردن (واژه‌ها ۱۰۳۰-۱۰۳۱)
 = وَسْ وَاَسْ . vas ، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید .
 ۵ - واژه‌ای که به « اندیشه » گردانیدیم : چَرکِرْتَهَر ۲۰۱۵ (واژه‌ها ۱۰۳۱-۱۰۳۲)
 sarakərəθra آمده. از همین واژه است یسکال در فارسی که بمعنی اندیشه و پندار است
 و واژه‌های سکالاش و سکالیدن :

جهان بر تو چون بدسکالد همی تو فتنه چرایی بدین بدیسکال (ناصر خسرو)
 سکالاش نج-ویم جُز با ردان خردمند و بیدار دل موبدان (فردوسی)
 کسی کو بود شهریار زمین نه بازیست با او سکالید کین (فردوسی)
 چَرکِرْتَهَر از مصدر کَر و وَاَسْ . kar در آمده که گذشته از معنی کردن
 بمعنی اندیشیدن و یاد کردن هم میباشد .

۶ - واژه‌ای که به « بگستراند » گردانیده شده بجای سراوینگه srāvayanhe
 وَاَسْ وَاَسْ وَاَسْ وَاَسْ یعنی بشنواند و بگوش برساند از مصدر سرو وَاَسْ .
 sru که بمعنی شنیدن و نیوشیدن و گوش فرا دادن در یادداشت شماره ۴ از بند ۵
 ازهات ۲۸ گذشت .

۷ - گفتار = وَخِذَر وَاَسْ وَاَسْ vaxədhra گویش و سخن، از مصدر
 وَجْ وَاَسْ vac گفتن . بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .
 ۸ - دلپذیر ، شیرین ، نغز = هودِم وَاَسْ وَاَسْ hudəma ، همین یکبار
 در اوستا آمده. نگاه کنید به : Altiran-Wörterb. Sp. 1826

۱ - نالیدن (وَاَسْ وَاَسْ وَاَسْ) = رود وَاَسْ rud (بارتولومه در
 فرهنگ خود raod (نوشته) در بند ۲۰ ازهات ۴۴
 نیز مان برمیخوریم، در پخشهای دیگر اوستا رود وَاَسْ rudh
 نالیدن، گریستن، و در گزارش پهلوی همین بند ۹ ازهات ۲۹ گرزیتن وَاَسْ وَاَسْ آمده.
 بیادداشت شماره ۱ از نخستین بند همین هات نگاه کنید .

رود وَاَسْ rudh در جاهای دیگر اوستا از برای نالیدن آفریدگان بد

نهمین بند



یادداشتهای پنج‌گانه‌ها

۵۰

واهریمنی بکاررفته، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۲۴ وفرگرد ۳ و ندیداد پاره ۳۲ وفرگرد ۱۰ و ندیداد پاره ۴۵، در این دوباره پسین سخن از نالیدن دیوهاست. همچنین رود rud بمعنی بازداشتن است، چنانکه در هات ۵۱ بند ۱۲ و در یسنا ۱۹ پاره ۷ باجزء آب: **رود رود** . apa-rud یعنی فرو گذاشتن، انداختن. در یسنا ۷۱ پاره ۱۸ باجزء آو: **رود رود** . ava-rud نیز بهمین معنی است، سوم رود rudh بمعنی رویدن است، در پهلوی روستن **رود رود** (رُستن)، چنانکه در یسنا ۱۰ پاره ۳، و باجزء وی: **رود رود** . vi-rudh در پاره ۱۲ از همان یسنا بمعنی سر بر زدن و رُستن است.

چهارم رود rudh بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب)، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۱ و زامیاد یشت پاره ۴ و جز آن. از همین بنیاد است رود (رودبار) در فارسی.

۳ - خوشنود شدن = خشانمین **رود رود** . xshānmāne (Inf.) Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554. نگاه کنید به: **رود رود** . vaē . بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - سُست، ناتوان = آن یَش **رود رود** . an-aēsha ، با حرف نفی آن an در بند ۲ از هات ۴۶ نیز آمده، این صفت از مصدر ایس **رود** . is (**رود رود** . aēs) در آمده که در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن است. بیادداشت شماره ۷ همین بند نگاه کنید.

۵ - نگهدار = راد **رود رود** . rāda ، در پخشهای دیگر اوستا راد **رود رود** . rādha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت. در پاره ۲۳ از یسنا ۹ راد rādha بمعنی شوهر است، رادنگه **رود رود** . rādanh که در بند های ۱۳ و ۱۷ از هات ۴۶ آمده بمعنی آمادگی بخدمت دینی است، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه درباره کیش و آیین است. همچنین رادنگه rādanh در بند ۷ از هات ۴۵ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده. این واژه ها از مصدر راد **رود رود** . rād



در آمده که بمعنی آماده بودن و خود حاضر کردن و کامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه در بند ۲ از هات ۳۳ و در بند ۶ از هات ۵۱. در فرس هخامنشی نیز راد rād بمعنی آراستن و آماده کردن و پرداختن است .

راستَ رَاسْتَه رَاسْتَه بمعنی راست است (اسم مفعول) از مصدر راد ، یعنی آراسته و آماده و پرداخته و درست شده . در فارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژه راد رَاسْتَه رَاسْتَه اوستا و فرس است . در واژه «آراید» مصدر راد rād با جزء آ رَاسْتَه بهتر دیده میشود .

۶- ناتوان = اَسْوَرَه اَسْوَرَه بمعنی ناتوان . a-sûra با حرف نفی آ اَسْوَرَه ، سوره سُوْرَه سُوْرَه یعنی توانا ، زورمند ، زبردست و نیرومند . بیادداشت شماره ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۷- شهریار توانا، پادشاه نیرومند = ایشاخشتهریه ایشاخشتهریه بمعنی شهریار توانا، پادشاه، از واژه خشتهریه ایشاخشتهریه xshathrya یعنی شهریار، پادشاه، از واژه خشتهریه ایشاخشتهریه xshathra (بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید) و از واژه ایشا ایشا ishâ که صفت است از مصدر ایش ایش is که در یادداشت شماره ۴ از همین بند گذشت .

۸- آرزو داشتن ، خواهش داشتن (و آرزو داشتن) = وَاَسَ وَاَسَ بمعنی آرزو داشتن . vas بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹- کی = کَدَا کَدَا بمعنی کی ، در جا های دیگر اوستا کَدَا کَدَا kadha .

۱۰- خواهد بود = اَوَهَبَد اَوَهَبَد بمعنی خواهد بود . ah هستن ، بودن .

۱۱- آهنگام = یَوَا یَوَا بمعنی آهنگام ، در اینجا از ظرف زمان است . یَوَا yavâ . یو یو yu در یادداشت شماره ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- ضمیر «او» = هُوئی هُوئی بمعنی ضمیر «او» به چارپا . hōi

۱۳- او = اَوَه اَوَه بمعنی او = اَوَه avô . اَوَه avānh در بند ۱۲ از هات ۴۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده ، در گزارش پهلوی





یادداشت‌های پنج‌گانه

- ایاریه **سرسر** ayârih یاری، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۴ از هات ۳۲
 بواژه او (Inf.) avô (بمعنی یاری کردن نگاه کنید).
- این واژه از مصدر او **سرسر** av در آمده که بمعنی یاری کردن است و
 در بند ۷ از هات ۴۴ آمده و در آنجا بمعنی کوشیدن و غمخواری کردن گرفتیم، از همین
 بنیاد است او **سرسر** avar بمعنی یاریور که در بند ۱۱ از همین هات آمده است.
- ۱۴ - **زستونت** **سرسر** zastavant همین یکبار در اوستا
 آمده، در گزارش پهلوی توان **سرسر** از واژه زست **سرسر** zasta
 (دست) در آمده که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت.
- ۱ - **شما** = یوزم **سرسر** yûzəm، در بند ۱۱ نیز آمده و در بند ۹ از
 هات ۲۸ هم بآن برخوردیم، بواژه خشم **سرسر** xshma در
دهمین بند یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و بواژه یوشم
سرسر yûshma در بند ۹ از هات ۳۲ و بواژه خشماک **سرسر**
 xshmakā در بند ۱۴-۱۵ از هات ۳۴ و بواژه یوشماک **سرسر** yûshmāka
 در بنده ۵۰ از هات ۵۰ و بواژه های خشماونت **سرسر** xshmāvant
 و یوشماونت **سرسر** yûshmāvant در شماره ۱۱ از بند ۱۱
 همین هات نگاه کنید.
- ۲ - ضمیر آنان: **سرسر** برمیگردد به چارپایان.
- ۳ - نیرو = ائوگنگه **سرسر** aoganh، در فروردین بشت پاره ۱۲
 ائوگر **سرسر** بمعنی نیرو و توانایی و زور است، همچنین در اوستا ائوگنگه
سرسر aoganh بهمین معنی آمده، چنانکه در گاتها هات ۵۰ بند ۳
 ائوگنگه aoganh نیز صفت است بمعنی نیرومند و توانا، چنانکه در گاتها هات ۳۴
 بند ۸، در بند ۶ از هات ۲۸ بصف ائوگنگهونت **سرسر** aoganhvant
 (**سرسر**) بمعنی نیرومند برخوردیم و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند
 ۴ از هات ۳۴ و در بند های ۸ و ۱۶ از هات ۴۳ نیز بآن برخوایم خورد، در پهلوی
 اوژ **سرسر** ôz و اوژومند **سرسر** ôzōmand.





۴ - شهریاری = خَشْتَهَرَ شَهْرِیاری = xshathra در بند آینده نیز آمده .
بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۵ - او : این ضمیر برمیگردد به راد راد راد rād که بمعنی نگهدار است
و در بند پیش یاد شده است .

۶ - خان و مان خوب = هوشیتی شَهْرِیاری hu-shiti ، در بند ۱۰
از هات ۳۰ و در بند های ۱۱ و ۱۶ از هات ۴۸ نیز آمده . در گزارش پهلوی (زند)
هومانیسنیه هومانیسنیه humânishnih (خان و مان خوب)، واژه هوشوئیتهمن
شَهْرِیاری hu-shôithaman که در بند ۶ از هات ۴۸ آمده با واژه
هوشیتی یکی است . در گزارش پهلوی خواریه شَهْرِیاری xvârih یعنی آسانی
و گشایش . بنیاد این واژه هاشی شَهْرِیاری shi میباشد که بمعنی خان و مان کردن
و جای گزیدن و نشیمن ساختن و زندگی کردن و آرام گرفتن است ، چنانکه در بند
۵ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۴ و در بند ۱۶ از هات ۴۶ ، همچنین با جزء آ :
شَهْرِیاری ê-shi بمعنی جای گزیدن و آساییدن و نشیمن کردن است ، چنانکه
در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۴۷ ، واژه نشیم که بمعنی جا و نشستگاه است
باید از واژه شی shi با جزء نی ni : شَهْرِیاری ni-shi باشد :

چنین گفت سیمرغ با پور سام که ای دیده رنج نشیم و کنام

نگاه کنید به : Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن . شین شَهْرِیاری shayana از مصدر
شی شَهْرِیاری shi یعنی جای سرای ، گاه ، خانه ، با واژه های
دیگر ترکیب یافته چون رام شین شَهْرِیاری râma-shayana
یعنی رامشگاه . هوشین شَهْرِیاری hu-shayana یعنی خوبسرای
چنانکه در پاره ۲ تیریش و پاره ۴ مهریش . گوشین شَهْرِیاری
gava-shayana یعنی گاوگاه ، چنانکه در پاره ۱۵ مهریش ، گوشین درست
بهمان معنی است که گوستان شَهْرِیاری gavô-stâna یعنی گاوستان





یادداشت‌های پنج گانه

۵۴

که باواژه های اسپوستان *aspô-stâna* در *دوم سده* یعنی اسپستان یا ستورگسَه (طویلَه ، اصطبل) و اوشتروستان *ustrô-stâna* یعنی شترستان در پاره های ۲۴-۳۰ از فرگرد پانزدهم و نیدیداد آمده است. در زبان ارمنی واژه *shên* بنی که بمنی ده است از *shên* ایرانی گرفته شده است. این واژه در فارسی در واژه گلشن بجا مانده که مرکب است از گل و شن یعنی گلستان. باواژه شوئیتهر *shôithra* (روستا) در یادداشت شماره ۵ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۷- رامش = *rāman* در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۸ از هات ۵۳ نیز آمده ، در پهلوی رامشن *rāman* ، در فارسی رام و رامش و آرامش گویم از مصدر *ram* در آمده که بمعنی آسودن است و با جزء آ: آرام *â-ram* همان است که در فارسی آرامیدن و آرامیدن شده است، فعل *ram* در یسنا ۱۰ پاره ۱ و فعل آرام در فرگرد ۵ و نیدیداد پاره ۲۱ بکار رفته است .

۸- اندیشیدن (*man*) = *man* در پهلوی منین *mênitan* . من نیز در گاتها بمعنی ماندن است چنانکه در بند ۲ از هات ۴۹، در فرس هخامنشی نیز *man* ، در پهلوی ماندن *man* .

۹- نخستین: پُرواوریه *paouruya* (*paourya*) در فرس هخامنشی صفت است، در جاهای دیگر اوستا پُویریه *paourya* ، در فرس هخامنشی پروویه *paruviya* . در بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز باین صفت برخوردیم، در بندهای ۷-۸ از هات ۳۱ و بسا در بندهای دیگر از گاتها نیز آمده . یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰- پدید آورنده = *vaēda* ، صفت است از مصدر وید *vid* (*vaēd*) که بمعنی یافتن و پیدا کردن و پدید آوردن است . یادداشت شماره ۴ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .

وید *vaēda* نیز در گاتها بمعنی یابندگی و رسیدگی است چنانکه





در بند ۱۱ از هات ۳۲، در پخشهای دیگر اوستا ویدَ یا سنج ۴۰۰ vaédha چنانکه در
یسنا ۶۸ پاره ۱۳، ویدیشَت یا سنج و دوس ۴۰۰ vaédista که در بند ۱۹ از
هات ۴۶ آمده صفت تفضیلی است از ویدَ یعنی پدید آورنده تر، چاره ساز تر.

۱۱ - مقصود از واژه « این » = آهیا دوس دوس ahyâ این است :
برانگیختن چنین توانایی و شهر یاری که آسایش بخشد و رامش دهد، از اهورامزداست
و بس، اوست نخستین کسی که آن را پدید تواند آوردن.

۱ - کجا = کودا ودوس ۴۰۰ kudâ، همین یکبار
یا زدهمین بند در گاتها آمده.

۳ - بجای راستی، منش نیک، شهر یاری؛ آش سنج ۴۰۰ asha، و هو مننگه
یا سنج ۴۰۰ vohu-manah، خشتهر سنج ۴۰۰ xshathra
آمده، چنانکه پیداست در اینجا این واژه‌ها اسم مجرد اند نه اسم خاص امشاسپندان
اردیبهشت و بهمن و شهریور.

۳ - مردم = مَش سنج ۴۰۰ masha (سنج ۴۰۰) یادداشت
شماره ۶ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

۴ - پذیرفتن (سنج ۴۰۰ سنج ۴۰۰ سنج ۴۰۰) = زَن سنج ۴۰۰ zan، در
فرس هخامنشی دَن دانستن و شناختن، همان است که در پهلوی (سنج ۴۰۰)
و در فارسی دانستن گوئیم. در اینجا با جزء پستی: سنج ۴۰۰ پیت-زان paiti-zan یعنی
شناختن، پذیرفتن و با جزء فرّ: سنج ۴۰۰ فرا-زان fra-zan بنیاد واژه فرزانه و فرزانه
است که بمعنی دانش و داناست و زاء اوستا در آن بجا مانده است :
مخالفان تویی فرهند و بی فرهنگ معادبان تو نافر خند و نافرزان (بهرامی)
یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - شناختن (سنج ۴۰۰ سنج ۴۰۰ سنج ۴۰۰) از مصدر خشنا سنج ۴۰۰
xshnâ، در فرس هخامنشی نیز خشنا xshnâ همان است که در پهلوی (سنج ۴۰۰)
و در فارسی شناختن (شناس، شناسایی) گوئیم. در اینجا با جزء فرا: سنج ۴۰۰ فرا-شناختن fra-xshnâ
یعنی فرا شناختن، بهمین واژه در بند ۱۲ از هات ۴۳ نیز برمیخوریم.





یادداشتهای پنج گانه

۵۶

۶ - مه = مز maz ، درپهلوی مس ۶۶ (مسمغان = مصمغان
یعنی بزرگ مغان، درلهجه دری: لهجه زرتشتیان ایران مامس و بامس یعنی مادر بزرگ
و پدر بزرگ)، درفارسی مه یعنی بزرگ و واژه های مهتر و مهتری و مهست و مهی و مهین
یعنی بزرگتر و بزرگتری و بزرگترین و بزرگی و بزرگ در برابر که (کوچک) و کهتر
و کهتری و کهی و کهین است، در بند ۲ از هات ۳۰ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ نیز بواژه
مز maz (= بزرگ) بر میخوریم. مزیش mazista صفت عالی است
یعنی مهست ، مهترین ، در بند ۵ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و در بند ۱۳ از هات ۳۱
و در بند ۶ از هات ۴۵ و در بند ۸ از هات ۵۳ باز بآن خواهیم رسید .

مزنگه mazanh یعنی مهی و بزرگی و فراوانی چنانکه در
فرگرد ۷ و نداد پارۀ ۵۱ و یسنا ۵۸ پارۀ ۷ همین واژه صفت است یعنی بزرگتر، درگاتها
مزینگه mazyanh چنانکه در بند ۱۷ از هات ۳۱، همچنین مزَن
mazanh یعنی بزرگی و بزرگواری ، چنانکه در پارۀ ۲ از یسنا
۳۷ (هفت هات) .

مزنت mazant بمعنی مه و بزرگ در پخشهای دیگر
اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریش پارۀ ۴۴ و جز آن . یادداشت شماره ۵ از بند
۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۷ - واژه ای که به « آیین مُغ » گردانیدیم در متن مگک maga
آمده، در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بندهای ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ و در بند ۷ از هات ۵۳
دوبار نیز یاد شده است، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۵ از هات ۵۱ بواژه مگگون
magavan بر میخوریم ، صفتی است که از واژه مگک maga
در آمده است . باین دو واژه فقط در گاتها بر میخوریم، گزارندگان (مفسرین) اوستا بآن
معنی های گوناگون داده اند از آنهاست : کار بزرگ ، وظیفه مهم = Great work^۱ .

(۱) Haug's Essays P. 166

در ترجمه بند ۱۲ از هات ۴۶ (اشدو کاب)





بزرگی ، کار بزرگ = Grösse , Grosse Tat ؛ اسپیکل Spiegel نیز بهمین
 معنی گرفته است^۲ ؛ شغل و پیشه و کار = enterprise^۳ ؛ پونگر K.E.punegar
 از کانگا Kanga پیروی کرده بهمین معنی گرفته است^۴ ؛ توانایی ، بزرگی ، شکوه =
 Herrlichkeit, Macht, Grösse^۵ ؛ کار بزرگ ، وظیفه مهم ، دهش ، بزرگی =
 Grandeur , don , grand oeuvre^۶ ؛ برادری ، انجمن یگانگی =
 Brotherhood^۷ ؛ میلز Mills در گزارش گاتهای خود هر کجا که باین واژه رسیده بمناسبت جمله آن
 را بزرگی و مقصد بزرگ و کشور بزرگ و مقصد مقدس ترجمه کرده =
 Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm^۸
 ثروت = riches^۹ ؛ مقصد مغ = Magian cause^{۱۰} ؛ گلدنر Geldner واژه مگ
 maga را به مغو ۱۳۶ د. moghu (مغ) که از آن سخن خواهیم داشت ، پیوسته
 مینویسد : مغو یکی از اعضاء مگ میباشد و مگ بمعنی جمعیت و فرقه یا انجمن است:
 Moghu " ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder
 einer Genossenschaft,"^{۱۱}

(۱) Yusti, Handbuch der Zendsprache s. 222

(۲) Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118 : Commentar
 über Das Avesta II Band s. 217 .

(۳) Kanga, complete Dictionary of the Avesta Language .
 Bombay 1900 p. 388.

(۴) The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12,
 Bombay 1928 p. 42.

(۵) W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

(۶) De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220: ibid.
 Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

(۷) Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Athar-
 van Zarathushtra, Navsari 1933 P. 14-15.

(۸) The Five Zoroastrian Gathas, Leipzig 1895.

(۹) Carnoy, Muséon IX 1909, p. 132.

(۱۰) Guthri : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute
 No. 12 p. 42.

(۱۱) Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38.s.200.





همین دانشمند چندی پس از آن مگگ را بمعنی پاداش = Belohnung گرفته^۱ و چندی پس از آن این واژه را دهش ایزدی و بخشایش مینوی = (auf das Paradies) Gnadengabe ترجمه کرده است^۲؛ بار تولومه Bartholomae این واژه را بمعنی مجمع دانسته بویژه مجمع دینی زرتشتی = Bund , Religionsbund . Geheimbund^۳؛ ریخات Reichelt از بار تولومه پیروی کرده بمعنی جامعه و هیئت = league گرفته یعنی هیئت دینی زرتشتی^۴؛ اندر آس Andreas بمعنی دهش = Gabe دانسته همچنین لومل Lommel^۵؛ مارکوارت Markwart نیز بهمین معنی گرفته است^۶؛ دارمسترواژه مگگ^۷ maga را در بند ۱۱ از هات ۲۹ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ فضیلت = vertu و در بند های ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ پاکی = pureté ترجمه کرده، همین واژه را در بند ۷ از هات ۵۳ فساد، هرزگی = perversité ترجمه کرده این معنی بسیار شگفت آمیز را از دو واژه پهلوی در گزارش اوستا (زند) که نتوانسته درست بخواند و دریابد

(۱) Sitzungsberichte der Königlich Preussischen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

(۲) Die Zoroastrische Religion (das Avesta) Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

(۳) Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

(۴) Avesta Reader p. 188.

Covenant : Baily نیز بهمین معنی گرفته

H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

(۵) Ghatha des Zuraxthusthro (yosno 28.29,32) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gatha's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

(۶) Messina der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion, Roma 1930 s. 67-8.





در آورده است، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گزارش پهلوی بیرون آورده است.^۱

معنی‌هایی که باین واژه داده شده برخی از يك واژه سانسکریت که برابر این واژه اوستایی شناخته شده و برخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر بسیاق کلام معنی مناسبی باین واژه داده اند. در سانسکریت واژه مگه magha بمعنی ثروت، پاداش، دهش است. ازدیربازچندتن از دانشمندان باین واژه سانسکریت برخورد کرده مگک را با آن یکی دانسته و بهمان معنی گرفته اند اما در استعاره و مجاز معنی آیین و یا جامعه زرتشتی بآن داده اند باین معنی: دین زرتشتی که ازاهورا مزدا الهام شده، پیغمبر ایران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانی دانسته مردم را بدریافتن این گنجینه مینوی اندرز فرمود. در گزارش پهلوی (زند) مگک magha به مکیه makih گردانیده شده یعنی می و بزرگی و از برای توضیح افزوده شده اپچکيه apêçakih یا اپچاک شپیره apêçak-shapîrîh یعنی ویژگی و پاکی و نیکویی پاک و بی آلایش، ناگزیر از واژه اویژگی، پاکی اخلاق یا تقدس اراده شده، چنانکه واژه‌های ویژگی و ویژه و ویژگیان و ویژگی در فارسی، گذشته از معنی خالص و پاک و ناآمیخته، بمعنی تقدس و مقدس است.

هر معنی که واژه مگک در بنیاد داشته باشد و هر معنی که گزارندگان روزگار ساسانی در گزارش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند و هر مفهومی که دانشمندان این روزگاران ما از پارسیان و اروپاییها از این اراده کنند، خود بندهای گاتها بهتر از همه گویای معنی آنست. چون امروزه معنی سرودهای گاتها و شنترا از پارینه است ناگزیر واژه‌های آنها هم پرتوی یافته مفهوم هر يك هویدا تر است.

از پنج بند گاتها که واژه مگک در آنها بکار رفته: هات ۲۹ بند ۱۱، هات ۴۶ بند ۱۴، هات ۵۱ بند ۱۱ و بند ۱۶، هات ۵۳ بند ۷، در بند اخیر دوبار آمده و در دو بند دیگر که واژه

(۱) Zend-Avesta vol. 1 par Darmesteter p. 346 N. 34.





یادداشت‌های پنج شماتها

مگَوَنْ ۶ م د م د م د } magavan در آنها آمده: هات ۳۳ بند ۷، هات ۵۱ بند ۱۵، بخوبی پیداست که پیغمبر ایران از این دو واژه دین و آیین خود و پیروان دین خود را اراده کرده است، گذشته از این خود واژه مگ یاد آورمغو ۲۳۶ د. moghu اوستا و مگو magu در فرس هخامنشی است، واژه ای که در فارسی مَغ گویم و در عربی مجوس شده، و موبد، نامی که به پیشوایان دین زرتشتی می‌دهیم، هیئت اوستایی آن باید مَغوبَیْتی ۳۶ د - م د م د م د } moghupaiti باشد.

در اوستا یکبار واژه مَغو آمده آنهم در آمیزش با یک واژه دیگر: مَغوتیش ۳۶ د - ۳۹ ر ی ی } moghu-tbish، صفت است یعنی مَغ آزار (یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) چنانکه در یسنا ۶۵ پاره ۷ آمده است.

داریوش بزرگ در سنگ نوشته بهستان (کتیبه یستون) از گماتا Gaumâta کسی که بنام بردیا Bardiya پسر کورش بزرگ در هنگام لشکر کشی کنوجیه بمصر، بتاج و تخت هخامنشیان دست اندازی کرده و خود را پادشاه ایران خواند و در دهم ماه باگ یادی Bâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح^۱) کشته شد، نام میبرد و چندین بار او را یک مگو magu یعنی مَغ خوانده است.

بگواهی نویسندگان یونان از قرن پنجم پیش از مسیح بعد پیشوای دینی ایران mogos (مغ) نامیده میشده است. چون در جای دیگر از مَغ سخن داشتیم^۲ در اینجا بیش از این نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسنا صفحه ۷۵-۷۹)، در گاتها واژه مگَوَنْ ۶ م د م د م د } magavan که صفت است، کسی است پیرو مگ maga یا پرو آیین مَغ. از این واژه مطلق زرتشتی اراده میشود نه مانند واژه

(۱) نزد کونیک. دهم ماه باگ یادی برابر است با ۲۸ اکتوبر:

Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938 .S. 39.

(۲) The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11 Lectures delivered by Poure-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.





موبد که بویژه نامی است از برای پیشوای دین مزدیسنا، آنچه‌ان که واژه مجوس در درنوشت‌های قرون وسطی بمعنی مطلق زرتشتی نزد نویسندگان ایرانی و عرب بکار رفته است در فارسی نیز واژه مُغ (مغان) در نظم و نثر بمعنی موبدان و همه بهدینان یا زرتشتیان بکار رفته است.

۸- اکنون: 𐬀𐬎𐬎𐬎 nū در پهلوی چنانکه در فارسی نون نیز در ردیف کنون و اکنون آمده، فرخی گوید.

مردمان را راه دشوار است نون اندر آن دشت از فراوان استخوان
(فرهنگ جهانگیری)

۹- یاور = آوَر 𐬀𐬎𐬎𐬎 avar از مصدر آوُ 𐬀𐬎𐬎𐬎 av یاری کردن، پاسبانی کردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ همین هات نگاه کنید.

۱۰- بهره = راتی 𐬀𐬎𐬎𐬎 rāti بمعنی بخشش و دهش از مصدر «را» 𐬀𐬎𐬎𐬎 râ بخشیدن، در فارسی رادی گوئیم، مُعزّی گوید:

آن کامگار محتمل نیکو خصال و نیکدل شادی بطبعش متصل رادی بدستش مقترن
در بند ۷ از هات ۳۳ نیز باین واژه بر میخوریم. در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۳ واژه راتا 𐬀𐬎𐬎𐬎 rātā نیز بمعنی دهش و بخشش وارمغان است. بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱- مانند شما = یوشماونت 𐬀𐬎𐬎𐬎 yushmāvant هم در گاتها خشماونت 𐬀𐬎𐬎𐬎 xshmāvant چون شما، بسان شما در بند ۲-۳ از هات ۳۴ و در بند ۸ از هات ۳۳ و در بند ۱ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۴۹ نیز آمده، بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نیز نگاه کنید.

۱۲- ایستاده‌ایم = اهما 𐬀𐬎𐬎𐬎 əhmā از مصدر آه 𐬀𐬎𐬎𐬎 هستن، یعنی هستیم از برای خدمت شما، از برای بهره و سود دادن بشما هستیم و آماده‌ایم.





(اهنود گات: یسنا، هات ۲۰)

- نخستین بند**
- ۱ - سخن داشتن، گفتن (**واسن ویج ورس**) = وچ
واسن . vaē ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۲ - خواستار شنیدن (**ویج ورس ورس**) = ایش **ویج** . ish --
 (**ویج ورس**) بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۳ - دانا، آگاه = ویدوش **وایدورس** . vidus ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۴ - بیاد سپردن مزداتپه **مکریسن ورس** . از مصدر مزدا **مکریسن** . maz-dâ که در بند ۱ از هات ۴۵ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا **مکریسن** . maz-dâ بیاد سپردن ، بخاطر داشتن . مزداتپه mazdâtha که همین یکبار در اوستا آمده یعنی بیاد سپردنی ، چیزی که باید بخاطر داشت. از همین بیاد است **هومازدر** **سومکریسن** . hu-mazdar یعنی کسی که خوب بیاد نگاه میدارد ، نیکو بخاطرمی سپارد و در همین بند آمده و جز همین یکبار ، دیگر در اوستا نیامده است . در گزارش پهلوی هومینیتار **هوما** hu-mênitâr یعنی آنکه خوب بیاد و منش دارد.
- ۵ - ستایش = **ستوت** **دومکریسن** . staota از مصدر **ستو** **دومکریسن** . stu که در فارسی ستودن گوئیم . **ستوت** در بند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۱۲ از هات ۴۹ نیز آمده، **ستوت** **دومکریسن** . staotar یعنی ستایشگر، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۵۰ **بوازه ستوت** **دومکریسن** . stût که نیز بمعنی ستایش است در بند ۹ از هات ۲۸ **بر خوردیم**، (بیادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید) و در بند ۲ و بند ۱۲ و بند





۱۵ از هات ۳۴ نیز بر خواهیم خورد و خود مصدر ستو دوم، که بنیاد این واژه هاست درگاتها بسیار آمده: هات ۳۴ بند ۶، هات ۴۳ بند ۸، هات ۴۵ بند ۶، هات ۵۰ بند ۴ و بند ۹.

۶ - واژه‌ای که به «درو» گردانیدیم در متن یسنیه - yasnya - آمده، در پخشهای دیگر اوستا یسنیه yasnya از مصدر یز yasnya - yaz و در فرس هخامنشی یاد yad یعنی پرستیدن، ستاییدن. واژه‌هایی که از این بنیاد در فارسی بجای مانده بسیار است. چون در نخستین جلد یسنا صفحه ۲۳-۲۵ از واژه یسن yasna که گفتیم بمعنی پرستش و نماز و ستایش است سخن داشتیم در اینجا فقط واژه‌های ایزد (جمع یزدان) و جشن و یزدگرد را یاد آور می‌شویم. یادداشت شماره ۴ از بند ۸ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷ - شادمانی = اوروازا در «دسک» - urvâza از مصدر اورواز در «دسک» - urvâz یعنی شادبودن، در بنده از هات ۵۰ نیز آمده. اوروازمَن در «دسک» - urvâzaman که در بند ۱ از هات ۳۲ آمده نیز بمعنی شادمانی و رامش است، در یسنا، ۱ پارچه ۸ اورواسمن در «دسک» - urvâsman، اوروازیشت در «دسک» - urvâzista (در تأنیث اوروازیشتا در «دسک» - urvâzista) صفت است یعنی رامش دهنده‌تر، شادمانی بخشنده‌تر، چنانکه در بند ۸ از هات ۴۹. اوروازیشت urvâzista نیز نام یکی از آتشهای پنجگانه است چنانکه در یسنا ۱۷ پارچه ۱۱ و در فروردین یشت پارچه ۸۵ یاد شده است. بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، ص ۱۹۸ نگاه کنید.

مصدر اورواد در «دسک» - urvâd که بمعنی شادشدن است و در فروردین یشت پارچه ۹۳ آمده هیئت دیگری است از مصدر اورواز urvâz، از این هیئت پسین نیز چندین واژه در آمده، از آنهاست اوروادنگه در «دسک» - urvâdānh که نیز بمعنی رامش و شادمانی است و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده، اوروایدینگه در «دسک» - urvâidyānh یعنی شادمانتر در بند ۶ از هات ۳۴ آمده است، همچنین واژه اورواخش در «دسک» - urvâxs که بمعنی شادشدن





است بامصدر اورواز urvâz و اورواد urvâd بستگی و پیوند دارد، اورواخشت در «دسده» urvâxshat که در بند ۱۳ از هات ۳۴ آمده از همین بنیاد است و در بند ۸ از هات ۴۴ اورواخشتن در «دسده» urvâxshant یعنی شادکننده و خوشبخت سازنده (نگاه کنید به: Altiran. Wörterb. von Barthol Sp. 1542: اورواخش اوختی در «دسده» - urvâxs-uxti که در بند ۱۲ از هات ۳۲ آمده یعنی آواز یا فریاد شادمانی، در پهلوی اورواخمنیه در «دسده» urvâxmanih نیز بمعنی شادمانی و رامش است.

۸ - یادداشت شماره ۴ نگاه کنید بوژه هومانزدر، از برای واژه هو در «دسده» hu یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - روشنایی - رنوجنگه در «دسده» raošanīh، در فرس هخامنشی نیز روجه raušah، در پهلوی روشنیه در «دسده» rōshnīh در بند ۷ از هات ۳۱ و در بند ۵ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر روچ در «دسده» ruč (= رنوج در «دسده» raoč) روشن کردن، در پهلوی روشنیتن در «دسده» aivi-racč، رōshanītan، با جزء اوی یا ائیوی در «دسده» = در «دسده» aivi-racč (= در «دسده» در «دسده») همان است که در پهلوی (در «دسده» در «دسده») و در فارسی افروختن گوئیم. واژه های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد، بسیار است، از آنهاست روز و روزنه و جز آن.

۱۰ - نگرستن (در «دسده» در «دسده») - در «دسده» daras دیدن، نگاه کردن؛ در بند ۵ از هات ۴۳ نیز آمده و با جزء وی: در «دسده» در «دسده» vi-darəs در بند ۸ از هات ۴۵، در «دسده» daras نیز بمعنی دیدار و نگاه است و باین معنی با واژه دیگر ترکیب یافته چون خونگک در «دسده» در «دسده» x'əng-darəsa یعنی خورشید نگرش یا خورشید سان. یادداشت شماره ۷ از بند ۱۶ از هات ۴۳ نگاه کنید. در بند ۱۳ از هات ۳۲ در «دسده» darəsāt بمعنی نگرش و نگاه یا نگرستن است. یادداشت شماره ۱ از بند ۲۸ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.





یسنا، هات ۳۰، بند ۴

۱ - شنیدن (سندسٔم س .) = سرو س . srū . در بند آینده و در

بندهای ۳ و ۷ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۲۳ و در بندهای

دومین بند

۱ و ۶ و ۱۰ از هات ۴۵ و در بندهای ۶ و ۷ و ۹ از هات ۴۹ و در

بند ۱ از هات ۵۳ و جز آن نیز آمده است . در بند ۸ از هات ۵۰ با جزء فر :

س . س . fra-sru نیز بآن برمیخوریم . بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات

۲۸ نگاه کنید .

۲ - گوش = گیش (سٔم س .) gāusha ، در پخشهای دیگر اوستا

گیش ، سٔم س . gaosha ، در فرس هخامنشی گیش gausha همان است

که در پهلوی (سٔم س .) و در فارسی گوش گویم از مصدر گوش سٔم س . gush

(= گیش سٔم س .) gaosh ، یعنی شنیدن ، نیوشیدن . بیادداشت شماره ۳

از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - دیدن (سٔم سٔم س .) = وین سٔم س . vin (وین سٔم س .) .

(vaên) ، در فرس هخامنشی وین vain ، در گزارش پهلوی (زند) دیتن سٔم س . =

دیدن ، در فارسی بین همان وین اوستا و وین فرس است اما در واژه‌های مرکب آمده

چون جهان بین ، خرد بین و جز آن . واژه‌های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون

بینا ، بینایی ، بینش ، بیننده . گذشته از این ، زمانهای مصدر دیدن برخی از روی

همین مصدر و برخی از روی مصدر «بین» صرف میشود ، مثلاً زمان گذشته : دیدم ، دیدی ،

دید و جز آن از مصدر دیدن است و زمان حاضر : بینم ، بینی بیند و جز آن از «بین»

برابر مصدر دیدن در اوستا «دی» سٔم س . di آمده که بمعنی دیدن و نگریستن و نگاه

کردن است چنانکه در بند ۱۱ از هات ۴۴ و در بند ۹ از هات ۴۹ (بارتولومه در فرهنگ

خود درستون 724 چنین یاد کرده : (2 dā(y) ، گذشته از بند ۲ از هات ۳۰ که مصدر وین

با جزء آ (a) آمده : اوین سٔم س . a-vin (= اوین سٔم س .) a-vaên در

بند ۲ از هات ۴۶ نیز با همین جزء بکار رفته است (بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۴۶

نگاه کنید) ، در بند ۱۳ از هات ۳۱ با جزء آئیی سٔم س . aibi آمده .



دربند ۱۰ ازهاات ۳۲ یا vaēnañhe (Inf.) یعنی دیدن
از همین بنیاد است ، در پهلوی واو اصلی این واژه بجامانده : وینشن vīšn ،
ویناک vīnak ، در فارسی به باء تبدیل یافته است ، همچنین در پهلوی وپازند خود
این مصدر بجامانده : وینستن vīnastan .

۴- منش = مَنَنگه manan̄h ، بیادداشت شماره ۶ از بند ۲
ازهاات ۲۸ نگاه کنید .

۵- روشن = سوچ sūca ، دربخشهای دیگر اوستا suca .
 sūka ، در گزارش پهلوی (زند) روشن lm ، از همین واژه است «سو» که بمعنی
روشنایی است چون چراغ کم سو و چشم بی سو و ستاره کم سو، شمس فخری گفته :

مه و خورشید بر گردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو
سوچ sūca از سوچ suca (= سوچ suca . saoc) در آمده
که در پهلوی (suca) و در فارسی سوختن گوئیم ، همچنین در پهلوی سوچینیتن
 sočīnītan آمده . در بند ۱۴ ازهاات ۳۲ همین فعل بکار رفته است امدار
آنجا بمعنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یا بغیرت و هیجان آوردن و برانگیختن .
واژه سوخر soxr . سوخر suxra که در پهلوی سُخر soxr و در فارسی
سرخ گوئیم از مصدر سوچ suca در آمده است .

sukra در سانسکریت بمعنی روشنایی است ، در بند ۱۹ ازهاات ۳۱ و در بند ۹
ازهاات ۵۱ همین صفت از برای آتش آورده شده ، میتوان باذر افروزان یا آتش
سرخ گردانید، در اینجا یاد آور میشویم که نام سُهراب = سُرخاب یعنی دارنده آب و
تاب سرخ یا سرخگون .

۶- جدایی = وی چیتیه vi-ēiθa بمعنی دستور و امتیاز و
تشخیص و تصمیم و فتوی ، از مصدر وی چی vi-ēi یعنی برگزیدن ،
باز شناختن ، در بند ۸ ازهاات ۳۲ و در بند ۱۸ ازهاات ۴۶ نیز آمده . بیادداشت شماره ۸ از
بند ۳ همین هات نگاه کنید .



۷- بجای واژه کیش در متن آوَرِنَ سِدَ سِدَ (â-varəna آمده ، بساهم در گاتها بی جزء آ سِدَ . (â) آمده : وَرِنَ وَا سِدَ . varəna یا وَرِنَ وَا سِدَ ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳۱ و در بند ۱-۲ از هات ۴۵ و در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۳ از هات ۴۹ بمعنی دین و کیش یا ایمان و اعتقاد است، برابر واژه اوستا باید در فارسی گروش یا باور باشد. وَرِنَ varəna نیز نام سرزمینی است (در طبرستان) چنانکه در فقره ۱۷ از نخستین فرگرد و ندیداد و در فقره ۳۳ آن یشت آمده و در گزارش پهلوی پتیشخوارگر دانسته شده است وَرِنَ بمعنی کیش و اعتقاد از مصدر وَرَ وَا سِدَ . var در آمده که بمعنی گروانیدن یا بمعنی ایمان و اعتقاد آوردن است، همچنین بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن و برتری دادن است. در پهلوی ورویتن ورویتن varavitan ، ورویتن ورویتن varavistan ، گرویتن ورویتن (= گرویدن) آمده، بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید. گذشته از اینکه واژه گرویدن در فارسی همان وَرَ var اوستا و وَر var فرس هخامنشی است که مانند بسیاری از واژه‌های دیگر واو به گاف برگشته ، واژه دیگری در فارسی نیز از همین بنیاد بجا مانده و آن واژه باور است بمعنی اعتقاد که از واژه های رایج فارسی است :

ز سودابه گفتار باور نکرد نمیداشت زایشان کسی را بمرد (فردوسی)
 در اوستا فعل وَرَ var بسیار آمده ، در گاتها : هات ۲۸ بند ۵ ، هات ۳۰ بند ۵ و ۶ ، هات ۳۱ بند ۳ و ۱۷ (در بند ۱۰ از هات ۳۱ با جزء فرا (و سِدَ .) ، هات ۳۲ بند ۲ و ۱۲ ، هات ۴۳ بند ۱۶ ، هات ۴۷ بند ۶ ، هات ۵۱ بند ۱۸ ، هات ۵۳ بند ۴. بیادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید .

۸- بجای «هریک، هریک» در متن نَرَمَ نَرَمَ (نَرَمَ . نارَمَ . narēm-narēm) آمده از واژه نَرَ نار . nar که در فارسی نیز نر گویم در اوستا بجای مرد میآید در برابر نائیری و سِدَ . nāiri زن، در اینجا بمعنی هر یک یا هر کس گرفته شده است، در گزارش پهلوی بجای آن مرد وزن آورده شده است .



یادداشتهای پنج گانه‌ها

٦٨

٩ - خویشتن = $xva \tan \dot{u}$. $xva \tan \dot{u}$ در گاته‌ها و در پخش‌های دیگر اوستا یعنی خویش و تنو $tan \dot{u}$. $xva \tan \dot{u}$ در گاته‌ها و در پخش‌های دیگر اوستا هو hva یا هو $hava$ آمده است (در تائیت خوا hva ، هوا hva)، این واژه‌ها نیز در اوستا مانند واژه خود در فارسی ارضامیر است. تنو $tan \dot{u}$ همان است که در فارسی تن گویم. خو و تنو در اوستا درست برابر می‌افتد با واژه خویشتن در فارسی. در بند ۷ از هات ۴۳ و در بند ۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۳ واژه تنو بمعنی خود یا کس بکار رفته اما در بند ۱۰ از هات ۳۳ بمعنی تن و پیکر است، به بند ۱۴ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید. در بند ۲۰ از هات ۳۱ و در بند ۴ و بند ۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۴ از هات ۴۹ و در بند ۱۳ و بند ۱۴ و بند ۲۲ از هات ۵۱ بوژه $xva \tan \dot{u}$ بر می‌خوریم

۱۰ - انجام: در متن یا ونگه $yânh$. (= یاه $yâh$)، در گزارش پهلوی همین بند با صفتش که مز maz باشد به مس کار maz یعنی کار بزرگ گردانیده شده است و چنین توضیح داده شده:

۱۱۵ maz و ۱۱۳ maz و ۱۱۲ maz به ساختن به تن پسین، یعنی در سازیدن کار رستاخیز. چنانکه پیداست از «سر انجام بزرگ» روز رستاخیز اراده شده، روزی که پیغمبر خواستار است بیروان آیین مزدیسنا چگونه آن دریا بند و بدانند که آن روز بهره و کامیابی کسی راست که دین راستین برگزیند. در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بند ۹ از هات ۴۹ نیز بوژه یا ونگه $yânh$ بر می‌خوریم، در جاهای دیگر اوستا نیز این واژه بمعنی سر انجام بزرگ و دادگاه روز پسین (رستاخیز) آمده، چنانکه در پارۀ ۲ از یسنا ۳۶ (هفت هات) و در پارۀ ۷ از یسنا ۵۸ و در پارۀ ۳ از سروش یشت هادخت و در پارۀ ۴۱ از فروردین یشت. یا ونگه $yânh$ (= یاه $yâh$) نیز در اوستا مصدر است بمعنی کمر بستن. بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۶۳ نگاه کنید.

۱۱ - بزرگ، مه = مز maz ، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از



هات ۲۹ نگاه شود.

۱۴ - دریافتن (ر س ط و س ه م ی) = بود ر ر ی . bud (= ب ت و د
 ر س ط و . baod)، بوذ ر ی . budh؛ در پهلوی بویستن ل س ی و در فارسی
 بوییدن گوئیم. بود bud در اوستا چنانکه بوی بردن در فارسی بمعنی دریافتن (درك
 كردن)، و آگاه شدن نیز آمده، پیاره ۲۱ از هات ۹ نگاه کنید در نخستین جلد یسناس
 ۱۶۵؛ در بند ۲ از هات ۳۰ این واژه با جزء پیتی ر س ه م ی . paiti آمده.
 ۱۴ - پایان پذیرفتن، انجام گرفتن = س ز د ی ا ی ف و س ک و و س د . (Inf.) sazdyāi
 در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر س ن د ف و س ه م ی و س ن د که بمعنی ساختن
 و بجای آوردن است. بیادداشت شماره ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.
 برخی این واژه را از مصدر س ن گ ه ف و س ه م ی و س ن گ ه sañh که بمعنی گفتن و آگاهانیدن
 و آموزانیدن است گرفته اند، بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱ - در آغاز = پ ت و ا و ر و ی ه ر س ط و د ل و و ی ه . paouruyê از ظروف زمان

است، در بند ۱۱ و در بند ۱۹ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۵ نیز
 سومین بند آمده، بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه شود.

۴ - گوهر: بجای این واژه مَینو mainyu (مَینو مَینو . mainyu)
 manyu) آمده، در پهلوی مینوک ۱۲۶ و در جمع مینوکان ۳۵۱۲۶ . مَینو
 مَینو مَینو مَینو mainyava صفت است (در تائیت مَینووا مَینو مَینو مَینو) که
 در فارسی مینو شده بمعنی بهشت و فردوس است، نظامی گفته:

یکی مجلس آراست از رود و می که مینو ز شرمش بر آورد خوی

در اوستا مینو بمعنی خرد و روان یاروح است، در زبانهای اروپایی چون فرانسه
 و انگلیسی و آلمانی esprit و geist ترجمه کرده اند، بیادداشت شماره ۳ از بند
 ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

صفت مَینو mainyava که در جاهای دیگر بمعنی روحانی و معنوی است،
 بسا با صفت گَیتهیه ر س ه م ی و س ن گ ه (از گَیتهیا ر س ه م ی و س ن گ ه .
 gaëthya)





gaèthâ = گیتی) آمده که بمعنی مادی و جسمانی است، چنانکه در پاره ۲۰ از
 یسنا ۱۹ و در پاره ۸ از یسنا ۲ و در پاره ۱ از یسنا ۳ (هفت هات) و جز آن، (یادداشت
 شماره ۲ از بند ۴ همین هات نگاه کنید). مینوی = مَینِیَوَ mainyava و جهانی = گَیْتِیَه
 gaèthya در فارسی درست برابر است با معنوی یا روحانی و مادی یا جسمانی عربی، بنابراین
 مَینِیَوَ چیزی که بدیده نیاید یا بچشم نیامدنی (غیر مرئی) باین معنی در پاره ۳ سر و ش
 یشت و در پاره ۱۷ فروردین یشت آمده. در آن دو پاره سخن از دروغ بچشم نیامدنی است
 بساهم صفت ایزدان و دیوها آمده: ایزدان بچشم نیامدنی و دیوهای ناپیدا، چنانکه در پاره
 ۹۷ مهر یشت و در پاره ۱۹ از یسنا ۱. در پاره های ۱-۲ از یسنا ۱۶ در میان ایزدان یعنی کسانی
 که در خور ستایش اند، اهورامزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی
 یاد شده اند (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۸۶ نگاه کنید)، از مینو
 که در فرهنگ (ادیات) ما بمعنی بهشت گرفته شده، عالم روحانی اراده میشود.
 سَپَنْتَوَ مَینِیَوَ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 spəntō mainyu یا سپنتو مَینِیَوَ
 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 spəntō mainyava چنانکه در آغاز همین هات گفتیم
 نماینده خرد یا روان پاکِ مزد است در برابر آنگرو مَینِیَوَ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀
 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 یا آنگرو مَینِیَوَ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 anrō mainyu
 نماینده روان تیره که در فارسی اهریمن گوئیم (یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴
 نگاه کنید). مَینِیَوَ و مَنَنگَه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 manənh که بمعنی منش است از یک بنیاد
 است، هر دو از مصدر من 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 man در آمده که بمعنی اندیشیدن است و در پهلوی
 مینیتن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 شده است (یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید)
 مَینِیَوَ و مَنَنگَه هر دو در فارسی «من» شده چنانکه در واژه های اهرمن
 و بهمن و دشمن (بمعنی بد اندیش و بد خواه)، به بند ۲ از هات ۴۵ نیز
 نگاه کنید.

چون در فارسی واژه ای از بنیاد واژه مَینِیَوَ ارستا که درست معنی آن را برساند
 بجا نمانده ناگزیر بجای آن «گوهر» آوردیم و آن را بمعنی اصلی خود که تخمه





ونژاد یا ذات واصل و عنصر است گرفتیم :

ز بد گوهران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهی ز شب (فردوسی)
 « که چون مردم از گوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف ... »
 (ناصر خسرو دروجه دین چاپ برلین ص ۴۶)

جوهر (جواهر) معرب از گوهر یا گهر پهلوی (۳۵۱ .) و پارسی بمعنی سنگهای گرانبها ، معنی است که بعدها بآن داده شده است .

۳ - همزاد : یم ۳۵۶۳۵ . yāma ، درسانسکریت yama از این واژه همزاد اراده شده یعنی دو بچه که یکبار از مادر زاییده شوند ، آن را در تازی توأم خوانند . زمخشری همین واژه پسین را در مقدمه الادب (ص ۴۶ س ۱) همشکم ترجمه کرده است ، در زبان رایج فارسی دو قلو گویند و در زبان ادبی جنابه بضم اول : دولت و ملت جنابه زاد چو جوزا مادر بخت یگانه زای صفاهان (خاقانی) در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳ قره ۴ نیز از مصدر خیر و شر یا این دو گوهر همزاد ازلی که نمودار نیکی و بدی جهان اند و آبشخور همه نیکویی و زشتی زندگی ، یاد شده است .

۴ - بجای پندار و گفتار و کردار ، مَننگه ۳۵۳۳۳ . mananh ، و چنگه ۳۵۳۳۳ . vačanh ، شیئوتهن ۳۵۳۳۳ . shyaothna آمده است .

۵ - بهتر و بتر : وهینگه ۳۵۳۳۳ . = و خینگه ۳۵۳۳۳ . vahyarih = vahyarih ، در جاهای دیگر اوستا و نگهنگه ۳۵۳۳۳ . vanhanh ، در پهلوی و هتر ۱۵۳۳۳ و در فارسی بهتر گوئیم ، صفت تفضیلی است از واژه ونگهو ۳۵۳۳۳ . vanhu (= و هو ۳۵۳۳۳ . vohu) که در پهلوی وه ۱۵۳ و در فارسی به گوئیم . وهینگه = و خینگه در بند ۲ و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ و ۱۹ از هات ۵۱ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده است .

بتر : در متن اکث ۳۵۳۳۳ . aka یعنی بدو زشت ، بمناسبت عطف بوژه پیش بتر آوردیم . صفت تفضیلی اکث در گاتهاشینگه ۳۵۳۳۳ . ashyanh میباشد چنانکه





در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ از هات ۵۱ بکار رفته است. در جاهای دیگر اوستا آشنکه *مدیح مدیح* . *ashanh* چنانکه در پاره ۳۱ از هات ۵۹ همچنین در پاره ۲۶ از مهر یشت باواژه *اکتر* *مدوم مدوم* . *akatarā* بر میخوریم بمعنی بتر، *اکت* *مدوم* . *aka* در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۳۲ بندهای ۳ و ۵ و ۱۲، هات ۳۳ بندهای ۲ و ۴، هات ۴۳ بند ۵، هات ۴۵ بند ۱، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۷ بند ۴، هات ۴۹ بند ۱۱ یعنی بد و بد خواه، در فارسی نیز این واژه بجامانده، سوزنی گوید: آکی نرسید بر تو از من صد بار مرا ز تو رسد آک در فرهنگها *اک* نیز یاد شده است.

۶ - در اندیشه: در متن *خوفن* *مدوم مدوم* . *xvafna* آمده، همین واژه است که در فارسی خواب گوئیم، در بنده از هات ۴۴ نیز آمده از مصدر *خوب* *مدوم* . *xvāp*، در پهلوی خوبتن (*سوم سوم*) و در فارسی خفتن و خوابیدن و خسییدن گوئیم، در بند ۳ از هات ۳۰ بمعنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور و اندیشه.

۷ - هویدا شدن (*مدوم* «*مدوم*») = *سرو* *مدوم* . *srū*، در یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی شنیدن و نویشدن و سرودن و شنوایدن است، در اینجا با جزء *ا*: *مدوم* . *a-srū* آمده، مُراد شنوایدن و بگوش رسانیدن و خود را شناسانیدن و نمودن و هویدا ساختن است.

۸ - برگزیدن (*پارس* «*مدوم*») = *وی چی* *پارس* . *vī-ēi*، در بند ۶ همین هات نیز آمده، در این دو بند با واژه *یرش* *مدوم* . *arēs* آمده یعنی درست برگزیدن. در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۹ *وی چید یایی* *پارس* *مدوم* . *vīčidyāi* (Inf.) از همین بُنیاد بمعنی برگزیدن و باز شناختن نیز با واژه *یرش* آمده است. یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۶ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

در اینجا یاد آور میشویم که واژه *چینود* (پل صراط) که در بند های ۱۰-۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ آمده از بُنیاد همین مصدر است، از آن جدا گانه





سخن داشتیم .

اما واژه اِرشُ 𐭠𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭥𐭥𐭥 در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا اَرشُ ، جدا گانه در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۴۴ بند های ۱ - ۱۹ ، هات ۴۸ بند ۹ و جز آن، بساهم با واژه های دیگر آمیزش یافته چون اِرشُ رَتو 𐭠𐭥𐭥𐭥 - 𐭠𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭥𐭥𐭥-ratu یعنی درست رد (دربارهٔ رد بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید) چنانکه در هات ۵۱ بند ۵ ؛ اِرشُ و چنگه 𐭠𐭥𐭥𐭥 - 𐭠𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭥𐭥𐭥-vaçanh یعنی راست گفتار ، درست سخن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۴۹ . در جاهای دیگر اوستا اَرشُ و چنگه 𐭠𐭥𐭥𐭥 - 𐭠𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭥𐭥𐭥-arg-vaçanh ؛ اِرشُ 𐭠𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭥𐭥𐭥 نیز همین واژه است و با واژه های دیگر در آمیخته چون اِرشُ اوخذن 𐭠𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥-uxdhan (= اِرشُ اوخذ 𐭠𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥-uxdha) یعنی درست گفته شده چنانکه در هات ۴۴ بند ۱۹ ؛ اِرشُ اوخذانی 𐭠𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥-uxdhai . 𐭠𐭥𐭥𐭥-uxdhai یعنی راست گفتن چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۹ (جزء اخیر این واژه ها از مصدر وچ 𐭠𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭥𐭥𐭥 vaç میباشد، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید) .

در جاهای دیگر اوستا اَرشُ اوخذ 𐭠𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥-uxdha آمده ؛ اِرشُ جی 𐭠𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥-æjī یعنی راست زندگی کننده چنانکه در هات ۲۹ بند ۵ و در هات ۵۰ بند ۲ و در هات ۵۳ بند ۹ (بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید) .

اِرشیه 𐭠𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥-æshya که دربارهٔ ۴ از یسنّا ۴۰ (هفت هات) آمده یعنی درست کلایار است گنش ؛ اِرشو 𐭠𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥-æshva نیز صفت است بمعنی راست و درست یا درست کردار (بیادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) همچنین صفت اِرشو 𐭠𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥-æshva که بمعنی راست و درست است از بنیاد اِرشُ 𐭠𐭥𐭥𐭥 - 𐭠𐭥𐭥𐭥 میباشد باین واژه در بندهای ۵ و ۶ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ و در بند ۲ از هات ۵۳ بر میخوریم و در همه جا صفت راه آورده





شده است. رزیشْت رَازِیْسْت رَازِیْسْت . razista صفت عالی است از اِرِزُو ərezu
یعنی راست ترین، درست ترین چنانکه در بند ۱ از هات ۳۳ (یادداشت شماره ۳
از بند ۱۳ از هات ۵۱ نگاه کنید).

۹ - نیک اندیش، بداندیش یا نیکخواه، بدخواه: هودا هودا هودا hu-dâ
(هودا هودا هودا) دوزدا دوزدا دوزدا duz-dâ (دوزدا دوزدا دوزدا) در
گزارش پهلوی هوداناک هوداناک هوداناک ، دوش داناک هوداناک

در سراوژه «دا» اختلاف کرده اند، برخی آن را از مصدر دا دوزدا دوزدا da
دانستن گرفته اند، اما چنانکه در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گفتیم
مصدر زَن زان zan در اوستا بمعنی دانستن است و در فرس هخامنشی دَن دان dan
(ادانا adānā) چنانکه در سنک نپشته داریوش بزرگ در بیستان (بیستون)، در کُردی
که یکی از لهجه های ایرانی است زانم بجای دانم فارسی است، در واژه های فرزانه
و فرزانه که گفتیم بمعنی دانش و داناست از همین مصدر است، با جزه فرا : لُرد لُرد لُرد
frazān ، در پهلوی فرزانه فرزانه و frazānak و فرزانه کی هوداناک
frazānakīh فرزانه کی، چنانکه دیده میشود در این واژه زان اوستا بجامانده است .
در بند ۳۲ از هات ۳۱ و در بند ۳ و بند ۱۳ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۵ و
بند ۳ از هات ۴۸ بوآژه هودا هودا هودا hu-dâ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ بوآژه دوزدا
دوزدا دوزدا duzdâ بر میخوریم. در پخشهای دیگر اوستا نیز این دو واژه بسیار آمده
اما با ذال: هودا هودا هودا hu-dhâ و در گزارش پهلوی هوداک هوداک هوداک hu-dâk
شده است . از گزارش پهلوی بر میآید که بگناه ساسانیان نیز بنیاد واژه دا دا روشن
نبوده چه واژه هودا hu-dâ در گاتها و هودا hu-dhâ در جاهای دیگر اوستا که هر دو
یکی است در گزارش پهلوی گاتها هوداناک شده یعنی «دا» از مصدر دانستن گرفته
شده اما در پخشهای دیگر اوستا هوداک شده، «دا» از مصدر دا da که بمعنی دادن
و بخشیدن و آفریدن است گرفته شده است .
واژه دُزد در فارسی باید با همین واژه اوستایی دوزدا duzdâ یکی





باشد ، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که واژه هوذا hu-dhâ برخورد کرده آن را به نیک کُنش (= خوب کُنش) یا نیکخواه گردانیده و همین معنی مناسب افتاده ، بویژه در پاره هایی که صفت امشاسپندان آورده شده است چون در یسنا ۱۶ پاره ۵ ، یسنا ۳۵ (هفت هات) پاره ۱ ، هفتن یشت پاره ۱۲ ، سیروزه بزرگ پاره ۲۲ ، ویسپرد کرده ۸ پاره ۱ و جز آن و واژه دوزدا duz-dâ را به بدکنش گردانیده چنانکه در مهر یشت پاره ۵۲ ، یسنا ۵۷ پاره ۲۵ و جز آن در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است . همچنین در گاتها بصفه هودانو hu-dānu (در تائیت سروسد ۱۰ hu-dānû) بسیار برمیخوریم چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۶ ، هات ۴۴ بند ۹ ، هات ۵۰ بند ۹ ، هات ۵۳ بند ۳ . این واژه نیز مانند واژه هودا hu-dâ در گزارش پهلوی هوداناک hu-dānāk ترجمه شده است .

بار تولومه Bartholo این واژه ها را از مصدر دا (y) 2 dâ بمعنی دیدن گرفته است . (Altiranische Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823)
 از این مصدر بمعنی دیدن که معمولاً دی و ۰ di ضبط شده در یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ سخن داشتیم . صفت‌های هودا (= هوذا) ، هودانو هر مصدری که در بنیاد داشته باشند معنی که گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا بآنها داده اند همان است که گزارندگان اوستا بگاه ساسانیان بآنها داده اند یا یک بمعنی نزدیک بآن : هوداناک ، هوداک

نگارنده هودا و دوزدا را به نیک اندیش و بداندیش گردانیده میتوان دانا و نادان ، بخرد و نابخرد هم گفت ، اما واژه های هو و دوز : هو hu یا hu ۰۱ همیشه در اوستا با واژه های دیگر در آمیخته ، همچنین است در فرس هخامنشی هو hu : هو اسپ huvaspa ، هومرتیه humartiya یعنی خوب اسب و خوب مردم . داریوش بزرگ در سنگ نوشته پاس (تخت جمشید) ، پارس را دارای اسبهای خوب و مردمان خوب خوانده است . در اوستا مثال آن بسیار است ، از آنهاست در گاتها : هوما نوزدر hu-mānuzdr ۰۱





hu-mazdra یعنی خوب ییادارنده چنانکه درهات ۳۰ بند ۱ آمده، ییادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید؛ هوجیتی hu-jiti خوب زندگی، درپهلوی هوزیوشنیه hu-zivishnih چنانکه درهات ۳۳ بند ۱۰ آمده، ییادداشت شماره ۸ ازبند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید؛ هوجیاتی hu-jyāti درهات ۳۲ بند ۵ و درهات ۴۶ بند ۸ آمده؛ هوشیتی hu-shiti زندگی خوب درهات ۳۲ بند ۵ و درهات ۴۶ بند ۸ آمده؛ هوشوئیتهمن hu-shoiθheman خان ومان خوب چنانکه درهات ۲۹ بند ۱۰ و درهات ۴۸ بند ۱۱؛ هوشوئیتهمن hu-shoiθheman خان ومان خوب چنانکه درهات ۴۸ بند ۶، ییادداشت شماره ۶ ازبند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

هوجیستی hu-isti خوب آموزش چنانکه درهات ۳۴ بند ۱۴ و درهات ۴۶ بند ۴؛ هواپنگه hu-âpanh خوب کنش چنانکه درهات ۴۴ بند ۵، ییادداشت شماره ۲ آن بند نگاه کنید؛ هوخرتو hu-xrathra خوب خرد چنانکه درهات ۳۴ بند ۱۰ و هات ۵۱ بند ۵؛ هوشتهر hu-xshathra خوب شهر یازی کننده چنانکه درهات ۴۴ بند ۲۰ و هات ۴۸ بند ۵ و هات ۵۳ بند ۸؛ هونر hu-nara (در فارسی هنر شده) چنانکه درهات ۴۳ بند ۵؛ هومرتی hu-mærti خوب پیک چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۰ از مصدر مر mar، ییادداشت شماره ۲ ازبند ۴ از هات ۲۹ و ییادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ هوزنتو hu-zæntu خوب شناسا چنانکه درهات ۴۳ بند ۳ و هات ۴۶ بند ۵ و هات ۴۹ بند ۵، زنتو از مصدر زن zan دانستن در آمده که در ییادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت.

هوشن hu-shēna خوب ارزانی یادر خوروشایسته از مصدر هن hu-pan چیزی ارزانی بودن، ییادداشت شماره ۱۴ ازبند ۵ از هات ۵۳ نگاه کنید؛ هوش هخی hu-haxi خوب دوست چنانکه درهات ۴۶ بند ۳۱، هخی haxi جدا گانه بمعنی دوست در اوستا (جزاز گاتها) بسیار





آمده است .

هو ۰دە hu درسریك دسته ازواژه های فارسی بجا مانده و بسا «ها» به «خا» برگشته چون هنر که گفتیم در اوستا هونَرَ ۰دەدەدە hu-nara ازواژه نَرَ ۰دە nar که در فارسی نیز نر گوئیم در اوستا بمعنی مرد ویل ودلیر و پهلوان است ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .
هژیر یعنی خوب و پسندیده و نیکو ، در اوستا هوجیتهرَ ۰دەدەدە hu-ēithra چنانکه در یسنا ۵۸ پاره ۱ و درارت یشت پاره ۱۵ یعنی خوب نژاد ، نیکوسرشت . جیتهرَ ۰دەدە ēithra در اوستا بدومعنی آمده نخست آشکار و روشن و پدیدار و هویدا ، همین واژه است که در فارسی چهر شده است ، دویم نژاد و تخمه و پیوند ، دقیقی در شاهنامه گوید:

بشاه جهان گفت زرتشت پیر
که در دین ما این نباشد هژیر
خرم ازواژه هو ۰دە hu ورم ۰دە ram که در اوستا بمعنی آرمیدن است
آمده . همچنین واژه دوش ۰دوش duš یادوژ ۰دوش duz در اوستا همیشه
با واژه های دیگر در آمیخته و اینچنین است در فرس هخامنشی چون دوشی یار
dushiyār یعنی بدسال یا قحط سال در سنگ نیشته پارس . در اوستا مثال آن بسیار
است ، از آنهاست در گاتها : دوشیتی ۰دوشیتی dushiti خان و مان بد ،
چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸ ؛ دوش خرتو ۰دوش خرتو duš-xratu بدخرد
چنانکه در هات ۴۹ بند ۴ ؛ دوش شیئوتهن ۰دوش شیئوتهن duš-shyaothana
بدکردار ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۵ و در هات ۳۴ بند ۹ و در
هات ۴۹ بند ۱۱ ، در همین بند پسین دوش خشتهرَ ۰دوش خشتهرَ duš-xshathra
بدشهریاری و دوزوچنگه ۰دوش دوش dušvaēñh بدگفتار
و دوزدنا ۰دوش دوش dušdaēnâ بددین و دوش مننگه ۰دوش مننگه dušjyāti
بدمنش ، آمده است ؛ دوزجیاتی ۰دوش جیاتی duš-sasti
زندگی بد ، چنانکه در هات ۴۶ بند ۸ ؛ دوش سستی ۰دوش سستی





آموزگار بد، از مصدر سانگه **دوسه سز** . sânh فرمودن و آموزانیدن، چنانکه درهات ۳۲ بند ۹ و درهات ۴۵ بند ۱، یادداشت شماره ۶ از بند ۵ ازهات ۲۹ نگاه کنید. دوش خورته **دوسه سز** . dug-x^varətha بد خورش از مصدر خور سز . x^var خوردن، چنانکه درهات ۳۱ بند ۲ و درهات ۵۳ بند ۶، یادداشت شماره ۶ از بند ۷ ازهات ۲۹ نگاه کنید.

دوش آزوبا **دوسه سز** . dug-azōbā بد خوانده شده، بدنام، از مصدر **کسبه** zbâ خواندن، چنانکه درهات ۴۶ بند ۴، یادداشت شماره ۱ از بند ۴ ازهات ۳۱ نگاه کنید؛ دوژورین **دوسه سز** . duz-varəna بدباور، بدگمان، بدکیش از مصدر ور با سز . var چنانکه درهات ۵۳ بند ۹، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید؛ دوژورشننگه **دوسه سز** . duz-varəshnānh بدکیش، بدکردار، از مصدر ورژ **دوسه سز** . varəz ورزیدن، چنانکه درهات ۵۳ بند ۸، یادداشت شماره ۴ از بند ۴ ازهات ۲۹ نگاه کنید؛ دوش ایتیری **دوسه سز** . dug-əṯθrī بدنگهداری شده یا گمراه از مصدر هر **دوسه سز** . har نگهداری کردن، پاسداشتن، چنانکه درهات ۴۹ بند ۱، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ ازهات ۳۱ و یادداشت شماره ۳ از بند ۱ ازهات ۴۹ نگاه کنید.

دوش **دوسه** . dug و **دوسه** . duz در سریک دسته ازواژه های فارسی نیز بجا مانده است. در شاهنامه، بنا بفرهنگ واژه های شاهنامه ولف wolff یکبار واژه دُشت بمعنی بد و زشت، جداگانه در داستان کیومرث بکار رفته اما در شاهنامه ای که نگارنده در دست دارد آن شعر را نیافت. واژه دُشت با تاء در جزء واژه دُشتیاد در فرهنگها بمعنی غیبت یاد شده است، دُشتیاد یعنی کسی را به بدی یاد کردن، از این واژه گواهی در نظم و نثر بنظر نگارنده نیامده اما واژه های دیگر فارسی که بادش و دژ آمیزش یافته گواه درستی آن است چون دشمن در اوستا دوش **دوسه سز** . dug-manānh که یاد کردیم یعنی بدمنش؛ دشنام یعنی ناسزا از واژه دوش و نامن **دوسه سز** . nāman (همچنین در فرس هخامنشی) یعنی از کسی بزشتی نام بردن؛ دُشخوار





(دُشوار) یعنی سخت از واژه خواتهر $\text{x}^{\text{v}}\text{âthra}$ یعنی خوار، آسان، بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ دُرخیم یعنی بدنهاد و بدسروشت، بدخُلق از واژه هیّه haya (هِیم hëm) (haêm) در فرگرد سیزدهم و ندیداد در پاره های ۴۴ - ۴۸ آمده که در فارسی خیم گوئیم؛ دوزخ در اوستا دوزآنکهو duz-anhu در زامیاد یشت پاره ۴۴ آمده آنکهو duz یعنی هستی و بود و زندگی و جهان بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و زشت، بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن.

در انجام سه واژه معروف را که بنیاد دین زرتشتی است یاد آور میشویم: هومت humata هوخت huxta ؛ هوزشت hvarsta یعنی بندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک در برابر دوشمت dug-mata ؛ دوژوخت düzuxta ؛ دوژوژشت duzvarsta یعنی بندار بد، گفتار بد، کردار بد.

۱ - به رسیدن gam (gâ) = گم gam

(= جس jas) با جزء هام sham

چهارمین بند

بند ۱۵ از هات ۴۴ نیز آمده یعنی بهم آمدن، به رسیدن، بیادداشت

شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ - بجای هستی و نیستی گسیه gaya و آجیاتی zivandakih و آزیوندکیه a-jyâti ، در گزارش پهلوی (زند) زیوندکیه zivandakih و آزیوندکیه a-zivandakih یعنی زندگی و نه زندگی، گسیه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی آ (a) آمده اند هر دو از یک بنیاد و از مصدر جی jâ (= گی gi) در آمده اند که در پهلوی زیوستن zîustan و در فارسی زیستن گوئیم. بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

از همین بنیاد است گسیتها gaêthâ ، در فرس هخامنشی نیز گسیتها





۷ - زندگی = آنکھو ۰۶۳۰۰ anhu، بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۸ - بجای پیرو راستی و پیرو دروغ آشون ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ (اشاون ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰)، همچنین در اوستا آشونت ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ (ashavant آمده) و در گونت ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ drəgvant آمده، بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹ - بجای «جایگاه» در متن منو ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ manō آمده، بازتولومه Bartholomae آن را از مننگه ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ manañh از بنیاد مصدر من ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ (ماندن) گرفته بمعنی زیستگاه، نشیمنگاه، منزلگاه (Wohnstatt, Aufenthalt) دانشمندان دیگر، از آنان است گلدنر Geldner از مننگه (منش) manañh از بنیاد مصدر من man (اندیشیدن) گرفته اما بمعنی آرامگاه و جایگاه یا بهشت آورده، زیرا چنانکه در بند ۲ از هات ۴۳ آمده، در آنجاست که پیروان دین راستین از شادمانی و هومنگه یا منش نیک برخوردار گردند. بواژه منو manō در بند ۸ از هات ۳۴ نیز برمیخوریم. هر مصدری که این واژه در بنیاد داشته باشد از آن آرامگاه مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده در برابر جهان وهستی تیره یاد و زخ که پیروان دروغ راست. درباره واژه من ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ man = اندیشیدن و من man = ماندن بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱ - دروغ: بجای این واژه در گونت ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ drəgvant آمده که در بیادداشت شماره ۸ از بند پیش گذشت، گوهر تیره یا اهریمن

پنجمین بند

مراد است.

۲ - رفتار: ورزیو ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ یا ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰. از مصدر ورز ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ varəz ورزیدن، بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ - برگزیدن یا باور کردن: ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ = ور ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ var، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۴ - پاکتر خرد = سپنیشتم مینویو ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰ ۰۶۳۰۰.





spānistā-mainyu، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ همین هات و یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۵ - آسمان = آسن̄ در پهلوی. asan و هیئت دیگر آن آشن̄ در پهلوی. ashan همچنین آسن̄ در پهلوی. asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و در پهلوی نیز آسمان در پهلوی ۱۳ گوئیم. آسن̄ نیز در اوستا بمعنی سنگ است، چنانکه در فرگرد ششم و نندیداد پاره ۵۱ و در فرگرد نهم پاره ۱۱ و جز آن و بمعنی سنگ فلاخن در فرگرد هفدهم پاره ۹. آسن̄ و آسن̄ بمعنی آسمان نیز در اوستا بسیار آمده، چنانکه در یسناسنا ۴۲ (هفت هات) پاره ۳ و در فروردین یشت پاره ۲ و در فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۳۵ و جز آن. در سانسکریت نیز āsman بمعنی سنگ و آسمان است. آسن̄ اصلاً بمعنی سنگ است، چون آسمان بسان سنگ آسیا پنداشته شده از این رو چنین نامزد گردیده است. این واژه نیز بمعنی سنگ در فارسی بجا مانده آس گوئیم و بمعنی آرد هم گرفته اند:

آسمان آسیای گردانست آسمان آس مان کند هزمان (لغت اسدی)
از همین واژه آمیزش یافته واژه های آسیاب و باداس و دستاس و باداس و خراس،
بفارسانمه ابن البلخی ص ۱۴۴ نگاه کنید.

۶ - بجای استوار: خرّوژدیشْت سِ لِمَدِ نِه و رِ مِ مِ . xrāozdistā
آمده، صفت عالی است از واژه خرّوژدر سِ لِمَدِ نِه و لِمِ . xrūzdra که در گزارش
پهلوی به سخت درم ۱۳ و سختوم درم ۱۳ saxttum گردانیده شده است.
خرّوژدر در فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۲۴ و در پاره ۸۲ آبان یشت آمده و واژه
خرّوژدا سِ لِمَدِ نِه و سِ . xrūzdā بمعنی سختی در فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۴
آمده و واژه خرّوژدیسَم سِ لِمَدِ نِه و رِ مِ مِ . xrūzdisma یعنی سخت زمین در
پاره ۸ از فرگرد هشتم و نندیداد بر میخوریم همچنین در پاره ۱۱ از فرگرد نهم، و در گزارش
پهلوی سخت زمیك شده است.

۷ - پوشیدن، جامه دربر کردن، رخت پوشیدن (جامد ص ۱۰۰) = ونگه





۸۴ یسنا، هات ۳۰، بند ۵

واحد ۳۰۳۰ vanh، بهمین معنی درباره ۱۹ از فرگرد سوم و ندیداد و پاره ۱۲۹ آبان
یشت و پاره ۱۲۶ مهر یشت و پاره ۳ فروردین یشت و جز آن آمده، در گزارش
پهلوی نهفتن ۱۱۳۵۳۱. و نکه vanhā نیز جای گزیدن است چنانکه در گشتاسپ یشت
پاره ۵۴، همچنین و نکه واحد ۳۰۳۰ vanh بمعنی درخشیدن است چنانکه درباره ۲۰
بهرام یشت و باجزه وی: فایه- واحد ۳۰۳۰ vi-vanh درباره ۲۸ از فرگرد نوزدهم
و ندیداد.

۸- بجای شادمانه فرمورت 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 fraorət: از مصدر ور واحد.
var که در یادداشت شماره ۳ گذشت باجزه فر 𐬀𐬎𐬀 fra، بنابراین یعنی از روی
ایمان و اعتقاد. در بند ۲ از هات ۵۳ نیز آمده و میتوان بمعنی بخوشی و بمیل و بر غبت گرفت.
۹- آشکار = هتیه 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 haithya، در گزارش پهلوی نیز
آشکارک 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 در فرس هخامنشی هشیه 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 hasiya بمعنی آشکار و راست و
درست است، این صفت از واژه هت 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 hant در آمده یعنی باشنده اسم
فاعل آه 𐬀𐬎𐬀 ah هستن، بودن. در هات ۳۱ بند ۶ و بند ۸، هات ۳۴ بند های ۶
و ۱۵، هات ۴۳ بند ۳، هات ۴۴ بند ۶، هات ۴۶ بند ۶، هات ۵۳ بند ۶ نیز آمده،
در همه جا صفت نیست، بسا در این بند ها از قیود است بمعنی بدرستی، براستی.
هتیه و ورشت 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 haithyavarəsta که در بند ۱۱ از هات
۵۰ آمده اسم است از هتیه 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 haithya و از صفت ورشت 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 varəsta
(𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) از مصدر ورز 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 varəz و وزیدن که در یادداشت
شماره ۲ گذشت، هتیه و ورشت یعنی درستکاری یا نیک و وزیدن و درست بجای
آوردن. یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۵۰ نگاه کنید.

هتیه و دو آشنکه 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 haithyô-dvaëshanh
که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی دشمن آشکار. درباره دو آشنکه یادداشت شماره
۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰- خوشنود کردن (𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) = خشنو 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 xshnu،





یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱ - دَبَوَ و دَبَوَ «د» daêva: پروردگاران آریایی چنین نامیده میشده،
در بندهای ۳-۵ از هات ۳۲ و در بند ۲۰ از هات ۴۴ نیز یاد شده اند،
ششمین بند از دیو جداگانه سخن داشتیم .

۲ - باز شناختن یا برگزیدن (داب و داب «د»)، یادداشت شماره ۸ از
بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۳ - باهم در پرسش و پاسخ بودن یا مشورت کردن (داب و داب «د»)
= پَرس = parəs، یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۴ - فریب: آدَبَشْوَمَنَ «د» = â-dəbaoman از مصدر دَبُو «د»
dəbu فریفتن، در بند ۱۷ از هات ۳۱ باین فعل باجزء ائییی «د» aipi بر میخوریم،
دَبُو هیئت دیگری است از مصدر دَب «د» dab (دَو «د» dav) که در بند
۶ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۳۲ آمده .

صفت دَفَشَنَیَه «د» = dafshnya که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده
بمعنی فریفته شده از همین بنیاد است . در گزارش پهلوی فریفتن «د»
۵ - فرار رسیدن یا در رسیدن (داب و داب «د») = جس «د» = jas
باجزاء اوپا: «د» = upâ-jas (= اوپا گام «د» = upâ-gâm)

یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .
۶ - برگزیدن (داب و داب «د») = وَر «د» = var، یادداشت شماره
۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - خشم = اَیْشِمَ «د» = aêshəma بسا در گاتها نام دیوی است،
نماینده خشم . یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - شتافتن (داب و داب «د») = دَوَر «د» = dvar رفتن،
این فعل از برای رفتن اهریمنی بکار میرود در برابر جس «د» = jas یا گم «د» = gam
که از برای رفتن و رسیدن و خرامیدن آفریدگان پاك میآید، در پهلوی دوارستن





یسنا ، هات ۴۰ ، بند ۷

۱۱۳ ددو کوبند، درلهجه گیلکی نیز دوازستن بمعنی رفتن و گذشتن است. در اینجا با جزء هن ۳۳۳ و «دلا» . hañ-dvar آمده یعنی باهم دوازستن یا باهم رفتن و فرارسیدن و شتافتن .

۹ - زندگی = اهو ۶۳۰ اhu هستی. یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ - تباہ کردن (۳۳۳ } ددو .) = بن ۳۳۳ bañ ناخوش کردن، تیره ساختن، در گزارش پهلوی و یمارینیتن ۱۱۳۳۳۳ vīmarēnitān یعنی بیمار کردن. بنت ۳۳۳۳ bañta (در تائیت بنتا ۳۳۳۳۳۳) صفت است (اسم مفعول) از مصدر بن bañ یعنی بیمار چنانکه در فروردین یشت پارۀ ۲۴ آمده در گزارش پهلوی و یمار ۳۳۳

۱ - ضمیر «او» بمردم بر میگردد .

هفتمین بند | ۳ - اندام: کهرپ و کهرپ (کرف و کرف) kəhrp .

(kəra:f) ، در گزارش پهلوی نیز کرب و کرب karp اندام ، تن ، پیکر ، کالبد در بند ۱۷ از هات ۵۱ نیز آمده ، کرفش خور و کرفش خور ۳۳۳۳۳۳ . kərəfs-xvar که چندین بار در وندیداد آمده و در گزارش پهلوی کرب خوار و کرب شده یعنی لاشه خوار .

۳ - از برای واژه های پایداری و استواری در متن اوت یوتی ۳۳۳۳۳۳۳ . uta-yūti (اوت یوتیتی ۳۳۳۳۳۳۳) و آنمن ۳۳۳۳ . aṇman آمده است . اوت یوتی در هات ۳۳ بند ۸ ، هات ۳۴ بند ۱۱ . هات ۴۳ بند ۱ ، هات ۴۵ بند ۷ و بند ۱۰ ، هات ۴۸ بند ۶ ، هات ۵۱ بند ۷ آمده ، در برخی از این بندها بمعنی همیشه و در برخی دیگر صفت است بمعنی پایدار. در گزارش پهلوی توخششن ۳۳۳۳۳۳۳۳ tuxšishn یعنی کوشش ، بسا در گاتها با واژه تویشی ۳۳۳۳۳۳۳۳ . təvishi آمده و با هم در گزارش پهلوی به توخششن و توانایی گردانیده شده ، یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید .

واژه آنمن 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . anman در بند ۲۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۵ بمعنی همیشه و جاودان گرفته شده است .

۴ - پاداش = آدان 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 . â-dâna ، هیئت دیگری از این واژه در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 . â-dâ و آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 . a-dâ و بساهم آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 . a-dhâ آمده چنانکه در یسنا ۵۲ پاره ۳ .

در بند های ۱۱-۱۲ از هات ۳۳ و در بند ۱ از هات ۴۸ بواژه آدا â-dâ و آدا a-dâ بر میخوریم ، چنین مینماید که در بند ۱ از هات ۴۹ آدا â-dâ نام فرشته ای باشد ، در یسنا ۶۸ پاره ۲۱ و در کرده چهارم و یسپرد پاره ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است ، نگاه کنید به : Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130 . آدان و آدا هر دو از مصدر دا 𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . dâ دادن و بخشودن در آمده و هر دو در گزارش پهلوی (زند) به دهشن 𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار مراد است، این واژه هم از برای پاداش نیکوکاران بکار رفته و هم از برای پادافراه گناهکاران .

۵ - آهن = آینه 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . ayanh ، در سانسکریت âyas ، در پهلوی آسین 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 ، در هات ۳۲ بند ۷ و در هات ۵۱ بند ۹ نیز آمده . از آهن گداخته که در روز آزمایش بکار آید و پاک از ناپاک باز شناساند ، جدا گانه سخن داشتیم .

۶ - ضمیر «آنان» بر میگرود به دیویسان

۱ - آهنگام ، آنگاه = یدا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . yadâ ، در بندهای ۴ و ۱۶ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا ید هشتمین بند 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . yadha از ظروف زمان است .

۲ - سزا یا کین و کیفر = کینا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . kaenâ ، در پهلوی (۲۹۱) و در فارسی کین ، در گزارش پهلوی از برای توضیح افزوده شده پاتفراس 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 که در فارسی پادافراه گوئیم :

بجای هر بهی پاداش نیکی بجای هر بدی پادافراهی (دقیق)



دراوستا همین یکبار باین واژه برمیخوریم ، اما بصفتی که از آن در آمده کَئِنَن و سَدَ۱۳۱۳۱۳ kaenan یعنی کین کشنده یا کین جوی و کین خواه در گوش یشت (= در واسپ یشت) پاره ۱۸ و در رام یشت پاره ۲۸ بآن برمیخوریم .

۴ - گناهکار = اَئِنَنگه سَدَ۱۳۱۳۱۳ aēnañh صفت است یعنی بزهار ، بدکنش ، زشتکردار ، زیانکار. در بند ۸ از هات ۳۲ نیز آمده ، همین واژه نیز بمعنی ستم و زور و گناه و کین درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ و بند ۱۵ ، و در هات ۳۲ بندهای ۶-۷. مصدر این ر. in (= اَئِن سَدَ۱۳۱۳۱۳ aen) بنیاد این واژه است. اینیت و سَدَ۱۳۱۳۱۳ inita اسم مفعول آن است که در گزارش پهلوی از پاره ۶۱ از فرگرد هجدهم و نداد به کینینتن ۱۱۳۲۲۲۹ kinīnitān گردانیده شده است یعنی کین توختن، کین ورزیدن. از همین بنیاد است اَئِنیتی سَدَ۱۳۱۳۱۳ ēniti بمعنی درد و رنج که در بند ۱۱ از همین هات آمده است، همچنین از این ریشه و بن است اَئِنَنگه سَدَ۱۳۱۳۱۳ aēnañh بمعنی آزار و آسیب و زیان که در بند ۱۶ از هات ۳۲ و در بندهای ۷-۸ از هات ۴۶ آمده است .

۴ - بجای کشور، خشتهر سَدَ۱۳۱۳۱۳ Xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا یا بهشت مراد است .

۵ - پایان = سَسَت و سَدَ۱۳۱۳۱۳ sasta ، در بند ۱۲ از هات ۴۶ نیز آمده از مصدر سَنَد سَدَ۱۳۱۳۱۳ sand ساختن ، بجای آوردن ، انجام دادن . به سَزَدیائی سَدَ۱۳۱۳۱۳ sazdyāi در یادداشت شماره ۱۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۶ - بر پا کردن (سَدَ۱۳۱۳۱۳ و سَدَ۱۳۱۳۱۳) = وید و سَدَ۱۳۱۳۱۳ vid (= فام سَدَ۱۳۱۳۱۳ vaēd و مید) یافتن ، فراهم ساختن ، پیدا کردن . یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - یعنی دیندارانی که بادیو دروغ ستیزیده ، او را در بند کرده بدست فرشته راستی سپردند . در بند ۱۴ از هات ۴۴ نیز از سپردن یا دادن دروغ بدست راستی سخن رفته است .



- ۱ - نهمین بند - ۱ - ah هستن ، از مصدر آه ah هستن ، بودن .
- ۲ - زندگی = آهو ah هستی ، یادداشت شماره ۹ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .
- ۳ - واژه ای که بجای « تازه » آمده ، ah فرَش یعنی برازنده و شایسته یا تازه در بخشهای دیگر اوستا ah فرَش یعنی برازنده و شایسته یا تازه و نو و خرم ، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده و در آنجا با واژه ah آورده شده است ، روز پسین و آغاز زندگی مینوی مراد است . در نامه سوشیانت از آن سخن خواهیم داشت .
- ۴ - کردن (ah) = کر ah ، در فرس هخامنشی نیز کر ah در پهلوی کرتن ah ، در فارسی کردن ؛ در اوستا بسیار بکاررفته چنانکه در گاتها : هات ۳۴ بند ۷ ، هات ۴۴ بند ۷ و جز آن . در بند ۱ از هات ۵۱ با جزه ah ah آمده بمعنی ساختن ، فراهم کردن ، آماده کردن .
- ۵ - بجای سروران ah آمده ، همچنان در بند ۴ از هات ۳۱ واژه ah بمعنی سر و سرور و بزرگ و خواجه و خدایگان است ، در تائیت ah ah ، این واژه گذشته از اینکه نام آفریدگار یکتاست ، مانند واژه ah در اوستا بمعنی سرور و خدایگان و بمعنی داور و فرمانگزار نیز بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۲۹ بند ۲ (یادداشت های شماره ۵ و ۱۱ از آن بند نگاه کنید) ، هات ۳۱ بند ۸ و بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۹ ، هات ۵۳ بند ۹ . ah ah بمعنی از اهورا یا آنچه باهورامزدا پیوند ، اهورایی ، و همین واژه نیز بمعنی بزرگ نژاد و سرورزاده و آزاده آمده یا کسی که گوهر و تخمه اش به بزرگ و فرمانگزاری پیوسته است چنانکه در بهرام یشت باره ۳۹ .
- ۶ - بجای « همراهی ارزانی داشتن » در متن ah ah .



آمده، باید میسترا برن *myastrâ-barana* باشد و این صفت است یعنی همراهی دهنده، پناه یا یآوری بخشنده. نخستین پاره این واژه را برابر واژه سانسکریت *medi* بمعنی همدم و یار و انباز گرفته‌اند و در آمیزش با واژه برن بمعنی انجمن ارزانی دهنده یا آمیزش و پیوند دهنده است. جزء برن از مصدر بر *bar* همان است که در فارسی بردن گوئیم. در یادداشت بند ۱۲ از هات ۳۱ این مصدر را یاد خواهیم کرد، نگاه کنید به:

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 s. 71 § 141

۷ - اندیشه = *mananh* منش، اندیشه.

۸ - باهم = هتِرا *hathrâ* در بند ۴ از هات ۲۸ بآن برخوردیم. یادداشت شماره ۳ آن بند نگاه کنید.

۹ - بودن (*bu*) در پهلوی بوتن *bu*، در پهلوی بوتن در فارسی بودن، در بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز باین فعل برخوردیم، در بند ۱۰ همین هات با جزء او *avô* بآن برمیخوریم اما این او نظر بوزن شعر زیاداتی است، بعد ها افزوده شده است باید برداشته شود *Bartholomae: Altira. Wörterbuch, Sp. 932*

۱۰ - آنجا = یَتِرا *yathrâ*، از ظرف مکان است یعنی کجا، در بند ۱۲ از هات ۳۱ نیز بهمین معنی است اما در بند ۱۱ از همان هات باید از حروف ربط دانسته شود بمعنی «تا»

۱۱ - شناسایی = چیستی *eisti* بمعنی دانش و آگهش و بینایی و شناسایی است همچنین بمعنی آیین و دستور دینی است، بمصدر چیتِه *eith* که بنیاد این واژه است بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن و آموزانیدن در گاتاهای بسیار برمیخوریم. از چیستی = چیستا *eistâ* در جلد دوم یشتها سخن داشتیم، بمقاله آن در صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ نگاه کنید و یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱.





یادداشتهای پنج گانه

۹۰

۱۴ - واژه ای که به پریشان گردانیدیم در متن مَیْتَهَ 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . maêtha (در تأنیث مَیْتَهَا 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . maêthâ) آمده است یعنی سر گشته یا متزلزل و متردد .

مَیْتَهَا 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . maêthâ نیز اسم است بمعنی سرگشتگی و پریشانی و سرگردانی و تردید یا تغییر و تبدیل و برگشتگی چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و بند ۹ از هات ۳۳ و بند ۶ از هات ۳۴ .

در بنیاد این واژه اختلاف کرده اند ، برخی آنرا از ریشه مصدر مَیْتَهَ 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . mith (= میت 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . mit ، بارتولومه مَیْتِ maêt نوشته) که بمعنی جای گزیدن و منزل کردن است گرفته ، پیوسته و بهم آمده و گرد هم آمده بمعنی کرده اند و برخی دیگر بمعنی پریشان و سرگردان و سرگشته گرفته ، بواژه سانسکریت methete پیوسته اند چنانکه بارتولومه :

Bartholomae : Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran.

Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

گلدنر Geldner این صفت را با واژه چستی که یاد کردیم ، ایمان غلط یا کیش دروغین falsche glaupe ترجمه کرده است .

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) Religions. Lesebuch, Berthold I s. 8

در بند هایی که از گاتها بر شمردیم همین دو معنی که بارتولومه Barthol. و گلدنر Geldner برگزیده اند درست میافتد و بامفهوم آن بندها میسازد .

۱ - آری = زی 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . zi : پس از نخستین واژه يك جمله میآید از برای

اثبات آن جمله در بند ۴ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و در

دهمین بند

بسیاری از بندهای دیگر خواهیم برخورد، در گزارش پهلوی چیه

𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 آمده و بسا هم ترجمه نشده است .

۴ - بجای کامیابی یا شادمانی و بختیاری سپیتهَر 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬀𐬀𐬀 . spayathra آمده، جز همین یکبار، دیگر در اوستا باین واژه بر نمیخوریم، در گزارش





یسنا، هات ۳۰، بند ۱۰

۹۱

پهلوی به سپاه **دودس** گردانیده شده است، در اوستا **سپاد** **دودس** یا **سپاد** **دودس** **spādha** بمعنی سپاه است. چون **سپتهر** اندک شباهتی با **سپاد** دارد، در گزارش پهلوی مایه اشتباه شده است، نگاه کنید به:

Altiran . Wörterb, Sp. 1612

۳ - شکست سکند **دودس** **skənda** از مصدر سکند **دودس** **skənda** (**دودس** ، **دودس**) در پهلوی **دودس** و در فارسی شکستن گوئیم . سکند **skənd** بمعنی شکستن و برانداختن و نابود کردن در اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریشت پاره ۴۲ و پاره ۷۶ و باجزء اوپ **دودس** **upa** در پاره ۱۸ و باجزء فرا **دودس** **frā** در پاره ۳۶ از همان یشت و جز آن . واژه سکند **skənda** در یسنا ۹ پاره ۲۸ نیز آمده است .

۴ - از پی رسد یا بود (**دودس**) از مصدر بو **دودس** **bū** بودن . یادداشت شماره ۹ بند پیش نگاه کنید .

۵ - ایدون = ات **دودس** **at** ، در پهلوی اتون **دودس** **ētōn** .

۶ - ییمان شده یا پاداش ییمان گردیده : آسیشتی **دودس** **a-sisti** در بند ۹ از هات ۴۴ نیز آمده ، یادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید . میتوان هم آسیشتی را بمعنی نوید گرفت از مصدر سیش **دودس** **sish** که بمعنی آموزانیدن و الهام کردن است . یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۷ - سرای نیک یا خان و مان خوب = هوشیتی **دودس** **hu-shiti** ، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - از سرای نیک بهمن (وهومننگه = منش نیک) و سرای مزدا و آش (راستی) بهشت اراده شده است .

۹ - پیوستن (**دودس**) = یوج **دودس** **yuǰ** (**یوگ**) **yaog** ، اسم مفعول آن **یوخت** **دودس** **yūxta** که در بند ۹ از هات ۴۹ آمده یعنی پیوسته . یوج **دودس** **yuǰ** اصلاً بمعنی اسب یا چارپای دیگر بگردونه





بستن است. در بند ۷ از هات ۵۰ بمعنی مجازی است یعنی بر انگیختن و در بند ۴ از هات ۴۴ بمعنی بهم پیوستن و در بند ۱۱ از هات ۴۶ میتوان بمعنی بر انگیختن و واداشتن و آغالیدن گرفت.

از یوج yuj در فارسی واژه یوغ که یوخ هم در فرهنگها یاد شده بجا مانده است و در فرهنگ اسدی چنین تعریف شده: «یوغ» آن بود که برگردن گاو نهند بوقت زمین کنند، بوشکور گفت:

ور ایذونک پیش تو گویم دروغ دروغ اندر آرد سرمن بیوغ
 یوغ در پهلوی یوگ ۱۲، در سانسکریت yōga، در لاتینی jugum، در زبانهای
 آلمانی و فرانسه وانگلیسی yoch، joug، yoke، از یوخت yūxta که در پخشهای
 دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پاره ۵۰ و در مهر یشت پاره
 ۱۳۶ صفت جفت در فارسی بجای مانده است. بر گشتن یاء در سر واژه های
 اوستا به جیم در فارسی مانند بسیار دارد چون ییم ۱۳۳۳۳۳ = yima = جیم،
 یاتو ۱۳۳۳۳۳ = yātu = جادو، یام ۱۳۳۳۳۳ = yāma = جام، یاکر
 ۱۳۳۳۳۳ = yākar = جگر و جز آن.

۱۰- نام و آوازه یا شهرت که از آن نام و آوازه نیک اراده شده همان واژه
 سرونگه ۱۳۳۳۳۳ sravañh میباشد که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰
 از هات ۲۸ گفتیم بمعنی سخن و گفتار است. هتوسرونگه ۱۳۳۳۳۳
 haosravañh که در فارسی خسرو گویم یعنی نیکنام = هو ۱۳۳۳۳۳ hu خوب +
 سرونگه ۱۳۳۳۳۳ sravañh.

۱۱- جستن (۱۳۳۳۳۳) از مصدر هز ۱۳۳۳۳۳ haz، در گزارش
 پهلوی پاره ۴ از بسنا ۴ (هفت هات) واژه ۱۳۳۳۳۳ که از همین مصدر است، گرفتن
 دل ۱۳۳۳۳۳ ترجمه شده است، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۲۹ و به:

Altiranisches Wörterbuch, von Bartholomae, Sp. 1795





یسنا ، هات ۳۰ ، بند ۱۱

۱ - آیین ، فرمان ، دستور = اوروات Δ « Δ » Δ urvâta ، در بند ۱

از هات ۳۱ و در بند ۸ از هات ۳۴ و در بند ۱۵ از هات ۴۴ نیز آمده .
یازدهمین بند در گزارش پهلوی و اوریکانیه Δ « Δ » Δ vâvarikânih

هیئت های دیگر این واژه اوروات Δ « Δ » Δ urvata در بند ۳ از هات ۳۱ ،
 اورواتی Δ « Δ » Δ urvâti در بنده از هات ۴۶ ، اورواتها Δ « Δ » Δ .

urvâthâ در بند ۱۴ از هات ۱۵ نیز بمعنی پیمان و روش و فرمان و دستور و آموزش است .

۲ - بجای فرو فرستاد Δ « Δ » Δ . آمده از مصدر دا Δ « Δ » Δ .
 دادن ، نهادن ، بخشیدن .

۳ - دریافتن (Δ « Δ » Δ) از مصدر سچ Δ « Δ » Δ sae . یادداشتن ،
 آموختن ، در گزارش پهلوی نیز آموختن Δ « Δ » Δ ، در بند ۱ از هات ۵۳ نیز آمده
 است .

۴ - آسایش = خوبتی Δ « Δ » Δ x^viti : مرکب است از هو Δ « Δ » Δ hu خوب
 و ایتی Δ « Δ » Δ iti از مصدر ئی Δ « Δ » Δ (i) شدن ، رفتن ، آمدن . یادداشت شماره
 ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید ، بنا بر این « خوبتی » یعنی خوش روش ، همچنین
 واژه دوزیت Δ « Δ » Δ duzita که درباره ۲۰ از فروردین یشت و درباره ۱۹
 از رام یشت آمده از دوز Δ « Δ » Δ duz و ایت Δ « Δ » Δ ita اسم مفعول ئی
 Δ « Δ » Δ . آمیزش یافته یعنی بدگذر یاراهی که از آن بدشواری گذرند ، درباره هو و دوز
 یادداشت شماره ۹ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۵ - رنج اینتی Δ « Δ » Δ (Δ « Δ » Δ) ، یادداشت شماره ۳ از بند ۸
 همین هات نگاه کنید .

۶ - زیان = رَشَنگه Δ « Δ » Δ rashanh ، همین واژه است که در
 فارسی ریش Δ « Δ » Δ rêsh گوئیم بمعنی زخم (دلریش) ، در پهلوی نیز ریش Δ « Δ » Δ از مصدر
 رَش Δ « Δ » Δ rash ، در پهلوی Δ « Δ » Δ rêšitan یعنی زخم زدن یا آسیب
 زدن و زیان آوردن ، از همین بنیاد است رَشینگه Δ « Δ » Δ .



rāshayēnhē که در بند ۳ از هات ۴۹ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده و نیز بمعنی ربش و زیان و گزند است .

در گاتها از این واژه ، بویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کیش دروغین و بزهاکاران رسد اراده شده است ، در اینجا یاد آور میشویم که واژه زیان در اوستا زیانا *زیانا* ، در فرس *zyānā* و زبانی *zyāni* از مصدر *zyā* است ، در فرس هخامنشی دیا *diya* یعنی زیان رسانیدن .

۷ - دیر پایا = دِرِگَ *دِرِگَ* ، در پخشهای دیگر اوستا *darəga* ، در پخشهای دیگر اوستا *darəgha* ، در فرس هخامنشی *darga* یعنی دراز ، بلند ، در پهلوی *dēr* و در فارسی دیر ، واژه درنگ *dān* در پهلوی و فارسی با واژه اوستایی *dēg* = دِرِگَ یکی است و از همین بنیاد است در *darəgān* که در فارسی دراز گوئیم . در بند ۶ از هات ۲۸ بصف *dāgāyo* *darəgāyu* برخوردار گردیم ، درج *draj* که بمعنی پاییدن است ریشه این واژه هاست ، واژه های دیگر که با این صفت آمیزش یافته در اوستا بسیار است ، از آنهاست *dāgō-jyāti* ، از آنجا که در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیر پایا ، *dāgō-bāzu* که درباره ۵ از هات ۳۸ (هفت هات) آمده یعنی دراز بازو ، *dāgō-āngūsta* که در ۱۱ از ارت یشت آمده یعنی دراز انگشت ، در مجمل التواریخ دراز انگل (ص ۳۰)

۸ - سود ، بخشایش = *sō* *sō* ، همچنین در گاتها *sava* ، *savā* آمده ، در پهلوی سوت *sōt* و در فارسی سود گوئیم ، در بند ۹ از هات ۲۸ نیز با واژه *sōn* *sōn* که بمعنی *savān* برخورداریم که نیز به همین معنی است و در یادداشت شماره ۹ از همان بند گفتیم که مصدر این واژه *su* میباشد یعنی سود بخشیدن ، بسا در اوستا واژه *sō* *sō* بمعنی بخشایش است ، یادداشت



شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ نگاه کنید .

- ۹ - پس آنگاه = ائیی تائیش سدده - صدده . aipi-taiḡ ، در بند ۱۱ از هات ۳۴ تائیش آ صدده - سد . taiḡ-â آمده و در بند ۷ از هات ۴۴ تائیش صدده . taiḡ یعنی پس آنگاه ، اینچنین ، اینگونه ، همانا .
- ۱۰ - بکام یا خوش = اوشتا صدده . ustâ ، این واژه بسا در اوستا بمعنی بخواش و بکام و بآرزو آمده و بساهم بمعنی خوشی و نیکویی و رستگاری . اوشتی صدده . usti که در بند ۴ از هات ۴۸ آمده بمعنی کام و خواش نیز مانند اوشتا از مصدر وس وادود . vas در آمده که بمعنی خواستن ، خواهش داشتن ، آرزو کردن است .
- بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید .



اَهَنَوَدَگات : یسنا، هات ۲۱)

نخستین بند
 ۱- یاد آوردن = (𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀 .)، از مصدر مر
 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀 . mar . یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .
 از همین بنیاد است هومرتی 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀 . hu-mərəti (خوب ییك) که
 در بند ۱۰ همین هات آمده است .

۲- فرمان ، دستور = اوروات 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀 . urvāta ، دوبار در این بند
 آمده . یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳- ضمیر «تان» برمیگردد باهورامزدا و امشاسپندانش .

۴- آگاهانیدن ، آموزانیدن (𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀𐬀 .) = سَنگِه
 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀 . sañh ، یادداشت شماره ۱۱ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵- ناشنیده = اگوشت 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀𐬀 . a-gusta صفت است ، از آ 𐬎𐬀
 که ازادوات نفی است یعنی نه و ازگوشت 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀𐬀 . gusta اسم مفعول مصدر
 گوش 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀𐬀 . gush گوشدادن ، شنیدن . یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات
 ۲۹ نگاه کنید ، صفت ناشنیده بمعنی تلخ و ناگوار و ناخوش و دشوار است .

۶- از دروغ = دروج 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀𐬀 . druĵ کیش دروغ یا دیو یسنا اراده
 شده در برابر دین راستین = آش 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀𐬀 . asha .

۷- جهان ، گیتی = گیتها 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀𐬀 . gaêthā ، یادداشت شماره ۲
 از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸- تباه کردن (𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 .) = مرنچ 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬌𐬀𐬀𐬀𐬀 .
 marəñc ميرانیدن، نیست کردن، نابود کردن، کشتن، تباه کردن. درگزارش پهلوی





(=زند) مورنجینیتن 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 murnjēnitan در توضیح افزوده شده تپاهنیتن tapāhēnitan تپاه کردن چنانکه در بند ۶ از هات ۵۳ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ نیز بفعل مرتبچ برمیخوریم، از همین بنیاد است مرد 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 marəd که در یادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۳۲ سخن داشتیم، از برای واژه های دیگر از همین بنیاد یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۹ - بجای « بسیار خوش » و « هیشَت » 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 vahista = بهتر آمده، یادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - دل داده: بجای این واژه زَرزدا 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 zaraz-dā آمده، در نسخه بدل 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 zraz صفت است، برخی آنرا از اسم زِرْد 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 aərəd (= زِرزُ 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 zərəz) که بمعنی دل است و در بند ۱۲ از همین هات آمده و از مصدر دا 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 dā (دادن) دانسته اند، بارتولومه Bartholomae آنرا برابر واژه سانسکریت braddhā دانسته بمعنی مؤمن و معتقد گرفته است، واژه زَرزدا یتتی 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 zarazdāiti (𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 zrazdāiti) که در بند ۱۱ از هات ۴۳ آمده بمعنی ایمان و اعتقاد است، زَرزدا یشَت 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 zarazdista (𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 zrazdista) صفت تفضیلی است که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده یعنی با ایمانتر و با اعتقادتر و مخلصتر یا دل داده تر و با وفاتر. زَرزدا و واژه هایی که از آن در آمده از هر بنیادی که باشد، معنیهایی که بآن داده شده مناسب می افتد.

واژه هایی که بیگمان از زِرْد 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 zərada (دل) در آمده: زِرْدَیَه 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 zərədhaya بمعنی دل یا میان و مرکز درباره ۳ از نخستین فرگرد و نندیداد؛ زَرْدَ غنیائی 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 zaradha-ghnyāi یعنی شکستن یا بدل آسیب زدن درباره ۱۴ از همان فرگرد و جز آن آمده است. یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۴۳ نگاه کنید.

۱ - چون = ریزی 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 yezi هشت بار در گاتها دومین بند آمده: هات ۳۱ بند ۲، هات ۳۲ بند ۶، هات ۳۴ بند ۶، هات ۴۴ بند





یادداشتهای پنج گانه

۹۸

۶ و بند ۱۵، هات ۴۸ بند ۱ و بند ۹، هات ۵۳ بند ۱، از حروف ربط است بمعنی چه ، که ، چون ، پس ، آیا ، آری ، هر چند ، اگر چه . در گزارش پهلوی : «آن» ، «اگر» ، «که» .
 یزی *yezi* با یای کوتاه در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و در همه جا در گزارش پهلوی *ye* (هت) = هکر *hakar* (= اگر) شده ، باین معنی در گانهها درست نمیآید ، در گزارش پهلوی در میان هشت بند از گانهها که بر شمر دیم دوبار هکر = اگر ترجمه شده ، در شش بند دیگر بجای آن در پهلوی «که» و «آن» آورده شده است .

۴ - راه = *adon* *advan* ، در پخشهای دیگر اوستا *adhwan* *adwan* *adwan* .
 در گزارش پهلوی همین بندها ۳۱، راس *adwan* یعنی راه در اوستا باین واژه بسیار بر میخوریم ، چنانکه در گانهها : هات ۳۴ بند ۳، هات ۴۴ بند ۳ .
 ۴ - بهتر = *vahyanh* ، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - برگزیدن *var* ، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - دیدار = *aibi-darasta* ، جزء آئیبی *daras* (یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید) ، این واژه در این بند اسم است اما در بند ۵ از هات ۵۰ چون صفت بکار رفته بمعنی پدیدار ، نمودار ، بدیده آمدنی ، دیدنی ، آنچه چشم آید ، آنچه بادیده توان نگریستن . این صفت در پخشهای دیگر اوستا آئیبوی *darasta* آمده چنانکه در فروردین یشت *darasta* اسم مفعول است از مصدر *daras* (دیدن) در تأنیث *darasta* .

۶ - ازینرو = *ais* ، در بند ۱۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم و در بند ۱۱ از هات ۴۴ خواهیم برخورد : ازینرو ، از برای اینکه ، چون .





۷ - آمدن (آمدن) : از مصدر ئی . آمدن ، رفتن ، شدن ، دریادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۰ گذشت ، در فرس هخامنشی نیز ئی (i) ، در این بند چنانکه در بند ۲۰ از همین هات و در بند های ۵ تا ۶ از هات ۴۶ با جزء آ سه . آمده و در بند ۳ از هات ۵۱ با جزء آ و با جزء هام آمده سه . ۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰ .
 â. ham. i و با جزء پیتی ر س د ر ص م پ . paiti در بند ۶ از هات ۳۴ و در بند ۱۱ از هات ۴۹ و در بند ۹ از هات ۵۰ آمده بمعنی پذیره شدن ، یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نگاه کنید . مصدر ئی . بسا با جزء های دیگر که هر یک اندک تغییری بآن میدهد در اوستا بسیار آمده و بسا هم بی این جزء ها آمده ، در خود گاتها : بند ۱۴ همین هات و بند های ۱ و ۱۶ از هات ۴۶ .

۸ - داور یا رد = رتو (رتو د) . ratu ، یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ - بجای گروه آنسَ ا س د د س د . asa دسته ، فرقه ، دو گروه یا دو فرقه و دو دسته دینی مراد است : مزدیسنا و دیگر دیویسنا .

واژه آنسَ asa با واژه رانَ ا س د ر ه . rāna که در بند ۳ همین هات آمده بیگمان یکی است ، چون ریشه و بن این واژه پسین روشن است از دریافتن معنی آن که بزودی یاد خواهیم کرد بمفهوم آنسَ پی خواهیم برد .

۱۰ - شناختن (یاد می و سه) = وید واد و vid ، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ - زندگی کردن (یاد سه ، سه سه ، سه سه) = جی جی . ji ، یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱ - سزا = خشنوتَ س س ن و تَ . xshnūta ، در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر س س ن و تَ . xshnu خوشنود کردن (یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید) ، در این بند چنانکه در بند ۹ از هات ۵۱ از خشنوتَ ، سزا اراده شده ، آنچه در خور است و

سومین بند



یادداشت‌های پنج‌گانه

۱۰۰

سزاوار است ، خواه پاداش کردار نیک و خواه پادافراه کردار بد زیرا در هر دو بند سخن از سزای دو گروه است ، چه مزد یسنان نیکوکار و چه دیو یسنان بزهار .

۲ - خرد : بجای این واژه مَینِیو ، مدد/دود mainyu آمده ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آذر = آتهر سرد/آthr ؛ آتر سرد/آtar . آتش ، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود در بند ۹ از همین هات و در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز یاد شده است .

۴ - آموزانیدن (۲/دوس) = چیش ۲/دیش . eish یا چیش ۲/دیش . eish (= کَیش و س/دیش . kaêsh) ، در بسیاری از بندهای گانه از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یا بشارت دادن و وعده کردن برمیآید چنانکه در هات ۳۴ بند ۱۳ ، هات ۴۴ بند ۱۶ ، هات ۴۵ بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۱۸ ، هات ۴۷ بند ۵ ، هات ۵۰ بند ۳ ، هات ۵۱ بند ۵ . همچنین در بند ۶ از هات ۴۴ معنی باز شناختن و از آن کسی دانستن از آن برمی آید ، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جزء پرا آمده : سرد/دیش - ۲/دیش parâ-eish بمعنی پیمان دادن و پیش‌بینی کردن و امیدوار بودن . مصدر چیتِه ۲/دیش . eith (= کیتِه و س/دیش . kaêth) که در بند ۲ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۶ آمده بمعنی آموزانیدن است و مصدر چیت ۲/دیش . eit (= کیت = س/دیش . kaêt) که در بند ۱۱ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ (در این بند پسین با جزء آ - د) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن است و با مصدر چیش ۲/دیش . eish یکی است و بمعنی آموزانیدن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء فر : سرد/دیش - ۲/دیش fra-eit آمده است . واژه هایی که از این مصدرها در آمده در اوستا بسیار است ، از آنهاست در گانه چستی ۲/دیش و ۲/دیش بمعنی اندیشه و شناسایی در بند ۹ از هات ۳۰ ، در بند ۲ از هات ۴۷ ، در بند ۱۱ از هات ۴۸ ، در بند ۲۱ از هات ۵۱ . چستی eisti بمعنی آموزش و آگهش و دانش و آیین و دستور دینی و کیت در بند ۱۰ از



هات ۴۴ ، دربند ۵ از هات ۴۸ ، در بند های ۶ و ۱۸ از هات ۵۱ . در فارسی از این بنیاد واژه کیش بجا مانده که در خود اوستا تکشیش tkaêsha آمده و بسیار بکار رفته ، در گاتها : در بند ۳ از هات ۴۹ نیز بآن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفته در برابر ورن varəna دین و آیین راستین (بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) ، گذشته از گاتها در بخشهای دیگر اوستا تکشیش tkaêsha بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ۲۰ پاره ۱ و جز آن . تکش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده ، بویژه آموزگار دینی ، چنانکه در گاتها : هات ۴۹ بند ۲ ، در اینجا این واژه از برای آموزگار دین دروغین آورده شده اما در جاهای دیگر اوستا از برای همه آموزگاران دینی بکار رفته چنانکه در واژه پژوهش paoiryô-tkaêsha یعنی نخستین آموزگاران کیش . این واژه در اوستا همیشه از برای نیکن و پارسایان که مردم را براه راست خوانده و آیین نیک نهاده ، بکار رفته است . بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، صفحه ۵۹ نگاه کنید .

تکش tkaêsha = کیش از مصدر چیش eish (= کیش kaêsh) در آمده است . بنام پوروچیستا pouruêstâ دختر زرتشت یعنی « پردانا یا بسیار دان » در بند ۳ از هات ۵۳ بر میخوریم . بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۴۹ نگاه کنید و بگفتار چیستی = چیستا در جلد دوم یشتها صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ .

۵ - همورد : در متن ران râna آمده ، در بند ۱۲ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم ، در بند ۱۹ از همین هات ران rana آمده ، این واژه ناگزیر با واژه آنس ansa همورد ، که در بند پیش در شماره ۹ گذشت در معنی یکی است و از آن دو دسته دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده شده یاد و فرقه که در سر دین راستین و کیش دروغین





باهمدیگر در ستیزه و نبرداند. رِنَ {ر-ن} rēna که در پاره ۵۲ از فرگرد هفتم و نندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره نیز به پتکار patkâr (پیکار) گردانیده شده است، همچنین واژه رانَن در گاتها در بندهایی که بر شمردیم، در گزارش پهلوی پتکار تاران رانَن و سلاص سلاص patkârtârâm شده است.

هَمَّ اَرِنَ {ه-م-ا-ر-ن} ham-arēna در پاره ۳۱ فروردین یشت بمعنی پیکار و رزم و نبرد است، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نیشته بیستون) هم اَرِنَ ham-arana بهمین معنی است؛ هم اَرِنَه {ه-م-ا-ر-ن-ه} ham-arētha در پاره ۱۲ ارت یشت و در پاره ۴۸ مهریشت و بسا در پاره های دیگر یشتها بمعنی هم آورد و دشمن است. در فرس هخامنشی نیز هَمَّ اَرَّ ham-ara بهمین معنی است، در سانسکریت rāna یعنی جنگ. مصدر اَرَّ {ر-ا-ر} ar که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنیدن و بگردش در آمدن و در رسیدن و در آمدن است ریشه این واژه هاست. با جزء آ {س-ه} در بند ۱۰ از هات ۴۳ بمعنی در رسیدن و در آمدن است و با جزء فرا: {ف-ر-ا} frā-ar در بند ۳ از هات ۴۶ یعنی فراز آمدن، و با جزء پیتی: {پ-ت-ی} paiti-ar در بند ۱۲ از هات ۴۴ یعنی بستیزه در آمدن و یا پذیره شدن و پذیره آمدن. همین واژه است که در پتیرک {پ-ت-ی-ر-ک} patirak پهلوی و پذیره فارسی دیده میشود «کنارنگ پسر را پذیره افرستاد بنشابور» دیباچه شاهنامه ابو منصور در بیست مقاله قزوینی جلد دوم ص ۶۲. یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

مصدر اَرَّ {ر-ا-ر} ar با جزء اوس {ا-و-س} (= اوز {ا-و-ز} uz) و آ {س-ه} در بند ۱۲ از هات ۳۳ یعنی خویشمن بکسی نمودن یا بسوی کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر اوز uz زیادتی است، افزوده شده است. مصدر اَرَّ ar با جزء های گوناگون که با هر یکت اندک تغییری در معنی داده شده، در اوستا بسیار آمده است. همچنین واژه اَرَّ ar بمعنی بخشودن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن





وارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹، هات ۳۴ بند ۳، هات ۵۰ بند ۵.

۶ - برگزیده: چَرَدَنگِهَوَنتَ \ll چَرَدَنگِهَوَنتَ \gg (۳۳۳) eazdahvant

(۳۳۳) در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده، میتوان آن را بمعنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنانکه در گزارش پهلوی به وینچارتار \ll viēartār گردانیده شده است، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۷ - آموزش، فرمان، دستور = اورَوَتَ \ll اورَوَتَ \gg (۳۳۳) urvata، یادداشت شماره ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۸ - گفتن (واحد ۲) = وِجَ \ll وِجَ \gg (۳۳۳) vac، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۹ - بدانیم: ویدَوَنوئی \ll ویدَوَنوئی \gg (۳۳۳) vidvanōi از مصدر وید \ll وید \gg vid دانستن، دریافتن. یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - از برای واژه های زبان و دهان یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱ - زنده یا جاندار = جَوَنتَ \ll جَوَنتَ \gg (۳۳۳) jāntā، از این واژه مردم اراده

شده از مصدر جو \ll جو \gg (۳۳۳) jānu = جو در آمده که در یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ گذشت. در بند ۱۵ از همین هات و در بندهای ۱۱-۱۲ از هات ۳۲ جِیَوَتو \ll جِیَوَتو \gg (۳۳۳) jāyōtu بمعنی زندگی از همان بنیاد است، همچنین است جِیاتو \ll جِیاتو \gg (۳۳۳) jāyātu که در بند های ۹ و ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۴ از هات ۴۶ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده و جیتی \ll جیتی \gg (۳۳۳) jāiti که در پاره ۵ از یسنا ۳۸ (هفت هات) آمده است.

۱۲ - گروانیدن (واحد ۱) = وَرَ \ll وَرَ \gg (۳۳۳) var، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.



- ۱ - خوانده شده = **زَوِیْم** . zavim از صفت زَوِیَه **زَوِیَه** . zaoya (اسم مفعول) در تائیت زَوِیَا **زَوِیَا** . zaoyâ از مصدر زَوِیَ **زَوِیَ** . **زَوِیَ** که بمعنی خواندن و بیاری خواستن (استغاثه کردن) است **زَوِیَ** . **زَوِیَ** که بمعنی خواندن و بیاری خواستن (استغاثه کردن) است **زَوِیَ** .
- زو **زَوِیَ** و زبا **زَبَا** . zbâ باین معنی در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۳۳ بنده ، هات ۴۳ بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۱۴ ، هات ۴۹ بند ۱۲ ، هات ۵۱ بند ۱۰ . از همین بنیاد است زَوِیَ **زَوِیَ** . zavan بمعنی خوانش (استغاثه) که در بند ۳ از هات ۲۸ و در بند ۳ از هات ۲۹ آمده است ، صفت دوش آزوبا **زَوِیَ** - **زَوِیَ** . dug-azôbâ یعنی بدخوانده شده یا بد نام در بند ۴ از هات ۴۶ آمده است .
- مصدر زبا = **زَوِیَ** = zu در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده ، زبایشن در پهلوی و پا زند بمعنی استغاثه است (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ، ص ۱۰۷ نگاه کنید) ، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .
- ۲ - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .
- ۳ - درباره اش **زَوِیَ** . ashi (**زَوِیَ**) ایزد پاداش ، یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و از برای آرمیتی یادداشت شماره ۳ از بند ۳ همان هات نگاه کنید .
- ۴ - آرزو داشتن (**زَوِیَ**) = ایش **زَوِیَ** ish در خواستن ، خواستار بودن ، ایش ish نیز در اوستا بمعنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل کردن است چنانکه در بند ۶ از هات ۴۹ ، در فرس هخامنشی ایش aish نیز بمعنی گسیل داشتن است چنانکه در سنگ نیشته داریوش بزرگ در بهستان (= بیستون) ، یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۵ - بجای شهر یار خشته **زَوِیَ** . xshathra آمده ، یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۶ - نرومند : نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .



۷ - بالندگی یا بالش و فره و فزایش (ترقی و نمو) = وِرْدَ وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ
varəd از مصدر وِرْدَ وَاِذْ وَاِذْ varəd، در پهلوی والیتن اِستارِ ۱۱۱ در فارسی
بالیدن گوئیم، در بند ۳ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند
۴ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز بآن خواهیم بر خورد، بواژه وِرْدَ مَانَمَ
وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ varədamam در بند ۱۶ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

۸ - چیره شدن، دست یافتن، شکست دادن، پیروزی یافتن، برتری یافتن
(وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ) = وَنْ وَاِذْ . van در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات
۴۸ بند ۱ و بند ۲، هات ۴۹ بند ۴، هات ۵۳ بند ۵. از همین بنیاد است وْنَا
وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ vananā که در بند ۱۵ از هات ۴۴ آمده بمعنی پیروزی (فتح).
وَنْ وَاِذْ در اوستا، چنانکه در فرس هخامنشی بمعنی خواستن و خواهشداشتن
و دوست داشتن است، در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت. در سنگ
نشته بیستون باجزء پتی patiy و جزء آ ā بمعنی درخواستن آمده است، همچنین وَنْ
وَاِذْ . van بمعنی سود بردن و بدست آوردن است، یادداشت شماره ۷ از بند ۴
از هات ۴۹ نگاه کنید.

پنجمین بند | ۱ - آگاهانیدن یا گفتن (وَاِذْ وَاِذْ) = وَجْ وَاِذْ .
vac، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۲ - بهتری = وِهِنَگَه وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ . vahyanh پاداش بهی مُراد است،
یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - بازشناختن (وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ) از مصدر وی چی وَاِذْ وَاِذْ . vi-ēi،
یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - دریافتن (وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ) از مصدر وید وَاِذْ وَاِذْ . vid، یادداشت
شماره ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ - زیاد سپردن = مَندائید یائی وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ . (Inf.) māñdāidyāi
در بند ۸ از هات ۴۴ نیز آمده: ازواژه مَن وَاِذْ وَاِذْ وَاِذْ . man (از مصدر مَن وَاِذْ وَاِذْ)





یادداشتهای پنج گاتها

اندیشیدن) و دائیدیائی و سددو و سدد (dāidyāi (از مصدر دا و سدد . دادان)،
دَیدِیائی و سددو و سدد . (Inf.) daidyāi (بمعنی دادن و بخشودن در بند ۲۰ از هات ۵۱
آمده، همچنین در بنده از هات ۵۳ واژهٔ مین mēn با مصدر دا da بمعنی بمنش دادن یا بیاد
سپردن بکار رفته است، بیادداشت شمارهٔ ۱-۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید.

۶ - رشك = اِرشى 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 . arāshi، در معنی این واژه اختلاف کرده‌اند
چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته، باید بمعنی رشك باشد و اِرشینت
𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 arasyant که در یسنا ۵۲ پارهٔ ۲ آمده صفت است یعنی
رشکنک یا رشکن (حسود). بنا بر این اِرشى arāshi هیئت دیگری است از اِرسک
𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 araska که در یسنا ۹ پارهٔ ۵ آمده و در پارهٔ ۱۶ رام یشت تکرار
شده است، در فارسی رشك یا ارشك و در پهلوی اِرشك 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 arisk،
در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که از مندرجات هات ۳۱ سخن رفته در فقرهٔ ۶ از
دیو اِرش 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 arēs یعنی دیورشك یاد شده، بجای واژهٔ اِرشى arāshi که در
بنده از هات ۳۱ آمده. نگاه کنید بیادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246

در فصل ۲۸ بند هشت فقرهٔ ۱۴ دیوارشك « دشمن کینه ور بد چشم » تعریف شده است.

۱ - دانا = وید و نگه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 . vīdvañh از مصدر وید 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀

ششمین بند | vid دانستن، آگاه بودن، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸
نگاه کنید.

۲ - آشکارا = هَیثیه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 haithya، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند
۵ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - سخن = مانتهر 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 mathra، بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند
۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - واژه‌هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم: نخستین هَوروتات
𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 haurvatât، همان است که در فارسی خرداد گوئیم؛
دومین آمرتات 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 ameratât یا آمرتاتات 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀





aməratāt در فارسی مرداد یا امرداد، چنانکه میدانیم خرداد و امرداد از امشاسپندان یا از مهین فرشتگانند مانند چهار امشاسپند دیگر: اردیبهشت و بهمن و شهریور و سپندارمذ، جداگانه از آنان سخن داشتیم. در اینجا چنانکه پیداست از خرداد و امرداد معنی آنها اراده شده یعنی رسایی و بيمرگی = جاودانی. در اوستا، در هر جا که هَموروتات haurvatāt و امرتات aməratāt نام امشاسپندان خرداد و امرداد آمده در گزارش پهلوی نیز هَروتات و امردات آورده شده و در هر جا که معنی آنها اراده شده در گزارش پهلوی به هماك روبشن 𐭎𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉 hamāk-robišn (همه روش) و امرک روبشنيه 𐭎𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉 amark-robišn (بيمرگ روش) گردانیده شده، چنانکه در همین بند از هات ۳۱ هَموروتات یعنی رسایی (کمال). هَموروت هَموروت در اوستا بسیار آمده، چنانکه در پاره ۱۴ از یسنا ۱۹ و در پاره های ۶ و ۸ از یسنا ۵۸ و جز آن صفت است یعنی رسا، همه، درست (تمام، کامل). هَموروت در سانسکریت sarva و در فرس هخامنشی هروو haruva همان است که در فارسی «هر» شده است. فرَهروم fraharavam در فرس هخامنشی، چنانکه در سنک نوشته بهستان (کتیبه داریوش بزرگ در بیستون) آمده یعنی رویهم.

امرتات aməratāt که حرف نفی آست در سر آن جای گرفته، یعنی بيمرگی یا جاودانی. در گفتار امشاسپندان از خرداد و امرداد سخن داشتیم.

۵ - بر افراختن (𐭎𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉 𐭎𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉) = وَخَش 𐭎𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉 vaxsh رستن، رویدن، بر آمدن، افزودن، در انگلیسی to wax در آلمانی wachsen، بهمین معنی در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۶ از هات ۴۸ از افزودن ماه و رستن گیاه سخن رفته است، گذشته از این، معنی بر افراشتن یا افراختن و بلند کردن و بالیدن و سر بر زدن از آن بر میآید چنانکه در همین بند از هات ۳۱ و در بند ۷ همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۳ و در بند ۱۱ از هات ۳۴ و در بند ۱ از هات ۴۸. و خَش vaxsh در گزارش پهلوی و خشتین 𐭎𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉 vaxšitan آمده و توضیح داده شده





اوزوتن avzûtan (افزودن) در بارهٔ وختش و نام ایرانی رود جیحون = آمویه که بایستی وختشو vaxshu باشد یعنی فزاینده و بالنده که جغرافیا نویسان یونانی Oxus نوشته اند، و رود وختشاب که یکی از بازوهای جیحون است و جشن وختشنگام، بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحه ۵۰-۵۱ نگاه کنید.

۱ - بجای آراستن در متن رَایتهون رَایتهون آمده و در raëthwän

یسنا ۱۲ پارهٔ ۱ همین جمله از گاتها تکرار شده است، جز همین هفتمین بند یکبار، دیگر در گاتها باین واژه بر نمیخوریم اما واژه رَایتهون

راëthwa که بنیاد آن است، در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است. رَایتهون یعنی آمیختن، بجیزی در آمدن، آمیزش یافتن، پذیرفتن، چنانکه در تیریش ۱۳ و فروردین یشت پاره ۸۱ و فرگرد ۷ و ندیداد پاره ۵۰. با جزء اوپ upa یعنی رخنه کردن، راه یافتن، چنانکه در فرگرد ۳ و ندیداد پاره ۱۴ و فرگرد ۱۰ پاره ۱؛ با جزء پَیتی raëthwam در پایداد پاره ۲۸ و پاره ۳۳، با جزء ham بهم آمیختن، درهم و برهم کردن چنانکه در مهر یشت پاره ۷۲ و زامیاد یشت پاره ۵۸ و جز آن، در گزارش پهلوی ۱۱۳-۱۱۴ (vimëxtan ویمیختن) gumëxtan گومیختن (آمیختن)، بوآژه رَایتهویشکر raëthwiskara در گاتها، دارای ششمین رتبه که امروزه راسپی گویند در جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۶۱ نگاه کنید و بوآژه رَایتهویش بَجین raëthwis-bajina پیاله و جامی که از برای آمیختن فشردهٔ هوم بکلامی بود، چنانکه در پاره ۸ از فرگرد ۱۴ و ندیداد آمده است.

۲ - بجای فردوس خواتهر xvâthra آمده، در فارسی خوار گوئیم، در یادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی آسانی و گشایش و فراخی و آسایش و رامش و خوشی است، در بسیاری از بند های اوستا به همین معنی است چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹ و بسا هم بمعنی جایگاه خوش و خرم و





سرای پررامش و آسایش یا بهشت و فردوس است، چنانکه در هات ۳۱ بند ۷ هات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ هات ۵۳ بند ۶.

خواتهر $xvâthra$ از واژه هو hu (خوب) و آتهر $âthra$ (دم، نفس) آمیزش یافته. دوز آتهر $duzâthra$ که در یازده از یسنا آمده یعنی دشخوار یا بسختی دمزدن و برنج بودن (درباره هو و دوز یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید).

چند تن از دانشمندان مصدر $xvân$ را که بمعنی درخشیدن و درفشیدن است بنیاد واژه های آتهر $âthra$ و دوز آتهر $duzâthra$ دانسته اند اما واژه آتهر نظر باین بنیاد، بمعنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی افتد (نگاه کنید به: Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17-18)

خواتهر $xvâthra$ بمعنی فردوس باین اعتبار است که در آنجا دم خوش توان بر آوردن و در گشایش و فراخی زیستن.

دوزخ شرری زرنج بیهوده ماست فردوس دمی ز وقت آسوده ماست (خیام)
۴ - روشنایی = رتو چنگه $raočan$ ، یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - اندیشیدن (man) = man در بند ۱۹ نیز آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ - خرد = خرتهو $xrathwa$ (= خرتو $xrathwa$)، یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶ - آفریننده یا دادار و کارساز = دانمی $dâmi$ ، در بند ۸ از همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۴ نیز آمده، دامی $dâmi$ بمعنی آفرینش است چنانکه در بند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱، مصدر دا $dâ$ دادن، بخشودن، آفریدن ریشه آنهاست، از همین بنیاد است دامن $dâman$ بمعنی آفریده که در بند ۶ از هات ۴۶ و در بند ۷ از





یاد دشتهای پنج گاتها

۱۱۰

هات ۴۸ آمده است ، همه این واژه ها در گزارش پهلوی (= زند) دام ۴۵ شده است .

دام در فارسی بمعنی آفریده نیامده است ، دام بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی در برابر دد چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است :

دامست جهان بر توای پسر دام زین دام ندارد جز دد و دام (ناصرخسرو)
 ۷ - داشتن ، دارا بودن (وسه لده ده سپه) = دَر وید . dar در فرس
 هخامنشی نیز دَر dar ، در پهلوی (𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕) و در فارسی داشتن ، در هات ۴۳ بند ۱۳ ، هات ۴۴ بند ۴ ، هات ۴۶ بند ۵ و بند ۷ ، هات ۴۹ بند ۲ ، هات ۵۱ بند ۸ نیز آمده بمعنی دارا بودن و نگاه داشتن و فرا گرفتن و از آن خود ساختن و باز داشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن ، همچنین با جزء های او 𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕 . ava ، اوپ
 در 𐭌𐭎𐭕 . upa ، نی 𐭌𐭎 . ni ، وی 𐭌𐭎𐭕 . vi در اوستا بسیار آمده است .
 دَر dar نیز بمعنی دریدن و شکافتن است ، در پهلوی درین 𐭌𐭎𐭕 چنانکه در مهر یشت پاره ۱۲۵ و جز آن .

۸ - بجای نیروی مینوی در متن مینیو 𐭌𐭎𐭕 mainyu آمده ، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - برافراشتن (𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕) = و خَش vaxsh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند پیش .

۱۰ - اینک = نورانم 𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕 nūram با واژه نو 𐭌𐭎 . nū که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت ، یکی است .

۱۱ - همان = هام 𐭌𐭎𐭕 hāma ، در بند ۱۶ از هات ۳۲ هم 𐭌𐭎𐭕 . hama صفت است ، همین واژه است که در پهلوی (𐭌𐭎𐭕) و در فارسی «هم» گوئیم .

۱ - نخستین پُژا و رویم 𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕 paourvim (یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹) ؛ پسین = یزو 𐭌𐭎𐭕 yazu

هشتمین بند | صفت است در تائیت یزیوی 𐭌𐭎𐭕 yezivi چنانکه





در بند ۳ از هات ۵۳ ، یادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید .

۴ - پدر = پتر 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 . patar ، بسا در اوستا پتر 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 . pitar ، آمده ، همچنین در فرس هخامنشی پتر pitar ، هیئتهای دیگر آن چون پتر 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 . ptar ، پتھر 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 . pithr ، فذر 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 . fədhhr در اوستا بسیار است. در خودگاتها : هات ۴۴ بند ۷ ، هات ۴۵ بند ۴ و بند ۱۱ ، هات ۴۷ بند ۲ و بند ۳ ، هات ۳۵ بند ۴ . در بند ۳ از هات ۴۷ تا ۳۵ . tā بجای تر 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 tar (= پدر) است ، در پهلوی پیت 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 pit و پتر 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 pitar ، در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۷ پدر راستی خوانده شده است، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید .

۴ - چشم = چشمن 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . cāshman ، در پهلوی (𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥) و در فارسی چشم ، در بند ۱۳ همین هات نیز آمده . یادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۴ - دریافتن (𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) = گرب 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 grab ، در فرس هخامنشی نیز گرب grab ، در پهلوی (𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥) و در فارسی گرفتن ، در اینجا با جزء هن: 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 hān-grab یعنی دریافتن یا نگریستن و دیدن .

۵ - داور = آهور 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 . نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ ، در بند ۱۰ همین هات نیز آمده است .

۶ - جهان، زندگی و هستی = آنگهو 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 . anhu ؛ نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱ - سپندارمذ - آرمئیتی 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . armaiti یکی از امشاسپندان

است ، در این جهان نگهبانی زمین سپرده باوست از اینرو در اینجا نهمین بند یاد شده، زیرا از اوست که جانداران ، زمین خوش و خرم و چراگاهان خوب و جایگاه پر آسایش و رامش یابند . به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۵ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید .





۳ - بجای سازنده جانداران در متن گِئوش تَشَن (ت) د د س - ص د ی س د }
 gāus-tashan آمده لفظاً یعنی سازنده گاو، چنانکه میدانیم واژه گِئو (ت) د س .
 gao در اوستا اسم جمع همه چارپایان سودمند است، و نیز نام جانور مخصوصی که
 در فارسی نیز گاو گوئیم. تَشَن ص د ی س د } . tashan یعنی سازنده، آفریننده
 از مصدر تَشْ ص د ی س د } . tash تراشیدن و بریدن و ساختن و آفریدن و پدید آوردن
 (نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱ از هات ۲۹). تَشَن همیشه با واژه گِئوش (ت) د د س
 gāus آمده، چنانکه در بند ۲ از هات ۲۹ و در بند ۹ از هات ۴۶، در گزارش
 پهلوی همین سه بند از گاتها گوسپند تاشیتار (ت) د د س د س د س د س د شده یعنی
 آفریننده گوسپند (در پهلوی نیز گوسپند بمعنی سراسر چارپایان سودمند است، نگاه کنید
 بجلد خرده اوستا ص ۱۳۰)

گِئوش تَشَن gāus-tashan مانند گِئوش اورون (ت) د د س - د د د د }
 gāus-urvan که لفظاً بمعنی روان گاو است و در بند ۱ از هات ۲۸ و در بند ۱
 از هات ۲۹ آمده، نام فرشته ایست، این دو فرشته بسا با هم یاد شده اند،
 چنانکه در پاره ۱ از یسنا ۳۹ (هفت هات) گِئوش اورون (= گوشورون) و تَشَن
 که بجای گِئوش تَشَن آمده با هم ستوده شده اند، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از
 پاره ۱۴ سیروزه خرد در جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۹۴ و به :

Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. R. Cama
 Oriental Institute No. 15 p. 146.

۴ - از خردمینوی یا مینو خرد که در متن هم این دو واژه بکار رفته نبوی ایزدی
 که چارپایان سودمند پدید آورد، اراده شده است، به بند ۳ از هات ۴۷ نیز نگاه کنید.
 ۴ - ضمیر « او » بر میگردهد، به جاندار .

۵ - راه = پتھا (ت) د د س . pathā، در گزارش پهلوی راس (ت) د س
 (راه)، در فرس هخامنشی پتھی pathi همچنین پتھے (ت) د س path در اوستا و در خود
 گاتها بسیار آمده، در انگلیسی path و در آلمانی pfad؛ پتتی (ت) د س د س د . pathi که





هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده بمعنی اندرز، بواژه پتهمن
 ر س د ن ه س د pathman در یادداشت شماره ۱۳ از بند ۴ از هات ۴۶ نگاه کنید .
 پ د ر س د ن pad = پتهه ر س د ن path که بمعنی رفتن است بنیاد این واژه هاست
 ۶ - دادن (و س د س د) از مصدر دا و س د dâ دادن در اینجا بمعنی
 نشان دادن یا نمودن است.

۷ - کشاورز = واستریه و س د س د د ر س د vâstrya صفت است بمعنی
 برزیگر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیوستگی دارد، خواه کشت و ورز
 (= کشت و برز) و خواه شبانی (= چوبانی)، در بند های ۱ و ۶ از هات ۲۹ بآن
 برخوردیم، در بند های ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۳ و در بند ۵
 از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ نیز بآن خواهیم بر خورد، در گزارش پهلوی
 (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ در بند های ۶ و ۱۵ که یاد کردیم به ورزیتار
 ر س د ن varzîtâr یعنی ورزنده یا کارگر گردانیده شده است و در گزارش پهلوی از
 بند ۴ از هات ۵۳ به واستریوش و س د س د س د ر س د vâstryôš بر میخوریم، از واستریوشان
 سالار چنانکه طبری یاد کرده و واستریوشبذ که مسعودی نوشته که بگاه ساسانیان
 عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده، بجای وزیر کشاورزی کنونی جدا گانه در گفتار
 پیشه‌وران سخن داشتیم.

واستریه vâstrya از واژه واستر و س د س د س د د vâstar در آمده که در
 یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱ از هات ۲۹ یاد کردیم و گفتیم بمعنی شبان است و بمعنی
 نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است .

واستر و س د س د س د د vâstra که در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و
 بمعنی خورش گرفتیم، بمعنی چراگاه و کشت زار و برزیگری نیز آمده، بیادداشت
 شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

واسترونت و س د س د س د د vâstravant در تانیث واستروئیتی
 و س د س د س د د vâstravaiti که در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات





یادداشتهای پنج گانه

۱۱۴

۵۰. آمده یعنی کشتمند یا از چراگاه برخوردار و از کشت و برز بهره ور .
- ۸ - گراییدن (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) از مصدر ئسی 𐬀𐬎 « i » رفتن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .
- ۹ - در اینجا واستریه با 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 vāstrya با واژه نُوایت { 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 } . nōit که بمعنی « نه » میباشد آمده ، در بند ۱۰ همین هات با حرف ا 𐬀𐬎 « a » که از ادوات نفی است آورده شده : اواستریه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 a-vāstrya . یعنی نه کشاورز (غیر دهقان) مردم چادر نشین و بیابان گرد مراد است .
- ۱ - ضمیر « او » بر میگردد به جاندار یا فرشته جانداران
- دهمین بند** | گیشوش تَشَن { 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 } - 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 gaug-tashan .
- ۲ - از این دو : برزیگر و نه برزیگر (چادر نشین) مراد است .
- ۳ - گله پرور = فشوینت { 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 } . fshuyant یا شَبان اسم فاعل مصدر فشو { 𐬀𐬎𐬎𐬀 } . یعنی پروراندن ، چارپایان پرورش دادن و جانداران سودمند پروراندن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .
- ۴ - داور = آهور 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . ahura ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .
- ۵ - برگزیدن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) = فرور { 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 } . fra-var فرا برگزیدن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .
- ۶ - پاسبان = فشنگهیه { 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 } . fshāṅghya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۴۹ .
- ۷ - ناکشاورز . بیادداشت شماره ۹ از بند پیش نگاه کنید .
- ۸ - کوشیدن یا خود رنجه کردن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) = دَو { 𐬀𐬎𐬎𐬀 } . dav ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۹ .
- ۹ - پیام نیک یا خوب بیک = هو مرتی { 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 } . hu-mərati . بیادداشت





یسنا ، هات ۴۱ ، بند ۱۱۵

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .
 ۱۰ - بهره یافتن (**دینا**) = بخش (**بخش**) . baxsh
 در بند ۵ از هات ۴۷ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده و در بند ۱۰ از هات ۳۳ با جزء
 آ : **دینا** . â-baxsh ، در پهلوی بخشین (**بخشین**) و در فارسی
 بخشیدن گوئیم .

بخش baxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ (**بگ**) . bag که در پاره
 ۸ از زامیاد یشت بکار رفته و در پهلوی بختن (**بختن**) ، اسم مفعول این
 مصدر بخت (**بخت**) . baxta که نیز در اوستا بسیار آمده ، همان است
 که در پهلوی (**بخت**) و در فارسی بخت گوئیم ، همچنین از این بنیاد است بگ
 (**بگ**) . бага که در گاتها : هات ۳۲ بند ۸ ، هات ۵۰ بند ۱ و در بخشهای
 دیگر اوستا بگ (**بگ**) . bagha بمعنی بهره و برخ و بخش است ، بگا (**بگا**) .
 baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده . نگاه کنید بجلد دوم یشتها ،
 گزارش نگارنده ، ص ۱۴۵ و بنخستین جلد یسنا ص ۲۰۳

۱ - جهان = گیتها (**گیتها**) . gaêthâ کیهان ،
یازدهمین بند | گیتی ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - دین = دینا (**دینا**) . daênâ ، در پهلوی نیز دین (**دین**) ، در
 دومین جلد یشتها در مقاله دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی
 است و با هیچیک از واژه های بابلی و آرامی که واژه دین عربی از آن در آمده ،
 پیوستگی ندارد . برخی از دانشمندان ریشه این واژه را در اوستا ، مصدر دا (**دا**) .
 dâ پنداشته ، چنانکه در آن گفتار یاد کردیم ، بمعنی دانستن گرفته اند .
 (درباره مصدر دانستن که در اوستا زَن (**زَن**) . zan و در فرس هخامنشی
 دَن (**دَن**) آمده بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۹ از
 بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

بیشتر از دانشمندان ریشه واژه دین را مصدر دی (**دی**) . di دانسته اند که





در اوستا بمعنی دیدن و نگریستن است (یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بواژه سانسکریت dhī پیوسته اند، این واژه را هرتل در سانسکریت بمعنی فروغیدن و درخشیدن نوشته :

Die Arische Feuerlehre von J. Hertel I Teil; Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا، در همه جا بمعنی کیش و آیین نیست، بسا بمعنی تشخص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هویت معنوی و وجدان، در گاتها بیشتر بهمین معنی بکار رفته است.

در جلد دوم یشتها گفتیم که دین هر کسی پس از مرگ بیکر آسا نمودار گردد. بروان نیکوکار پس از مرگ دینش بیکر دختر زیبا و خوش اندامی روی نموده، آن را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش بیکر زنی زشت و پتیاره و گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند، همچنین در آنجا یاد کردیم که دین یکی از نیروهای پنجگانه مردمی است. یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و بگفتار دین در جلد دوم یشتها ص ۱۵۹-۱۶۶ و به هادخت نسک در همان جلد ص ۱۶۷ - ۱۷۳ که از بیکر یافتن دین، پس از مرگ سخن رفته است و به :

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray : The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15. Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده گوئیم گروهی از دانشمندان واژه دین را در زبان تازی اصلاً ایرانی دانسته اند که بمیانجی زبان آرامی به تازیان رسیده است چنانکه اخیراً نیربک Nyberg :

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

Nöldeke. Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII : و نگاه کنید به : s. 534 note 2

۴ - آفریدن، ساختن (م. م. ی. ج.) = تَش م. م. ی. ج. ، tash ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۹ همین هات .





۴ - جان = اوشتن *ustana* (= اوشتان > *ustana*)
 در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۱۴ از هات ۳۴ و در بند ۱۶ از هات ۴۳ نیز آمده، در گزارش
 پهلوی جان ۱۴۵

۵ - بجای واژه تن *astvānt* آمده، در بند ۲ از
 هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم و در آنجا صفت از برای جهان آورده شده و گفتیم در گزارش
 پهلوی استومند *astvānt* شده است، بیادداشت شماره ۵ آن بند نگاه کنید،
 در اینجا افزوده گویم این صفت نیز در گزارش پهلوی تنومند *astvānt* شده یعنی
 دارنده تن و بیکر.

چنانکه از جمله «بجان تن دادی» پیداست، جان بکالبد جای دادن یا بیکر
 هستی زندگی بخشیدن، مراد است.

۶ - کردار یا کنش = *shyaothana* (= شیاوتن > *shyaothana*)
 کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸.

۷ - آموزش، آگهش، فرمان، آیین، پیام ایزدی، داوری (روز پسین) =
sānḡha (= سینگه > *sānḡha*)
 در گاتها بسیار برمیخوریم چنانکه در هات ۳۲ بند ۶ و در هات ۴۳ بند ۱۴ و هات ۴۵
 بند ۲ و جز آن، در بخشهای دیگر اوستا *sanha* آمده.
 همین معنی است *sānḡhā*. در *sānḡhana* که در بند ۹ از هات ۳۲ آمده
 و *sānḡhu* که در بند ۷ از هات ۳۴ آمده و *sānḡhvānt* (در تائیت *sanhvaiti*
 و *sanhvānt*) یعنی فرمانبردار یا آموزش پذیر. همه این واژه ها از مصدر
sanh در آمده که در بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ گذشت
 و گفتیم بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است، بمصدر سانگه *sanh*.
sānh در بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ همان هات نیز نگاه کنید.

۸ - بجای واژه آزاد: *vasānh* (= واسانگه > *vasānh*)
 یعنی خواهنده و





آرزو کننده، این صفت در گزارش پهلوی کامک و *vasô* شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه و از روی کام و خواهش و آرزو است یا آزاد. *vasô* و *vasna* که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده؛ *vasô* و *vasâ* که در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ آمده از قیود است و در گزارش پهلوی به کامک شده یعنی بکام، *vasna* و *vasna* در بند ۱۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده و میل، همین واژه است که در فرس، *vashna* شده مکرراً در سنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده است. *vasasê-xshathra* که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار خویشکام و پادشاه کامکار، در گزارش پهلوی به کامک خوتاکیه *pa kâmak x'vatâkîh* یعنی خدایی (پادشاهی) بکام. همه این واژه‌ها از مصدر *vas* در آمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن و خواهش داشتن است، در بندهای ۲ و ۴ و ۸ و ۹ از هات ۲۹ بآن برخوردیم، اوشت *usta* که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گاتها بسیار آمده، بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - کیش = *varēna* و *varēna* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱۰ - بجای پذیرد = *dâ* آمده از مصدر *dâ* . *dâ* دادن یعنی: آزاد و بکام و خواست خویش، کیش و آیین بخود ارزانی دارد.

۱ - همانگاه = *athrâ* در اینجا از ظروف زمان است

دوازدهمین بند | در بند ۱۶ از هات ۴۶ از ظروف مکان است، یعنی از همان آغاز، که در بند پیش سخن رفته: گوهر نیکی مردم را بدین راستین خواند

و گوهر بدی بکیش دروغین، آرمیتی (سپندارمذ) کسانی را که در برگزیدن این دو آیین در تردید اند بیاری رسد.





۴ - برداشتن (یدردمه) = برَ (یدل) . bar ، در فرس هخامنشی نیز بر bar ، در پهلوی برتن (یدل) و در فارسی بردن ، در بند ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۹ از هات ۳۳ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بسام با جزءهای گوناگون چون آ س . (â) ، آ و مدده . ava ، آوی مدده . avi ، اوس دد (= اوز دک) ، پیتی مدده . paiti ، فرا له له . frá ، وی وای . vi ، نیز (یدله) . niz ، هام مدده . ham ، پرا مدده . parā ، آب مدده . apa .

۴ - دروغ گفتار = میتهنکه و چنگه یدردمه مدده مدده . mithanh- vaeanh ، بواژه و چنگه یدردمه مدده . vaeanh که بمعنی گفتار است در بند ۳ از هات ۳۰ برخورداریم و واژه ای که در آغاز همین بند به « آواز » گردانیدیم در متن وچ یدد . vae آمده ، با و چنگه از يك بنیاد است (یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸) میتهنکه یدردمه مدده . mithanh یعنی دروغ ، نادرست . میتهنکه و چنگه mithanh-vaeanh در گزارش پهلوی نیز به دروغ گفتار گردانیده شده : کدبا و دد (= دروغ دلد) یدردمه مدده ، میتهنکه یدردمه مدده mithahya که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده نیز صفت است بمعنی دروغ ، نادرست ، واژگون .

۴ - ۵ دانان و نادان : دانا یا شناسا و آگاه = ویدونکه یدردمه مدده . vidvanh و در بخشهای دیگر اوستا ویدونکه یدردمه مدده . yidhvanh ، در بند ۶ از هات ۲۹ باین صفت برخورداریم و به هیئت دیگر آن ، ویدوش یدردمه مدده . vidus نیز در بند ۴ از هات ۲۸ برخورداریم ، و در بخشهای دیگر اوستا ویدوش یدردمه مدده . vidhus آمده است . ویدونکه اسم فاعل است از مصدر وید یدردمه مدده . vid یعنی دانستن ، شناختن ، آگاه شدن .

همین واژه که با حرف نفی « ا » آمده : ایدونکه یدردمه مدده . یدردمه مدده . a-vid-vañh یعنی نادان ، در گزارش پهلوی آکاس ، آن آکاس (akās ،





یادداشتهای پنج گانه

۱۳۰

۳. **anākās** یعنی آگاه و نا آگاه . در اوستا آ . س . « a » که از ادوات نفی است بیشتر آمده تا « a » ، به بند ۱۷ از همین هات نیز نگاه کنید و بوژه ما ۶ . **mā** در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۷ همین هات .

۶ - **دل = زِرْدَ کَرْدَ و زَرَاد** نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ . از برای منش = مَنَنگَه ۶ **manānh** نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۷ - بجای « پسی در پی » آنوش هیچ **ânushae** (**سَد دَر دَر سَد دَر دَر سَد**) همین یکبار در اوستا آمده ، بار تولوجه ترجمه کرده :

Der Reihe nach sich anschliessend, von einem zum andern hingehend .

کانگا **Kanga** . **Steadily** . **instantly** ; **closely following** ;

unceasingly : **Jackson** جکسن

Justi : **festhaltend** یوستی

۸ - بجای روان مَینو **mainyu** که در فارسی مینو گوئیم ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۹ - سرگردانی = مَیْتَه ۶ **maêthâ** ، زیغ ، گمان (شک ، تردید) یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - آشکار = آویشیه **âvishya** ، بهمین صفت در بند ۵ از

هات ۵۰ نیز بر میخوریم ، در بند ۷ از هات ۳۳ آویش **âvis** یعنی آشکارا یا هویدا و بدیده آمدنی ، **سَد دَر دَر سَد** سیزدهمین بند

هر دو در گزارش پهلوی آشکار **سَر سَد سَد** شده است .

۴ - نهانی = تَیَه ۴ **taya** صفت است ، در گزارش پهلوی نهانی **nihānik** ، این واژه اصلاً بمعنی دزدی است ، چه تَایَه **tāya** که

در بسنا ۱۲ باره ۲ آمده بمعنی دزدی است و در گزارش پهلوی نیز چنین گردانیده شده





است. تایو tāyu که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد چنانکه در یسناء ۹
پاره ۲۱ و در فرگرد ۴ و ندیداد پاره ۱، در پهلوی دوزد duzd و جز آن
۳ - باز خواست یا پرسش = fṛs fṛs از مصدر پرس
 parəs که در همین بند و در بند گذشته و بند های ۱۳-۱۶ نیز بکار رفته
است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹.

۴ - گناه = aenānh آئیننگه aenānh نگاه کنید بیادداشت شماره ۳
از بند ۸ از هات ۳۰.

۵ - خُرد (کوچک)، کم، کاست = kasu کسو kasu در بند ۴ از هات
۴۷ نیز آمده است، در گزارش پهلوی کونک kasu و kasu (کودک). کاستن در فارسی
با kasu اوستایی از يك بنیاد است، در لهجه زرتشتیان ایران که دری نامیده
میشود kasu یعنی کوچک نگاه کنید به:

Houtum Schindler, die Parsen in Persien, ihre sprache s. 72

۶ - رهایی = bū bū از مصدر بوج bū bū رهاییدن،
رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنانکه در خرداد یشت پاره ۳، بهرام
یشت پاره ۴۶، هرمزد یشت پاره ۱۷ و جز آن. bōxtar bōxtar
که در ویسپرد کرده ۷ پاره ۳ آمده یعنی رها کننده، در گزارش پهلوی بوختار bōxtar
 bōxtar ، در پهلوی بوختن bōxtan bōxtan یعنی رهاییدن و بوختن bōxtan
 bōxtan چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ بکار رفته یعنی رهایی
ورستکاری: از این واژه چندین نام ساخته شده که در کارنامه (= تاریخ) و
فرهنگ (= ادبیات) ما بجا مانده است چون bōxt (یعنی پندار نیک، گفتار نیک
و کردار نیک: bōxt ، bōxt ، bōxt ، bōxt ، bōxt ، bōxt ، bōxt ؛ چهار بخت
(نمیدانم از شماره چهار چه اراده شده شاید آخشپیچ چارگانه چون اندروای
(= هوا) و آتش و آب و زمین که نیز در مزدیسنا از فرشتگانند)؛ پنج بخت (یعنی
گاتها: اهنود، اشود، سپنتمد، و هوخستر، و هیشتوا یشت رهاییدنند)، هفتان بخت (یعنی





هفت امشاسپندان : هر مزد ، بهمن ، اردیبهشت ، شهریور ، سپندارمذ ، خرداد ، امرداد
رهایندند) ، یزدان بخت ؛ مَهَبُزْد (یعنی ماه رهایند) و جز آن . به چهار مقاله نظامی ،
بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹-۲۴۰ نگاه کنید .

۷ - باز جستن ($\text{باز جستن} = \text{باز جستن}$) = باز جستن . Yam در اینجا
باجزه آ سده آمده و در بند ۹ از هات ۳۲ با جزء آپ : باز جستن .
apa-yam بآن برمیخوریم .

۸ - آگاه = آگاه . hāra ، در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده است از
مصدر هَرُ آگاه . har یعنی پاسداشتن و آگاه بودن ، در یادداشت شماره ۳
از بند ۱ از هات ۴۹ از این مصدر و واژه هایی که از آن در آمده سخن خواهیم داشت .
هَارَ hāra صفت است یعنی پاسدار و نگران و آگاه ، در فارسی نیز بجا مانده
و آن در واژه زینهار یا زنهار است ، مرکب از زین = «ازاین» و هار یعنی پاسدار ازاین ،
آگاه باش از این ، هشدار زین : زینهار از قرین بد زنهار (سعدی)

۹ - دیده یا چشم = چشم . چشم ، یادداشت شماره
۳ از بند ۸ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۱۰ - روشن یا رخشان = تھویسر . تھویسر ، همین یکبار
در اوستا آمده .

۱۱ - نگریستن ، دیدن ، نگاه کردن (نگریستن) = نگریستن - وین نگریستن .
vin ، یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - بجای رفتن و آمدن ، نخستین (بجای رفتن) = بجای رفتن .
چهاردهمین بند | بجای رفتن (= بجای رفتن) ، یادداشت شماره
gam دومین (بجای رفتن) از مصدر گم

۱ از بند ۲ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - وام = ایشود ایشود . ishud ، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده
در گزارش پهلوی آپام ایشود یعنی آوام ، وام (قرض) ، در هفت هات : یسنا ۳۶





۱۴۴

یسنا ، هات ۴۱ ، بند ۱۴

پاره ۵ و یسنا ۳۸ پاره ۴ و یسنا ۳۹ پاره ۴ فعل ایشوئیدیَه **دیشوئیدیَه** ishūidyā
 بکار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپامینتن **آپامینتن** āpāmēnitān
 (وامگزاردن) گردانیده شده است ، مراد از آن وامی است که بندگان
 در ستایش و نیایش بآفریدگار پردازند. در فارسی نیز «آوام» آمده (التهایه ص ۱۲۴)
 ۴ - مُزد = داتهر **داتهر** dāthra ، در گزارش پهلوی داسر **داسر** dāsr
 یعنی دهش و پاداش ، در بند ۱۳ از هات ۳۴ **داتهر** dathra
 آمده از آن معنی وظیفه و مقرری بر میآید یا پاداشی که در دفتر کنشها ثبت
 گردیده . در فرهنگها واژه داره که بمعنی وظیفه یاد شده و بیک شعر سوزنی گواه
 آورده شده با واژه اوستایی داتهر یکی است ، چون آن شعر سوزنی در فرهنگها
 درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم .

داتهر از مصدر دا **دا** dā که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن
 است ، در آمده است . از برای خود واژه مزد که در اوستا میژد **میزد** mizda
 آمده بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴ نگاه کنید .

۴ - بجای پاک و ناپاک آشونت **آشونت** ashavañt و در گونت
درگونت dragvañt آمده : از نخستین ، راستی پرست یا پیرو دین راستین
 زرتشتی یا مزدیسنا اراده میشود و از دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا . بیادداشت
 شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ - شمار پسین ، اماره روز واپسین ، سرانجام کار = هِن کرتی hāñ-kərətī
هِن کرتی hāñ-kərətī یعنی شمار روز پسین ، آنچه آنکه در سر انجام از روی نامه
 کردار ، نیکی و بدی مردمان سنجیده شود و نیکو کاران پاداش یابند و گناهکاران
 پادافراه بینند .

در یسنا ۷۱ پاره ۱ هِن کرتی **هِن کرتی** hāñ-kərətī یعنی پایان
 و سرانجام . در رام یشت پاره ۵۴ از هِن کرتی **هِن کرتی** hāñ-kərətī
 معنی مناسب بر نمیآید ، در پاره ۱۸ از یسنا ۷۱ هِن کرتیه **هِن کرتیه** hāñ-kərətī





han-karētha صفت است یعنی بجای آورده شده ، پایان یافته ، ازسرتابن سراییده شده و بسر آورده شده و پایان پذیرفته ، در این پاره همچنان پاره ۱ از همان یسنا که یاد کردیم هَن کرَتی و هَن کِرْتَه با گاتها پیوستگی دارد باین معنی که در آن دوپاره از پایان و انجام گاتها و از کاملاً سرودن آنها سخن رفته است . این واژه ها از مصدر کَر که بمعنی کردن است در آمده و با جزء هَن : هَن کَر مَر مَر - و مَر . han-kar یعنی بجا آوردن ، بسر آوردن کار و پایان دادن چنانکه در یسنا ۱ در هر يك از پاره آن آمده است .

۱ - سزا = مَئِنی مَئِنی ۱۳۱۶ maēni (مئینی ۱۳۱۶ maini) در بند

پانزدهمین بند | ۱۹ از هات ۴۴ نیز آمده ، در گزارش پهلوی همین بند به ویناسیشن پاتفراس پاتفراس ۱۳۱۶ مَئِنی مَئِنی ۱۳۱۶ vināsisn-pātfrās

(پادافراه گناه) گردانیده شده و در بند ۱۹ از هات ۴۴ ویناسکاریه پاتفراس مَئِنی مَئِنی ۱۳۱۶ مَئِنی مَئِنی ۱۳۱۶ vināskārih-pātfrās (پادافراه گناهکاری)

۲ - دروغپرست = دَر گَوَنت و دَر گَوَنت «دَر گَوَنت» drəgvant ، در یادداشت شماره ۴ از بند پیش گفتیم که از این واژه دیویسنا یا گمراه و ناپاک اراده میشود ، در پهلوی و پازند دروند دَر و دَر دَر ، darvand ، در اینجا کسی از بزرگان دیویسنا مراد است ، به بند ۴ از هات ۴۶ نگاه کنید .

۳ - شهر یاری = خَشْتَهَر مَئِنی مَئِنی ۱۳۱۶ xshathra .

۴ - فراهم کردن (مَئِنی مَئِنی ۱۳۱۶) = هُو مَئِنی ۱۳۱۶ hu آماده کردن ، ساختن ، انگیختن ، بکار آوردن . گذشته از این واژه هُو مَئِنی ۱۳۱۶ . بچند معنی دیگر هم در اوستا آمده است : هُو مَئِنی ۱۳۱۶ فشردن ، هُو مَئِنی ۱۳۱۶ پختن و جوشانیدن ، هُو مَئِنی ۱۳۱۶ زادن ، زاییدن یا راندن ، باین معنی آنگاه بکار رود که از بچه پس انداختن آفریدگان بدواهریمنی سخن باشد .

۵ - بد کنش = دُوش شِئَوَتَهَن و دُوش شِئَوَتَهَن مَئِنی مَئِنی ۱۳۱۶ dus-syaothana . یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۶ - زندگی = جِیَوَتو جِیَوَتو مَئِنی مَئِنی ۱۳۱۶ jīyōtu ، یادداشت شماره ۱۱ از بند ۳





از همین هات نگاه کنید .

- ۷ - یافتن، پیدا کردن (**واژه‌سده‌ده**) = **وید** **واد** vid، یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .
- ۸ - **جُز** یا **بی** (بدون) = **هَتر** **سده‌سده** . hanarā از حروف اضافه است ، در بند ۵ از هات ۴۷ نیز آمده .
- ۹ - آزار ، ستم ، زور = **اَئَننگه** **سده‌سده** . haēnānh، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .
- ۱۰ - چاربا یا گاو و گوسپند = **پسو** **سده‌سده** . pasu نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۱۱ - واژه‌ای که به کارگران گردانیدیم ، نیز میتوان به کسان و بستگان و مردان گردانید ، در متن **ویر** **واژه‌سده** . vira ، در بند ۹ از هات ۴۵ نیز با واژه **پسو** یکجا آمده ، در پهلوی **ویر** **واژه‌سده** vir یعنی مرد برابر واژه لاتین vir و صفتی که از آن در آمده : virilis در فرانسه viril شده است . **ویر** بمعنی مرد و بمعنی **یل** و **پهلوان** در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پاره ۱۴ و جز آن . در سانسکریت نیز **virā** بمعنی مرد است . **ویر** vira نیز در اوستا بمعنی هوش است ، جداگانه نیامده با واژه های دیگر آمیزش یافته چون **هویر** **سده‌سده** . hvira (**هو** + **ویر** **سده‌سده** + **واژه‌سده** . hu+vira) یعنی خوب هوش چنانکه در یسنا ۶۲ پاره ۵ ، **پرتهویر** **سده‌سده** . pəṛəhvira (**پرتهو** + **ویر** **سده‌سده** + **واژه‌سده** . pəṛəthu+vira) یعنی فراخ هوش چنانکه در ارت یشت پاره ۱ .

در فارسی نیز **ویر** بهمین معنی در فرهنگ (ادبیات) ما بجا مانده :

زین بدکش حذر کن وزین پس دروغ او مینوش اگر بهوش و بصیری و تیزویر
(ناصر خسرو)

- ۱۲ - کشاورز یا دهکان = **واستره** **سده‌سده** . vāstrya ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۹ همین هات .





۱۳ - راستکردار = آدروچینت نه و دد مادمه به به . a-drujyant ، این صفت باحرف نفی آ نه و اسم فاعل مصدر دروج و دد . druĵ (دروغ گفتن) ساخته شده یعنی نه دروغگو، نه فریبنده ، بنابراین پیرو دین راستین مزدیسنا یا پارسا و راستکردار.

۱ - نیک اندیش = هودانو م دوسد . hu-dānu ، نگاه کنید بیادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

شازدهمین بند | ۲ - افزایش دادن = فردتهائی م دوسد . fra-dathāi (Inf.) ، در بند ۹ از هات ۴۵ نیز آمده یعنی افزودن ، بالانسیدن . فردتهه م دوسد . tra-datha که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در یسناه ۵ پاره ۳ و یسنا ۶۸ پاره ۲ یعنی فراوانی و افزونی و گشایش و فراخی ، هر دو واژه از مصدر دا و سد . dā که بمعنی دادن و بخشیدن است در آمده است .

۳ - توانایی = خشتهر م دوسد . xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۴ - خان و مان = دمان م دوسد . damāna ، در جاهای دیگر اوستا نیز دمان و نمان م دوسد . nmāna آمده در پهلوی ۳۶ mān و در فارسی مان گویم ، بسا در کاتها با واژه گرو م دس . garō آمده چنانکه در هات ۴۵ بند ۸ و هات ۵۰ بند ۴ (م دس م دس م دس .) و هات ۵۱ بند ۱۵ (م دس م دس م دس .) در پخشهای دیگر اوستا گرو نمان م دس . garō-nmāna ، در گزارش پهلوی گرو نمان م دس م دس همان است که در فارسی گرو نمان شده . اسدی در لغت فرس گوید : گرو نمان پارسیان گویند عرش است و شعرا گویند آسمان است ، دقیقی گفت :

مه و خورشید با برجیس و اسمان زحل با نیر و زهره بر گرو نمان
همه حکمی بفرمان تو رانند که ابزد مر ترا دادا است فرمان
گرو دمان = گرو نمان یا گرو نمان یعنی خان و مان سرود و ستایش ، و سرای نیایش . از این واژه بارگاه فرّ اهورا یا بهشت برین اراده میشود ، واژه گر م دس . gar بمعنی





ستایش و نیایش و سرود است ، همین واژه نیز مصدر است بمعنی سراییدن و ستاییدن ، در توراۀ نیز نشستگاه یهوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل دانسته شده است ، چنانکه در زبور داود مزمور بیست و دوم فقره ۴ ، نگاه کنید به :

La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98-99

بساهم واژه دِمَان (= نمان) با واژه دروج آمده: دروجو دِمَان drūjō-dēmāna
 ۱۱۶۴۹. ۱۱۶۴۹. ۱۱۶۴۹ یعنی خان و مان دروغ ، از آن دوزخ اراده میشود چنانکه
 در هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۴ .

در بند ۱۳ از هات ۳۲ دِمَان با واژه های بدتر منش و در بند ۱۵ از همان هات با واژه های منش نیک آمده ، از خان و مان بدتر منش دوزخ و از خان و مان منش نیک بهشت اراده شده است .

۵ - روستا = شوئیتهرَ روستا shōithra در بند ۱۸ از همین هات و در بند ۴ از هات ۴۶ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم چنانکه در همه پاره های نخستین فرگرد و نداد و در تیریش پاره ۱ و بهرام یشت پاره ۶۳ و یسنا ۲ پاره ۱۶ و جز آن ، در گزارش پهلوی روستاک لم روستا (روستا) ، روستا در فارسی بمعنی ده گرفته شده :

هر که روزی باشد اندر روستا تا ب ماهی عقل او ناید بجا (جلال الدین در مشوی) رُستاق و رُزداق مُعَرَّب آن است ، اما در روزگاران پیش روستاک (= روستا) نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی و کشت زار : « در ذکر عدد رستاقهای شهر قم . . . برقی در کتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصد و شصت و پنج دبه است » .

(تاریخ قم چاپ طهران ص ۵۶ باهتمام جلال الدین طهرانی .)

واژه های ده و شهر و کشور که بزودی یاد خواهیم کرد مانند واژه روستا اهمیت پارسنه خود را باخته دایره آنها تنگ تر شده ، امروزه در فارسی سرزمینهایی نسبت





بزمان گذشته، خرد تر، چنین خوانده میشوند.

روستاك 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 rōstāk و هیئت کهنتر این واژه در پهلوی روستاک 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 rōtastāk در گزارش پهلوی (= زند) از پاره ۲ از نخستین فرگرد وندیداد چنین یاد گردیده: 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 « یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند ».

شویتهر shōithra نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجا زیست کنند، چه این واژه از مصدر شی 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 shi در آمده که در اوستا بمعنی جای گزیدن و نشیمن ساختن است و در گزارش پهلوی به ماتن ۱۱۴۳۶ گردانیده شده (یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید).

در اینجا یاد آور می‌شویم که واژه روستا برابر است با واژه اوستایی رَوُذَبَه 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 raodhya (= رَوُذَبَه 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 raoidhya)، صفت است یعنی رویاننده یا بار دهنده از مصدر رَوُذ 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 raod (یادداشت شماره ۳ از پاره ۱۳ چهاردهمین فرگرد وندیداد نگاه کنید). از اینکه از واژه شویتهر shōithra و پهلوی آن روستاک 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 اراده نشده از نخستین فرگرد وندیداد که یاد کردیم بخوبی پیداست، در این فرگرد از شانزده کشور چون ایران و بیج (خوارزم) و سغد و مرو و بلخ و قندهار و هلمند وری و جز آن یاد شده و همه آنها با واژه های آسنگه 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 asānih و شویتهر shōithra آورده شده، اینچنین: «نخستین جاها و سرزمینها که بهتر آفریدم، من که آهورا مزدا هستم، ایران و بیج است...» و در گزارش پهلوی این دو واژه به جیناک 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 jīnāk یعنی جا (در برهان قاطع واژه جیناک یاد شده) و روستاک rōstāk گردانیده شده است.

در کتاب پازند مینو خرد در فصل ۴۴ فقره ۲۴ آمده: «ویدا کوهرمزد ایران و بیج از اور کان جایکان و رستاگان وه داند» یعنی: ویدا است که هرمزد ایران و بیج را از جاها و روستا های دیگر بهتر آفرید (درباره ایران و بیج، بگفتار آن در جلد اول یسنا، گزارش نگارنده، ص ۳۳-۵۲ نگاه کنید).





در سنگ نپشته های شاهنشاهان هخامنشی بواژه دهیو بسیار بر میخوریم چنانکه در بهستان (بیستون) آمده : « گوید داریوش پادشاه : اینها (هستند) دهیوها (سرزمینها) که از آن من شدند و بخواست اهورا مزدا من پادشاه شان شدم : پارس ، شوش ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر... » ، داریوش پس از برشمردن همه مملکتها که در زیر فرمان وی بوده در انجام گوید : « رویهم بیست و سه دهیو (= مملکت) » .

در جای دیگر همان سنگ نپشته آمده : « گوید داریوش پادشاه : آنگاه که من در بابل بودم این دهیوها از من سرپیچیدند: پارس ، شوش (عیلام) ، ماد ، آشور ، مصر ، خراسان (پرتهو Parthava) ، مرو ، تپته گو Thathagu ، سکستان (sakâ) » در هر جای از سنگ نپشته های هخامنشیان که از دهیو نام برده شده همان است که يك خشتهر پاون xshathra Pâvan یا شهر دار (= مملکت دار) که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته اند ، بر آن گماشته بوده است.

از دهیو در فرس هخامنشی با همیت دخیو یا دنگهو در اوستا بخوبی میتوان پی برد ، در جلد و نداد از نمان و ویس و زنتو و دهیو (= دنگهو) سخن داشتیم . در نخستین جلد یشتها در صفحه ۴۳۵ در یادداشت پای صفحه سهوی بنگارنده روی داده ، واژه « داه » را در ردیف دیه و ده آورده است پیداست که واژه داه بمعنی ده از شمار و برابر واژه دس و دسد . dasa اوستاست ، پیوستگی با دهیو ندارد . از برای دمان و زنتو و ویس و دخیو یادداشت شماره ۴۱ از فرگرد ۷ و نداد نگاه کنید .

۷ - کوشیدن (ددس ، دس ، کدس) بار تلولومه Barthol. آن را در فرهنگ خود (ستون 1613) از مصدر sparəz یاد کرده است . سپر ز ددس دس کن در اینجا با جزء آ دس آمده است ، در گزارش پهلوی اکوشیتار دس و دس دس . akōsītār یعنی کوشا .

۸ - مانند تو یا بتو مانند = تهواونت نکلسه دس دس . thwāvant ، درهات





۴۳ بند ۳ هات و هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹ و هات ۴۸ بند ۳ نیز آمده، بیادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۱ - بزرگتر = مزینگه 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮𐭮 . mazyarih ، نگاه هفدهمین بند

کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹

۲ - گرویدن (𐭥𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮) = (𐭥𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮) = وَرْ باسد. var ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - آگاهانیدن ، گفتن (𐭥𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮) = مرو 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 . mrû ، در گزارش پهلوی گپتن 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 ، در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۳۲ بند ۱۲ و بند ۱۴ ، هات ۳۴ بند ۱۳ ، هات ۴۳ بندهای ۱۱-۱۲ ، هات ۴۵ بند ۲ و بنده ، هات ۵۱ بند ۸ و بند ۱۹ ، هات ۵۳ بنده . در بیادداشت شماره ۱ از بند ۳ از هات ۲۹ گفتیم که مرو با جزء پشیتی : 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 . paiti-mrû بمعنی پاسخ گفتن است ، چنانکه در بند ۳ از هات ۲۹ و در بند ۲ از هات ۳۲ آمده . بوژه مروایت 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 . mrûitê در بیادداشت شماره ۲ از بند ۶ از هات ۴۹ نیز نگاه کنید.

۴ - بجای «مباد» در متن «ما» 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 mā آمده بمعنی نه ، از برای واژه فریفتن آورده شده ، «ما» در اوستا از حروف نفی است ، در سر جمله یا در سر فعل افاده نهی میکند ، همین واژه است که در فارسی مه شده ، بفتح اول و باخفای هاء ، حرف نفی است بمعنی نه ، در فارسی بسا در سر فعلها میآورند چون میندار ، مگو ، مرو . در آغاز بند ۱۸ همین هات بوژه «ما» بر میخوریم .

۵ - از برای دانا و نادان بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

۶ - فریفتن (𐭥𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮) = ائیبی دبو 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 . aipi-dabu ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰

۷ - آموزگار = فردخستر 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 . fra-daxstar ، در بند ۳ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر دَخش 𐭥𐭮𐭲𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 . daxsh (آموزانیدن و



نمودن) چنانکه در بنده ۱ از هات ۴۳، در بند ۱۳ از هات ۳۳ باجزء فر: **𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥**، fra-daxsh

۸ - باش (**𐭥𐭥𐭥**) از مصدر آه **𐭥𐭥𐭥** . ah بودن .

۱ - مباد = « ما » **𐭥𐭥𐭥** mā ، در یادداشت شماره ۴ **𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** **𐭥𐭥𐭥** از بند پیش گذشت .

۲ - گفتار، سخن = مانتهر **𐭥𐭥𐭥𐭥** mathra ، بجای آموزش ساسنا **𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** sāsnā آمده بمعنی دستور و فرمان ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹

۳ - گوش دادن، گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن ، شنفتن (**𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥**) = گوش **𐭥𐭥𐭥** gush ، در آغاز بند آینده نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۲۹

۴ - از برای خان و مان و روستا و کشور = دیمان **𐭥𐭥𐭥𐭥** dāmāna ، ویس vis، شویتهر **𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** shōithra ، دخیو dahyu نگاه کنید یادداشتهای شماره ۴ - ۶ از بند ۱۶ همین هات .

۵ - ویرانی = دوشیتی **𐭥𐭥𐭥𐭥** dushiti : از دوش **𐭥𐭥𐭥** dus بد و زشت و شیتی **𐭥𐭥𐭥** shiti جا و آرامگاه و نشستگاه ، از مصدر شی **𐭥𐭥** shi جای گزیدن و نشیمن ساختن . یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۶ همین هات نگاه کنید. دوشیتی در گزارش پهلوی به دوش روشنیه **𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** dus ravisnih بدبختی ، خواری ، زبونی گردانیده شده .

۶ - تباهی یا مرگ = مَرک **𐭥𐭥𐭥𐭥** maraka ، در جاهای دیگر اوستا **𐭥𐭥𐭥𐭥** mabrka یعنی مرگ ، در گزارش پهلوی نیز مرگ **𐭥𐭥𐭥𐭥** نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ همین هات .

۷ - بجای ساز جنگ در متن سنئیتیهش **𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** snaithish آمده در فارسی ساز جنگ گویند یعنی ابزار جنگ یا جنگ ابزار :





میان دولشکر دوفرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود (فردوسی)
 درداستان جمشید نیز در شاهنامه آمده :

بفر کیی نرم کرد آهنا
 بدین اندرون سال پنجاه رنج
 سوزنی گوید :

زهیت توعدو نقش شاهنامه بود
 در تازی سلاح خوانند و جمع آن اسلحه. زمخشری در مقدمه الادب، سلاح را
 در فارسی ساز جنگ یاد کرده است .

در پهلوی سینه snêh در گزارش فارسی هر مزدیشت آمده : « بسیار
 سینه یعنی بسیار سلاح » نگاه کنید به :

Études Iraniennes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین در يك نسخه خطی اوستا که در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده ،
 درباره ۲۹ ازسروش یشت (= یسنا ۵۷) در برابر واژه اوستایی سنئیتیهیش snaithish
 و واژه پهلوی آن سینه snêh ، در فارسی افزوده شده سینه . نگارنده در ادبیات
 فارسی باین واژه بمعنی سلاح درجایی برنخورده است ، اما واژه سنی بفتح سین که
 در فرهنگهای فارسی یاد شده و بمعنی آهن و پولاد گرفته شده باید با واژه سینه بمعنی
 سلاح پیوستگی داشته باشد .

آب در حلق بدسگالانش عجب است از نمیشود چوسنی (شمس فخری)
 همچنین واژه سنی باتا که در فرهنگها بمعنی آهن و پولاد یاد گردیده و بشعر
 ابوشکور گواه آورده شده :

زمین چون سنی بینی و آب رود بگردد فراز و بیاید فرود
 بگمان نگارنده باید سهوی از نسخ باشد، تاه بجای نون نوشته شده است و این سهوی
 است که باسانی روی میدهد .

در اوستا بوژه سنئیتیهیش snaithish بسیار برمیخوریم ، چنانکه در یسنا





۵۷ (= سروش یشت) در پاره های ۱۰ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و در فروردین یشت پاره ۷۱ و جز آن سنته **دندسن**. snatha یعنی زنش و آن زنش یا ضربتی است که با سلاح باشد چنانکه در فرگرد چهارم و نندیداد در پاره های ۲۶ و ۲۹ و ۴۰ از مصدر سنته **دندسن**. snath که بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بکار بردن است .

در انجام گویم : سنی در فارسی برابر سینه snêh پهلوی و سنئیتیهش snaithish اوستاست، هر چند که سنی در فارسی بمعنی آهن و پولاد گرفته شده، اما باید یاد داشت که بسا از ابزار های جنگ بنام هر آن چیزی که با آن ساخته میشده، نامزد گردیده است چون نیزه ازنی و ژوپین از چوب (چوپین)، نگاه کنیده :

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸ - راندن، از خود دور کردن (**دندس**) = **دندس** sa در بند ۷ از هات ۴۸ نیز آمده و با جزء پیتی آورده شده : **دندس** . paiti-sâ در آن بند واژه پیتی دوبار آورده شده، دومی در وزن شعر زیادتی است، افزوده شده است . پیتی سا یعنی پذیره شدن، بستیزه در آمدن و با هم آورد برابر شدن و بصد کسی رفتن . یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات بمصدر پیتی از **دندس** - ar . paiti نگاه کنید .

نوزدهمین بند | ۱ - اندیشیدن (**دندس**) = **دندس** . man ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۹

۴ - پزشک زندگی = **اهوم** بیش **دندس** . ahum-bis در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده است، صفت است : ازدو واژه، نخست **اهو** **دندس** . ahu یعنی زندگی، جهان، روزگار، هستی، در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ گذشت، دوم بیش **دندس** . bish که بمعنی دارو و درمان است، بیشتر **دندس** . bishaz یعنی دارو و درمان کردن و چاره بخشیدن چنانکه در پاره های ۴۰ - ۴۴ از فرگرد هفتم و نندیداد بیشتر **دندس** . baeshaza یعنی درمان بخش، همین واژه است





که در فارسی پزشکی و در تازی طیب گویند :

هر آنکه که دل تیره گردد زرشک مر آن درد را دیو باشد پزشکی (فردوسی)
 در اینجا یاد آور میشویم که در سبند نیز در فارسی بمعنی پزشکی است، واژه
 های دیگر از بنیاد bish در اوستا بسیار است. بیادداشت شماره ۱ از پاره ۳۶ از
 هفتمین فرگرد و ندیداد نگاه کنید و نگاه کنید بواژه *ahūmbis-ratūm*
 بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۴۴

۴ - سخن = و چنگه *vaənh*، زبان = هیزو *hizū*، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ و بیادداشت شماره ۹ از بند
 ۵ از هات ۲۸

۴ - بجای «آنچنان که باید» و *vasō* آمده، از قیود است
 یعنی بکام و بدخواه و آزادانه، در گزارش پهلوی به کلمه *vasō*، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ همین هات.

۵ - استوار کردن = *arəz-uxdhāi*، *arəz-uxdhāi*، نشان دادن درستی مراد است، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰

۶ - توانستن (*xshī*) = *xshī*، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸

۷ - بجای آذر و صفت افروزان، آتھر *âthr* و سوخر *suxra* آمده، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۳ از بند ۳
 همین هات نگاه کنید.

در بند ۹ از هات ۵۱ نیز از آزمایش آذر سرخ یا افروزان و آهن گداخته که در
 روز پسین بکار آید و از پاداش و پادافراه نیکان و بدان یاد شده است.

۸ - بخش (تقسیم) = وی داتی *vidāti*، = ویدانا
vidāti، در بند ۶ از هات ۴۷ (*vidāti*) نیز آمده از مصدر دا



یادداشتهای پنج گانه

۱۳۶

۹- دā (دادن، بخشودن) ، با جزء وی : وای وید vi-dā بخش کردن (تقسیم کردن) در بند ۱۲ از هات ۳۴ و در بند ۱۲ از هات ۴۳ بآن بر میخوریم .

۹- واژه ای که به مزدگردانیدیم در متن ونگهو وایدوید vañhu (= ووهو وایوید vohu) آمده ، در پهلوی وه وایوید ودر فارسی به گویم ، بسا در گاتها اسم است بمعنی بهی و نیکویی . در این بند ، چنانکه در بند ۶ از هات ۴۷ ، بمعنی مزد و پاداش و بخشایش است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۱ از هات ۲۹

۱۰- گروه = ران رانا rana دسته و فرقه دینی که مزدیسنا و دیویسنا باشد ، مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات .

۱- پیرو راستی = آشون = وایدوید = ashavan ، خود پیغمبر زرتشت مراد است که آورنده اش = اشا = asha یا دین راستین است .

۲- آمدن (وایدوید) = ای و (i) ، در اینجا با جزء آ = واده آمده ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از همین هات .

۳- دور مانده = دیومن وایدوید = divamna ، صفت است از مصدر دو = du یعنی دور کردن و برکنار کردن ، از همین واژه است زدودن در فارسی ، در یادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۳۱ گفتیم که واژه دو = du نیز بمعنی وادار کردن و برآن داشتن و کوشیدن و یا خودرنجه کردن است ، همچنین دو = du بمعنی گفتن است اما از برای گفتن اهریمنی در برابر مرو = mrû که گفتن ایزدی است یعنی آنگاه که از گفتن پاگان و نیکان سخنی باشد فعل مرو بکار برند و هرگاه سخن از گفتن ناپاگان باشد فعل در = du آورده میشود .

۴- آینده = آپر = وایدوید = apara (در تأیید آپرا = وایدوید) در فرس هخامنشی نیز آپر = apara ، صفت است یعنی آنچه پس از این خواهد بود ، در پهلوی اپاریک = وایدوید = apârik بمعنی «دیگر» در بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز آمده .



- ۵ - بدبختی یا زبونی، تباهی، بیچارگی، پریشانی = خشيو **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** .
 xshyô ، در بند ۵ از هات ۳۲ نیز آمده، در گزارش پهلوی شیون **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** évān ،
 Bartholomae در این بند خشى **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** xshî و در بنده از هات ۳۲
 خشيو **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** xsyô نوشته، نخستین را بمعنی تنگدستی و نیاز گرفته و دومی
 را بمعنی تباہ کردن (Altiranisches Wörterb. Sp. 554)
 ۶ - تیرگی، تاریکی = تِمَنگَه **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** tamañh ، در بنده از هات
 ۴۴ نیز آمده، در پهلوی توم **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** tûm در فارسی تَم بمعنی پرده‌ای که در چشم
 کشیده شود، در تازی غشاوه گویند. ابن یمن گفته:
 نرگس نشان سروری اندر جبین تو بیند اگر چه در بصرش آفت تم است
 تِمَنگَه tamañh و تِمَنگَه **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** tamañha (تاریک) و تِمَنگَه و تِمَنگَه و تِمَنگَه
𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 tamañhvant (تاریک مند = تیره و تار) و تِمَس چیتهر
𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 tēmas-ēithra (تیره نژاد) در جا های دیگر اوستا بسیار
 آمده است.
 ۷ - بلند یا دراز = دَرِگ **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** darāga ، نگاه کنید بیادداشت
 شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰
 ۸ - دیرپایا = آیو **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** āyu (آیو **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** ayu) بمعنی سِن
 درباره ۱۴ تیریشث نیز آمده .
 ۹ - خورش بد = دوش خورته **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** dus. xvarətha ، در
 بند ۱۱ از هات ۴۹ و در بند ۶ از هات ۵۳ نیز از خورش بد که در روز پسین گناهکاران را پیش
 آورند، نیز یاد شده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره
 ۷ از بند ۸ از هات ۳۲
 ۱۰ - بانگ دریغ: بجای دریغ آوِیتان **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** avaētāt آمده
 و باواژه وَج **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** vaē که بمعنی سخن و گویش است به بانگ دریغ گردانیدیم،
 در بند ۶ از هات ۵۳ صفت ویوبرت **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** vayū-bərət نیز گویای



همین معنی است یعنی وای بر (= وای گو) ، واژه « وای » در فارسی که از اصوات است با واژه ویونی **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** . **vayōi** که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده یکی است و در آنجا مانند واژه اوئئات با واژه وچ آمده است . واژه اوئی **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **avōi** در یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید .

۱۱ - روزگار ، زندگی = **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **ahu** ، در یادداشت شماره ۲ از بند پیش گذشت .

۱۲ - دین = **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **daēnā** ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ همین هات .

۱۳ - کشانیدن یا رهبردن ، رهنمودن (**𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮**) = **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **ni** . در فرس هخامنشی **ni** ، در پهلوی نیتن **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **nitan** ، این لفظ در فارسی بجانمانده امادریازند ، چنانکه در نامه مینو خرد بسیار آمده است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات ۴۴

۱ - خداوندی = **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **xvâ-paithya** ، در گزارش پهلوی نفشمن پتیه **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** = خویش پتیه **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **xvêš-patih** ، جزء پسین از واژه پتیه **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **paiti** در آمده که در پهلوی پت **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** و در فارسی بد گویند چون سپهبد ، موبد ، درستبد . از واژه **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** = خویشبدی که بمعنی خود سروری است ، پادشاهی و خدیوی و خدایگانی و خداوندی اراده میشود .

۲ - رسا (تمام ، کامل) = **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **būri** (= بوئیری **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮**) . **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **būri**) ، در گزارش پهلوی **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **bavandak** ، در نامه پهلوی بندهش **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **bavandak-pâtixsâhîh** یعنی پادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژه اوستایی **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **xvâ-paithya** و صفت بوری میباشد . واژه بوری در پاره ۱ از یسنا . ۴ (هفت هات) با فعل **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **kar** (کردن) آمده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایان رسانیدن ، و در



گشتاسپ یشت پاره ۵ ۴ بمعنی فزون و فراوان است .

۳ - انبازی یاپیوستگی وییوند = سر 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 sar ، دربندهای ۸-۹ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۳ نیز آمده ، میتوان آن را بمعنی آمیزش و یگانگی گرفت ، سر sar نیز مصدر است بمعنی پیوستن و انجمن کردن . بواژه های از همین بنیاد در اوستا بسیار برمیخوریم ، چنانکه در گاتها : هات ۳۲ بند ۲ ، هات ۴۹ بند ۳ و بنده ، هات ۵۱ بند ۳ ، نگاه کنید به : Baunack Studien II S. 354

۴ - پایدار = 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 vazdvar ، در جا های دیگر اوستا بمعنی پایداری (دوام) است چنانکه در پاره ۴۴ از فرگرد نهم و ندیداد و در بهرام یشت پاره ۲۹ و یسنا ۴۸ پاره ۱۱

𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 vazdañh که در بند ۱۰ از هات ۴۹ آمده یعنی پایدار، بادوام . بیادداشت شماره ۸ آن بند نگاه کنید و نگاه کنید به :

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندری آس و وا کرناگل ، 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 را بمعنی رهبری گرفته اند ، نگاه کنید به : Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

۵ - بجای رسایی و جاودانی و راستی و توانایی و نیک منشی در متن : خرداد و امرداد و اردیبهشت (آت) و شهر یور و بهمن آمده ، در اینجا بمعنی این امشاسپندان اراده شده است ، بیادداشت شماره ۴ از بنده همین هات نگاه کنید .

۶ - بجای اندیشه هئینیو 𐬀𐬎𐬎𐬀 mainyu آمده و میتوان بمعنی روان گرفت ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰

۷ - دوست = اوروتَه 𐬀𐬎𐬎𐬀 urvatha ، در گزارش پهلوی نیز دوست 𐬀𐬎𐬎𐬀 ، در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۰ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ نیز آمده است .





بیست و دومین بند

۱ - پیدا = چیتھرا ۲۰۱۳۲. eithrâ (در تذکیر چیتھرَ
 ۲۰۱۳۲. eithra) صفت است یعنی هویدا، آشکار، بدیدار،
 در گزارش پهلوی پیتاک ۲۰۱۳۲. همین است که در فارسی چهر گویم بمعنی
 روی، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۶ از هات ۴۴ نیز آمده است. چیتھرَ اوَنگه
 ۲۰۱۳۲. eithra-avanh که در بند ۴ از هات ۳۴ آمده یعنی آشکارا
 یاری دهنده یا پیدا رامش بخشنده. از برای واژه اوَنگه ۲۰۱۳۲. eithra-avanh
 یاری، یاوری بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید. چیتھرَ eithra
 نیز در اوستا بمعنی تخمه و نژاد است چنانکه در بند ۳ از هات ۳۲ آمده است، در
 گزارش پهلوی توخمک ۲۰۱۳۲. در فرس هخامنشی نیز چیتھرَ بمعنی تخمه و نژاد
 است، از همین واژه است نام منوچهر که در اوستا منوش چیتھرَ ۲۰۱۳۲. Manus-eithra
 آمده یعنی ازبشت و تخمه و نژاد منوش، درباره ۱۳۱ فروردین یشت
 باین نام بر میخوریم (نگاه کنید بگفتار منوچهر در دومین جلد یشتها، گزارش
 نگارنده، ص ۵۰-۵۲). هوچیتھرَ ۲۰۱۳۲. hu-eithra صفت است، در تائیت
 هوچیتھرَ ۲۰۱۳۲. hu-eithrâ یعنی خوب نژاد یا نیک بنیاد چنانکه در یسنا
 ۵۸ پاره ۱ آمده و در گزارش پهلوی هو توخمک ۲۰۱۳۲. hutoxmak شده، هوچیتھرَ
 درباره ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر و خوشروی یا نیک نژاد و خوب پیوند، هوچیتھرَ
 Hu-eithrâ نیز نام دختری است (کنیزک) در پاره ۱۴۱ فروردین یشت در میان
 گروهی از کنیزکان دیگر ستوده شده است.

هوچیتھرَ در فارسی هژیر شده نام یکی از دلاوران است، همچنین هژیر بمعنی
 نیکو و خوب و پسندیده است:

یکی نامه بنوشت خوب و هژیر سوی نامور خسرو دین پذیر
 (دقیقی در شاهنامه)

از برای واژه هو ۲۰۱۳۲. hu که بمعنی خوب و نیک و نغز و زیباست بیادداشت
 شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید (هژیر بضم هاء درست است نه بفتح آن).





۱۴۱

یسنا ، هات ۳۱ ، بند ۲۲

۲ - نیک اندیش = هودا ۳۳۳۳ hu-da نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ - همچنان = یتهنا ۳۳۳۳ yathanâ از قیود و از حروف ربط است، در گزارش پهلوی گاهی به چگونگی ۱۳۳۳ و گاهی به ایدون ۳۳۳۳ گردانیده شده است ، در بند ۱۰ از هات ۴۳ نیز آمده است .

۴ - آگاه گردیدن ، شناختن ، دانستن (۳۳۳۳ ۳۳۳۳) = وید ۳۳۳۳ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸

۵ - ضمیر «او» بر میگردد به « نیک اندیش » که از آن زرتشت اراده شده : اوست که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی و کشور مینوی جاودانی اهورا مزداست .

۶ - از کشور نیک ، کشور آسمانی یابادشاهی مینوی مزدا مراد است .

۷ - نگاهداری کردن یا برپا داشتن و برگرفتن (۳۳۳۳ ۳۳۳۳) = هپ ۳۳۳۳ hap ، در گزارش پهلوی همین بند به گرفتن ۳۳۳۳ گردانیده شده ، در بند ۴ از هات ۴۳ نیز بآن بر میخوریم .

۸ - کار گزارتر = وازیشت ۳۳۳۳ vâzišta صفت تفضیلی است از مصدر وژ ۳۳۳۳ vaz ، در یسنا ۳۶ (هفت هات) پاره ۳ معنی کار سازتر از آن بر میآید . وازیشت در بند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در پاره ۴ از یسنا ۷۰ صفت استی ۳۳۳۳ asti (یاور) آورده شده است، بسیاری از دانشمندان آن را به معنی سودمند گرفته اند ، هر چند که این معنی بسیار مناسب میافتد اما بانگاه بریشه واژه که وژ ۳۳۳۳ vaz باشد، بهتر دانسته بجای آن « کار گزار » آوریم .

وژ ۳۳۳۳ vaz در اوستا همان است که در پهلوی وزیتن ۳۳۳۳ و در فارسی وزیدن گوئیم و از برای باد بکار بریم ، اما در اوستا این واژه بمعنی راندن و رفتن و در آمدن و برانگیختن و کشیدن و گردانیدن و تاختن بسیار آمده، در پاره ۳۳ تیریشت از برای وزش باد بکار رفته ، در پاره ۱۱ آبان بشت از برای گردونه بکار رفته یعنی گردونه





راندن، دربارهٔ ۵۸ بهرام یشت از برای سپاه بکار رفته: پی کردن سپاه، از پی لشکر راندن، دربارهٔ ۴۷ مهریشت از برای اسب آمده: اسب برانگیختن، درباره‌های ۲-۲۷ بهرام یشت از برای باد و گاو و اسب و شتر و گراز و جوانمرد پانزده ساله و مرغ شاهین و میش و بز و مرد دلیر بکار رفته، بمناسبت هر يك از آنها باید در فارسی به وزیدن، در آمدن، روی نمودن، خرامیدن، تاختن، پریدن برگردانیم. در بند ۵ از هات ۵۳ بمعنی بشوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است.

وز vaz در اوستا از برای هر آن فعلی که افادهٔ جنبش کند بکار رفته است.

۹ - یاور، یار، پیرو = استی مدد د. asti در هات ۳۳ بند ۲، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۹ بند ۱۱ نیز آمده از مصدر آه. اس-ah بودن، هستن در آمده است. استی asti مانند واژهٔ «است» مدد د. ast که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۲۸ یاد کردیم بمعنی «است» و استه و هسته و استخوان هم میباشد.





آهنودگات - یسنا، هات ۳۲

- نخستین بند
- ۱ - خ-واستن (۰۴۳۵۵۵۳۵) = یاس ۳۵۳۵۵۵۳۵
 yās، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۸
- ۲ - آزاده یا رزمی (= لشکری) و بزرگرو پیشوای دینی = خوئتو ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵
 xvaētu، وِرِزَنَ ۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵، vərəzēna، ائیریمَن ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵،
 airyaman، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (در جلد نخست).
- ۳ - آموزش = مَن ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ (۰۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵) mana پیمایش و اندازه و با
 جزء فرّ: ۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵ fra-mana در فارسی فرمان گویم و در فرس هخامنشی
 فرمان fra-māna از مصدر «ما» ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ mā در آمده که بمعنی اندازه گرفتن و
 پیمان کردن است و با جزء فرّ: فرما ۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵ fra-mā فرمان دادن، دستور
 دادن چنانکه در بند ۴ از همین هات آمده، مصدر «ما» در تصریف فعلهای فارسی چون
 فرماید، پیماید، آزماید، نماید بخوبی پیداست.
- ۴ - شادمانی، رامش = اورواژمن ۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵، urvāzəman، نگاه
 کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰
- ۵ - گماشته، فرستاده، پیک = دوت ۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵، dūta، همچنین دوتیه
 ۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵ dūtya که در بند ۱۳ از همین هات آمده.
- بجای دوت در بند ۸ از هات ۴۹، فرشت ۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵ frašta بکار
 رفته که بمعنی فرستاده و پیک است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از آن بند.
- ۶ - دورداشتن = داریو ۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵۱۵، (Inf.) dāryō از مصدر دَر و سَدَر،
 dar داشتن، نگاهداشتن، بازداشتن. نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از هات ۳۱





یادداشتهای پنج گانه

۱۴۴

- ۷ - بد خواستن ، دشمنی کردن ، ستیزیدن (**ویدرویش**؛ **دویدویش**) =
 دیشیش **ویدرویش** . daibish ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸
- دومین بند ۱ - یگانه ، پیوسته (**دوسد**؛ **دوسد**) از مصدر سر
دوسد . sar ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲۱ از هات ۳۱
- ۲ - خوب دوست = هوش هخی **دوسد** - **دوسد** . hus - haxi (صفت است) یارنیک بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (در جلد نخست) .
- ۳ - درخشان = خونوت **دوسد** - **دوسد** . xvanvant باشکوه ، در بند ۴ از هات ۵۳ نیز آمده ، در پخشهای دیگر اوستا خونوت **دوسد** - **دوسد** . xvanvant
- ۴ - پاسخ گفتن (**دوسد** - **دوسد**) = **دوسد** - **دوسد** . paiti-mrū ، یادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۵ - بجای پارسایی آرمیتی **دوسد** - **دوسد** . armaiti (آرمیتی **دوسد** - **دوسد** . armati) همان است که در بند های ۳ و ۷ از هات ۲۸ و در بند ۷ از هات ۳۰ و در بندهای ۴ و ۹ و ۱۲ از هات ۳۱ بآن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر نیز خواهیم برخورد و آن امشاسپند «سپندارمن» است اما در اینجا چنانکه در چند بند دیگر :
 هات ۴۴ بند ۱۰ - ۱۱ ، هات ۴۵ بند ۱۰ ، هات ۴۷ بند ۲ ، هات ۴۹ بند ۱۰ و بند ۱ ، هات ۵۱ بند ۲۱ ، هات ۵۳ بند ۳ و جز آن معنی این واژه مراد است .
- آرمیتی **دوسد** - **دوسد** . arəm یا آرمیتی **دوسد** - **دوسد** . arəm از قیود است بمعنی درست یا «آنچنان که شاید» خود جداگانه در گانهها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۸ از هات ۴۴ و بند ۱۱ از هات ۴۵ و بند ۱۴ از هات ۵۱ (در این بند پسین صفت است یعنی فرمانبردار)؛ دوم **دوسد** - **دوسد** . mati از مصدر **دوسد** - **دوسد** . man یعنی اندیشیدن که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ گذشت . آرمیتی رانیز بمعنی بردباری و سازگاری و فروتنی گرفته‌اند در برابر ترمیتی **دوسد** - **دوسد** . tarəmaiti که بمعنی بادسری و خیره سری و ناسازگاری و برتنی و سرکشی است و در بند ۴ از





هات ۳۳ آمده است ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نگاه کنید .
 واژه ترمنشت بروزن سرنوشت که در برهان قاطع بمعنی بدکرداری یاد شده
 همین واژه اوستایی است که در بازند ترمنش شده ، نگاه کنید بوژه پیری متی
 pairimati در بیادداشت شماره ۶ از بند آینده ، همچنین به بند ۴
 از هات ۴۵ نگاه کنید که در آنجا از آرمیتی ، زمین اراده شده است .
 آنچه‌انکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمیتی را بمعنی پارسایی گرفته‌ایم ، بجای
 وُهومَنَنگه **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** (اردیبهشت) و خشتَهَر **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** (شهریور) منش نیک و
 راستی و توانایی آورده‌ایم .
 ۶ - پاك (مقدس) = سینت **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** spanta ، این واژه در جزء
 چندین واژه فارسی بجای مانده چون اسفندیار و اسفنددانه و گوسفند و جز آن ، در جای
 دیگر از آن سخن داشتیم ، در گفتار امشاسپندان به سپند مینو نگاه کنید .
 ۷ - برگزیدن (**𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹**) = وَر **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** . var ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۱ - نژاد یا تخمه = چیتَهَر **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** eithra ، نگاه
 کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱ .

۲ - زشت ، بد ، تباه = آک **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** aka ، نگاه کنید بیادداشت شماره
 ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۳ - هستید = ستا **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** . از مصدر آه **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** . ah هستن ، بودن .
 ۴ - آنکس ، گرهم **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** . grahma میباشد که در بند ۱۲-۱۴ از همین
 هات یاد شده است ، از پیشوایان دیو یسناست .

۵ - بسی = مَش **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** . mas از واژه مَز **𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹** . maz که بمعنی
 مه و بزرك در بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

مَش در این بند ، چنانکه مز در بند ۱۱ از همین هات از قیود است یعنی بس ،



یادداشتهای پنج گاتها

بسی، بسا، بسیار، درپهلوی وَسْ 𐭕𐭆 𐭕𐭆 vas، مش دربنده از هات ۴۴ نیز آمده
واژه مَشت بفتح میم که در فرهنگها بمعنی انبوه و بسیار و پر یاد گردیده و در
فرهنگک جهانگیری بشعر شیخ سودان گواه آورده شده شاید پیوندی با واژه اوستایی
مش داشته باشد.

۶ - خود ستایی = پَیری متی 𐭀𐭎𐭎𐭏𐭎𐭎𐭎𐭎 pairi-mati از جزء پَیری
که در فرس هخامنشی پری pari و در فارسی پر که در جزء چند واژه چون پروریدن
و پراگندن و جز آن بجا مانده، و از واژه متی 𐭕𐭆 متی 𐭕𐭆 که در یادداشت شماره
۵ از بند ۲ همین هات یاد کردیم. جز همین یکبار، دیگر در گاتها با واژه پَیری متی بر نمیخوریم؛
در اردیبهشت یشت در پاره های ۸ و ۱۱ و ۱۵ پَیری متی pairimati (در نسخه
ببدل مئیتی 𐭕𐭆 مئیتی 𐭕𐭆 maiti) با تَرومتی 𐭕𐭆 تَرومتی 𐭕𐭆 که در یادداشت
شماره ۵ از بند پیش گذشت یکجا آمده و نام دیوی است، در گزارش پهلوی همین
بند ۳ از هات ۳۲ آپرمینشن 𐭀𐭎𐭎𐭏𐭎𐭎𐭎𐭎 apar-mênian (برمنش) آورده شده است.
۷ - پس اینچنین = ائییی 𐭕𐭆 ائییی 𐭕𐭆 aipi، در فرس هخامنشی آپی apiy، در
گزارش پهلوی همین بند و در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۷ از هات ۳۱ پس، از پس
آمده، در بند ۸ از همین هات و در بنده از هات ۴۸ نیز با واژه ائییی برمیخوریم یعنی
پس از این، آنچه پس از این خواهد بود یا آینده.

۸ - دیر باز = دئییتا 𐭕𐭆 دئییتا 𐭕𐭆 daibitâ (= دئیییتانا 𐭕𐭆 دئیییتانا 𐭕𐭆)
(daibitânâ)، در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۹ از هات ۴۹ نیز آمده، از قیود است.

۹ - کردار = شیئومن 𐭕𐭆 شیئومن 𐭕𐭆 syaoman یعنی کار و کردار و
رفتار، با واژه شیئوتهن 𐭕𐭆 شیئوتهن 𐭕𐭆 syaothana که در گاتها بسیار آمده
و در بند ۵ از همین هات نیز بآن برمیخوریم، یکی است. هر دو از مصدر شیو
𐭕𐭆 syu که بمعنی شدن و رفتار کردن است در آمده اند، یادداشت شماره ۸
از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ - هضم = هبتته 𐭕𐭆 هبتته 𐭕𐭆 haptatha، هبت 𐭕𐭆 هبت 𐭕𐭆.



hapta هفت، هیت دَس هفتاد = هفتاد haptadasa هفدهم .
 ۱۱ - بوم = بومی (بومی) būmī ، در فرس هخامنشی نیز بومی در سانسکریت
 بهومی bhūmī ، در پهلوی (۱۶۱) و در فارسی بوم یعنی خاک، زمین، کشور. این
 واژه در پارۀ ۱ از یسنا ۳۷ (هفت هات) نیز آمده و در پارۀ ۱۵ از یسنا تکرار شده است .
 در پارۀ ۳ از یسنا ۴۲ و در پارۀ ۲۶ زامیادیشث نیز بآن بر میخوریم ، بگفته بارتولومه
 Bartholomae گذشته از گاتها و هفت هات که آنهم در انشاء از گاتها شمرده میشود ،
 در جاهای دیگر اوستا واژه بومی (= بوم) رواج نداشته . پارۀ ۳ از یسنا ۴۲ ، از پارۀ
 ۱ از یسنا ۳۷ (هفت هات) برداشته شده و پارۀ ۲۶ زامیادیشث ، یاد آور بند ۳ از هات
 ۳۲ میباشد .

در گاتها واژه بومی (= بوم) با واژه هفتم بجای هپتو کَرشور
 هفتاد و سه و هفتاد و سه هفتاد و سه haptô-karəshvar که در تیریشث پارۀ ۹ آمده، بکار
 رفته است . کَرشور و هفتاد و سه هفتاد و سه karəshvar یا کَرشوان و هفتاد و سه هفتاد و سه .
 karshvan با واژه هفت در نامه مینوی بسیار آمده چنانکه در آبان یشت بارۀ ۵ ،
 تیریشث پارۀ ۳۳ و پارۀ ۴۰ ، مهریشث پارۀ ۶۴ ، زامیادیشث پارۀ ۸۲ ، یسنا ۶۱ پارۀ ۵
 و جز آن ، در اوستا از این هفت کشور باز نام برده شده ، چنانکه در مهریشث پارۀ
 ۱۵ و پارۀ ۱۳۳ ، رشن یشت پارۀ ۹-۱۵ و فرگرد نوزدهم و نددیداد پارۀ ۳۹ و در
 بسیاری از جاهای دیگر .

در بند ۳ از هات ۳۲ واژه بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده ، چنین مینماید
 که هفتمین کشور که در اوستا خونیرتهه هفتاد و سه هفتاد و سه x^vaniratha نامیده
 شده ، مراد باشد . خونیرتهه که کشور میانکی است سرزمین ایرانیان است ، چون در
 جاهای دیگر از هفت کشور سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید . در نامه سوشیانت
 بفهرست واژه هاگرد آورده نگارنده نگاه کنید و به بیست مقاله قزوینی جلد دوم
 باهتمام اقبال چاپ طهران ص ۳۰-۳۵

۱۲ - نامبردار = هفتاد و سه هفتاد و سه . دارای آوازه و نام ، خنیده (مشهور) ، از





تباه شدن ، بدتر رفتن در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۵۱ بند ۱۳ ، هات ۵۳ بند ۶ و در بند ۷ از همان هات ۵۳ با جزء آ س و پرا س س ل س د . parā بمعنی دچار گزند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جزء وی : یا - ی - س د . vi-nas بهمین معنی است ، از همین بنیاد است واژه نسو س د س د . nasu که در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگهای فارسی نسا بهمین معنی یاد گردیده و نسا سالار یعنی مرده کش ، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون گردیده و آسیب یافته ، نسو کش س د س د - و س د س د . nasu-kasha در پاره ۱۱ از فرگرد هشتم و نندیداد یعنی مرده کش ، همچنین مرده کش در اوستا ایسریستوکش و ل س د س د - و س د س د . iristô-kasha آمده چنانکه در پاره ۱۵ از فرگرد سوم و نندیداد . نسومنت س د س د س د س د . nasumant (در تأنیث س د س د س د س د . nasumaiti) که در پاره ۷۹ از فرگرد هشتم و نندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یا به لاشه و مردار آلوده . نسوسپیه س د س د س د س د . nasu-spaya که در پاره ۱۲ از نخستین فرگرد و نندیداد آمده یعنی لاشه بخاک کردن و مرده بگوز سپردن . نسو nasu نیز دیو لاشه و مردار است و باین معنی دروج نسو (و س د س د . druǰ) دیو دروغ لاشه در اوستا بسیار آمده نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس nas نیز بمعنی یافتن و به چیزی رسیدن و بدست آوردن و پذیرفتن است چنانکه در بند ۶ از همین هات و در بند ۱۶ از هات ۵۱

- پنجمین بند** | ۱ - گمراه کردن یا فریفتن (و س د س د س د) = دَب dab نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰
- ۲ - زندگی خوب = هوجیاتنی س د س د س د س د . hu-ǰyāti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰
- ۳ - جاودانی یا بیمرگی = امیرتات س د س د س د . amərətāt ، به یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .





یادداشتهای پنج ۴ آنها

۱۵۰

۴ - واژه ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مینیو ۶ مد {رود} mainyu آمده یعنی مینو، با صفت اکّ مدوسا aka یعنی بد و زشت، در پاره ۱۵ از یسنا ۱۹ اکّ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده، در اینجا این صفت با واژه مینیو مانند انگرو مینیو مدو {رود} . ۶ مد {رود} anrô-mainyu که در فارسی اهریمن گوئیم در برابر سپنتو مینیو مدو {رود} ۳۳ مد {رود} . ۶ مد {رود} spəntō-mainyu میباشد، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - ضمیر «او» بر میگردد به گرم ۶ مد {رود} ۱۳ Grəhna پیشوای کیش دیویسنا که در بندهای ۱۲-۱۴ یاد شده است.

۶ - تباهی = خشو ۶ مد {رود} ۱۳ xshayô، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱

۷ - آموزانیدن (۶ مد {رود} ۱۳) = فرجیت ۶ مد {رود} ۱۳ fra. eit، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱

۱ - بسیار، پر، بیش = پوراو ۶ مد {رود} ۱۳ paouru، پوراو ۶ مد {رود} ۱۳ pauru و پوراو ۶ مد {رود} ۱۳ paruru در **ششمین بند** اوستا بسیار آمده، در فرس هخامنشی نیز پوراو paruru، در پهلوی ۶ مد {رود} ۱۳ و در فارسی پر.

۲ - گناه = آئنگه ۶ مد {رود} ۱۳ aēnāh، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰

۳ - رسیدن (۶ مد {رود} ۱۳) = نس ۶ مد {رود} ۱۳ nas رسیدن، یافتن، بدست آوردن در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده، همچنین در بخشهای دیگر اوستا بهمین معنی آمده است چنانکه در فروردین یشت پاره ۵۸ و گشتاسب یشت پاره ۲۹، در یسنا ۲۳ پاره ۳ با جزه انیوی آمده: ۶ مد {رود} ۱۳ aiwinas، در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ همین هات گفتیم که نس nas نیز بمعنی برگشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن و تباہ گردیدن است.





- هفتمین بند** ۱ - هیچیک = نیچی (دوم) naēēi هیچکس، در بندهای ۶ و ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده.
- ۲ - دست بردن یا ورزیدن = ائوجوی مطهیر (Inf.) aoiōi، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶
- ۳ - کامیابی یا آرزوی رسیدن با آنچه خواهش است = هادرویا hādrōyâ
- ۴ - سود یا بهره و پاداش = جویا جویا (Jōyâ)، این واژه و واژه پیش همین یکبار در اوستا آمده است.
- ۵ - چنان، چون، چگونه = یائیش یائیش (yâis)
- ۶ - شنیده شده (وولاسد) (از مصدر سرو وولرد. sru، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰
- ۷ - در این بند چنانکه در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۹ از هات ۵۱ از آهن (= آینه) (ayanñ) یاد شده، در هات ۵۱ بند ۹ با صفت خشوست (xshusta) آمده که بمعنی روان است، در این بند ۷ از هات ۳۲ با صفت خون (xvaēn) آمده یعنی گداخته چنانکه در یادداشت شماره ۳ از بند ۳ از هات ۳۱ یاد کردیم، در روزپسین، در آزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاك از ناپاك شناخته خواهد شد. در بند ۹ از هات ۵۱ از آزمایش آهن روان و آذر افروزان هر دو با هم یاد شده، در بند ۳ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۴ از هات ۴۳ از آزمایش آذر جداگانه سخن رفت.
- ۸ - نوید دادن، آگاهانیدن (دوم) (دوم) (دوم) = سنگه (دوم) sañh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹
- ۹ - سرانجام = ایریخت (دوم) (دوم) (drixta)، در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده بمعنی انجام و فرجام و پایان است. در دومین فرگرد و ندیداد پاره ۴ ایریخت از برای ستارگان و ماه و خورشید آورده شده بمعنی نشستن یا نهفتن و فرو رفتن در برابر





سَدَا ۳۰۹۰۰ sadhâ که از برای بر آمدن و سرزدن و برخاستن ستارگان و ماه و خورشید آورده شده است . ایریخت از مصدر ریج (riç = ریج) ۳۰۹۰۰ ریج (riç) در آمده که در پهلوی (𐭮𐭲𐭯𐭭𐭲𐭭) و در فارسی ریختن گویم و از همین ریشه است واژه رَیخَنگَه ۳۰۹۰۰ ریچ (riç) . raēxənañh که در بند ۱۱ از همین هات و در بند ۷ از هات ۳۴ آمده ، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریخن (riç) آمده اما در توضیح افزوده شده خواستک ۳۰۹۰۰ یعنی خواسته، همین واژه است که در فارسی ریگ شده در واژه مرده ریگ که در فارسی مرده ری نیز آمده و در تازی میراث :

از خراج از جمع آری زر چوریگ آخر آن از توبماند مرده ریگ
(جلال‌الدین در منوی)

۱۰ - آگاه‌تر = ویدیشْت ۳۰۹۰۰ vaēdista ، صفت تفضیلی است از ویدونگه ۳۰۹۰۰ vidvañh آگاه، دانا . در جاهای دیگر اوستا ویدیشْت ۳۰۹۰۰ vaēdhista ، چنانکه در رشن یشْت پاره ۷ و در فرگرد هجدهم و ندیداد پاره ۷ . بمصدر وید ۳۰۹۰۰ vid آگاه بودن ، دانستن ، شناختن در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱ - شناخته شده یا شنیده شده و بگوش همه کس رسیده و مشهور گشته =
هشتمین بند | سراوی ۳۰۹۰۰ srâvi از مصدر سرو ۳۰۹۰۰ sru شنیدن . نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۲ - جم = یم ۳۰۹۰۰ yima در گاتها بیش از همین یکبار نیامده ، اما در پخشهای دیگر اوستا بسیار یاد شده و بسا با صفت خَشِئْت ۳۰۹۰۰ xshaēta آمده که بمعنی درخشان و درفشان و روشن است . خَشِئْت در فارسی شید شده :
برزم اندرون شیر باینده‌ای بیزم اندران شید تابنده‌ای (فردوسی)
همین صفت است که با جم آورده شده جمشید و با واژه خور ، خورشید گویم برابر هوَر خَشِئْت ۳۰۹۰۰ - ۳۰۹۰۰ hvarə-xshaēta که در اوستا آمده





۴ - ویونگهان = ویونگهوش وایه «مذس» درجیه vivanhusha صفت است یعنی از پشت ویونگهونت وایه «مذس» درجیه vivanhvant که نام پدر جمشید است و در نامه دینی هندوان ویوسونت vivasvant آمده چنانکه جم دروید یم میباشد، در نخستین جلد یشتها صفحه ۱۸۰-۱۸۸ از او سخن داشتیم، در این جلد باز از او یاد خواهیم کرد. در اینجا از برای روشن کردن معنی این بند گوئیم: مقصود این نیست که گوشت خوردن گناه است، زیرا در آیین مزدیسنا چنین فرمانی نیامده است. آنچه مایه ناتوانی و رنجوری باشد در دین زرتشتی نکوهیده و گناه است، بی زن و فرزند بسر بردن و بخانه وزندگی پشت پازدن و از تن پروری و تنبلی دچار بدبختی وینوایی گردیدن و از نخوردن رنجور و ناتوان شدن و سست اندیش گردیدن نکوهیده است، در پاره های ۴۷-۴۸ از چهارمین فرگرد و ندیداد آمده: « بدرستی بتو گوئیم، مرد زن گرفته را برتری میدهم، ای سپیتمان زرتشت، بآن کس که زن نگرفته زندگی کند، آن خان و مان دارنده را [برتری دهم] بآن کس که خان و مان ندارد، کسی را که فرزند دارد [برتری دهم] بآن کس که بی فرزند است، توانگر را [برتری دهم] بآن درویش، و از دو مرد آنکه شکم بگوشت انباشته (گوشته خوار)، منش پاک بهتر دریافته تا آنکس که نه اینچنین کرده (نگاه کنید بجلد و ندیداد).

از بند ۸ از هات ۳۲ برمیآید که از گوشت خورش ساختن نیز بجمشید پیوسته است چنانکه در داستان ما آمده جمشید نخستین کسی است که آهن نرم کرده، ابزار جنگ چون خود و زره و جوشن ساخت، از اوست که از گیل و خشت سرای و کاخ و گرما به ساختن آموختند، اوست که سیم و زر از خارا و گوهر از دریا بر آورد، اوست که از گیاه بویهای خوش بیرون آورد و رنگهای گوناگون هویدا ساخت، اوست که از برای هر درد درمان جست، اوست که کشتی باب انداخته از کشوری بکشور دیگر شتافت. در گفتار پیشه‌وران گفتیم که بخش کردن مردمان را بچهار گروه چون پیشوایان و لشکریان و کشاورزان و دستورزان نیز بجمشید پیوسته‌اند. در شاهنامه و طبری و جز آن، جایی ندیدم که گوشت خوردن را هم، جمشید ب مردم آموخته باشد. مانند بند ۸





۷- گوشت = گشو 𐭪𐭥𐭥. gao، همین واژه نیز در اوستا از برای سراسر چارپایان سودمند و بویژه گاو و همچنین بمعنی شیر و گوشت آمده، بنخستین جلدیسننا صفحه ۱۳۱ نگاه کنید. در گزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ۳۲ بسریا ردلم basryā (= گوشت 𐭪𐭥𐭥) آمده است.

۸- خوردن (𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥) = خور 𐭪𐭥𐭥. xvar، خور نیز صفت است چنانکه در آش خورتم 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥-𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥. as-xvarəta در پاره ۲۰ از فرگرد سوم یعنی پرخوارترین، از واژه آش خور 𐭪𐭥𐭥𐭥. as-xvar درست برابر واژه خوار در فارسی چون پرخوار و گوشتخوار و گیاهخوار و لاشخوار و جز آن. از همین بنیاد است خورته 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥. xvarətha که در بند ۱۱ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۴۸ آمده یعنی خورش (نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۲۰ از هات ۳۱)، این واژه با خوال فارسی که بمعنی خورش است، یکی است، خوالیگر یعنی خورشگر (آشپز).

پر از درد خوالیگران را جگر پر از خون دودیده پر از کینه سر (فردوسی)

۹- آنان، این ضمیر بر میگردد به گناهکاران.

۱۰- پس از این = آپی 𐭪𐭥𐭥. aipi، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۳ از همین هات.

۱۱- باز شناختن (𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥) = وی چیتیه 𐭪𐭥𐭥𐭥. vicitha، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱- آموزگار بد = دوش سستی 𐭪𐭥𐭥𐭥. dus-sasti، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

نهمین بند

۲- گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سرونگه 𐭪𐭥𐭥𐭥. sravañh، در بند آینده نیز آمده، بمعنی آموزش دینی و ستایش هم میباشد چنانکه در بند ۱۵ از هات ۳۴، از اینکه در اینجا بمعنی گفتار ایزدی و سخن مینوی و آموزش دینی گرفته شده، از توضیحی که در برخی از جاها در گزارش پهلوی بآن داده شده



نیز بخوبی پیداست و آن توضیح عبارت است از واژهٔ اپستاک *سرو دد سو* (اوستا) یا اپستاک و زندکسه از برای روشن کردن معنی پس از واژهٔ سروب *دودر* (گفتار، سخن) افزوده شده است. (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۸)

واژهٔ سروا که در فرهنگهای فارسی بروزن پروا یاد شده و به معنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده، ناگزیر با واژهٔ اوستایی سرونگه یکی است. شمس فخری گفته:

علو پایهٔ قدرش از آن بلند تر است که فکرهمچو منی اندر آن کند سروا بیادداشت پارهٔ ۴۵ از فرگرد چهارم و ندیداد نیز نگاه کنید.

۳ - تباه کردن (*دو دد سو*) = *مرد سو* *marəd*، دربند های ۱۰-۱۲ از همین هات نیز آمده، در معنی با واژهٔ مرنج *سو سو* *marəpə* که در شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن داشتیم یکی است و از همان بنیاد است و در گزارش پهلوی مانند واژهٔ مرنج به مورنجینتن *سو سو* *murnjēnitan* گردانیده شده یعنی میرانیدن، نابود کردن، کشتن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۴۶

۴ - خرد = *خر تو* *سو سو* *xratu* مانند بند ۴ و بند ۱۴ از همین هات

۵ - زندگی = *جیاتو سو سو* *jyātu*، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۱

۶ - آموزش = *سنگهن سو سو* *sənghəna*، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۷ - بازداشتن = *آپیم سو سو* *apa-yam*، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱

۸ - دارایی، توانگری = *ایشتی سو سو* *īstī* در اوستا بسیار آمده، از



آن بخشایش ایزدی اراده میشود. در گاتها: هات ۳۴ بنده، هات ۴۴ بنده ۱، هات ۴۶ بند ۲ و بند ۱۶ و بند ۱۸، هات ۴۸ بند ۸ و جز آن از مصدر ايس و هو is (= ايس = ايس) در آمده که بمعنی توانا بودن است، (نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸)

این واژه در گزارش پهلوی نیز ایشتی بهشتی یا ایشتی بهشتی است. *īstī* شده یعنی همان واژه اوستایی بکاررفته و نیز بخط اوستایی نوشته شده ولی در چند جا از برای توضیح افزوده شده خواستک *xvâstak* یعنی دارایی (دولت) و بساهم بمعنی خواهش گرفته شده و بجای آن «خواست یا خواهد» آورده شده است.

۹ - بلند = برخد *bəræxdhā*، در تأیید برخدا *bəræxdhā*، صفت است (اسم مفعول از مصدر برج *barəj*) در گزارش پهلوی آرژوک *âržök* (آرزو) و ارژانیک *aržānik* (ارزانی) آمده و در توضیح افزوده شده اپایشنیک *apāyisnik* یعنی بایستی از مصدر اپایتن *apāyitan* که در فارسی بایستن گویم. واژه ارژانی و بایستن در گزارش پهلوی تا اندازه ای معنی واژه اوستایی برخد *bəræxdhā* رامیرساند و از ریشه این واژه که گفتیم مصدر برج *barəj* میباشد، معنی روشن تر میشود. فعل برج در اوستا بسیار آمده و در گزارش پهلوی بورژیتن *buržitan* شده. باین مصدر که بایستی در فارسی برزیدن باشد، نگارنده در جایی برنخورده اما واژه برز بمعنی شکوه و بزرگی و فرّ و بمعنی بلند و رسا و کشیده بالا در فرهنگ (ادبیات) مابسیار بکار رفته:

یکی اسب خواهم کجا گرز من کشد با چنین فره و برز من (فردوسی)
نگاه کنید بواژه هرا برز آیتی *harā - bərəzaiti*

یعنی البرز در جلد دوم یشتها ص ۳۲۴

برج *barəj* بمعنی بلند داشتن، ارجمند و گرامی داشتن یا ارج و پایه کسی یا چیزی را شناختن و خوش آمد گفتن است چنانکه در پارۀ ۹ مهریشت و پارۀ ۱۱ از یسنا





۶۵ وجز آن .

صفت برخذَ bərxəzdha در گاتها بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳۴ بند

۹، هات ۴۴ بند ۷، هات ۴۸ بند ۶، هات ۵۱ بند ۱۷

۱۰ - سخن = اوخذَ 𐬨𐬀𐬎𐬌 ux̄dha، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳

از بند ۶ از هات ۲۸

۱۱ - بجای روان مَینو 𐬨𐬀𐬎𐬌 mainyu (مینو) آمده، در اینجا بمعنی

روان یانهاد ودل است : یعنی باسخنانی که اذلم برخاسته بنزد شما گله میبرم .

۱۲ - گله گزاردن (𐬨𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌) گَرَزَ 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌، نگاه

کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۹

۱ - کسی : در متن مانا 𐬨𐬀𐬎𐬌 mānā آمده اما باید دو واژه باشد واز

همدیگر جدا گردد : «ما» «نا» mā . 𐬨𐬀𐬎𐬌 ، nā . 𐬨𐬀𐬎𐬌

دهمین بند

«ما» از حروف تأکید است، از برای نمودن اهمیت سخن ویا از

برای نیروبخشیدن بجمله آورده میشود، در بند ۹ ودر بند ۱۱ همین هات نیز آمده ودر

بسیاری از بند های دیگر گاتها (مشتبه نشود باحرف نفی «ما» mā که در یادداشت

شماره ۴ از بند ۷ از هات ۳۱ گذشت) .

«نا» از واژه نر 𐬨𐬀𐬎𐬌 nar میباشد که در فارسی نیز نر گوئیم یعنی مرد،

در جای دیگر گفتیم که بمعنی کس، کسی، هم بکاررفته است.

۲ - چارپا = 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌 . از واژه گَشُو 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌 gao بمعنی سراسر

چارپایان سودمند و بویژه گاو است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۸

همین هات .

۳ - خورشید = 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌 hvar . در سانسکریت سَوَر svar، در

فارسی هور :

ز شبگیر تا سایه گسترده هور همی آن بر این این بر آن کرد زور (فردوسی)

همین واژه نیز بهیئت خون 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌 xvan آمده چنانکه در بند ۳ از هات ۴۴ ودر بند





۲ و بند ۱۰ از هات ۵۰ (۰۵۳۴۳) ، از همین هیئت است خور در فارسی . واژه هور
بسا در اوستا با صفت خشیت آمده : هور خشیت ۰۵۳۴۳ - ۰۵۳۴۳ ص ۵۰ .
hvarə-xshaēta ، در فارسی خورشید گوئیم . نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند
۸ همین هات و یادداشت شماره ۶ از بند ۱۶ از هات ۴۳

۴ - زشت : در متن آجیش ۰۵۳۴۳ acista آمده و این صفت تفضیلی

است یعنی زشت تر و بدتر ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۳۰

۵ - یاد کردن ، گفتن ، نامیدن ، خواندن (۰۵۳۴۳) = ائوج

۰۵۳۴۳ . aōj ، در بند ۸ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده ، با جزه پییری

۰۵۳۴۳ . pairi بمعنی فرمودن است چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۳

۶ - دیده یا چشم = اش ۰۵۳۴۳ . ash ، در بند ۸ از هات ۳۱ دیدیم که چشم

در اوستا چشم ۰۵۳۴۳ . eashman میباشد ، همچنین در اوستا واژه دئپهر

۰۵۳۴۳ . dōithra بمعنی چشم است اما این واژه در جایی بکار رفته که سخن

از آفریدگان ایزدی است ، در جایی که سخن از آفریدگان ناپاک اهریمنی است ،

واژه اش ۰۵۳۴۳ . ash میآید ، خشوش اش ۰۵۳۴۳ - ۰۵۳۴۳ . xshvas-ashi یعنی

شش چشم ، در پارۀ ۸ از بسنا ۹ از دهاک (ضحاک) چنین نامیده شده است . در نخستین

جلد بسنا صفحه ۲۳۳-۲۳۸ از واژه های ایزدی و اهریمنی سخن داشتیم ، در اینجا چون

بواژه اش برخوردیم چند واژه دیگر را یاد آور میشویم ، از آنهاست آه ۰۵۳۴۳ .

āh (۰۵۳۴۳) که در بند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم بمعنی دهان است ، از برای

دهان آفریدگان ناپاک اهریمنی زفر ۰۵۳۴۳ . zafar آمده ، واژه ای که در

فرهنگ ها نیز بجا مانده است ، فرخی گوید :

خدای خوانند آن سنگ را همی شمنان چه بپهده سخن است این که خاکشان بزفر

زست ۰۵۳۴۳ . zasta که در بند ۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم یعنی

دست ، از برای آفریدگان پاک میآید ، دست نایاکان اهریمنی گو ۰۵۳۴۳ . gav خوانده

سده است و جز آن ، همچنین است در بسیاری از فعلها : دور ۰۵۳۴۳ . dvar که





در بند ۶ از هات ۳۰ آمده مصدری است که از برای رفتن ناپاکان بکار برده شده در برابر گم gam گامیدن و رفتن که از برای آفریدگان پاک میآید و جز آن .

۷ - دیدن (𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀) = وین 𐬵𐬀𐬎 ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۸ - بخرد یا دانا = داتپه 𐬢𐬀𐬎𐬎𐬀 ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۹ - کشتزار = واستر 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۱۰ - بیابان کردن ، ویران کردن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀) = وپ ، باجزء وی = 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 ، در گزارش پهلوی به ویاپانینیتن 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 گردانیده شده و در توضیح افزوده شده تباه کردن . در یسنا ۱۲ پاره های ۲ - ۳ وی واپ 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 یعنی ویرانی ، در گزارش پهلوی ویاپانیه 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 شده است .

۱۱ - بجای تیر زین در متن ودر 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 vadar آمده ، در پاره های ۳۰-۳۲ از یسنا ۹ نیز بان برمیخوریم ، در سانسکریت ودهر vadhah سلاح مخصوص ایندر Indra میباشد . این واژه را برخی گردانسته و برخی بمعنی مطلق سلاح گرفته اند ، ودر یکی از ابزارهای جنگ و با واژه ودر 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 vada که در پاره ۷ از فرگرد ۴ وندیداد آمده ، پیوستگی دارد . بگمان نگارنده ودر باید تبر زین باشد یا ابزاری مانده آن ، در جای دیگر از همه ابزارهای جنگ که در اوستا یاد شده سخن خواهیم داشت .

۱۲ - کشیدن ، آختن ، آهیختن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀) = ویزد 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 ، در پاره ۳۱ از یسنا ۹ با جزء ایوی آمده : 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 aiwi-vôizdaya که با واژه کیمرد 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 kamərəḥha (سر) بکار رفته یعنی سر بر افراختن ، سر بلند کردن .





یازدهمین بند | ۱ - بسی = مز ۶ سک maz ، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۲ - اندیشیدن = چیت ۴۲۲ . eit ، یادداشت شماره ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - کدبانو و کدخدا : آنگوهی ۴۳۳ . anuhi = بانو . انگهو ۴۳۳ . anhu (= آهو ۴۳۳ . ahû) = سرور، خدایگان درگزارش پهلوی به کدبانو و کدخدا گردانیده شده ، بگفته گیلدner Geldner در این بند زن و مردی از يك خاندان بزرگ مراد است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۹ .

۴ - بازداشتن یا برکنار کردن = آپیتی ۴۳۳ . apayēiti از مصدر آپ یم ۴۳۳ . apa-yam ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱ .

۵ - بجای رسیدن وید ۴۳۳ . vaēda آمده که بمعنی یابندگی و رسیدگی است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ همان هات .

۶ - واژه‌ای که به بخشایش گردانیدیم در متن ریختنگه ۴۳۳ . raēxənañh آمده ، همان است که در یادداشت شماره ۹ از بند ۷ از هات از آن سخن داشتیم و گفتیم بمعنی میراث است . چنانکه از این بند ۱۱ از هات ۳۲ پیداست ، از این واژه میراث ایزدی مراد است یا بخشایش مینوی .

۷ - روگردان ساختن یا سرپیچیدن و نافرمانی کردن = ۴۳۳ . rash که در فارسی ریش کردن و زخم زدن و آسیب رسانیدن است و در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۳۰ از آن سخن داشتیم ، در نیامده .

بارتولومه آنرا از مصدر ره rah (= ۴۳۳ . rañh) دانسته و بمعنی ای





۱۶۴

یسنا، هات ۴۴، بند ۱۴

که یاد کردیم گرفته است. در بند ۱۲ از همین هات râresha و در بند ۴ از هات ۴۷ râresha آمده، رارش râresha که در بند ۲ از هات ۴۹ آمده صفت است یعنی روگردان، سرپیچان.

در سر و شیش هادخت بازه ۶ واژه râresyêinti را نیز یاد آور میشویم
دوازدهمین بند ۱ - گفتار یا آموزش و آیین = sroṅkə در râresyêinti .
 sravanāh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از همین هات.

۲ - بجای نفرین aka آمده یعنی بد و زشت و نکوهیده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰.

۳ - خروش شادمانی یا آواز و فریاد شادی = اورواخش اوختی urvāxs-uxti در râresha - در râresha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۴ - تباہ کردن یا میرانیدن و کشتن = marəd همان است که در بندهای ۹-۱۱ از همین هات بآن برخورديم.

۵ - برتری دادن (یا var) = var ، باین واژه بمعنی گرویدن و برگزیدن و دین پذیرفتن بسیار برخوردیم، در اینجا بمعنی برتری دادن نیز همان معنی را می‌رساند. نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۶ - خواستار یا جويا = ishan از مصدر ایش ish ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸.

سیزدهمین بند ۱ - کشور = xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

۲ - خان و مان = dēmāna در اینجا باواژه های بدتر منش آمده، و از آن دوزخ اراده شده، در بند ۱۵ از همین هات باواژه های منش نیک آمده بهشت مراد است. در بند ۳ از هات ۳۳ «چمن راستی و منش نیک» بمعنی فردوس آمده است، بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ و بیادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.





یادداشتهای پنج گانه

۱۶۴

- ۴ - فرود آمدن، رسیدن (رسیدن) از مصدر هَنت (از مصدر هَنت) .
 hant ، دربند ۲ از هات ۵۰ با جزء نی : (رسیدن) ni-hant آمده ، همچنین
 هَنت hant در تأیید هائیتی رسیدن . haiti یعنی بونده ، از مصدر آه رسیدن .
 ah هستن ، بودن .
- ۴ - تباہ کننده = مَرختر (رسیدن) . maraxtar از مصدر مَرخج
 مارخج ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ .
- ۵ - جهان = آنگهو (رسیدن) . anhu ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴
 از بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۶ - ناله بر آوردن، گله کردن (رسیدن) = گرز (رسیدن) .
 garaz ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از همین هات .
- ۷ - آرزو یا خواهش و کام = کام (رسیدن) . kama ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .
- ۸ - پیک یا گماشته و فرستاده = دوتیه (رسیدن) . dutya ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۵ از بند ۱ همین هات .
- ۹ - پیغمبر = ماتهرن (رسیدن) . mathran ، نگاه کنید یادداشت شماره
 ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ .
- ۱۰ - نگرستن (رسیدن) = درس (رسیدن) . daras ، نگاه
 کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۱۱ - راستی = اش (رسیدن) . asha ، از این واژه سرای راستی یعنی بهشت
 اراده شده در برابر در وجودمان (رسیدن) . drûjô-damâna یعنی
 خان ومان دروغ یا دوزخ .
- ۱۲ - بازداشتن (رسیدن) = پا (رسیدن) ، دربند های ۴ و ۸ از هات
 ۴۶ نیز بهمین معنی است ، در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گفتیم که
 این واژه بمعنی نگاهداشتن و پاییدن است .





۱ - ستم، آزار = آ - هُویتِهَوئی سَم یَدَن یَر . ā-hôithôî ، در نسخه

بدل‌ها با املاء‌های مختلف نوشته شده، با تولوجمه Bartholomae چهاردهمین بند
مصدرها hâ(y) را ریشه این واژه دانسته، در یادداشت شماره

۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ از این مصدر یا «هی» سَم . hi که بمعنی بستن و بند کردن و بستوه آوردن و بتنگ آوردن و فشار دادن و ناچار ساختن است سخن داشتیم، بآن نگاه کنید.

۲ - ضمیر وی بر میگردد به ماتتَهَرَن mathran = پیغمبر که در بند پیش گذشت.

۳ - کوی و مدو kavi، در فارسی کی گویم (کیانیان): عنوانی است چون فرمانده و سردار و خدیو، در اینجا از کویها سران و بزرگان آریاییهای دیویسنا اراده شده، جداگانه از کوی و گرهمَ سَم یَدَن گره‌ما grähma که از پیشوایان دیویسنان هستند سخن رفت.

۴ - دیر باز = فرایدیوا سَم یَدَن فرایدیوا fraidivâ از قیود است برابر pradivi, pradivah در سانسکریت:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 983

۵ - بجای خرد خرتو سَم یَدَن xratu و بجای ورج ورجنگه سَم یَدَن varəšan̄h آمده که در فارسی ورج گویم بمعنی پایه و رتبه، معزی گوید: ای بوج و کامرانی ثانی اسفندیار وی بعدل و نامداری نایب نوشیروان (فرهنگ جهانگیری)

ورجنگهوت سَم یَدَن varəšan̄hvant که در پاره ۴۹ تیر یشت و در پاره ۷۲ زامیاد یشت و جز آن آمده یعنی ورجمند یا نیرومند و بلند پایه و بزرگوار.

۶ - فرو نهادن، پایین گذاردن، زیر گذاشتن (سَم یَدَن) از مصدر دا با جزء نی: سَم یَدَن ni-dā، در بند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۳ از هات ۴۹





نیز آمده .

۷- بر آن شدن (*yaēdē*) = ویس *yaēdē* (*vis*) = ویس ، در اوستا بسیار آمده ،
 پیاره ۱ از سومین کرده و سپرد نگاه کنید .

۸- یاری کردن = *avō* . *yaēdē* از مصدر *avō* ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۹- کشتن = *jaidyāi* (*Inf.*) *jan* از مصدر *jan* ، در فرس هخامنشی نیز *jan* ، در پهلوی زتن *jan* و در فارسی زدن .
jan بمعنی زدن و کشتن و برانداختن در اوستا بسیار آمده و واژه‌هایی که از آن
 در آمده نیز بسیار است .

۱۰- واژه‌ای که به «مرگ‌زدای» در آوردیم در متن دور *durosha* و در *durosha* .
dūra آمده ، صفت است و از دو جزء ساخته شده : نخست دور *dūra* .
 در فرس هخامنشی نیز دور *dūra* همان است که در فارسی دور گویم ، جداگانه در
 بند ۱ از هات ۴۵ و در بسیاری از جا های دیگر اوستا نیز آمده است؛ دوم *durosha* .
aosha که بمعنی تباهی و نیستی و مرگ است، *durosha* .
aoshanh که در بند ۱ از هات ۴۹ آمده بهمین معنی است . *aoshanhvōnt*
aoshanhvanti (در تائیت *aoshanhvanti*) در تائیت *aoshanhvanti* .
durosha (*durosha*) یعنی مردنی ، در گذشته ، نیست شدنی ، آسیب یافتنی
 چنانکه در پاره ۵۰ از فرگرد چهارم و نندیداد آمده . واژه *durosha* با «ا» که از ادوات
 نفی است : *durosha* یعنی تباه نشدنی، مرگ ناپذیر چنانکه در مهر
 یشت پاره ۱۲۵ . در پهلوی اوش *ōs* یعنی مرگ و نیستی، صفت دور *durosha* در
 جا های دیگر اوستا چندین بار از برای هوم آورده شده چنانکه در پاره ۲ از یسنا
 ۹ در گزارش پهلوی همان پاره این صفت چنین تعریف شده :

سج ۵۳- *durosha* د *durosha* *durosha* یعنی «کو اوش از روان مردمان





دور دارد « این تعریف درست است در فارسی نیز میتوان آن را به دور دارنده هوش گردانید . هوش با واو مجهول بمعنی مرک و نیستی است ، فردوسی گوید :

نگه کن که هوش تو بردست کیست ز مردم نژاد از ز دیو و پری است
فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید :

چرا با من بتلخی همچو هوشی که با هرکس بشیرینی چو نوشی
همچنین این واژه با حرف نفی « آ » : آن توش an-aosha در فارسی بجامانده
و آن لغت انوشه است :

بدو گفت پیران که ای شهریار انوشه بزی تا بود روزگار (فردوسی)
انوشیروان = انوشه روان یعنی روان آسیب ناپذیر یا جاودانی . نوش در
فارسی که بمعنی آشام بیماری یا آب زندگی است ، (نوشدارو ، درمان بیماری)
با واژه آن توش = انوشه یکی است . در اینجا باید یاد آور شویم که واژه هوش با
واو معروف بمعنی بخردی و فرزاندگی و زیرکی و گریزی بواژه اوستایی اوش 𐎠𐎣𐎷
ush پیوسته است . اوش در اوستا که همیشه بهیئت تشبیه آمده : اوشی 𐎠𐎣𐎷𐎡𐎴
ushi بمعنی دوگوش است چنانکه در هر مزدیشت پاره ۲۷ و بهرام یشت پاره ۵۶
و جز آن ، همین واژه نیز در اوستا بمعنی هوش است ، چنانکه در یسنا ۶۲ پاره ۴
و ویسپرد کرده ۱۵ پاره ۱ و جز آن .

گفتیم در پاره ۲ از یسنا ۹ صفت دور توش dūraosha صفت هوم است ، همچنین
است در پاره های ۴ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از همان یسنا و در پاره ۲۱ از
یسنا ۱۰ و در پاره های ۳ و ۱۰ از یسنا ۱۱ .

چنانکه میدانیم این سه هات از یسنای ۹-۱۱ در باره گیاه و فشرده هوم است ،
هوم نیز در یسنای نهم فرشته آسا با پیغمبر ایران در گفتگو است ، در سراسر اوستا
(بجز گاتها) از مراسم هوم سخن رفته اما در گاتها که از سرود های خود پیغمبر است
از هوم 𐎠𐎣𐎷𐎡𐎴 haoma (نزد برهمنان سوم soma) یاد نشده و نه در هفت
هات یعنی یسنا ۳۵ - ۴۱ که پس از گاتها کهنترین بخش نامه مینوی است . چون صفت



دور دارندۀ مَرک یا مَرک زَدای همیشه درسه هات از یسنا ۹ - ۱۱ از برای هوم آورده شده ، میتوان گفت که پیغمبر ایران در بند ۱۴ از هات ۳۲ از این صفت هوم را اراده کرده و نکوهیده است از اینکه آریاییهای دیویسنا در مراسم سوم (soma = هوم) بفرمان پیشوایانشان بیپوده خون چارپایان ریزند باین امید که پروردگاری ییاری آنان خواهد آمد ، به بند ۱۰ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید .

۱۱ - برانگیختن (ددس ددس ددس) = سَوج ددس ددس ، saoc ، یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - از اینرو = آنائیش آ dānāiš-ā ، یادداشت شماره ۱۵ از بند ۶ از هات ۵۳ نگاه کنید .

پانزدهمین بند

۲ - آسیب یافتن (یای . } ددس ددس .) = وی نس یای - ددس . vi-nas ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ همین هات .

۳ - رواداشتن : از مصدر دا dā یعنی دادن ، باجزء ائیی ددس ائی یا ائیوی ددس ددس . aiwi بمعنی پیوستن و با واژه نفی « نه » نویت { ددس . nōit معنی روا نداشتن ، نگذاشتن از آن برمیآید .

۴ - زندگی = جیاتو ددس ددس ددس ، در بند های ۹ و ۱۱ و ۱۲ از همین هات نیز بآن برخوردیم ، یادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۵ - آزادانه یا بکام و دلخواه = و سو وادس ددس ، در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ (وادس ددس) با فعل خشی س س ددس آورده شده .

۶ - فرمان راندن (س س ددس ددس { س س س) = خشی xshi ، در بند آینده نیز آمده بمعنی فرمان راندن و دست یافتن و شهر یاری کردن و پادشاهی کردن و توانستن و یا رستن است ، از همین مصدر است شایستن در فارسی ، در بهلوی نیز شایستن س س ددس ددس و shayistan و شایتن س س ددس ددس ­ītan مانند واژه خشنا س س ددس xshnā که در فارسی شناختن و خَشپ س س ددس . xshap که در فارسی شب و خشتیر س س ددس ددس xshathra

۱۶۹ یسنا ، هات ۳۲ ، بند۱۶

که درفارسی شهرشده ، افتادن خاء اوستایی درسر واژه های فارسی بسیاراست . نگاه کنید ییادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۷ - ازاین «دو» بناهست ، چنانکه در گزارش پهلوی ودر گزارش سانسکریت نریوسنگک Neryôsang (دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی) برمی آید ، امشاسپندان خرداد و امرداد اراده شده ، درباره این دوامشاسپند ییادداشت شماره ۴ ازبند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ - از خان و مان نیك ، گرزمان یابیهست اراده شده ، چنانکه از خان ومان بدتر منش که در بند۱۳ همین هات گذشت دوزخ مراد است .

۹ - بردن (𐬀𐬢𐬵𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌) = 𐬀𐬢𐬵𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 bar . نگاه کنید ییادداشت شماره ۲ ازبند ۱۲ از هات ۳۱

۱ - آموزش = 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 . در گزارش پهلوی آموختیشن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 amôxtišn بنا براین باید از مصدر سچ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 saç که **شانزدهمین بند** بمعنی آموختن و دریافتن است در آمده باشد ، نگاه کنید

ییادداشت شماره ۳ ازبند ۱۱ از هات ۳۰

۲ - بجای مرد پارسادرمتن دَهَمَ 𐬀𐬢𐬵𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 ویدیه مد dahma آمده ، این واژه در اوستا صفت است بمعنی آزموده یا ازدین آگاه واز آیین برخوردار همچنین اسم است یعنی مرد نیك ، مردپارسا ، پرهیزگار و خدانشناس . در گزارش پهلوی همین بند از هات ۳۲ نیز دَهَمَ آورده شده ودر توضیح آمده وه مرت (به مرد) ، نگاه کنید بجلد خرده اوستا صفحه ۲۲۹ و ییادداشت شماره ۱۰ ازبند ۷ از هات ۴۶

۳ - از روی هوش = 𐬀𐬢𐬵𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 . 𐬀𐬢𐬵𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 ushuruyē ، در گزارش پهلوی فراخوهوشیه 𐬀𐬢𐬵𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 frâxō. hōsīh آمده یعنی فراخ هوشی و در توضیح افزوده شده داناك هوشیه 𐬀𐬢𐬵𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 . در بند ۷ از هات ۳۴ نیز 𐬀𐬢𐬵𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 آمده ، اوشورو 𐬀𐬢𐬵𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 ushuru ناگزیرازدو واژه آمیزش یافته : نخست اوش 𐬀𐬢𐬵𐬀𐬎𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬌 = ush = هوش که دریادداشت شماره ۱۰ ازبند ۱۴ همین هات

PDF.Tarikhema.ir

PDF.Tarikhema.ir



گذشت، جزء دوم آن؛

۴ - آزار یسارنج و تباهی و آسیب = آتہی سون . athi (آتہی
 سون . aithi)، در فرس هخامنشی نیز آتہی athi از مصدر آتہ سون . ath
 آسیب رسانیدن، تباہ ساختن، آزدن، چنانکه در پارہ ۱۲ زامیادیشٹ آمده و در پارہ
 ۴۸ از همان یشت باجزء فرا fra . لاس . فراتی و سون . و آپ سون .
 apa آمده بمعنی یکسرہ تباہ کردن و نابود کردن . از همین بنیاد است آتہیونٹ
 سون و سون . athivant که در فرگرد دوم هادخت نسک پارہ ۱۷ آمده یعنی
 پراز آسیب ورنج یادردمند . بواژہ آتہری سون . بمعنی درد ورنج و گزند در
 یادداشت شماره ۴ از بند ۸ از هات ۴۶ نگاه کنید .

۵ - بیم = دویتها و سون . dvaethâ ، بهمین واژه با واژہ آتہی
 athi در بند ۹ از هات ۴۸ نیز برمیخوریم ، در گزارش پهلوی ویمانیکہ ۳، ۴، ۵، ۶
 vimânikih یعنی بیم .

۶ - آزدن ، زیان آوردن ، ستم کردن = آتسنگہ سون (سون) .
 aênahê ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰

۷ - دوست ، یسار = ایشیہ و سون . isya (در تأنیث ایشیا isyâ)
 صفت است یعنی آرزو شده ، آنچه دل خواسته ، از مصدر ایش دوش که بمعنی
 آرزو داشتن و خواستار بودن است . در بند ۸ از هات ۴۸ و در بند ۱۷ از هات ۵۱ نیز
 به ایشیہ برمیخوریم ، این صفت بویژه از برای ائیریمان سون و سون .
 airyaman آورده شده ، نگاه کنید به پارہ ۱ از هات ۵۴ . در پارہ حرف « به » به دوستانم که در
 متن اانو سون . ânû آمده و از حروف اضافه است در یادداشت شماره ۲ از
 بند ۲ از هات ۴۷ سخن خواهیم داشت .

۸ - بازداشتن (سون و سون) = آھی سون . â-hi ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹



اهنودگات: یسنا، هات ۳۳

- ۱ - آیین: دات و سدهمه . dāta ، در فرس هخامنشی نیز دات dāta ،
 در پهلوی دات دات و در فارسی داد گویم . این واژه بمعنی آیین
 و قانون است در فارسی عدل باین اعتبار است که قانون را از روی عدالت
 و انصاف وضع کنند ، دادگر یا عادل کسی است که از قانون برنگردد . واژه های دیگر
 که با همین واژه آمیزش یافته در فارسی بسیار است چون دادار ، دادخواه ، دادگاه ،
 دادگستر ، دادبخش ، بی‌داد ، بی‌دادگر و جز آن . دانستان داتستان داتستان
 در پهلوی یعنی داوری ، حکم . دات dāta از مصدر دا و سدهمه dā که بمعنی
 دادن و بخشودن و ارزانی داشتن و نهادن است ، در آمده است ، در اوستا بسیار
 بآن بر میخوریم چنانکه در گاتها : هات ۴۶ بند ۱۵ ، هات ۴۹ بند ۷ ، هات
 ۵۱ بند ۱۴
- ۲ - نخستین = پشاورویه سدهمه دات دات دات ، paouruya ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹
- ۳ - زندگی = آنگهو سدهمه دات دات دات ، anhu جهان ، هستی ، بود ، زندگی .
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸
- ۴ - داور = رتو سدهمه دات دات دات ، ratu در فرهنگ (ادبیات) مانیز بجامانده
 رد گویم ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹
- ۵ - درست تر = رزیشته سدهمه دات دات دات ، razista صفت تفضیلی است
 از واژه ایزو سدهمه دات دات دات ، arazu ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰
- ۶ - کردار = شیئوتهن سدهمه دات دات دات ، syaothana کنش ، نگاه
 کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸
- ۷ - رفتار کردن ، ورزیدن (وادهمه سدهمه دات دات دات) = ورز وادهمه دات دات دات



- varəz ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹
- ۸ - نادرست یا کژ = میتپیه ۶ در بند ۵ ، نگاه کنید mithahya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۱
- ۹ - درست = آرزو ۵ در بند ۵ arəzu هیئت دیگری است از واژه ایرزو ۵ erəzu که در بیادداشت شماره ۵ گذشت و در بنده همین هات نیز آمده .
- ۱۰ - بهم آمیخته (۶ در بند ۶ ، ۷ در بند ۷ ، ۸ در بند ۸) از مصدر هام میس ham-myas ۳۳ در بند ۶ ، نگاه کنید بخود بند ۱ از هات ۳۳
- ۱ - دروغپرست = در گونت ۱۰ در بند ۱۰ drəgvant در برابر
- دومین بند** | آشونت ۱۰ در بند ۱۰ ashavant یعنی راستی پرست یا پیرو دین راستین . باین دو واژه در گاتها بسیار برمیخوریم از آنها دیویسنان و مزدیسنان اراده میشوند، بسا هم در گونت از برای پیشوای گمراه کننده و آشونت از برای پیامبر راستین آمده است ، در این بند چنانکه در بند ۱۸ از هات ۳۱ و در بند ۱۴ از هات ۳۲ در گونت اشاره یک پیشوا یا پیامبر دروغین است که مردم را براه کژ رهبری کند ، بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید .
- ۴ - بد = اک ۵ در بند ۵ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰
- ۴ - کردن یا ورزیدن (۵ در بند ۵ ، ۶ در بند ۶) = ورز ۵ در بند ۵ ، varəz ، در بیادداشت شماره ۷ از نخستین بند همین هات گذشت .
- ۴ - پیرو = آستی ۵ در بند ۵ ، asti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲۲ از هات ۳۱
- ۵ - آموزانیدن (۲ در بند ۲ ، ۳ در بند ۳) = چیت ۲ در بند ۲ ، eith ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ ، در اینجا از « نیکی آموزانیدن » یعنی از راه کژ کیش دروغین دیویسنا براه راست دین مزدیسنا در آوردن .



۶ - کام = وارَ وَاَسَدَاَسِد. vâra در بند ۱۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۱ نیز آمده، از مصدر وَرَّ وَاَسَدَاَسِد. var گرویدن، برگزیدن در آمده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۵ از هات ۲۸

۷ - خواست (اراده) = زَوُشَ کَسَدَاَسِد. zaosha، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸

۸ - بجای آوردن (رَدَاَسِد. راد) = راد رَدَاَسِد. rád، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۲۹، در بند ۶ از هات ۵۱ واژه های راد رَدَاَسِد و وارَ وَاَسَدَاَسِد. vâra نیز یکجا آمده اند.

۹ - از آزاده یا سپاهی و رزمی و کشاورز یا برزیگر و از پیشوایان دینی که در متن خوئنو x^vaētu و وِرِزِنَ وَاَسَدَاَسِد. سومین بند

vərəzəna و اَئیرِیَمَن سَدَاَسِد. airyaman آمده، جداگانه در گفتار پیشه‌وران در بخش نخست سخن داشتیم.

۴ - کوشش = تَهَوُشَنگَه کَلَهَنَدَاَسِد. thwaxshanh در فارسی تخشا شده، در بند ۲ از هات ۲۹ نیز بآن برخوردیم و در بند ۱۲ از هات ۴۶ هم خواهیم برخورد. نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۲۹

۴ - نگاهداری کردن، پرستاری کردن (وَاَسَدَاَسِد) = وی دا وَاَسَدَاَسِد. vi-dâ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۹

۴ - چمن = وَاَسَتَر وَاَسَدَاَسِد. vâstra، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹

۱ - (وَاَسَدَاَسِد. یاز) : یاز yaz بمعنی پرستیدن و ستاییدن در اوستا بسیار آمده، در یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۳۰ بآن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر نیز.

چهارمین بند

در اینجا یاز yaz با جزء آبا = وَاَسَدَاَسِد. یعنی با ستایش چاره کردن و باپرستش درمان کردن یا زدودن و دور کردن و برکنار کردن آسیب و رنج





بانماز و درود .

- ۲ - نافرمانی یا ناشنوایی = آسروشتی asrušti . نگاه ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸
- ۳ - خیره سری یا برتنی و سرکشی = ترمیتی tarāmiti . نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۲
- ۴ - همسایه = نزدیشت nazdišta (در تأیید نزدیشتنا nazdistā) در پهلوی نزدیست nazdist صفت تفضیلی است از واژه نزدینگه nazdyañh که در فارسی نزدیک گوئیم . نزدیو nazdyō که در پاره ۲۱ از ارت یشت آمده از قیود است در فارسی نزد گوئیم .
در اینجا از واژه نزدیشت سرزمین نزدیک و همسایه یا مرز و بوم دیویسان که از دشمنان مزدیسنانند اراده شده است، به بند ۳ از هات ۵ نیز نگاه کنید. از واژه دروغ (druj) پیروان کیش دروغین دیویسانا اراده شده .
- ۵ - نکوهندگان (nadant) = ندنت nad که بمعنی نکوهیدن و پست شمردن است ، فعلی از این مصدر در اوستایی که امروزه درست است بجا نمانده .
- ۶ - بجای نگهدار در متن منتو mantu آمده از مصدر من man که بمعنی پنداشتن و اندیشیدن است ، متودر گزارش پهلوی (= زند) از همین بند به پتمان pmtan یعنی پیمان گردانیده شده و در توضیح افزوده شده :
سبع sb در sb در sb که از گله ورمه پاس نگاه ندارد، چنانکه از این توضیح پیداست از منتو دهقان و دارنده dān و آبادانی یا مباشر ده اراده شده اما نظر بریشه واژه، منتو کسی است که پند دهد (مشاور) بنابراین کسی است که اداره dān و سرزمینی سپرده بدوست ، در بند ۷ از هات ۴۶ نیز باین واژه بر میخوریم و معنی پندگویی از آن برمیآید .





- ۱ - سروش = سرئوش سروش دو سروش sraosha، در این بند نیز معنی واژه که فرمانبری باشد مناسب میافتد، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از پنجمین بند
- ۲ - از همه بزرگترین = ویسپ مزیشْت ویسپ مزیشْت ویسپ مزیشْت . avispā. mazišta صفت است.
- ۳ - یاری = اوَنگهان اوَنگهان اوَنگهان avanhāna از مصدر او او . av، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹.
- ۴ - خواندن، یاری خواستن (کریس) = زبا زبا . zbā، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱
- ۵ - زندگی جاودانی، زندگی بلند و دیربایا = دَرگوجیاتی دَرگوجیاتی . darəgō-īyāti، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰.
- ۶ - یافتن (سپ) = آپ سپ . ap، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۰ از هات ۲۸.
- ۷ - از کشور (= خشتهر خشتهر خشتهر xshathra) منش نیک (= وُهومَنَنگه وُهومَنَنگه وُهومَنَنگه vohu. manañh) بهشت اراده شده، به بند ۳ از همین هات و به بند ۱۳ از هات ۳۲ نگاه کنید که از «چمن راستی و منش نیک» و از «خان و مان منش نیک» نیز بهشت اراده شده.
- ۸ - راه = پته پته . path، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۱.
- ۹ - درست = اِرزو اِرزو . arazu، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ همین هات.
- ۱۰ - آرام داشتن یا جای گزیدن و نشستگاه ساختن (شی) = شی شی . shi، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹، جایگاه ایزدی یا گر زمان همانجایی است که در آنجا منش نیک و راستی فرمانرواست، یعنی بهشت.



یادداشتهای پنج گانه

۱۷۶

۱ - بجای پیشوادرمتن زئوتَر کیدو صمد. zaotar آمده، و خسور زرتشت خود را پنج بار در گاتها ماتهرن ۶۰۳۰۳۰۳۰۳۰ mathran نامیده

ششمین بند

یعنی پیغمبر، چنانکه در بند ۷ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بندهای ۵ و ۶ از هات ۵۰ و در بند ۸ از هات ۵۱ (نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۸) در گاتها همین یکبار پیغمبر خود را زئوتَر zaotar یعنی پیشوا خوانده اما در جاهای دیگر نامه مینوی این واژه بسیار آمده، در پهلوی زوت ۴۳۰ zot و در پازند نیز زوت، در سانسکریت هوتَر hotar. در آیین مزدیسنا هفت موبد یزشنه (مراسم دینی) بجای میآوردند، زوت در پایه برتر از شش موبد دیگر و در سر آنان جای داشت، امروزه دو موبد بجای هفت موبد پارینه یزشنه میگزارند. نخست زوت و دوم راسپی (رتتهویشکر = رتتهویشکر) در پنجمین موبد و ششمین موبد. raethwiskara)، بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ص ۱۶۱ نگاه شود، زئوتَر zaotar از واژه زئوتهر کیدو صمد zaothra (زئوتهر zaotrâ) در آمده است. باین واژه در خود گاتها بر نمیخوریم اما در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده و آن دهش و بخشش روان است، چیزی است آشامیدنی در برابر میزَد (دودم کویس myazda) دهش خشک که چیزی است خوردنی چون نان و گوشت و میوه و جز آن. در گاتها: هات ۳۴ بند ۳، واژه میزد خواهیم بر خورد، بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ همین هات نگاه کنید.

۲ - در متن واژه « راه » نیامده اما در بند پیش راه درست (راستی = اش = مدیح مد . asha) آمده، در اینجا نیز همان راه درست مراد است که پیغمبر گوید از اش = راستی پیامو ختم.

۳ - بهتر منش: در متن منیو ۶۰۳۰۳۰۳۰ manyu آمده با صفت تفضیلی و هیش و اسدوسن صمد . vahista که بجای و هومنانگه vohu-manañh و ا۰۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰ بکار رفته چنانکه در بند ۲ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۴۵ و در بند ۸ از هات ۴۸ واژه منیو با و هو vohu بجای و هومنانگه





(= منش نیک) آورده شده است ، از برای منیو بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - آموزش خواستن (ودرسد .) = کا ودرسد . kâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۵ - برزیگری=واستریه ودرسد ودرسد . vâstrya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۶ - منش = مَننگه ودرسد ودرسد . mananih .

۷ - بکار انداختن ، کردن ، ورزیدن = ورزییدیائی ودرسد ودرسد . varəz (Inf.) vərəzyeidyâi از مصدر وِرزُ ودرسد ودرسد ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ .

۸ - بجای امید ، مَنتا ودرسد ودرسد . mantâ آمده از مصدر مَن ودرسد . man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است ، در گزارش پهلوی (= زند) مَنتا مانند واژه منتو ودرسد ودرسد . mantu که در یادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات گذشت به پتمان ودرسد ودرسد گردانیده شده ، نگارنده از برای نمودن مقصود بجای آن « امید » آورده است .

۹ - آرزو داشتن (ودرسد .) = ایز ودرسد iz بمعنی آرزو داشتن و کوشش داشتن است ، در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آمده . از همین بُنیاد است واژه ایژا ودرسد . izâ که بمعنی کوشش و دلگرمی و غیرت است ، در بند ۱۰ از هات ۴۹ و در بند ۸ از هات ۵۰ و در بند ۱ از هات ۵۱ بآن برمیخوریم و در بند ۵ از هات ۴۹ بمعنی خوشبختی و کامیابی است یا پایان کوشش و سر انجام جستجو که کامیابی و بختیاری است ، آژو ودرسد . âzu نیز بهمین معنی در بند ۷ از هات ۵۳ بکاررفته است ، واژه های دیگر از این بُنیاد در اوستا بسیار است ، واژه ای که در فارسی از همین بُنیاد بجا مانده ، واژه « آژ » است که در تازی طمع گویند :

یکی چاه تاریک و ژرف است آژ بُنش ناپسید و سرش پهن باز (اسدی)





در اوستا آزی *âzi* آمده و نیز نام دیو آز است. بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده، صفحه ۲۰۴ نگاه کنید و از برای واژه *izâ* نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۲۹.

۱۰ - در متن « این دو » آمده، باید دو امشاسپند آش *asha* (= اردیبهشت) و *vohu-mananh* (= بهمن) مراد باشند چه در بند آینده از همین دو با مزدانام برده شده و دیدارشان درخواست گردیده.
۱۱ - دیدن (*daras*) = *daras* دیدن، نگریستن، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰.

۱۲ - بند پرسیدن (*paras*) = *paras* با جزء *ham* . *ham* بمعنی اندرز پرسیدن و گفت و شنود کردن و مشورت کردن است (نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۳۱)، در پهلوی همپرستین *paras* گویند و همپرسکیه بمعنی پرسش و پاسخ و گفت و شنود و مشاوره است، به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۳ از هات ۵۳ نیز نگاه کنید.

۱ - آمدن (*daras*) ای د . *daras* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

هفتمین بند

- ۲ - خود = *xvaithya* خود = *xvaithya*
۳ - پدیدار = *daras* پدیدار = *daras* بدیده آمدنی، نمودار، از مصدر *daras* دیدن، نگریستن، یادداشت شماره ۱۱ از بند پیش نگاه کنید.
۴ - گذشته = *paras* . *paras* ، در جاهای دیگر اوستا *parô* یعنی بیرون.
۵ - مغان: بجای آن مگئون *magavan* آمده، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.
۶ - گوش دادن، شنیدن (*sru*) = *sru* گوش دادن، نگاه





کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۷ - اندر (میان) = اَنتَر = اَنتَر . antara ، در فرس هخامنشی اَنتَر

antar در پهلوی (اَنتَر) و در فارسی اندر .

۸ - آشکار = آویش = آویش . avis ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱

از بند ۱۳ از هات ۳۱ .

۹ - پیدا = چیتر = چیتر . eithra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱

از بند ۲۲ از هات ۳۱ .

۱۰ - رادی = راتی . rāti ، در اوستا ، چنانکه در فارسی بمعنی

دهش و بخشش است ، در اینجا بمعنی ادای وظیفه است .

۱۱ - نمازگزار = نِمَخَوَنتَ = نِمَخَوَنتَ . nēmaxvānt (در تأنیت

نِمَخَوَنتی = نِمَخَوَنتی . nēmaxvaiti) ، از نِمَنگَه { } .

nēmañh یعنی نماز (نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸) و وَنت

vānt (مند) یعنی نماز گزار یا پرستنده و ستاینده ، در گزارش پهلوی

به نیایشمنند .

۱ - واژه‌ای که بجای دادخواهی آوردیم در متن آرتَهه arətha .

آمده ، در بند ۱۳ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده ، در

هشتمین بند

جاهای دیگر اوستاهم بآن برمیخوریم چنانکه در فرگرد هفتم و نندیداد

پاره ۷۱ و جز آن ، در گزارش پهلوی داتستان ۱۳۲۵۱۳۲۵ ، این واژه در پهلوی

از برای هر آنچه به داد (= قانون) پیوسته است ، بکار رفته است چون دادگری و

دادخواهی و داوری (محاکمه ، حکم ، قضاء) بسا هم بمعنی مطلق کار و امر است ،

همچنین از واژه آرتَهه arətha در اوستا معنی پیمان و فریضه و وظیفه و تکلیف

برمیآید ، واژه‌های دیگر از این بنیاد در اوستا بسیار است ، چون آرتَهه arathya

در (داوری) ، در پاره ۵ سر و ش یشت هادخت ، آرتَهمنت arəthamant

در (دادخواه) در پاره ۷ رشن یشت و جز آن .





یادداشتهای پنج گانه

۱۸۰

- ۲ - بجای آوردن (سردده «سد.») از مصدر شیو **سردده** - syu شدن ، رفتن، بمعنی کردن نیز بکار رفته . نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۹ .
- ۳ - فراشناختن (لده «لکرو.») از مصدر وید **لده** - vid باجزء **فر** لده . fra یعنی شناختن ، آگاه شدن ، دریافتن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ ، و نیز دیائی **لایکرو** - vôizdyai (Inf.) که در بند ۱۳ از هات ۴۳ آمده از همین بنیاد است .
- ۴ - درود = یسن **سده** - yasna یا پرستش، نیایش ، ستایش ، نماز، در بند ۱ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۵ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۵ - مانند شما = **خشماونت** **سده** - xshmâvant ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹ .
- ۶ - ستایش = **ستومیه** **سده** - staomya صفت است از **ستومی** **سده** - staomi ستایش که از مصدر **ستو** - stu (ستودن ، ستاییدن) در آمده است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۷ - بجای بخشایش **درئون** **لده** - draona آمده، در جلد و نیدیداد از **درئون** یا **درئوننگه** **لده** - draonah سخن خواهیم داشت ، در اینجا کوتاه گرفته گوئیم : **درئون** بیش از همین یکبار در گاتها نیامده اما در پخشهای دیگر اوستا بسیار آن بر میخوریم ، در نامه های دینی پهلوی و پازند نیز کم و بیش یاد شده است . این واژه بمعنی بخشایش و برخ و بهره و روزی و دهش و خواسته و نیکویی و خورش است . در گزارش پهلوی اوستا (= زند) گاهی **بهیت** پهلوی **درون** **لده** - drûn و گاهی هم **سور** **لده** بجای آن آورده شده چنانکه در همین بند ۸ از هات ۳۳ و از برای توضیح افزوده شده **میزد** **لده** - میزد ، سور و میزد هر دو در زبان ما بجای مانده : نخستین در اوستا سوئیریه **سوم** **لده** - sūirya و دومین **میزد** **لده** - myazda میباشد، سوئیریه در اوستا بمعنی چاشت است و میزد چیزی خوردنی است که در جشن





دینی (یزشنه) بر سر خوان نهند چون نان و گوشت و میوه ، نه چیزی روان و آشامیدنی
که زَتُوْتَهَرَ كِمْدَن لِس . zaotbra (آزور) نامند و در یادداشت شماره ۱
از بند ۶ همین هات گذشت ، سور در فارسی بمعنی مهمانی بزرگ و جشن است .
ناصر خسرو گفته :

در سور جهان شدم ولیکن بس لاغر باز گشتم از سور
زین سور بسی زمن بتردفت اسکندر و اردشیر و شاپور
گر تو سوی سور میروی رو روزت خوش بادوسعی مشکور
میزد در فارسی بمعنی بزم و انجمن شادمانی و کاهرانی است . سنائی گفته :

که خروشان چو در نبرد تونای گاه نالان چو در میزد توچنگ
فرخی گفته :

ای بمیزد انسدرون هزار فریدون وی نبرد انسدرون هزار تهمتن
در اینجا یاد آور میشویم که از همین واژه است میزبان که در پهلوی میزدپان
۶۰۰۰ آمده . در اوستا ، چنانکه از بند ۸ از هات ۳۳ پیداست در تون بمعنی
بخشایش بکار رفته ، همچنین است در جاهای دیگر اوستا ، چنانکه در پاره ۸ از
زامیادیش آمده : « آفریدگار کوهها را مایه بهره و روزی (درون) پیشوایان و
رزمیان و برزبگران بخش کرد » پس از آن در تون یا درون نام نانهای خرد و
گردی شده که در جشنهای دینی در خوانچه نهند ، این نشانه ایست از دهش و بخشش
در راه نیک . واژه درون در فرهنگها نیز یاد شده ، در فرهنگ جهانگیری بمعنی
بیمانه غله نوشته شده و در برهان قاطع بهمین معنی گرفته شده و بمعنی دعایی که مغان در
ستایش خدا و آذر خوانند و بر خوردنیها بدهند و بعد از آن بخورند

۸ - پایدار یا استوار = اوت یوئیتی . دهم در دهم . دهم در دهم ، نگاه کنید
یادداشت شماره ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از همین هات

۱ - خرد : بجای مَینِیو . mainyu که در
نهمین بند | متن آمده .



یادداشتهای پنج فاتها

۱۸۲

- ۲ - راهش یا آسانی و گشایش و خوشی = خواتهر ۳ سد ۱ سد . x^vâthra ،
نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱
- ۳ - یار = سرئیدیه سد ۱ سد ۱ سد ، sarəidya ، در گزارش پهلوی
سرداری دهشن سد ۱ سد ۱ سد ، در توضیح پاتخشاهی سد ۱ سد ۱ سد ۱ سد
پادشاهی آمده ، از این دو یاران چنانکه در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است
- ۴ - راستی افزا = اش اُخشینت سد ۱ سد ۱ سد ۱ سد . asha-
oxshayant : از اش سد ۱ سد . (راستی) و از مصدر وُخش و اشدن سد ۱ سد .
vaxsh (برفروندن) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۱
- ۵ - روش دیگر = مئتها ، سد ۱ سد . maéthâ برگشتگی ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰
- ۶ - ارزانی داشتن یا بردن (سد ۱ سد ۱ سد) = بر (سد ۱ سد) ، bar ، نگاه
کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱
- ۷ - یآوری ، همراهی = هاکورن سد ۱ سد ۱ سد ، hâkurəna ، در بند ۱ از
هات ۴۴ نیز آمده ، در گزارش پهلوی همگرتاریه سد ۱ سد ۱ سد (همکرداری) شده
- ۸ - برخوردار شدن (سد ۱ سد) = آر سد ۱ سد . ar ، در بند ۳ از هات ۳۴
و در بند ۵ از هات ۵۰ نیز آمده ، در یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم
که آر ar بمعنی در رسیدن و در آمدن نیز در گاتها بسیار آمده است.
- ۹ - یگانه بودن (سد ۱ سد ۱ سد) = هج سد ۱ سد ، hæ بمعنی یاری
کردن و همراهی کردن و آمیزش کردن و پیروی کردن و انبازی کردن و پیوستن و
پیوندیدن و واداشتن و برگماشتن در اوستا بسیار آمده ، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید .
- ۱ - در نسخه‌ها با بدین سد ۱ سد . سد ۱ سد . نوشته شده ،
بجای با بدین سد ۱ سد . سد ۱ سد .
- ۲ - زندگی خوش ، زندگی خوب = هو جیتی سد ۱ سد ۱ سد ، hu-jiti ،
نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

دهمین بند





۱۸۴

یسنا ، هات ۴۴ ، بند ۱۱

- ۴ - بودند ، هستند : سزوسمدل . ۴۴ سزوسمدل . از مصدر آه مدس .
ah هستن ، بودن .
- ۴ - بودن (سزوسمدل سزوسمدل) = بو بو bū بودن .
- ۵ - خواست (اراده) = زئوش کمدلیس مد . zaosha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ .
- ۶ - بخشیدن (سزوسمدل سزوسمدل) : بخش سزوسمدل . baxsh
با جزء آ س . ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ .
- ۷ - افزودن (دس سزوسمدل) = وُخش یاسس سزوسمدل . vaxsh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۱ .
- ۸ - اوشتا سزوسمدل . ustâ خواهش ، کام ، رستگاری ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .
- ۹ - تن = تنو سزوسمدل . tanû ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ .
- ۱ - تواناتر = سیویشت سزوسمدل . sevista ، صفت تفضیلی است از سوزر
- یازدهمین بند** سزوسمدل . sūra توانا ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ .

- ۴ - جهان افزا = فرادت گتتها سزوسمدل . frâdat-gaêthâ
صفت است از فراد سزوسمدل frâd که بمعنی پیش بردن و به پایه چیزی افزودن و بزرگ کردن است ، خود جداگانه در بند ۶ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ آمده . این واژه از بنیاد مصدر فرا - دا سزوسمدل . frâ-dâ مییاشد که بمعنی فرادادن است . فرا - دا frâ-dâ در گزارش پهلوی بند ۱۳ از هات ۴۶ فره داتن سزوسمدل (= سزوسمدل) frêh-dâtan (فره دادن) شده یعنی فرونی دادن ، در بند ۱۰ از هات ۴۴ در گزارش پهلوی فرج داتن سزوسمدل (فراز دادن) شده (نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۴ از





spāništa-mainyu آمده ، در بند ۵ از هات ۳۰ نیز بآن برخوردیم ، در بند ۲ و بند ۱۶ از هات ۴۳ و در بند ۲ از هات ۴۷ و در بند ۷ از هات ۵۱ نیز آمده ، هرچند که این دو واژه در فارسی بجای مانده ، میتوان سپندترمینو گفت اما از برای نمودن معنی بهتر دانستیم که به «پاکتر روان» گردانیده شود ، از این صفت و موصوف خرد مقدس ایزدی اراده میشود . سپنیشَت در گزارش پهلوی اوزونیک 𐭮𐭲𐭮𐭲 awzūnik (افزونی) شده .

سپنیشَت 𐭮𐭲𐭮𐭲 { 𐭮𐭲𐭮𐭲 } صفت تفضیلی است از سپنَت 𐭮𐭲𐭮𐭲 .
 spənta (= سپند) یعنی پاک یا مقدس ، بسا هم این صفت با واژه مَینِیو 𐭮𐭲𐭮𐭲 { 𐭮𐭲𐭮𐭲 } mainyu آمده یعنی سپندمینو یا خرد پاک و روان مقدس چنانکه در بند ۱ از هات ۲۸ و بند ۱ از هات ۴۷ ، جداگانه از سپندمینو سخن رفت .

۴ - پاداش = آدا 𐭮𐭲𐭮𐭲 . ā-dā ، در یادداشت شماره ۴ از بند پیش گذشت .

۵ - زور = زَوَنگَه 𐭮𐭲𐭮𐭲 . zavañh ، از همین بنیاد است زاوَر 𐭮𐭲𐭮𐭲 . zavar که در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده ، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۲۸ و مهریشت پاره ۱۱ و جز آن و در گزارش پهلوی زور 𐭮𐭲𐭮𐭲 شده و در فارسی نیز زور گویم .

۶ - زبردستی = هَزَنگَه 𐭮𐭲𐭮𐭲 . hazañh ، در بند ۱ از هات ۲۹

نیز بآن برخوردیم و بمعنی ستم گرفتیم . در این بند ، چنانکه در بند ۴ از هات ۴۳ بمعنی زبردستی و توانایی است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۲۹

۷ - نیرومند = اِمَ وَنَت 𐭮𐭲𐭮𐭲 . ēmavant صفت است (در تأیید اِمَ وَنِیْتِ 𐭮𐭲𐭮𐭲 . ēmavaiti) ، در بند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۳ و در بند ۱۴ از هات ۴۴ نیز آمده ، در گزارش پهلوی ، همین واژه بکار رفته : اماوند 𐭮𐭲𐭮𐭲 amāvand ، در پازند هماوند یعنی نیرومند و پیروزمند و زورمند و توانا و سترگ و گستاخ ، در جاهای دیگر اوستا اِمَ وَنَت 𐭮𐭲𐭮𐭲 .





amavant آمده؛ اَمَ و سَتَرَمَ «مردم آمد» amavastara یعنی نیرومندتر،
 زورمند تر تواناتر؛ اَمَ و سَتِمَ «مردم آمد» amavastama یعنی
 نیرومندترین، زورمندترین، تواناترین (نگاه کنید به یسنا ۹ پاره ۲ و فروردین یشت
 پاره ۴۴ و بهرام یشت پاره ۳ و جز آن)، این واژه‌ها از اَمَ آمد : ama در آمده
 اند که نیز بمعنی زورمند و نیرومند است، همچنین اَمَ ama بمعنی زور و نیرو و توانایی
 است و بسا هم در اوستا نام فرشته زور و نیرو است نگاه کنید بجلد دوم یشتها
 صفحه ۱۱۹ و به :

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 132

۸ - بجای بخشایش فِی سَرَتَو (فِی سَرَتَو) fəsəratū (در نسخه بدل
 fəsəratū) ، در گزارش پهلوی سرداریه **فَسَرَتَو** ، در بند ۴ از
 هات ۵۱ با جزء آ آمده : **فَسَرَتَو** fəsəratū بمعنی مزد و پاداش است ،
 بجلد خرده ازستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۳۰ یادداشت شماره ۳ نگاه کنید .

۱ - نگهداری ، پناه ، یاری = رَفِذْرَائِی (رَفِذْرَائِی) rafədhrai
 در گزارش پهلوی رامش ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند
 سیزدهمین بند
 ۱ از هات ۲۸

۴ - دوربیننده = وَاوَرَوِچَشانی **وَاوَرَوِچَشانی** vouru-čashāni
 صفت است ، از وَاوَرَوِچَشانی **وَاوَرَوِچَشانی** vouru یعنی فراخ ، دور و از چَشانی از مصدر
 چش **چش** čash در پهلوی چاشتن **چش** یعنی آموختن ، چَشَن
چش čashan که در پاره ۳ از یسنا ۱۳ آمده یعنی آموزگار . چَشْ هِیْت
 دیگری است از مصدر چس **چس** čas که در پاره ۲ از فرگرد ۲۲ و ندیداد با
 جزء « آ » آمده : آ - چَسْ **چس** čas-ā (سَوَسَدَسَدَس) یعنی
 نگریستن ، دیدن . واژه چَشَمَن **چشمن** čashman یعنی چشم که در یادداشت
 شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ گذشت بهمین دو مصدر چش و چس پیوسته است

۴ - بیماتند = اَیْفَر **ایفر** a-bifra جز همین یکبار ، دیگر در





اوستا نیامده است .

۴ - باداش = آشی **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . ashi ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵
از بند ۴ از هات ۲۸

۵ - ارزانی داشتن (**𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀**) = دیس **𐬀𐬵𐬀** . dis (= دَیسْ
𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . daês) نمودن ، شناسانیدن ، نشان دادن، آموزانیدن ، آگاه کردن ،
چیزی بکسی رواداشتن ، دیدن . در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۴۴ بند ۷
و بند ۱۰ ، هات ۵۱ بند ۲ و بند ۱۷ ، از همین بنیاد است دَیسْ **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . daêsa
که بمعنی نشان است، چنانکه در فروردین یشت پاره ۱۰۴ ، از همین واژه است دیس
که در فارسی بمعنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس و طاق‌دیس بجا مانده ،
دقیقی گفته :

نگارند تندیس او گر بگوه زسنگ وقارش که آید ستوه
(فرهنگ سروری)

تندیس یعنی تن مانند ، مانده بیکر یا مجسمه

۶ - نهاد = دَینا **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . daênâ ، در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱
از هات ۳۱ گفتیم که این واژه همیشه بمعنی دین نیست بسا بمعنی روان و نهاد و وجدان
بکار رفته است .

۷ - آموختن (**𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀**) = فَرَدَخْش fra-daxsh
𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱

۱ - دهش = راتا **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . râtâ ، در فارسی
چهاردهمین بند
رادی . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸

۴ - زرتشت = زَرْتَهوشترَ **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀** . Zarathustra ، پیغمبر
ایران بسا در گاتها از خود نام برده چنانکه در هات ۲۸ بند ۶ و در هات ۲۹ بند ۸ که
گذشت جداگانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هر کجای از گاتها که این نام آمده ،
یاد کردیم .





یادداشتهای پنج گانه

۳ - زندگی = اوشتنَ دندم سوسد . ustana ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۴ - از برای واژه « خوشتن » یادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - بجای برگزیده پُوروتات رمددلد «دندم سوسد» . paurvatāt آمده یعنی پیشین و نخستین ، از آن سر آمده و برگزیده اراده شده، پیغمبر از اندیشه و کردار و گفتار خود آنچه سر آمد و برگزیده و در پایه پیش از همه بشماراست ، پیشگاه مزدا فرود میآورد ، یادداشت پاره ۴ از نهمین کرده و بسپرد (در دومین جلد یسنا گزارش نگارنده) نگاه کنید .

۶ - فرمانبری = سرئوشَ دودلدی بیسوسد . sraosha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸

۷ - توانایی = خُشتهرَ سوسد سوسد لد . xshathra





اهنودگات: یسنا، هات ۳۴

- ۱ - بجای کردار و گفتار و پرستش ، شیوتَهَنَ **سَیوَتَهَنَ** .
 نخستین بند | **syaothana** ، وچنگه **yaçanh** . یسن **yasna** .
سَیوَتَهَنَ آمده ، در یاد داشت شماره ۶ از بند ۱ از هات
- ۳۰ گفتیم که یسن بمعنی ستایش و پرستش و نماز و درود است اما در این بند ۱ از هات ۳۴ باواژه‌های کردار و گفتار ، بمعنی اندیشه و بن‌دار گرفته شده است ، معمولاً در گاتها از برای اندیشه و گفتار و کردار (چه نیک و چه بد) که بنیاد دین مزدیسناست ، واژه های مَنگَه **مانَه** ، وچنگه **vaçanh** ، شیوتَهَنَ **سَیوَتَهَنَ** .
syaothana آورده شده ، چنانکه در هات ۳۰ بند ۳ و هات ۳۲ بنده و هات ۴۷ بند ۱ و هات ۴۸ بند ۴ . یادداشت شماره ۶ از بند آینه نگاه شود .
- ۲ - بجای ارزانی داشتن در متن داونگها **دَاوَنگَه** . **dāonhā** آمده ، در بند ۱۸ از هات ۴۴ نیز بآن برمیخوریم ، اسم است بمعنی بخشایش و پاداش روز پسین از مصدر دا **دَا** . بخشودن ، ارزانی داشتن .
- ۳ - بیش ازیش = پَئوِاوروِتمَ **پَئوِاوروِتمَ** . **paourutēma** ، صفت تفضیلی است از واژه پَئوِاورو **پَئوِاورو** . **paouru** که در یاد داشت شماره ۱۸ از بند ۶ از هات ۳۲ گذشت و در فارسی پُر گویم . پَئوِاوروِتمَ یعنی پرتترین ، در گزارش پهلوی بیشتر **پَئوِاوروِتمَ** = بیشتر .
- ۴ - بخشودن = دَسَتِ **دَسَتِ** . در باره ۱ از پانزدهمین کرده و بسپرد نیز آمده (**دَسَتِ**) . از مصدر دا **دَا** . بخشودن .
- ۱ - منش نیک = مَئینو **مَئینو** . **mainyu** با صفت و نگه **مانَه** .
 دومین بند | **vanhu** اندیشه نیک و کردار نیک مردمان نیک منش یا پیروان دین راستین مزدیسنا مراد است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند





یادداشتهای پنج گاتها

۱۹۰

۶ ازهات ۳۳.

۴ - مرد پارسا = نر {نر} nər (نر {نر} nar) یعنی نر و مرد، باصفت سپنتا دود {سپنتا} spənta یعنی مرد پاک و پارسا، خود پیغمبر زرتشت مراد است.

۳ - پیوستن (پیوستن) = هج {هج} hæ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ و درباره روان یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه شود.

۴ - واژه ای که بجای بیشگاه آوردیم در متن پیگیری گیتها در یادداشت شماره ۱۳۰ است. pairigaêthâ آمده از واژه پییری در یادداشت pairi که بمعنی پیش و نزد است، در بند ۸ از همین هات جدا گانه بکار رفته است، همین واژه در فارسی پر شده و در سر یکدسته از واژه ها چون پرامون (= پیرامون) و پراکندن و جز آن بجا مانده. جزء دوم از واژه گیتها در یادداشت gaêthâ در آمده که در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ گفتیم بمعنی کهان و گیتی و هستی است.

۵ - نیایش = وهَم {وهم} vahma ، در گزارش پهلوی نیز نیایش و سرود و در گاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ۶ و ۸ از هات ۴۵ و در بند های ۱۰ و ۱۷ از هات ۴۶ و جز آن، همچنین وهَم vahma در گاتها صفت است بمعنی نیابنده و نیایشگر و نیایش گزار چنانکه در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات ۵۱: در بخشهای دیگر اوستا چون صفت بکار رفته است. هیئت دیگر این واژه: وهَمیه {وهمیه} vahmya (در تائیت و همیا vahmyâ) نیز بمعنی نیایش کننده در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده، این واژه از مصدر وَن {وان} van بمعنی دوست داشتن و گرامی داشتن در آمده است، یادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶ - سرود های ستایش = در یادداشت {در یادداشت} vahmānēh یعنی گفتار (نیک) بکار رفته، ناگزیر بجای وَچنگه {وچنگه} vahmānēh .





با مَننگه manānh یعنی اندیشه (نیک) و شیئوتَهَن syaothana یعنی کردار (نیک) که در آغاز آمده، نگاه کنید بیاد داشت شماره ۱ از بند پیش. از برای سرود = گرنگه garānh و ستاینده = ستوت stūt بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱ - نماز = نَمَنگه nəmañh ، نگاه سومین بند کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ - میزد = میزد myazda ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۳۳

۳ - پیش آوردن یادادن (da) = دا dā ، بخشیدن، تقدیم کردن چیزی برسم نذر پیش آوردن.

۴ - جهانی = گَیْتها gaēthā ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰

۵ - رسا ساختن (thraos) = تهرئوش thraosti بانجام رسانیدن، در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده، همچنین درباره ۴ از دوازدهمین کرده و یسپرد در گزارش بهلوی پرورتن thru پروردن، پروراندن شده است. تهرئوش هیئت دیگری است از تهر و thru که در یسنا ۱ پاره ۱ آمده و بمعنی پروراندن و رسا ساختن است، از همین بنیاد است تهرئوشتی thraosti که درباره ۶۲ آبان یشت آمده بمعنی انجام و پایان و رسایی.

۶ - نیک اندیش = هودا hu-da ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۷ - برخوردار شدن، بهره ور گردیدن (ar) = آر ar ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۳

۸ - سود = سَو sava ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱





از هات ۳۰

۹ - مانند شما = خشماونت *xshmvāvant* ، نگاه .

کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹

۱ - زورمند = ائوَجَنگَهَوَنت *aeuǰanhvānt* ، نگاه

چهارمین بند

aeuǰanhvānt ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰

از هات ۲۹

۲ - نیرومند = اِمَوَنت *emavānt* ، نگاه کنید یادداشت

شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳

۳ - پیمان رفته یا آموخته و فرمان رفته = *asistəm* ، در

نسخه بدل *asistəm* ، از مصدر سانگه *sānh* ، باجزء آ *asistəm* ،

ā فرمودن ، آموزانیدن ، یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۴ - خواستار بودن (*asistəm*) = *asistəm* ، خواستن ،

خواهش کردن ، آرزو داشتن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹

۵ - دوست ، یار = رَپَنت *rapant* ، نگاه کنید یادداشت

شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۸

۶ - آشکارا رامش دهنده = چیتَهَر اَوَنگَه *aitra-avanh* ،

نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱

۷ - بجای واژه ستوئی *stōi* بود آوردیم . ستوئی در گاتها ،

ستی *sti* در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ، در بند ۸ از هات

۳۱ بآن برخورداریم و در بند ۱۰ از هات ۴۵ و بند ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۲ از هات ۴۹

و بند ۶ از هات ۵۰ نیز بآن خواهیم برخورد ، بمعنی بودن است و با واژه ستی

sti از يك بنياد و هردو از مصدر آه *ah* (هستن ، بودن) در

آمده اند ، ستی *sti* بمعنی بود و هستی و آفریده و با سم جمع آفرینش (موجودات ،

کائنات) چنانکه در هات ۴۳ بند ۳ و بند ۱۳ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند





۱۹ از هات ۴۶ .

۸ - دشمن، بدخواه = دَئیشوَنَت **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** ، daibishvañt ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از هات ۲۸ .

۹ - واژه‌ای که بجای «بخواست دست» آورده‌ایم در متن زستا ایشْت zastâ-ışta آمده : زَسْت **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** (دست) در یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت، ایشْت از مصدر ایش **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** ish در آمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن است (نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۳۱)، از این واژه همان معنی که امروزه اشاره دست گوئیم ، بر می‌آید، در بنده از هات ۵۰ نیز بآن بر می‌خوریم .

۱۰ - هویدا رنج دهندده یا آزار بدیده در آمدنی = دِشْت اَئِنَنگه **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** : darəsta-aēnañh : ازدو واژه آمیزش یافته ، نخست دِشْت از مصدر دِش **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** darəs دیدن ، نگریستن که در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ گذشت ، دوم اَئِنَنگه **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** aēnañh ستم و زور و رنج و گزند که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ یاد کردیم .

پنجمین بند | ۱ - شهر یاری، توانایی = خَشْتَهَر **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** xshathra
۲ - توانگری ، دارایی و بخشایش = ایشْتی **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت**

istî ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۳ - کردار = شیئوتَهَنائی **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** ;yaothanâi ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۴ - اینک که = یَتها **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** yathâ ، در گزارش پهلوی ، در هر جا که آمده ، به چگون و بسا به ایدون که ، چند که گردانیده شده است .

۵ - پیوستن = هَج **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** haē ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ ، در متن **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** آمده در نسخه بدل **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** واژه دومین درست است از مصدر هج .

۶ - پناه بخشیدن = تهر اَبوئید یائی **دِشَوَنَت** . **دِشَوَنَت** (Inf.) thrâyōidyâi





در بند ۷ از همین هات نیز آمده بمعنی پناه دادن و نگاهداری کردن از مصدر تهرا (𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀 thrā. در گزارش پهلوی سرایشن یهوتتن 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀 = داتن 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀 (دادن) یعنی پناه دادن، تهرا تر 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀. thrātar که در بند ۱ از هات ۵۰ آمده یعنی پناه دهنده، نگاهدار. واژه های دیگر از همین بنیاد در جاهای دیگر اوستا بسیار است چون تهرائیتی 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀 thrāiti یعنی پناه درباره ۴ از یسنا ۶۲ آمده، تهرا تهرا 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀 thrāthra بهمین معنی است درباره ۶۹ زامیاد یشت، تهرا یو دریغو 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀 thrāyō-drighu یعنی پناه دهنده درویشان، نگهدار بینوایان چنانکه در دو سیروزه خرد و بزرك در پاره ۴ و جز آن .

۷ - درویش، بینوا، بیچاره = دریگو 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀 drigu، در پخشهای دیگر اوستا دریغو 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀، در تائیت دریوی 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀 drivi در بند ۹ از هات ۵۳ آمده، در پهلوی (𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀) و در فارسی درویش، درباره ۱۳ از یسنا ۲۷ در دعای معروف «یتها اهو وئیریو» که پاره ای از گاتها بشمار است، واژه دریگو drigu نیز آمده، در آنجا چنانکه در بند ۵ از هات ۳۴ زرتشت از برای پناه دادن و نگهداری کردن درویشان و بینوایان برانگیخته شده است. درویش را در فارسی درویش نیز گویند. ناصر خسرو گفته:

این خانه الفنج ازین معدن کوشش
برگیر هلا زاد و مرو لاغرو درویش
بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحه ۲۰۶ نیز نگاه کنید.

۸ - جدا خواندن، ترك گفتن (𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀... 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀) از مصدر وچ (گفتن) با جزء پر که در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۳۳ گفتیم بمعنی بیرون و بر کنار است: پر وچ 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀 parā-vac یعنی از خود دور و بیگانه خواندن.

در متن دوبار واژه پر 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀 آمده، دومی در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

۹ - زیانکار = خرَفتر 𐬰𐬀𐬎𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀 xrafstra، نگاه کنید



بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸.

ششمین بند | ۱ - چون = یزی ۳۵ سکریه . yazi، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۱.

۲ - براستی = هئیتیه ۳۵ سکریه . haithya، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰.

۳ - چنین = آتها ۳۵ سکریه . athā یعنی چون براستی شمانا ترا برتر هستید که در آغاز بند پیش آمده.

۴ - نشان (علامت) = دخت ۳۵ سکریه . daxšia در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده، در گزارش پهلوی دخشک ۳۵ سکریه . daxšak، دخشک نیز علامت خونی است که زنان بینند، چنانکه در نخستین فرگرد و نیداد پاره ۱۷ آمده و در گزارش پهلوی دشتان ۳۵ سکریه . dastān شده، دشتان در پهلوی و فارسی که بمعنی زن حایض است باواژه اوستائی دخت یکی است.

بواژه دخشار ۳۵ سکریه . daxshāra در بند ۷ از هات ۴۳ نیز نگاه کنید.

۵ - برگشتن (تغییر و تبدیل) = میتها ۳۵ سکریه . maêthā، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰.

۶ - جهان، زندگی = آنگهو ۳۵ سکریه . anha، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۷ - شادمانتر = اوروائیدینگه ۳۵ سکریه . urvâidyānh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۸ - پرستیدن و ستاییدن (۳۵ سکریه } ۳۵ سکریه ... ۳۵ سکریه }) = یز ۳۵ سکریه . yaz؛ ستو ۳۵ سکریه . s'u، بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - آمدن، گراییدن (۳۵ سکریه } ۳۵ سکریه }) = ۵ . با جزء پیتی



در صورتی که ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

- | | |
|---|------------|
| <p>۱ - کدام ، کجا = کوتهرا و د ن د س . kuthrā</p> <p>۲ - راد مرد = اَرِدَر د د ا و د س . arədra صفت</p> | هفتمین بند |
|---|------------|

است، در تأیید اَرِدرا arədra، در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند های ۹ و ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۸ از هات ۴۸ و بند های ۴ و ۸ از هات ۵۰ نیز آمده، در گزارش پهلوی رات راد - راد، بنیاد این واژه درست روشن نیست، دانشمندان اوستا شناس در هر کجای اوستا که بآن برخوردند بمناسبتی وفا شناس، پارسا، نیک اندیش، نیکخواه، ستایشگر و جز آن ترجمه کرده اند، معنی سنتی که از گزارش پهلوی (= زند) بما رسیده، در سیاق عبارت درست می آید .

- ۳ - شناخته شده (با د ن د ا و د س) = و ا د ن (و ا د ن و)
- ۴ - آموزش = سِنِگهو د د ا و د س ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ - آزر دگی (د د ن د ا و د س) : سپا د د س spā یعنی خوشی و نیکبختی، با حرف آ که از ادوات نفی است : اسپا د د ن د س a-spā یعنی درد، آزار، بدبختی، در بند ۹ از هات ۴۵ سپا و اسپا بمعنی خوشبختی و بدبختی یا بهروزی و سیه روزی هر دو باهم آمده .

سپا spā نیز در گاتها بمعنی برافزودن و پیش بردن است چنانکه در هات ۵۱ بند ۲۱، سپا بمعنی افکندن و دور انداختن در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است.

۶ - رنج (د د س و د س د ا و د س) = سادرا د د س و د س . sādra، در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۷ از هات ۴۵ نیز آمده، در گزارش پهلوی تنگ ۱۴ تنگه ۱۴ (تنگی)، همین واژه است که در فارسی سار شده و در فرهنگها بمعنی رنج مانده . خسروانی گفته :

جانم بلب آمد از غم و سار مردم ز جفا و جور بسیار (فرهنگ جهانگیری)



از همین بنیاد است ساست $sāsta$ دو سه دد سه مد . که صفت است بمعنی آزار دهنده ، سنگدل ، ستمکار چنانکه در ارت یشت پاره ۵۹ و جز آن ، ساست با واژه ساستر $sāstār$ یکی است ، این واژه پسین که در اوستا بسیار آمده بمعنی فرمانگزار و امیر است ، در گاتها بویژه از برای بزرگ و سر کرده و سالار دیویسان و فرمانده بدخواه دین مزدیسنا بکار رفته ، چنانکه در بند ۱ از هات ۴۶ ، در پهلوی ساستار $sāstār$ بمعنی فرمانفرمای ستم پیشه و سالار یدادگر و حاکم مستبد است ، این واژه‌ها از مصدر سانگه $sānh$ (فرمودن) در آمده ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۷ - بجای « از روی هوش » در متن اوشورو $ušaurū$ آمده ، در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز باین واژه برخوردیم ($ušaurū$) و در یادداشت شماره ۳ آن بند گفتیم که در گزارش پهلوی به فراخو هوشیه گردانیده شده و در توضیح داناك هوشیه آمده همچنین است در گزارش پهلوی بند ۷ از هات ۳۴ .

۸ - بهره = رَمَخَنَگَه $raēxənanh$ ، در یادداشت شماره ۹ از بند ۷ از هات ۳۲ گذشت .

۹ - ساختن (kar) = کَر kar کردن ، سازیدن ، ساختن .

۱۰ - دیگر (دیگران) آئیه $anya$ = آئینه $anya$. در فرس هخامنشی آئیه $aniya$ ، در بند ۱ از هات ۲۹ نیز بآن برخوردیم و در بسیاری از بند های دیگر هم آمده از آنهاست بند ۳ از هات ۴۴ .

۱۱ - پناه دادن ($thrā$) = تهر $thrā$ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات .

۱ - بیم دادن ($bī$) = بی $bī$ ، در گزارش پهلوی هشتمین بند نیز $bī$ آمده ، فعل بیم دادن در اوستا گاهی لازم و گاهی متعدی بکار رفته : ترسیدن و ترسانیدن ، چنانکه در فروردین یشت پاره





۱۴ و ارت یشت پاره ۱۲-۱۳

۴ - گزند = ایتیهجنگه دن ددسجسجسج. ithyejānh (دن ددسجسجسج) در جاهای دیگر اوستا نیز چندین بار آمده ، چنانکه در مهریشت پاره ۲۲ و یسنا ۵۷ پاره ۱۴ و یسنا ۶۵ پاره ۸ و جز آن .

ایتیهجنگهونت دن ددسجسجسجسجسج. ithyejānhvant (در تائیت دن ددسجسجسجسجسجسجسج. ithyejānhvaiti) صفت است یعنی آسپمند، پرگزند، خطرناک چنانکه در فرگرد هفتم و نیداد پاره ۵۲ و فرگرد نوزدهم و نیداد پاره ۳۱ ، این دو واژه در گزارش پهلوی ستر دن sēz و ستر و مند دن sēzomand شده و در فارسی سیج و سیج و سیز شده بمعنی رنج و درد و آزار و در فرهنگها یاد گردیده است .

۴ - توانا ، بازور = آئوچنگه ستنی ستنی ستنی . aojānh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۴ - ناتوان = نائیدینگه } سد و سد و سد و سد . nāidyānh ، آئوچنگه و نائیدینگه در پاره ۱۰ از یسنا ۵۷ نیز باهم آمده ، در فروردین یشت پاره ۱۶ بواژه نائیدینگه جدا گانه برمیخوریم و بمعنی برافتاده و شکست یافته است

۵ - دشمنی ، کینه ، ستیزه = آنسٹ } ددسجسج . ast ، در بند ۱۴ از هات ۴۴ و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده ، در این بند پسین آستائی } ددسجسجسج . astāi (Inf.) دشمنی کردن و کینه ورزیدن است .

۶ - آیین ، دستور ، فرمان = اوروات } ددسجسجسج . urvāta ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۷ - اندیشیدن } سد و سد و سد و سد و سد = مَن } سد . man ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۸ - جایگاه یا خان و مان = مَنو } سد . manō ، از این واژه بهشت اراده شده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۳۰ .



یادداشتهای پنج گاتها

۴۰۰

برخوردیم ، جانوران زیان کار و ددان مراد است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۰ - بیابانی = اورون سدلاوس - auruna ، در پاره ۳۶ تیریشث و در پاره ۲۳ بهرام یشت آ اورون از برای جانوران و چارپایان دشتی بکار رفته در برابر چارپایان خانگی، در گزارش پهلوی آرمک سچو aramak (آ درپهلوی نیز از ادوات نفی است) یعنی نه از رمه، جانوری مراد است که از گله و رمه چارپایان خانگی نیست ، مراد جانوری است آزاد و بیابانی ، دد (وحشی)

دهمین بند | ۱ - دریافتن، گرفتن ، بدست آوردن (۵؛ ۱؛ ۶) = گرب گرب گرب گرب ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۸ از هات ۳۱ .

۲ - بجای اندرز دادن واسطاسم . آمده از مصدر وچ واد . vaç گفتن ، آگاهانیدن ، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ - بجای خردمند هو خرتو سوسدسوس . hu-xratu خوب خرد ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۴ - کارساز = دانمی وادام . dami ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۱ .

۵ - یار یا پیوند و همدم = هیتهه سوسس . hitha در تأنیت هیتهه hithal از مصدر هی سوس . hi پیوستن ، بستن . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ ، از همین بنیاد است هیتهو سوسس . hithu که در بند ۷ از هات ۴۸ آمده .

۶ - امید = ویتها واداسوس . vöyathrâ ، بنیاد واژه درست روشن نیست، نگاه کنید به : Altiranisches wörterb. von Bartholo. 1475

۱ - دو گانه = اوب اوب . uba صفت است (در تأنیت یازدهمین بند | اوبا ubā) بسا صفت جهان (= اهو سوسس . ahu) آورده



یادداشتهای پنج گانه

۲۰۲

از روی آیین و دستور ایزدی است مراد است، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بنده از هات ۴۶
 ۴ - خواستن (𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . vas ، نگاه کنید یادداشت
 شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۴ - ستایش = ستوت 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . stūt ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند
 ۱ از هات ۳۰ .

۴ - پرستش = یسن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . yasna ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از
 بند ۱ از هات ۳۰ .

۵ - شوند = سرومیدیائی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . srūidyāi (Inf.) در بند
 ۵ از هات ۴۵ نیز آمده، در بندهای ۱۳-۱۴ از هات ۴۶ با جزء فر آمده :
 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 fra-srūidyāi از مصدر سرو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 . sru ، یادداشت شماره
 ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۶ - اشی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . ashi ایزد پادشاه است، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از
 بند ۴ از هات ۲۸ و از برای واژه پخش کردن = وی دا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . vīdā یادداشت
 شماره ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۷ - آموزانیدن (𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = سانگه 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . sānh ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۸ - راه = پته 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . path ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹
 از هات ۳۱ .

۹ - خوشگذر : [راهی] که از آن بخوبی و آسانی توان گذشت = خویمت
 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . xvaēta ، از خو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 . xva (خوب) و از اسم مفعول ایت 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 .
 از مصدر 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 . ای (رفتن)، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۱ - راه = ادون 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . advan ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۳۱ .

سیزدهمین بند

۲ - گفتن (𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = مرو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 . mri ، در بند پیش بجای



همین واژه فعل وَجَّ بکار رفته با جزء فرا: 𐭯𐭩𐭥𐭥𐭩 fra-vač فرا گفتن .

۴ - خوب ساخته شده، خوب کرده شده = هوکرت 𐭥𐭩𐭥𐭥𐭩𐭥𐭥𐭩 .
hū-karəta .

۴ - دین = دینا 𐭯𐭩𐭥𐭥𐭩 . daēnā ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱، در آنجا گفتیم که این لفظ همیشه در اوستا بمعنی دین و کیش نیامده بسا بمعنی وجدان است ، در اینجا یاد آور میشویم که دین در مزدیسنا روان و گوهری است که پس از مرگ پیکر آسا پدیدار گردد ، نیکو کاران را به بهشت و گناهکاران را بدوزخ رهنمون گردد ، این عقیده که یکی از غزترین آیین مزدیسناست ، بخوبی از همین بند ۱۳ از هات ۳۴ پیداست . نگاه کنید بجلد دوم یشتهاس ۱۵۹ - ۱۶۶ .

۵ - سوشیانت = سئوشینت 𐭯𐭩𐭥𐭥𐭩𐭥𐭥𐭩𐭥𐭥𐭩 . sacšyant ، در کتاب سوشیانت جداگانه از آن سخن داشتیم، آنچه در اوستا و نامه‌های پهلوی و پانزد در باره آن آمده یاد کردیم، در اینجا یاد آور میشویم که در آیین مزدیسنا بظهور سه موعود نوید داده شده که هر سه از پشت خود پیغمبر زرتشت اند و هر یک هزار سال جدا از همدیگر ، پدید خواهند آمد و جهان از آسیب اهریمنی خواهند رها شد . پسین موعود که بویژه سوشیانت خوانده شده ، رستاخیز خواهد برانگیخت . در گاتها ، سرود های مینوی خود پیغمبر ، شش بار بواژه سوشیانت بر میخوریم . سه بار مفرد آمده چنانکه در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۹ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات ۵۳ در این سه بند پیغمبر ایران خود را سوشیانت خوانده و در سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده اند ، چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۴ و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند ۱۲ از هات ۴۸ . نگارنده در گزارش این شش بند خود همان واژه را نگاه داشته ، سوشیانت آورده است اما باید معنی آن را بیاد داشت ، سوشیانت از مصدر سو 𐭯𐭩𐭥𐭥𐭩 su در آمده که بمعنی سود بخشیدن است ، سوشیانت (اسم فاعل) یعنی سود بخشنده یا سود دهنده و سود رساننده ، چنانکه در جای دیگر گفتیم سود بمعنی بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنین از واژه سوا 𐭯𐭩𐭥𐭥𐭩 svā که از همان بنیاد



است، دراوستا از سودجاودانی بهره و بخشی که در روز پسین های رستگاری است، اراده میشود (نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ از هات ۴۴).

بجای ستوشیانت در گزارش پهلوی، بسا سودمند آورده شده یعنی کسی که از او سود آید یا رهاننده و رستگار سازنده و یآوری کننده.

۶ - خرامیدن (دردسین یخ سه) = اورواخش دردسین سه. urvâxs، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۷ - مزد = میژد دردله و سه. mizda، در پهلوی مُزد دس و mozd؛ میژدونت دردله و سه دردسین سه. mizdavant که در بنده از هات ۴۳ آمده یعنی مزدمند، در گاتها واژه میژد بسیار آمده، چنانکه در بنده های ۱۸-۱۹ از هات ۴۴ و جز آن.

۸ - نیک اندیش = هودا س دوس. hu-dâ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۹ - پیمان داده شده: دردسین سه. در نسخه بدل ۴۲ دردسین سه. از مصدر چیش ۲۲. eish آموزانیدن، نوید دادن، پیمان کردن، پیش بینی کردن، امید وار بودن. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱.

۱۰ - بخشایش (وظیفه و مقرری = دتهر و دین سه. dathra)، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۴ از هات ۳۱.

۱ - آری = زی زی. zī، در این بند دوبار آمده
چهاردهمین بند | بجای دومی «چه» آورده ایم.

۲ - آرزو شده = ویریه یا مدلد سه. vairya صفت است (در تائیت ویریا (vairyâ)، در بند ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده از مصدر ور یا مدلد. var برگزیدن. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۸.

۳ - کنش = شیوتهن س دردسین سه. syaothana، در بند آینده نیز آمده، بجای آن «کردار» آورده ایم.





یسنا ، هات ۴۴ ، بند ۱۵ ۴۰۵

- ۴ - بجای زندگی اوشتان در *ustāna* . (= اوشتن *ustana*)
 در *ustāna* (و بجای صفت جهانی یا خاکی و مادی استونت *ustāna*)
astvant آمده، یادداشتهای شماره ۴ - ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه شود .
- ۵ - همسایه = *vərəzāna* ، در پایان همین بند نیز بآن بر
 میخوریم و بمعنی برزیکر گرفته ایم، با آغاز گفتار پیشه و روان در جلد نخست گاتها نگاه کنید.
- ۶ - از برای صفت « بارور » - *azī* که صفت گاو آورده
 شده نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۵ از هات ۲۹ (ازواژه گاو بسا همه چارپایان
 سودمند خانگی اراده میشود .)
- ۷ - آیین نیک یا خوب آموزش - *hu-čisti* ، نگاه
 کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .
- ۸ - بخردی = *xratu* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸
 از بند ۱ از هات ۲۸ .
- ۹ - بجای « گشایش دهنده » *frād* در بند ۱۲ از هات
 ۴۶ نیز آمده، *frād* نیز مصدر است (ازواژه *dā* دادن، بخشودن، ارزانی
 داشتن باجزء *frā*) در بند ۶ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۴۴ آمده
 همچنین در بسیاری از جاهای دیگر اوستا، در گزارش پهلوی فراخیتن *frāxvānītan*
 (فراخیدن) و فراچ داتن *frāh-dātan* (فرازدادن) و فره داتن *frēh-dātan* (فره = افزون ، بسیار) آورده شده ،
 یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و بواژه فرائیدی *frāidi* در
 یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۵۳ نگاه کنید .
- ۱ - گفتار یا آموزش دینی = *sravanh* ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید .
- ۴ - وام (قرض، فریضه) = *ishud* ، نگاه کنید یادداشت
 شماره ۲ از بند ۱۴ از هات ۳۱ .





یادداشتهای پنج گاتها

۴۰۶

- ۴ - آشکار = هَئِیْتِیَه ۳ مدون دوم . haithya ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .
- ۴ - زندگی، جهان = اهو مدع دوم . ahu ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۵ - خواست (اراده ، میل) = وَسَنَ وادد سوم . vasna ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .
- ۶ - خرم یا تازه و نو = فِرَش (ف) مدع دوم . farasha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۳۰ .



اشتودگات - یسنا، هات ۴۳

۱ - در این جمله بجای واژه‌های «بکام دل»، «خواستارم»، «خواستاراست»،

«کام فرما» ustā ، «وستارم» vasamī ؛
نخستین بند ustā ؛ «وستارم» vasā آمده، همه از مصدر vas و ustā .

vas که بمعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است (بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید) ، نخستین اوستا ustā در آغاز جمله از قیود است بمعنی بکام (دل) و بدخواه و بخواهش و آرزو (نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰) همچنین واژه vas از قیود است مانند واژه اوستا و بهمان معنی است (نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱)

در اینجا با فعل xshi از مصدر xsh یعنی توانستن و توانا بودن و یارستن و فرمانراندن و پادشاهی کردن است، یعنی کام فرما یا کسی که در کام و آرزوی خود آزاد است و آن کس اهورا مزداست که آنچه خواهد، تواند کردن و در بر آوردن کام و آرزو تواناست .

۲ - نیرو = تویشی lavishi ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ - پایدار = اوت یوتی uta-vūti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ .

۴ - رسیدن : در متن گت توئی gat-tōi ، دربند ۱۰ از هات ۵۱ گت ته gat-te باید گتوئی gatōi و گته gale (Int.) باشد از مصدر gam رسیدن، گامیدن،





گراییدن. نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 489
Les Infinitifs Avestiques par Benveniste p. 66

۵ - داشتن = دردیائی 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 dərədyāi (= دریدئیائی dərəidyāi)
 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 (Inf.) از مصدر در 𐬀𐬵𐬀 dar داشتن، بیادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶ - شکوه = ربه 𐬀𐬵𐬀𐬀 raē ، واژه‌هایی از همین بنیاد در اوستا یاد شده چون
رَبُو 𐬀𐬵𐬀𐬀 « raēva یعنی شکوهنده در پاره ۴۲ از یسنا ۲۲؛ رَبُوستَم raēvastama
 𐬀𐬵𐬀𐬀 « raēva ؛ یعنی توانگرتر، شکوهنده‌تر در پاره ۱۳ از یسنا ۱۰ و در پاره
۷۹ از زامیاد یشت؛ رَبُوَس چیتهر 𐬀𐬵𐬀𐬀 « raēvasēithra (در
تأنیث رَبُوَس چیتهر raēvasēithrā) یعنی آزاده نژاد در پاره ۹ از دومین فرگرد
ها دُخت نسک؛ رَبُوَت 𐬀𐬵𐬀𐬀 « raēvant یعنی شکوهمند در پاره ۲ از
تیریشث در پهلوی رایومند 𐬀𐬵𐬀𐬀

در پاره های ۱-۷ از زامیاد یشت از پنجاه و سه کوه ایران زمین نام برده شده، از
آنهاست رَبُوَت raēvant که در پاره ۶ آن یاد گردیده است، در بندهش فصل ۱۲
فقرة ۱۸ آمده «کوه رَبُوَت در خرسان است، برزبر آن آتش برزین جای گرفته، رَبُوَت
یعنی رایومند» آتشکده معروف آذر برزین در روزگار ساسانیان که از پرستشگاهان
بزرگ ایران بوده در همین ریوند جای داشته است. ریوند سرزمینی بوده در ابرشهر
(نیشابور) بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده صفحه ۳۳ نگاه کنید.

۷ - پاداش - اشی 𐬀𐬵𐬀𐬀 ashi ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند
۴ از هات ۲۸

۸ - زندگی = گیه 𐬀𐬵𐬀𐬀 gaya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند
۵ از هات ۲۹.

۱ - آرزوی فردوس = خواتهرُویا 𐬀𐬵𐬀𐬀 xvāthrōyā نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱

دومین بند





۲۰۹ یسنا ، هات ۴۴ ، بند ۴

- ۴ - پاکتر خرد = سپینیشْت مَینِیو {دود} {دود} {دود} {دود} .
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .
- ۴ - آگاه : در متن چیچیتهاوا ۲۲۲۲ کلید . eīcithwā آمده ، در نسخه
 بدلها مختلف نوشته شده است ، صفت است بمعنی آگاه و شناسا وینا ، از مصدر چیت
 ۲۲۲۲ ، بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۴ از بند
 ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۴ - بخشایش = مایا māyā ، در پاره ۱۲ از یسنا ۱۰ میا
 māyā نیز با واژه و هومَننگه (منش نیک) یکجا آمده است .
- ۵ - روز = آیر ayar در جا های دیگر اوستا نیز ایر و
 آیان ayān آمده ، در بند ۷ از همین هات نیز بوژه ایر بر میخوریم . این
 واژه در فارسی دروازه پریر (یعنی پریروز) بجا مانده . رکن الدین گوید:
 پریر ابلیس با جمعی ز اتباع بلفظ دلگشا میکرد تقریر (فرهنگ سروری)
 انوری گوید: پریر وقت سحر چون نسیم باد شمال همی رساند بارواح بوی عنبر تر
 (فرهنگ انجمن آرا)
- پریر از دو واژه آمیزش یافته نخست از پُروا ورو و پاوروا paourva (در
 فرس هخامنشی پروو paruva) که بمعنی پیش است و از آیر ayar بمعنی روز .
 چنانکه بیادداشت واژه روز (= آیر) در بند ۲ از هات ۴۳ بمعنی گاه و زمان
 بکار رفته است .
- ۶ - شادمانی = اوروادنگه اوروادنگه . urvādanh ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۷ - زندگی دیر پایا یا رندگی بلند = درِگوجیاتی ویدلایتی-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴ .
 darāzō-jyāti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .
- ۱ - به = ونکھو وادھو vahnu ؛ بهتر = وهینگه
 وادھو وادھو vahyanh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند

سومین بند





یادداشتهای پنج گاتها

۲۱۰

۳ از هات ۳۰

۴ - گراییدن، رسیدن (*سردی. ۰ سد۰ سد۰ سد۰ سد۰*) = گم با جزء آئینی : آئینی گم
سد۰ سد۰ - *سد۰* . *ai-bi-gam* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۳ - راه = پشه *سرد۰* *path* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند
 ۹ از هات ۳۱ .

۴ - راست = *ایزو* *ایزو* *ایزو* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۳
 از هات ۳۰

۵ - سود = سونگه *سد۰ سد۰ سد۰ سد۰ سد۰* *savanh* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸
 از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۶ - آموزانیدن (*سد۰ سد۰ سد۰ سد۰ سد۰*) = سانگه *سد۰ سد۰ سد۰* . *sanh* : نگاه
 کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۷ - زندگی = انگبو *سد۰ سد۰ سد۰* . *anh* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از
 بند ۲ از هات ۲۸

۸ - جهانی (مادی) = استوت *سد۰ سد۰ سد۰ سد۰ سد۰* . *astvan!* ، یادداشت شماره
 ۵ از بند ۲ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۹ - مینوی (معنوی) = مننگه *سد۰ سد۰ سد۰ سد۰ سد۰* . *mananh* ، نگاه کنید یادداشت
 شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱۰ - درست یا آشکار = هتیه پیه *سد۰ سد۰ سد۰ سد۰* . *haithya* ، نگاه کنید یادداشت
 شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .

۱۱ - آفریدگان = ستی *سد۰* . *sti* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند
 ۴ از هات ۳۴ .

۱۲ - آرام گزیدن ، جای گرفتن (*سد۰ سد۰ سد۰ سد۰ سد۰*) = شی با جزء آ :
سد۰ سد۰ . *a-shi* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۱۳ - راد مرد = اردر *سد۰ سد۰* . *aradra* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲



از بند ۷ از هات ۳۴ .

۱۴ - مانند تو، بتومانند = تپواونت $\theta\kappa\sigma\sigma\epsilon\delta\epsilon\sigma\pi\epsilon\pi\epsilon$. $\theta w\acute{a}v\alpha\eta\tau$ ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۳۱ .

۱۵ - خوب شناسا، نیک دانا = هوزنتو $\theta\zeta\kappa\tau\upsilon$. $hu-z\acute{e}\eta\eta tu$: از دو
واژه آمیزش یافته ، نخست از هو $\theta\delta\epsilon$ hu (خوب) و از مصدر زن $\theta\kappa\epsilon\delta$.
zan (دانستن) ، در گزارش پهلوی خوب شناسک $\theta\zeta\kappa\tau\upsilon\theta\delta\epsilon\theta\zeta\kappa\tau\upsilon$ در جاهای دیگر
از گزارش پهلوی خوب شناسکیه (خوب شناسایی) ، در بند ۵ از هات ۴۶ و در بند
۵ از هات ۴۹ نیز بواژه هوزنتو برمیخوریم . بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و
بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بواژه هئوزانتهو $\theta\zeta\kappa\tau\upsilon\theta\delta\epsilon\theta\zeta\kappa\tau\upsilon$.
haozathwa در یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۴۵ نگاه کنید .

۱۶ - پاک = سپنت $\theta\delta\epsilon\theta\zeta\kappa\tau\upsilon$. $\theta\sigma\pi\acute{\epsilon}n\tau\alpha$ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از
بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۱ - بجای توانا تخم $\theta\kappa\epsilon\delta\theta\zeta\kappa\tau\upsilon$. $\theta\alpha x\mu\acute{a}$ آمده ، صفت است (در تأیث

چهارمین بند | $\theta\alpha x\mu\acute{a}$) یعنی دلیر ، پهلوان ، در فرس هخامنشی نیز تخم
چنانکه در نام چیتهر تخم $\theta\iota\theta\theta\alpha-\theta\alpha x\mu\acute{a}$ که یکی از

سرکشان بوده ، در آسگرت $\theta s\acute{a}g\acute{a}r\tau\alpha$ (در سرزمین شرقی ماد) خود را پادشاه
خواند و در نام تخم سپاد $\theta\alpha x\mu\acute{a}-\theta\sigma\pi\acute{a}d\acute{a}$ که یکی از سرداران داریوش بزرگ بوده ،
از ماد ، داریوش او را از برای سرکوبی چیتهر تخم فرستاد و درسنگ نپشته
بهستان (کتیبه بیستون) از این پادشاه دروغین و سرداری که بجنگ وی فرستاد
یاد کرده است . چیتهر تخم یعنی دلیر نژاد و تخم سپاد یعنی دلیر سپاه یا دارنده سپاه
دلاور . تخم در پهلوی $\theta\kappa$ $\theta\tau\alpha k$ و در فارسی تهم گوئیم ، فردوسی گوید :

یکی آفرین کرد سام دلیر که تهما هژبرا بزی سال دیر
در جای دیگر گوید :

تهم هست در پهلوانی زبان بمردی فزون ز ازدهای دمان



در نام رستم که رستم نیز گویم واژه تهم بجا مانده است، نام رستم در اوستا یاد نشده، اگر میبود بایستی رَعود تخم (مطوب و سیم سیم) Raodataxma باشد نخستین جزء آن با واژه اوستایی رَعود (مطوب) raod که بمعنی رویدن ورستن است، یکی است و دومین جزء همان تخم taxma میباشد، بنا بر این رستم = رستم یعنی یل اندام یا پهلوان بالا، همچنین گستم بایستی در اوستا ویستخم یاد و در سیم سیم vistaxma باشد از واژه ستر بجزء وی: وی - ستر - وای - دو سیم سیم. vi-star که در پهلوی ویسترتن (ویسترتان) vistartan و در فارسی گستردن گویم بنا بر این گستم یعنی گستریده پهلوانی یا کسی که زور و دلیری وی کشیده و گستریده است. واژه تخم اوستایی در واژه تهمتن نیز بجا مانده، تهمتن که لقب رستم است در معنی با خود نام رستم یکی است یعنی تن پهلوان، پهلوان اندام. وجه اشتقاقی که در برهان قاطع از برای تهمتن نوشته شده: «بی همتا تن یعنی تنی که عدیل و نظیر نداشته باشد» درست نیست.

از همین بنیاد است تانشینگه (ص ۳۳۳ و ۳۳۴) . tashyanh (در تأنیث ص ۳۳۳ و ۳۳۴) . tashyehi چنانکه در پاره ۶۴ فروردین یشت، یعنی دلیر تر؛ تنچیشْت (ص ۳۳۳ و ۳۳۴) . tançista چنانکه در سنا ۹ پاره ۱۵، یعنی دلیرترین؛ تخمو تانشینگه (ص ۳۳۳ و ۳۳۴) . taxmô-tashyanh چنانکه در کرده هفتم و یسپرد پاره ۳، یعنی از دلیر دلیر تر.

۳ - شناختن یا اندیشیدن (ص ۳۳۳ و ۳۳۴) . = من hap . man، در بسیاری از بند های دیگر این هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۳ - پاداش = آشی (ص ۳۳۳) . ashî، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸.

۴ - بر گرفتن (ص ۳۳۳) . = هپ hap . hap، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲۲ از هات ۳۱





- ۵ - پیرو دروغ یا دروغمند و دروغپرست = در گونت و در گونت «در گونت» .
 dragvant؛ پیرو راستی یا راستی پرست = اشون «اشون» . ashavan، ازین دو
 واژه پیرو کیش دروغین یا دیویسنا و پیرو دین راستین یا مزدیسنا اراده میشود. نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .
- ۶ - گرما = گرم «گرم» . garəma، در فرس هخامنشی نیز گرم
 . garəma
- ۷ - زور = ائوژنگه «ئوژنگه» . aojanh، نگاه کنید بیادداشت شماره
 ۱ از بند ۴ از هات ۳۴ .
- ۸ - نیرو = هزنگه «هزنگه» . hazanh، نگاه کنید بیادداشت شماره
 ۶ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .
- ۹ - روی نمودن یا رسیدن و آمدن («روید») = کم gam ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۱ - نخست = پئو اورویم «پئو اورویم» . paourvīm، نگاه
 کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .
- ۲ - آفرینش = زانتته «زانتته» . zatha، در بند ۳ از هات ۴۴ و در بنده
 ۶ از هات ۴۸ نیز آمده در بخشهای دیگر اوستا نیز بسیار بآن بر میخوریم چنانکه
 در یسنا ۱۹ پاره ۸ و فرگرد ۲۱ و ندیداد پاره ۶ ، از مصدر زن «زن» . zan که
 بمعنی زادن است در آمده. زانتته در گزارش پهلوی گاهی به دهشن (آفرینش) و گاهی
 به زایشن گردانیده شده است .
- ۳ - زندگی = آنگهو «آنگهو» . arihu، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲
 از هات ۲۸ .
- ۴ - نگرستن («نگرستن») = درس «درس» . darəs، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۵ - مزد = میژدون «میژدون» . mizdavan صفت است یعنی مزدمند یا

پنجمین بند



بیادداشتهای پنج گاتها

۲۱۴

مزد دارنده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴ .

۶ - هنر = هونر 𐎱𐎠𐎼𐎿 . hunara در پهلوی هنر 𐎠𐎼𐎿 معنی که امروزه بواژه هنر در فارسی می‌دهیم، درست همان مفهومی است که واژه هونر در اوستا دارد. هونرتات 𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . hunaratât که در بند ۸ از هات ۵۰ آمد بهمان معنی است . هونرونت 𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . hunaravant صفت است (در تأنیث هونروئیتی 𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . hunaravaiti) چنانکه در دین یشت پاره ۱ و جز آن یعنی هنرمند، در پهلوی هنرومند 𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 (هنر هومند) .

۷ - پایان ، انجام = آپم 𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . apāma ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۳۰ .

۸ - گردش = اوروئیس 𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . urvaêsa ، در بند آینده نیز آمده و در بند ۶ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم از مصدر اوروئیس 𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . urvaês که بمعنی گردیدن و چرخیدن است در پهلوی 𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 ورتیتن . از اوروئیس، پایان و سر انجام زندگی اراده میشود .

۹ - آفرینش = دامی 𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . dâmi ، بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۳۱ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۵۱ نگاه کنید .

۱ - جهان = گائتها 𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . gaêthâ ، نگاه کنید ششمین بند | بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ .

۴ - بر افزودن (𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿) = فراد 𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . frâd (𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿) بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۴ از هات ۳۴ نگاه شود .

۳ - ضمیر « آنان » بر میگردد بدینداران .

۴ - داوری = رتو 𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . ratu ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۵ - آگاهانیدن (𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿) = سنگه 𐎠𐎼𐎿𐎠𐎼𐎿 . sanh



نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ .

۶ - خرد = خَرَتو من دَرَمَد . xratu

۷ - هیچکس = نَچِی {سَدَی} naēci ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲ .

۴ - فریفتن (وِسِرِدَدَن) = دَبْ دَبْ دَبْ ، بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰ نگاه کنید .

هفتمین بند | ۱ - در آمدن یا بسوی کسی گراییدن (وِسَدَدِی-دَسَدَسَدِی)
= پَئیری جَس وِسَدَدِی-دَسَدَسَدِی . pairī-ṛas ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۲ - نشان = دَخْشَارَ وِسِن یَا سَدَسَدِی . daxshāra ازواژه دَخْشَتَ daxsta
وِسِن یَا سَدَسَدِی . (نشانه) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۴ .

۳ - روز = آیر ayar ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از همین هات .

۴ - پرسش = فِرَسَا (وِسَدَدِی) . ferasā ، در بند ۹ از همین هات نیز
آمده از مصدر پَرس وِسَدَدِی . parəs (= وِسَدَدِی . fras) پرسیدن که
در همین بند بکار رفته ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۵ - زندگی = گَئِثَها وِسِن یَا سَدَسَدِی . gaēthā ، همین واژه است که در بند
پیش، جهان آورده ایم .

۶ - خود یا خویشتن = تَنو وِسِن یَا سَدَسَدِی . tanū ، واژه ای که در فارسی تن گویم
در اینجا بمعنی خویشتن بکار رفته ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۷ - شناسانیدن (وِیَیَیَیَ) = دِیس وِیَیَیَ . dis (= دَیس
وِیَیَیَ . daēs) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۳ از هات ۳۳ .

هشتمین بند | ۱ - گفتن (سَدَی) = اَنُوج سَدَی . aoj ، نگاه
کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .





- ۴ - نخست = پشاورویم *paourvīm* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .
- ۴ - زرتشت = زرتھوشر *Zarathustra* .
- ۴ - توانستن ، یارستن (*duvānān*) = ایس *is* در بند آینده نیز آمده ، یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۵ - بدرستی دشمن یا دشمن آشکار = هئیتیه *haithya-dvaēshaiih* این صفت از دو جزء ساخته شده ، از هر دو جزء در یادداشت شماره ۹ از بند ۳ و در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ سخن داشتیم
- ۶ - پناه = رفتنگه *rafənāih* ، در بند ۱۴ از همین هات نیز آمده ، در بند ۶ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم ، در بخشهای دیگر اوستا رفتنگه *rafənāih* آمده چنانکه در مهر یشت باره ۵ و جز آن ، در گزارش پهلوی رامشن *rafədhra* ، از همین بنیاد است رفتنگه *rafədhra* که در بند ۱ از هات ۲۸ آمده و بجای آن رامش آوردیم ، این واژهها از مصدر *rap* که بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است در آمده اند ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱ از هات ۲۸ .
- ۷ - نیرومند = ائوژنگهونت *rafənāih* یکجا آمده ، یادداشت شماره ۵ آن بند نگاه کنید .
- ۸ - در باره دروغ پرست و پیرو راستی یادداشت شماره ۵ از بند ۴ همین مات نگاه کنید .
- ۹ - بودن (*ah*) = آه *ah* بودن ، هستن .
- ۱۰ - آینده = آبوشتی *ābūsti* ، در نسخه بدله *bū* بودن ، از همین بنیاد است بوژدیائی *būzdyāi* که در بند ۱۷ از هات ۴۴ آمده است ، نگاه کنید یادداشت





- ۴ - بجای پارسای، آرمیتی *armaiti* آمده، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۲.
- ۴ - بهم پیوسته یا یگانه و همراه (*armaiti*) = *haē* ،
در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۹ از
هات ۳۳.
- ۵ - خواندن (*armaiti*) = *zō* زیاری خواستن، خواندن،
نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱.
- ۶ - در آمدن (*armaiti*) = *ar* با جز، آ *armaiti* در آمدن،
رسیدن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.
- ۷ - پرسیدن (*armaiti*) = *paras* (= فرس
(*armaiti* . *frās*) که در همین بند نیز بکار رفته و در یادداشت شماره ۴ از بند
هفتم همین هات نیز گذشت .
- پرستی *armaiti* یعنی پرستش و پاسخ یا گفت و شنود و گفتگو
چنانکه در فروردین یشت بند ۱۶ آمده .
- ۸ - نیرومند = *armaiti* . *amavanti* ، نگاه کنید بیادداشت
شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۲۳.
- ۹ - توانایی داشتن ، توانستن ، یارستن (*armaiti* . *xshī*) = *xshī*
من *armaiti* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.
- ۱۰ - کامروا ، بختیار = *armaiti* . *aēsha* ، باین واژه در بند ۱۷
از هات ۴۴ و در بند ۷ از هات ۴۵ نیز برمیخوریم ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴
از بند ۹ از هات ۲۹ .
- armaiti* در اوستا بمعنی گاو آهن است که در فارسی خیش شده چنانکه در پاره
۱۰ از فرگرد چهاردهم و ندیداد آمده ، همچنین *armaiti* بمعنی جستجوی میباشد چنانکه
در یسنا ۶۸ پاره ۱۳ از مصدر *armaiti* . *ish* (= *armaiti* . *aēsh*) ، نگاه





کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۴ از هات ۳۱ .

یازدهمین بند | ۱ - سخن = اوخذّ ۰ ۳۹ ۳۰ ux̄dha ، همین واژه است که بجای آن در بند ۵ از همین هات ، گفتار آوردیم ، نگاه کنید

بیادداشت شماره ۳ از بند ۶ از هات ۲۸ .

۲ - آموزش یافتن ، آموخته شدن (۰ ۳۹ ۳۰ ۳۱) = دنگه ۰ ۳۳ ۳۰ .
daāh آموزانیدن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶ .

۳ - رنج = سادرا ۰ ۳۹ ۳۰ sād̄rā ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۴ .

۴ - به بار آوردن ، ساختن ، انجام دادن (۰ ۳۹ ۳۰) = سنگه ۰ ۳۳ ۳۰ .
sañh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۵ - دلدادگی = زَرَزَدائیتی ۰ ۳۹ ۳۰ ۳۱ zarazdāiti : برخی این واژه را از زِرَزُ ۰ ۳۹ ۳۰ ۳۱ (دل) و دا ۰ ۳۳ ۳۰ dā (دادن) دانسته اند ، بنابراین دلدادگی درست معنی است که از دو جزء آن برمی آید ، در گزارش پهلوی رواك دَهشنيه ۰ ۳۳ ۳۰ ۳۱ dahišnīh (rubāk) ravāk آورده شده ، چنانکه واژه زَرَزَدَا ۰ ۳۳ ۳۰ ۳۱ zarazdā در بند ۱ از هات ۳۱ در گزارش پهلوی رواك دهشن ۰ ۳۳ ۳۰ ۳۱ dahišn (rubāk) ravāk شده است ، واژه زَرَزَدائیتی بمعنی اطمینان نیز بکار رفته است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ .

۶ - انجام دادن ، بجای آوردن ، ورزیدن (۰ ۳۹ ۳۰ ۳۱) = وَرَزُ ۰ ۳۳ ۳۰ ۳۱ varəz ، بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱ - آموختن ، فراشناختن ، شناسایی بهمرسانیدن (۰ ۳۳ ۳۰ ۳۱) =
دوازدهمین بند | = فراخشنا ۰ ۳۳ ۳۰ ۳۱ frā-xshnā ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۷ از هات ۴۴ نگاه کنید .

۲ - فرمان دادن (۰ ۳۳ ۳۰ ۳۱) از مصدر آتوج با جزء پئیری



یادداشتهای پنج گانه

۲۲۰

= ۵. پادداشت . pairi-aoj ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

۳ - نافرمانی ، ناشنوایی = آسروشستی . a-srusti ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۴ - برخاستن ، بلند شدن = اوزاریدیائی . uz-ərədyâi (inf.) (= اوزاریدیائی . uz-ərədyâi) ، در بند ۱۴ همین هات نیز آمده از مصدر آر . ar که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ همین هات گذشت، در اینجا با جزء اوز . uz آورده شده .

۵ - همراه (. haē) از مصدر . haē که در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۰ همین هات گذشت .

۶ - آشی . ashi ، ایزد پاداش و فرشته بهره و بخش است و نیز بمعنی پاداش است ، چنانکه در همین بند باین معنی هم آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ .

۷ - بسیار توانگر یا بزرگ شکوهنده = مانزایه . māzā rāya از صفت مز . maz (مه ، بزرگ) که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت و از رایه . rae (شکوه ، توانگری) که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱ همین هات برخورداریم .

۸ - همآورد = ران . rāna دو گروه دینی : مزدیسنان و دیویسان مراد است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ .

۹ - بخش کردن (. vīdā) = وی دا . vīdā ، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۱ - شناختن = وئیزدیائی . vōizdyāi (inf.) از مصدر

وید . vid شناختن ، دانستن ، آگاه شدن .
یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۳

سیزدهمین بند



از بند ۸ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۲ - دادخواهی = آرتهه سددهسد . aratha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۳۳ .

۳ - کام = کام وسدهسد . kâma ، در بند ۱۰ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ بآن برخوردیم . نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۴ - بجای « زندگی جاودان » دَرِگَکَ وسدهسد . daroga یعنی دیرو درنگ ؛ یو ۰۶۳۵ yu یعنی جاودان و پاینده که در بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و در بیادداشت شماره ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت ، از این دو واژه زندگی جاودانی اراده شده است .

۵ - هیچکس = نیشچی } وسدهسد naêci ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲ .

۶ - بجای « بر آن شدن » = ایتِ دسهسد . itê (Inf.) از مصدر « ای یعنی شدن ، رفتن ، آمدن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۷ - ناگزیر کردن ، ناچار کردن ، واداشتن (وسدهسد) = دَرِ وسدهسد . dar ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ - هستی = ستی وسدهسد . sti ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۳۴ نگاه کنید

۹ - آرزو شده = وئیریه واسدهسد . vairya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۴ از هات ۳۴ .

۱۰ - گفته شده (واسدهسد) (وَّجَّ vaê) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۱ - پناه = رَفَنَنگَه لسهسد وسدهسد . rafənanh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۸ از همین هات .

۲ - مهربان : بجای آن فراخشنم لسهسد وسدهسد . frâxshman آمده ، صفت است از مصدر خشنا وسدهسد . xshnâ با جزء فرا لسهسد . frâ یعنی



یسنا ، هات ۴۴ ، بند ۱۵

۲۲۴

- ۱۱ - رسیدن (𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓) از مصدر آنس 𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 بدست آوردن ، به بهره رسیدن ، برخوردار شدن چنانکه در بند ۱ از هات ۴۸ ، در این بند ۱۴ از هات ۴۳ همچنان در بند ۸ از هات ۴۶ با جزء فرا 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑 (فرؤ) (frô) آمده ، در گزارش پهلوی رستین 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 ، شتن 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 آمتن 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 رسیدن ، شدن ، آمدن . یادداشت شماره ۴ از بند ۱۲ از هات ۵۱ و بواژه آزدیائی 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 در بند ۱۷ از هات ۵۱ نگاه کنید .
- ۱۲ - برخاستن ، بلند شدن . = اوز ارمیدیائی 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 یادداشت شماره ۴ از بند ۱۲ همین هات . نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۲ همین هات .
- ۱۳ - برابر شدن ، پذیره گردیدن ، بزدکسی رفتن = آزی 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 . از azē از 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 zâ یعنی رفتن ، گراییدن ، در بند ۷ از هات ۵۰ با جزء آ 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 آمده .
- ۱۴ - خوار دارندگان ، ننگین کنندگان ، پست شمرندگان = سَر داناگان sarēdanānagan . بار تولومه Bartholomae آنرا از بُنیاد واژه سانسکریت sardhati دانسته ، در گزارش پهلوی به سردار داناگان 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 گردانیده شده و این درست نیست .
- ۱۵ - آیین ، آموزش ، فرمان ، آگهش = سینگه 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 sēngha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .
- ۱۶ - با = مَت 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 mat ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از هات ۳۴ .
- ۱۷ - همه = ویسپ 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 vīspa یکسره ، سراسر .
- ۱۸ - آموزش ، گفتار ایزدی ، سخن مینوی = مانتَهَر 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 mathra ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ .
- ۱۹ - بیاد داشتن ، بر شمردن (𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓) = مَر 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 mar ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۱۵ از بند ۱ از هات ۳۱ .
- پانزدهمین بند | ۱ - آگاه ساختن - اوشیائی 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 usyāi (Inf.) از مصدر وچ 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓 vac آگاهانیدن ، گفتن



یادداشتهای پنج گانه

۴۴۴

یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - آموختن ، آموزانیدن (ویدئو ۳۳۳) = دَخش ویدئو ۳۳۳ .
daxsh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱ .

۴ - توشنامیتی ویدئو ۳۳۳ ویدئو ۳۳۳ . tushnâ-maiti ، در اوستا همین یکبار
باین نام که از آن ایزدی اراده شده برمیخوریم . Bartholo. آنرا نام
دیگری از برای سپنت آرمیتی (سپندار مذ) دانسته، نگاه کنید یادداشت شماره ۵
از بند ۲ از هات ۳۲ و به . Altiran. wörterb. von Bartholo. Sp. 658

توشنامیتی = توشنامتی ویدئو ۳۳۳ ویدئو ۳۳۳ . Tushnâ-mati نیز نام زن
پارسایی است که در پاره ۱۳۹ فروردین یشت با گروهی از زنان نیک یادگردیده به
فروهرش درود فرستاده شده است .

توشنامیتی یعنی نهاد آرام یامنش خموش. توشنی ویدئو ۳۳۳ . tushni بمعنی
آرام و خموش است ؛ توشنی شد ویدئو ۳۳۳ ویدئو ۳۳۳ tushnishad که در پاره ۲۹
فروردین یشت آمده صفت است یعنی آرام نشسته ، خاموش جای گزیده. جزء دومی
این صفت که شد ویدئو ۳۳۳ shad باشد از مصدر هَد ویدئو ۳۳۳ had (نشستن)
در آمده است .

۴ - همیشه = پُورو ویدئو ۳۳۳ pouru یعنی پُر ، بسیار ، بیش. این واژه و
هیتهای دیگر آن در هر کجای اوستا که آمده، در گزارش پهلوی و س ویدئو ۳۳۳ vas
(کبد ویدئو ۳۳۳ kabad) بس، بسیار یا پور ویدئو ۳۳۳ pur (پُر) شده است، در اینجا
« همیشه » بمعنی بسا و بیش گرفته شده، یادداشت شماره ۱۶ از بند ۶ از هات ۳۲
نگاه کنید .

۵ - بجای « مایه خوشنودی شدن » در متن ویدئو ۳۳۳ ویدئو ۳۳۳ آمده از
مصدر خشنو ویدئو ۳۳۳ xshnu خوشنود کردن، نگاه کنید یادداشت شماره ۳
از بند ۸ از هات ۳۲ .

۶ - در پاره پورو دروغ و راستی پرست ، یادداشت شماره ۵ از بند ۴





همین هات نگاه کنید .

۷ - برآشفته یا کینه‌ور و دشمن = آنکر سیمو دس angra ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ .

۸ - کردن (سوسدا) از مصدر دا وس . da دادن باجزء آ : â-dâ سوس . یعنی کردن ، ساختن ، برگماشتن .

۱ - برگزیدن (واد سیمو دس) = وژ باسد . var شانزدهمین بند نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۴ - باکتر روان = سپنیشَت مئینو دس } دس سوس دس } دس . spənista-mainyu یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ و یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - بیگر آراسته = استونت سدوس دس سوس . astvant یعنی تنمند یا دارنده تن و پیکر . نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۴ - زندگی = اوشتان دوس سوس } سوس . ustāna ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ - از نیرو برخوردار ، نیرومند = ائوژنکوت سوس سوس سوس سوس } سوس . aojōnghvat ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۶ - بجای باد ، که دو بار در این بند آمده ، خیات سوس سوس } سوس . hyât از مصدر آه سوس . ah هستن ، بودن ، میباشد .

۷ - خورشیدسان = خونگک دَرس سوس سوس } سوس . xvāng . darəsa این صفت از خونگک سوس سوس } سوس ، از واژه خون سوس } سوس . xvan در آمده و در گاتها بمعنی خور و کره خورشید و آفتاب است . هیئت دیگر همین واژه را که نیز در گاتها و در جاهای دیگر اوستا هور سوس سوس } سوس . hvar آمده ، در فارسی هور (= خور) گوئیم (نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۳۲) و از دَرس سوس سوس } سوس . darəsa بمعنی نگرش و بینش از مصدر دَرس سوس سوس } سوس . darəs





نکریدن ، نکرستن ، دیدن ، (نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸)
 همین صفت در جاهای دیگر اوستا هَوَرِ دَرَسا و «دَد» و «دَد» و «دَد»
 hvara-darasa آمده ، چنانکه در پاره ۱۳ از فرگرد پنجم و ندیداد و در پاره ۵۱ از
 فرگرد ششم و ندیداد و در پاره ۴۵ از فرگرد هفتم و ندیداد و جز آن . در گزارش
 پهلوی به خورشیت نکیرشن ۱۳ دس و ۱۳ دس و ۱۳ دس خورشید نگرش گردانیده شده
 است ، یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .
 ۸ - پاداش = آشی و «دَد» و «دَد» و «دَد» یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ همین
 هات نگاه کنید .





اُشتوَد گات : یسنا، هات ۴۴

نخستین بند | ۱ - درست = یرش 𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ - نماز = ینمکه 𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀، دریادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸ گفتیم که همین واژه در پهلوی نماج 𐬎𐬀𐬎𐬀 و در فارسی نماز شده، در گزارش پهلوی (= زند) بجای آن نیایش آورده شده است .

۳ - واژه هایی که در این بند به «مانند شما» و «مانند تو» و «مانند من» آورده ایم در متن خشما و نَت 𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀، بساهم در گاتها یوشما و نَت 𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 آمده است صفت است یعنی مانند شما، بشما مانند، چون شما، بسان شما (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹)، تها و نَت 𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 یعنی مانند تو، بتومانند چون تو، بسان تو (نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۳۱)

مونت 𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده مانند دو واژه پیش صفت است یعنی مانند من، بمن مانند، چون من، بسان من، در اینجا افزوده گوئیم صفت هوا و نَت 𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 یعنی مانند خود، بخود مانند، چون خود، بسان خود. در گاتها باین صفت بر نمیخوریم اما در پخشهای دیگر، چنانکه در فروردین یشت پاره ۱۴۶، بآن بر میخوریم .

هونت 𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 که پسین جزء این صفتهار ساخته خود جدا گانه در اوستا بسیار بکار رفته، چنانکه در فرگرد هشتم و ندیداد پاره های ۳۱ - ۳۲ و در فرگرد پانزدهم و ندیداد پاره ۱۴ و جز آن یعنی یکسان، همسان، مانند، مانا، در پهلوی هاوند 𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 hāvand





- ۴ - آموزانیدن ، آگاه-انیدن (یوسدسده) = سنگه دوسدسده .
 sañh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ .
- ۵ - ارجمند = فریه (دوسده) . frya ، دوبار در این بند آمده : یکبار صفت
 اشا (اش) دوسده (asha) و در جمله پیش از آن بمعنی دوست گرفتیم ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۶ از بند ۱۴ از هات ۴۳ .
- ۶ - یاری، همراهی = هاکورن (دوسده) . hākurəna ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۳ .
- ۷ - دادن = دزدیائی (دوسده) . dazdyāi (inf.) از مصدر (دوسده)
 dā دادن ، بخشیدن. در یسنا ۲۷ پاره ۱ و در یسنا ۳۵ (هفت هات) پاره ۴ نیز آمده .
- ۸ - بجای فرود آمدن (دوسده) . (از مصدر کم (دوسده) . gam گامیدن ،
 آمدن ، رسیدن . در اینجا با جزء آ (دوسده) ā آمده است .
- دومین بند | ۱ - چگونه = (دوسده) . kathā ، همچنین در بسیاری از
 بند های همین هات آمده .
- ۲ - در آغاز یا نخست = پئواورویم (دوسده) . paourvīm ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .
- ۳ - جهان ، هستی = آنگهو (دوسده) . anhu با صفت و هیشت vahista
 (دوسده) . بهتر ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ و یادداشت
 شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ .
- ۴ - پاداش یا تاوان : کاتپه (دوسده) . kātha (دوسده) . (از مصدر
 چی (دوسده) . ēi که بمعنی تلافی کردن و جبران کردن و دیه دادن و تاوان گزاردن
 است) Bartholomae در فرهنگ خود (kāy نوشته) کاتپها و چیثها ēithā
 (دوسده) . که بمعنی سزا در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده ، هر دو از يك بنیاد
 هستند. چیثها در گزارش پهلوی (= زند) توژشن ۱۳۷۹۱۳ شده چنانک چی ēi
 در گزارش پهلوی به توختن گردانیده شده . توختن و توزیدن در فارسی بمعنی



خواستن و گزاردن و ادا کردن و واپس دادن و گرد آوردن و پرداختن است .
 به از بندگی توختن شصت سال پراکنده گنج و بر آورده یال (فردوسی)
 زنه از آن دو چشم مستت فریاد از آن دو چشم کین توز (فخرالدین عراقی)
 با آغاز گفتار پادافراه ، در جلد و ندیداد نگاه کنید .

۵ - سود دادن = سوئیدیائی ددم دودسه د . sūidyâi (Inf.) از مصدر سو دده . su ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ - دریافت کردن (رمددم دویسمه) = ایش دویسمه . ish ، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ . در اینجا با جز، پیشی رمددمه . paiti آمده .

۷ - ضمیر او (« ۲ ») بر میگردد بزرتشت .

۸ - پاک سپنت = دده سپنته . spanta سپند، مقدس .

۹ - سراسر، همه = ویسپ = واپ دده . vispa .

۱۰ - انجام ، فرجام ، پایان = ایریخت = دده ایریخت . irixta ، یادداشت ۹ بند ۷ هات ۳۲ .

۱۱ - نگران، آگاه = هار = هار = هار . hâra ، یادداشت ۸ بند ۱۳ هات ۳۱ و یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۹ .

۱۲ - دوست = اوروتبه ، دده اوروتبه . urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .

۱۳ - درمان بخش زندگی یا پزشک زندگی = آهومیش = آهومیش = آهومیش . ahûm.biš در بند ۱۹ از هات ۳۱ نیز پیغمبر خود را پزشک زندگی خوانده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ آن بند .

۱ - کیست = گه = گه = گه . ka ، در تائیت کا = کا . kâ
 در پهلوی « که » و « چه » ؛ در فارسی کی ، به بندهای ۱ - ۲ از هات

۲۹ و بندهای ۵ و ۱۲ از هات ۳۴ نگاه کنید .

۲ - آفرینش = زانتبه = زانتبه . zatha ، یادداشت ۲ بند ۵ هات ۴۳ .

۳ - پدر = پتر = پتر = پتر . patar در بند ۲ از هات ۴۷ نیز مزدا پدر راستی





یادداشتهای پنج گانه

۳۳۰

- خوانده شده ، چنانکه در بند ۸ از هات ۳۱ مزدا پدر منش نیک (وهومنگه) و در بند ۳ از هات ۴۷ مزدا پدر سپند مینواست، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱ نگاه شود.
- ۴ - راستی = آشی مویخ مده . asha؛ میتوان گفت در اینجا بمعنی دین راستین زرتشتی و آیین مزدیسنا مراد است .
- ۵ - نخستین = پتو اورویه مده ددردده . paouruya، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۲۹ .
- ۶ - خورشید = { ۳ } ازواژه خون مده . xvan، خورشید، یادداشت ۶ بند ۱۶ هات ۴۳ .
- ۷ - ستاره = ستر ددده . star در پهلوی نیز ستار ددده در اینجا یاد آور میشویم که ستر نیز در اوستا بمعنی گستردن است همچنین ستر star در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی گناه کردن آمده ، چنانکه در فرگرد چهارم و نبداد پاره ۵ و جز آن ، در پهلوی آستاریتن مده مده مده . astaritan و آستاریتن مده مده مده . astarenitan، ستر ددده مده . stara یعنی گناه، بزه، یادداشت ۷ از بند ۴ هات ۴۴ .
- ۸ - راه = ادون مده مده . advan، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۱ .
- ۹ - دادن = (دات مده مده) (dat) از مصدر وید . da آفریدن .
- ۱۰ - ماه = ماونگه مده مده . manh ، در سانسکریت māś ، در فرس هخامنشی و پهلوی و فارسی ماه، بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۲۰۵ - ۲۰۸ نگاه کنید .
- ۱۱ - میفزاید و میکاهد : دین مده مده . میفزاید از مصدر و خَش vaxsh و دین مده مده . uxshyastāi که در پاره ۲ ماه یشت آمده بمعنی فزایش (ماه) از واژه اوخشینت دین مده مده مده . uxshyant یعنی فزاینده (اسم فاعل مصدر و خَش vaxsh) (نگاه کنید یادداشت شماره ۵ بند ۶ هات ۳۱) ؛ { ۱ } ددده مده . میکاهد از مصدر نرفس { مده مده } narəfs کاستن (بارتولومه Bartholomae نرپ narəp نوشته)



در گزارش پهلوی (= زند) نرفسیتن (𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪) nirfsitan کاهیدن، کاستن، نرفسانستات (𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪) nərəfsastāt که در پاره ۲ ماه یشت آمده بمعنی کاهش (ماه) از واژه نرفسنت (𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪) nərəfsant یعنی کاهنده (اسم فاعل مصدر نرفس narəfs)، در پاره ۲ ماه یشت، که در پاره ۴ ماه نیایش تکرار شده، آمده: «چگونه ماه میفزاید؟ چگونه ماه میکاهد؟ - پانزده (روز) ماه میفزاید، پانزده (روز) ماه میکاهد. مانند هنگام افزایش، همچنین (است) هنگام کاهش، همچنین (است) هنگام کاهش، مانند هنگام افزایش؛ «از کیست که ماه میفزاید (و) دگر باره میکاهد؟» پسین جمله از بند ۳ از هات ۴۴ میباشد، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۹ هات ۵۳.

۱۳ - دگر باره = تهو 𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪 thwa از ظروف زمان، تهو نیز ضمیر منفصل است بمعنی تو، که در آغاز نوزده بند از همین هات بکار رفته، همچنین تهو thwa از ضمائر ملکیه (وصفیه) است، در تأیید تهو 𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪 Thwa یعنی از تو، از آن تو، چنانکه در بند ۱۱ همین هات و جز آن.

۱۴ - دیگر = آنیه 𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪 anya، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

۱۴ - دانستن، دریافتن = ویدویه 𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪 viduyē، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۲۹.

۱۵ - خواستار بودن (𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪) = وِس 𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪 vas، یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹.

۱ - نگهداشتن (𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪) = دَر وید. | چهارمین بند
dar داشتن، نگهداشتن، بمعنی دریدن هم آمده است. نگاه کنید

بیادداشت شماره ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۴ - زمین = زانم 𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪 zām، در پهلوی زمیک 𐭥𐭩𐭪𐭫𐭮𐭲𐭫𐭲𐭮𐭲𐭪 در فارسی زمی نیز گوئیم؛ اساسی که در آسمان وزمی است باندازه قدرت آدمی است (نظامی) در بند ۱ از هات ۴۶ نیز آمده و بمعنی سرزمین و مرز و بوم گرفته شده، در یسنا ۹،



پاره ۱۵ زمرگوز گز *zam-gūz* در متن اوستای گلدنر Geldner
 زمرگوزو گز *zam-gūz* صفت است یعنی در زمین پنهان یا بزمین نهفته : از
 واژه زانم گز *zam* و از گوز *gūza* اسم مفعول گوز گز *guz* (=)
 گز *gūz* بارتولومه Bartholomae نوشته *gaoz*) در فرس هخامنشی گود *gaud*
 یعنی نهفتن ، پوشیده داشتن، پنهان کردن، در پاره زمین بجلد دوم یشتها، گزارش
 نکارنده، ص ۳۰۳ - ۳۰۶ نگاه کنید .

۳ - زیر = آد *ad* از ظروف مکان است یعنی پایین ، زیر، در جاهای
 دیگر اوستا آذر *adhara* ، چنانکه در مهریشت پاره ۱۱۸ همچنین آذر
 صفت بکاررفته بمعنی زیرین در برابر اوپر *upara* چنانکه در
 فرگرد چهاردهم و ندیداد پاره ۷ و جز آن، در سانسکریت *adhara* هیئت دیگر
 همین واژه آذیری *adhairi* چنانکه در پاره های ۵۵ - ۵۶ ازت یشت و جز آن،
 آذیری دخیو *adhairi-dahyu* صفت است یعنی زیرین
 کشوری چنانکه در مهریشت پاره ۱۴۴ ؛ آذیری زم *adhairi-zam*
adhairi-zama یعنی زیر زمینی چنانکه در تیر یشت پاره ۴۸، از همین واژه است
 در پهلوی آدر *adar* و هج آدر *hačadar* و در پازند ازیر و در
 فارسی زیر گویم، آد *ad* در برخی از نسخه ها با واژه ای که پس از آن آمده
 سرهم نوشته شده و در معنی مایه اشتباه گردیده است .

۴ - آسمان : بجای این واژه در متن نینگه *nabanh* آمده
 بمعنی سپهر، جز همین یکبار، دیگر در اوستا بآن بر نمیخوریم . برابر است با واژه
 سانسکریت *nabhas* .

۵ - افتادن (*ava-pat*) از مصدر پت با جزء او =
ava-pat، از همین واژه است افتادن در فارسی و آستن *opastan*
opastan در پهلوی و *pat* در اوستا که از برای رفتن و گردیدن آفریدگان
 اهریمنی بکار رفته چنانکه در یسنا ۹ در پاره های ۱۵ و ۱۸ و در زامیاد یشت پاره





۵۸ و جز آن .

۶ - آب = آپ س.ن. ap (= آب س.ن. âp) در فرس هخامنشی آبی âpi در پهلوی آپ ۲ e، آفت س.ن. س.ن. âfant که در پاره ۳۵ تیریشث و در پاره ۱۴ مهریشث و در پاره ۹ فروردین یشت آمده یعنی آبمند، دارای آب. واژه آوند که در فرهنگهای فارسی بمعنی ظرف، چون کاسه و کوزه یاد شده همان آفت اوستاست .

۷ - گیاه = اورورا «د.س. urvarâ بسا در اوستا بصیغه جمع آمده، مفرد آن نیز اسم جنس همه گیاه ورستنی و درخت است، در پهلوی اورور ۳۴ د.س. urvar در لاتینی arbor و در فرانسه arbre، در بند ۶ از هات ۴۸ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا نیز بسیار آمده و بسا با واژه های دیگر آمیزش یافته چون اورور و چیتهر «د.س. د.س. urvarô-êithra صفتی است که از برای ستارگان آورده شده یعنی در بردارنده تخمه گیاهها چنانکه در روشن یشت پاره ۱۳ و جز آن؛ اورور و بیشز «د.س. د.س. urvarô-baêshaza نیز صفت است یعنی با گیاه درمان کننده چنانکه در فرگرد هفتم و ندیداد پاره ۴۴ و جز آن؛ اورور و ستریه urvaro-straya «د.س. د.س. نام گناهی است که نسبت بگیاهها از کسی سرزند چنانکه در ویشناسپ (گشتاسپ) یشت پاره ۷۳ و هادخت نسک فرگرد دوم پاره ۱۳، جزء دوم از واژه ستر دوم د.س. star (گناه کردن) در آمده است، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۳ از همین هات و بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۳۵ .

۸ - باد = وات واسم د.س. vâta در پهلوی وات ۳۱، در گاتها همین یکبار آمده اما در بخشهای دیگر اوستا بسیار آن بر میخوریم همچنین بوژههایی که با آن آمیزش یافته چون وات و برت واسم د.س. vatô-barata یعنی باد برده چنانکه در فرگرد پنجم و ندیداد در پاره های ۳-۴؛ وات و شوت واسم د.س. vatô-shûta برباد شده چنانکه در یسنا ۹ پاره ۳۲. در اینجا یاد آور میشویم که زانم ۶۰۶ (زمین) و آپ س.ن. (آب) و اورورا «د.س. (گیاه) و وات واسم د.س. (باد) در بخشهای دیگر اوستا نام ایزدان زمین و آب و گیاه و باد هم





هستند. چنانکه میدانیم در آیین مزدیسنا هر آنچه نیک و نغز است و هر آنچه از آن سودی آید و هایه خوشی زندگی و آسایش مردمان و چارپایان سودمند و آرایش جهان باشد فرشته‌ای دانسته شده در خور درود و ستایش.

۹ - ابر = دوانمن $\{dva\}man$ در گزارش پهلوی آورده شده است. چنانکه در awr (ابر) در جاهای دیگر اوستا دوانمن $\{dva\}man$ آمده، چنانکه در تیریشته در پاره‌های ۳۲ - ۳۳ و در فرگرد پنجم و نندیداد پاره ۱۵ یعنی ابر، مه همچنین در اوستا آورده شده است. awra که در فارسی ابر گوئیم بسیار آمده چنانکه در تیریشته پاره ۴۰ و جز آن، همچنین واژه میغ: «میغ ابر بود فردوسی گفت همانا که باران نبارد ز میغ فزون زانک بارید بر سرش تیغ» (فرهنگ اسدی)

در اوستا میغ $\{ma\}gha$ در همان پاره ۴۰ تیریشته و بسا در جاهای دیگر آمده است.

۱۰ - تند = آسو $\{as\}u$ در سانسکریت نیز آسو $\{as\}u$ همین واژه بمعنی تند و چست و تیز در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در آبان یشت پاره ۱۳۱ و فروردین یشت پاره ۵۲ و جز آن، در گزارش پهلوی تیز $\{as\}u$ (تیز)؛ آسیشته $\{as\}ista$ یعنی تندتر چنانکه در مهریشته پاره ۹۸ و جز آن؛ آسینگه $\{as\}yanh$ که در یسنا ۵۷ پاره ۲۸ و در وِسپر کرده هفتم پاره ۳ نیز بمعنی تندتر است، بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون آسواسپ $\{as\}u-aspa$ صفت است یعنی تنداسب یا کسی که دارای اسب تند است، چنانکه در پاره ۱۲ ارت یشت؛ آسواسپوتم $\{as\}u-aspōtama$ $\{as\}u-aspōtama$ یعنی دارنده تندترین اسب چنانکه در آبان یشت پاره ۹۸؛ آسواسپیه $\{as\}u-aspīya$ یعنی دارای اسب تند و یاتیز تک چنانکه در مهریشته پاره ۳؛ آسو کثیریبه $\{as\}u-kairyā$ و تند کار چنانکه در پاره ۱ دین یشت؛ آسو یسن $\{as\}u-yasna$ یعنی چست جشن گزار





یا کسی که ره و رسم دینی تند و تیز بجای آورد چنانکه در مهریشت پاره ۸۹، واژه آسو سددر āsu در فارسی نیز بجای مانده و آن واژه آهو میباشد یعنی غزال در پهلوی آهوک 𐭠𐭥𐭥 و ahûk این جانور چون تیزتك و تند رو و چست دو است چنین نامیده شده است، اما آهو بمعنی پلیدی و آلودگی و بزه یا عیب و نقص که در فرهنگ (ادبیات) ما بسیار بکار رفته :

یسنی آن جانور که زاید مشك	نامش آهو و او همه هنراست	(خاقانی)
مرحبا ای بنای آهو پا	آهوئی در تونا نهاده خدا	(ابوالفرج رونی)
چنان در هجر بر من بگذرد روز	که در صحرا بر آهو بگذرد یوز	
اگر گویم بدین تیمار نیکو است	گرستن بر چنین حالی نه آهو است	

(فخرالدین کرگانی)

و جز آن ، این آهو با واو مجهول باید باشد . در يك رشته از واژه های فارسی بواسطه نقصان الفبای عرب در کتابت ، رفته رفته در تلفظ امتیاز از میان رفته ، واو مجهول از واو معروف ، چنانکه یای مجهول از یای معروف ، از همدیگر شناخته نمیشود . آهو بمعنی پلیدی و آلودگی از واژه اوستایی آهیت 𐬀𐬎𐬎𐬌 āhita که در پاره ۱۶ از شانزدهمین فرگرد و ندیداد بآن برمیخوریم در آمده است، در پهلوی آهوک 𐭠𐭥𐭥 و āhōk، آهیت صفت است یعنی پلید ، پلشت ، آلوده ، ناپاک ، شوخگین . آهیتی 𐭠𐭥𐭥𐭎 āhiti که در پاره ۲۷ از پنجمین فرگرد و ندیداد و در پاره ۳ از بیستمین فرگرد و ندیداد و در یسنا ۱۰ پاره ۷ و در مهریشت پاره ۵۰ آمده یعنی پلیدی، پلشتی ، آلودگی ، ناپاکی است ، در گزارش پهلوی آهو کینشن 𐭠𐭥𐭥𐭎𐭎 āhokīnēšn شده، ناهید که نام ستاره زهره است در فارسی و نیز نام فرشته آب است در مزدیسنا، از همین صفت آهیت 𐭠𐭥𐭥𐭎 بمعنی با آن 𐭠𐭥𐭥 (= آ . ن . ا) که از ادوات نفی است ، میباشد : 𐭠𐭥𐭥𐭎𐭎 anāhita یعنی پاک ، بی آرایش . بنخستین جلد یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۱۶۴ - ۱۶۵ نگاه کنید .

۱۱ - پیوستن (𐭠𐭥𐭥𐭎𐭎) = یوج 𐭠𐭥𐭥𐭎 . یوک (yuj) = یوک





یادداشتهای پنج گاتها

۳۳۶

۳۳۶. yaog)، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰ .
 ۱۲ - دادار، آفریننده = دانمی (۰۶۴۹ dami، نگاه کنید یادداشت
 شماره ۶ بند ۷ هات ۳۱ .

پنجمین بند | ۱ - روشنائی = رَئوچنگه رَئوچنگه رَئوچنگه، raočanih،
 یادداشت ۹ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ - خوب گنش = هواپنگه «سرسرسره» hvāpanh صفت است، در
 مهر یشت پاره ۹۲ و آبان یشت پاره ۸۷ و یسنا ۱۰ پاره ۱۰ نیز آمده از هو ۰۵۳
 hu (خوب) که در یادداشت شماره ۹ بند ۳ هات ۳۰ گذشت و از آبنگه āpanh
 سرسرسره برابر سانسکریت āpas و لاتینی opus کار .

۳ - تاریکی = تَمَنگه «سرسرسره» tēmanh، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ - آفریدن (وسیه) = دا و سده da دادن، آفریدن، بخشودن .

۵ - خواب = خوفن «سرسرسره» xʷafna، یادداشت ۶ بند ۳ هات ۳۰ .

۶ - بیداری = زَئمن «سرسرسره» zaēman، در گزارش پهلوی زیناوندیه

zēnāvandih زَئمنگه zaēnanh نیز بهمین معنی است، صفتی که از آن

در آمده: زَئمنگهوت «سرسرسره» zaēnanhvant یعنی بیدار، زنده دل،

هشیار در پهلوی زیناوند ک ۱۳۱۲ و zēnāvand چنانکه در مهر یشت پاره ۶۱ ؛

زَئمنگهن «سرسرسره» zaēnanhan یعنی بیدار چنانکه در فرگرد سیزدهم

و ندیداد پاره ۴۶ و در یسنا ۵۷ پاره ۱۶؛ زَئنی «سرسرسره» zaēni که در پاره ۴۰

از فرگرد سیزدهم و ندیداد آمده نیز صفت است بمعنی بیدار، هشیار، تخشا، زَئنی بوذَر

«سرسرسره» zaēni-budhra که در پاره ۳۹ از فرگرد سیزدهم و ندیداد

آمده یعنی دریابنده هشیار. بوذَر «سرسرسره» از مصدر بود «سرسرسره» = bud

بود «سرسرسره» budh (= بُود «سرسرسره» baod) بوی بردن، دریافتن، در آمده

است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰) وی زایشت «سرسرسره» vi-zōišta که در

پاره ۱۰ از فرگرد هشتم و ندیداد آمده یعنی بیدارتر، هشیارتر .





۷ - بامدادیاسپیده دم = اوشنگه در پیوسته. ushanh ، بجلد خرده اوستا ص ۹۸ - ۹۹ و از برای اوشهین در پیوسته. ushahina که یکی از پنج هنگام شبانروز است : از نیمشب تا برآمدن خورشید ، بهمان کتاب بصفحه ۱۴۹ و ۱۷۱ نگاه کنید .

۸ - نیمروز = ارم پیتهاوا در پیوسته . arēm-pithwā از ارم در پیوسته . arēm در پیوسته . که جداگانه در بند ۸ از همین هات آمده و در یادداشت شماره ۵ از بند ۲ هات ۳۲ گفتیم از قیود است بمعنی درست ، بجای یا « آنچه آن که شاید وسزوار است . » و از پیتهاوا که با واژه پیتو در پیوسته . pitu که در پاره ۱۱ از یسنایه آمده و در گزارش پهلوی پیت در پیوسته pit شده بمعنی خورش ، از یک بنیاد است . بنابراین ارم پیتهاوا هنگامی است شایسته خورش و آن گاهی است از شبانروز که نهار خورند یا نیمروز (ظهر) یا آنچه آن که در بندهش فصل ۲۵ پاره ۹ آمده : رپیتوین rapitvīn یعنی نیمروچ گاس در پیوسته . nemrôe gās (نیمروزگاه) همین واژه است که در جاهای دیگر اوستا رپیتهاوا در پیوسته . rapithwā آمده یعنی نیمروز چنانکه در فرگرد دوم و نیداد پاره ۱۰ ، رپیتوین در پیوسته . rapithwina صفت است یعنی نیمروزی چنانکه در تیر یشت پاره ۲۸ و یسنایه پاره ۱۱ ، در پاره رپیتوینگاه بگفتار پنجگاه در جلد خرده اوستا ص ۱۴۸ - ۱۵۱ و صفحه ۲۴۵ نگاه کنید .

۹ - شب = خشپا در پیوسته . xshapâ در مهر یشت پاره ۵۰ نیز خشپا در فرس هخامنشی خشپ xshap در جاهای دیگر اوستا خشپ در پیوسته . xshap هم آمده چنانکه در پاره ۵ سروش هادخت یشت و جز آن ، در پهلوی شب در پیوسته . هیتهای دیگر این واژه خشپن در پیوسته . xshapan و خشفن در پیوسته . xshafn در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم و نیداد پاره ۴۵ و آبان یشت پاره ۱۵ و جز آن ؛ خشفنیه در پیوسته . xshafnya که در پاره ۲۰ بهرام یشت آمده بمعنی خورش شب یا شام ؛ خشافنیه در پیوسته . xshâfnya





که در یسنا ۶۲ پاره ۷ آمده با واژه شام فارسی یکی است .

۱۰ - یاد آور: در متن مَنَوْتَهْرِي «منووتهری» manaothrî از مصدر مَنَوْتَهْرِي man اندیشیدن ، پنداشتن، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

مَنَوْتَهْرِي manaothrî بمعنی گردن که در آبان یشت پاره ۱۲۷ و در فرگرد سیزدهم و نندیداد پاره ۳۰ آمده ، ناگزیر از بنیاد دیگر است، در اینجا یاد آور میشویم مَنَوْتَهْرِي در اوستا که در گزارش پهلوی گرتن (۱۱۳) شده ، در جایی بکار رفته که سخن از گردن آفریدگان پاک ایزدی باشد در برابر گریوا grīva «سوم» که از برای گردن آفریدگان ناپاک اهریمنی آمده چنانکه در فرگرد سوم و نندیداد پاره ۷ از برای گردنه کوه اَرزورَر «ارزور» Arəzūra کوهی که بر زبر آن دیوها انجمن کنند ، بکار رفته است (نگاه کنید بیادداشت پاره ۷ از فرگرد سوم و نندیداد)

گریوا grīvā در گزارش پهلوی گریوک گریوا grīvak شده همین واژه است که در فارسی گریوه شده باید گردنه کوه باشد در فرهنگها بمعنی کوه پست و پشته بلند گرفته شده ، اوحدی گفته :

دیده اند از پس گریوه غیب رب خود را بدیده لا رب

(فرهنگ جهانگیری)

گریویان گریوان grīv-pān در گزارش پهلوی پاره ۹ از فرگرد چهاردهم و نندیداد بجای کوئیریس و مَدَدَرِدَد (و دَرَدَرِدَد - Kuiris) (بارتولومه Barthol. kuīrit نوشته) میباشد و چنین توضیح داده شده که و ۱۶ ص ۱۳۱ «کدس» = آن هیچ ترك اباچ آن زره بست یعنی آن که ترك را (کلاه خود را) به زره بندد. گریبان و گریواره بمعنی گردن بند (چون گوشواره) مانند گریوه از همین واژه اوستایی گریوا grīvā میباشد، در پهلوی گریو گریو grīv

۱۱ - بر گزیده، هوشمند، بخرد، فرزانه = چَرَدَنگَهَوْنَت «چَرَدَنگَهَوْنَت»

cazdanhvant ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ بند ۳ هات ۳۱ .





۱۴ - پیمان، وظیفه، فریضه، تکلیف = آرتهه سدهٔ ۱۰۰۰ . aratha ، یادداشت شماره ۱ بند ۸ هات ۳۳ .

ششمین بند | ۱ - بدرستی = هتیهه سدهٔ ۱۰۰۰ . haithya ، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۳۰ .

۲ - نوید دادن (لدهٔ ۱۰۰۰ سدهٔ ۱۰۰۰) از واژهٔ وچ وامهٔ vaē که در نخستین جمله هریک از نوزده بند این هات آمده بمعنی گفتن است، در اینجا با جزء فر لدهٔ ۱۰۰۰ . fra یعنی فرا گرفتن، نوید دادن .

۳ - یآوری کردن (ودهٔ ۱۰۰۰ سدهٔ ۱۰۰۰) = دباز ودهٔ ۱۰۰۰ . dabaz در جاهای دیگر اوستا باز ودهٔ ۱۰۰۰ . baz چنانکه در پارهٔ ۹ فروردین یشت با جزء پستی آمده: سدهٔ ۱۰۰۰ سدهٔ ۱۰۰۰ . paiti-baz بمعنی پناه دادن، نگاهداری کردن، دبازنگه ودهٔ ۱۰۰۰ سدهٔ ۱۰۰۰ . dabazan که در بند ۶ از هات ۴۷ آمده یعنی یآوری، پناه ، نگاهداری ، پشتیبانی .

۴ - شناختن (سدهٔ ۱۰۰۰ سدهٔ ۱۰۰۰) = چیش ودهٔ ۱۰۰۰ . eish (= کیش kaēsh ودهٔ ۱۰۰۰) نگاه کنید یادداشت شماره ۴ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ - از برای واژهٔ جانور و صفت بارور نگاه کنید یادداشت شماره ۵ بند ۵ هات ۲۹ .

۶ - خرمی بخش: رانیوسکیرتی (سدهٔ ۱۰۰۰ سدهٔ ۱۰۰۰) . ranyō . skərəti در بند ۳ از هات ۴۷ و در بند ۲ از هات ۵۰ نیز آمده و مانند همین بند صفت گئو سدهٔ ۱۰۰۰ . gao گاو یا جانور و چارپا آورده شده و میتوان آن را به رامش دهنده و شادمانی بخشنده و خوشکردار گردانید ، در گزارش پهلوی به راتیه کرتار سدهٔ ۱۰۰۰ سدهٔ ۱۰۰۰ . rātīh kartār (رادی کردار) گردانیده شده، بارتولومه Bartholomae نخستین جزء این صفت را بواژهٔ سانسکریت ranyati پیوسته و جزء دومی را کیرتی سدهٔ ۱۰۰۰ سدهٔ ۱۰۰۰ . kərəti از مصدر کر ودهٔ ۱۰۰۰ . kar (کردن) دانسته .

۷ - آفریدن، ساختن، پدید آوردن سدهٔ ۱۰۰۰ سدهٔ ۱۰۰۰ . = تش سدهٔ ۱۰۰۰ . tash





در بند آینده نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱

هفتمین بند | ۱ - ارجمند ، بزرگوار = برخذ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 .
beraxdha نگاه کنید یادداشت شماره ۹ بند ۹ هات ۳۲ .

۲ - فرزانیگی = ویانا 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . vyānā ، یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۹ .

۳ - پسر = پوتهر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . puthra ، در فرس هخامنشی نیز putra پوتر درسانسکریت پوتر putra در پهلووی پوس 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 ، پوسر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 در فارسی پسر و پسر و پور گویم . در گاتها همین یکبار آمده اما در پخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم ، نگاه کنید یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۴۵ .

پوتهر در اوستا از برای فرزندان و زادگان نیکان و جانداران سودمند ایزدی میآید و در برابر هونو 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 hunu که از برای زادگان اهریمنی ناپاک بکار رفته چنانکه در بند ۱۰ از هات ۵۱ همچنین است در پخشهای دیگر اوستا چنانکه در آبان یشت پاره ۵۴ و مهر یشت پاره ۱۱۳ و زامیاد یشت پاره ۴۱ و جز آن در یسنا ۹ در پاره های ۷۰۴ و ۱۰ پوتهر puthra بمعنی پسر است در برابر دختر، چه در این پاره سخن از پسر ویونگهونت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 vīvanhvant (ویونگهان) است که نیم 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . yima (جم) باشد ؛ و از پسر آتھویه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 Athwya (آتین) که تهر آتون 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 Thraêtaona (فریدون) باشد، و از پسران تهریت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . Thrīta (اترط) که کرساسپ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 Kərəsāspa (گرساسب) و برادرش اورواخشیه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 urvāxshaya باشند، همچنین است در پاره ۱۸ آبان یشت که از پسر پوروشسپ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 Pourushaspa سخن رفته که زرتشتر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 Zarathustra (زرتشت) باشد و در پاره ۱۰۵ از همان یشت پسر آتوروت اسپ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 Aurvat-aspa (لهراسب) که ویشتاسپ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 Vīstāspa (گشتاسب) یاد شده است چنانکه پیداست از این چند پاره که از برای نمونه بر شمردیم پوتهر puthra در برابر دختر بکار رفته یعنی از برای فرزند نر ، اما واژه پوتهر در





پاره ۱۱ فروردین یشت ناگزیر بمعنی بچه و فرزند است خواه نرو خواه ماده ، چه در آنجا سخن از بچگانی است که هنوز زاییده نشده و در شکم مادر اند . همچنین واژه پوتهر در اوستا از برای بچه جانوران بکار رفته خواه نرینه و خواه مادینه چنانکه در پاره های ۷ - ۱۰ از آفرینندگان گنبدار که از میش و گاو و مادیان و شتر یاد شده و از برای بچه های آنها واژه پوتهر آورده شده است پیداست که این واژه در اینجا بمعنی بره و گوساله و کره و بچه شتر است .

در پاره ۱۶ از فرگرد چهاردهم و نبداد از برای بچه سگ (توله) نیز واژه پوتهر آورده شده است ، اینگونه مثال در اوستا بسیار است . از این چند مثال که بر شمردیم بخوبی دیده میشود که واژه پوتهر که در فارسی پس و پسر و پور شده در اوستا بهمین معنی و بمعنی بچه نرینه و مادینه مردمان و چارپایان است . همچنین واژه گئو **𐬀𐬎𐬎𐬀** . gao در اوستا که هم نام چارپایی است که در فارسی گاو گویم و هم اسم جنس همه جانوران سودمند .

۴ - دوستار = اوژم **𐬀𐬎𐬎𐬀** . uzama صفت است از مصدر اوز **𐬀𐬎𐬎𐬀** داشتن است چنانکه در بند ۹ از هات ۴۶ ، در گزارش پهلوی بلند اوزیتن **𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀** (buland-uzitan یعنی بلند و بر شدن ، از همین بنیاد است اوزیه **𐬀𐬎𐬎𐬀** . uzya که نام یکی از پارسایان است و در پاره ۱۱۹ فروردین یشت یاد گردیده است و اوسمانر **𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀** . usmānara لفظاً یعنی ستوده و گرامی نران (مردان) یا کسی که مردان وی را بزرگ و برتر دارند و نام دو تن از پارسایان است که در پاره ۹۷ و پاره ۱۲۰ فروردین یشت یاد شده اند .

- ۵ - پدر = پیتهر **𐬀𐬎𐬎𐬀** . pithr ، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱ .
 ۶ - کردن (**𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀**) = کر **𐬀𐬎𐬎𐬀** . kar ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰ .
 ۷ - همانا = تائیش **𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀** . tâis ، یادداشت ۹ بند ۱۱ هات ۳۰ .
 ۸ - کوشیدن (**𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀**) = او **𐬀𐬎𐬎𐬀** . av ، یادداشت ۱۳ بند ۹





یادداشتهای پنج گاتها

۴۴۴

هات ۲۹ .

۹ - خردپاک (روان مقدس) = سپنتا مینو 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . سپند مینو، یادداشت ۶ بند ۱ هات ۲۸ .

۱۰ - دادار = داتَر 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . dātar در پهلوی نیز داتار 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 ، در بند های ۶ و ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر دا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . دā دادن، آفریدن، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۸ .

۱۱ - فراشناختن = فرَخشنی 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . (Inf.) fra-xshnī، یادداشت ۵ بند ۱۱ هات ۲۹ ،

هشتمین بند | ۱ - آموزش = آدبشتی 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . ā-distī از مصدر دیس 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . dis نمودن، شناسانیدن، آموزانیدن، آگاه کردن، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۳ .

۴ - ییاد سپردن = مندائیدیائی 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . mōndāidyāi، یادداشت ۵ بند ۵ هات ۳۱ .

۴ - دستور، گفتار، سخن، دستور و گفتار ایزدی مراد است: اوخَد 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . ux-dha در بند ۱۰ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ بند ۶ هات ۲۸ .

۴ - زندگی = آنگهو 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . anhu، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸ .
۵ - پرسیدن (𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀) = فَرَس 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . fras پرس 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . parəs، در آغاز هر يك از نوزده بند این هات آمده .

۶ - بدرستی = آرَم 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . arām، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .
۷ - دریافتن، دانستن، آموختن = وَید یائی 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . vaēdyāi (Inf.) از مصدر وید یائی: vid، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸ .

۸ - روان = اورون 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . urvan، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸ .
بجای «چگونه» کا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . kâ و در بند آینده بجای آن کتھا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 .



kathā آمده است .

- ۹ - بخشایش = وُهو واوس د - vohu صفت است، در فارسی به (خوب ، نیک) در اینجا چون اسم بکار رفته بمعنی بهی ، خوشی ، نیکی یا دهش و بخشایش .
- ۱۰ - شادی انگیز یا شاد کننده = اورواخشنت دلدسدن یسنا ۳۳۳ .
 urvāxshant، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰، در متن اوستای گلدنر Geldner در بند ۸ از هات ۴۴ دلدسدن یسنا ۳۳۳ - نوشته شده و در نسخه بدل دلدسدن یسنا ۳۳۳ و دلدسدن یسنا ۳۳۳ .
- ۱۱ - رسیدن یا بهره ورشدن (سدن ۶۴۴ ۰) = گم گم ۶۰ gam با جزء آ س - در پارۀ ۵ از یسنا ۷۰ نیز باین فعل با همین پسین جمله از بند ۸ از هات ۴۴ برمیخوریم، در متن سدن ۶۴۴ ۰ صسد بجای سدن ۶۴۴ صسد - آمده، نگاه کنید به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 497

۱ - ۳ - در متن آمده : کتہا موئی - یانم - یئوش - دینانم -
 یئوش - دان Kathâ - môi - yam - vaos - daênam - yaos - dâne
 و سدن س - ۶۳۶ - ۶۳۳۰ - ۶۳۳۰ - ۶۳۳۰ - ۶۳۳۰ - ۶۳۳۰ - یئوش
 دومی افزوده شده، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

نخستین یئوش باواژه دان پیوسته است : یئوش دا = یئوزدا ۳۳۰ سدن ۶۳۳۰
 yaozdâ ، نخستین جزء این فعل مرکب ، یئوش (= یئوز) برابر است باواژه سانسکریت
 yos و لاتینی jus (بنیاد واژه Juste فرانسه) ، دومین جزء از مصدر دا ۳۳۰ سدن
 (دادن) میباشد . یئوزدا یعنی درست کردن ، رسا ساختن ، پاک کردن ، از آلودگی
 بدر آوردن و از آرایش گناه پرداخته کردن . از اینکه در جمله بالا دو جزء يك
 فعل از هم جدا شده باز در اوستا مانند دارد : از آنهاست مصدرمانزدا ۳۳۰ سدن ۶۳۳۰
 maz-dâ یعنی بیاد دادن یا بخاطر سپردن که در پارۀ ۳۱ از یسنا ۹ بکار رفته و دو جزء
 آن از هم دیگر جدا شده، در میان آنهاواژه وچ ۳۳۰ سدن vaea فاصله است، در آغاز بند
 ۴ از هات ۲۸ دیدیم که فعل من ۳۳۰ سدن با جزء دیگرش دد ۳۳۰ سدن = dadê
 ۳۳۰ سدن + ۳۳۰ سدن man + dâ که مرادف واژه مانزدا maz-dâ و بمعنی بیاد دادن و



بخاطر سپردن است، جدا شده دو واژه میان آنها فاصله است: zrazdâ = زرزدا zrazdâ که بمعنی دو جزء فعل zrazdâ = زرزدا zrazdâ = زرزدا zrazdâ که بمعنی اطمینان کردن و ایمان داشتن است و درباره ۲۶ درواستپ (گوش) یشت آمده از هم جدا گردیده حرف چه ea که از حروف عطف است میان آنها فاصله است (چه ea یا چا ea چنانکه در گاتها و فرس هخامنشی بجای واو عاطفه است) از صفت زرزدا zrazdâ = zarazdâ در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن رفت.

یئوزدانگه yaozdân که در بند ۵ از هات ۴۸ آمده و درباره ۲۱ از بنجمین فرگرد و ندیداد باهمان جمله گاتها تکرار گردیده، بمعنی رسایی و پاکی است. یئوزدا yaozdâ و واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده بویژه در و ندیداد و گزارش پهلوی، این واژه و واژه هایی که از آن در آمده به یوشداسرینیتن yôsdâsrênitan و یوشداسریه yôsdâsrîh و جز آن گردانیده شده است و از برای توضیح افزوده گردیده پاک کردن، از گناه پاک داشتن (نگاه کنید بگفتار پادافراه در جلد و ندیداد) از واژه دین = دینا daênâ که در این بند و در بندهای ۱۰ و ۱۱ آمده در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ سخن داشتیم و گفتیم بسا بمعنی وجدان است.

۳ - نیک اندیش = هودانو hudânu پیرو آیین مزدیسنا مراد است، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۴ - بجای خداوندگسار در متن paithi آمده از واژه پیتی paithi در بند ۴ از هات ۵۳ پیتی paithi و در بند ۱۱ از هات ۴۵ پتی pati آمده در گزارش پهلوی بت pat شده و در توضیح بند ۱۱ از هات ۴۵ پس از بت pat افزوده شده خوتای pat (خدای)، همین واژه است که در فارسی bâ یا bd شده بمعنی مهتر و بزرگ و سرور و خداوند یا





۲۴۵ یسنا ، هات ۴۴ ، بند ۹

صاحب و رئیس و در جزء يك رشته از واژه‌ها چون موید و هیربد و سپید و درستبد (بزشك) و اندرز بد و جز آن بجا مانده است .

در بند ۴ از هات ۵۳ واژه پئیتی paithi بمعنی شوهر بکاررفته همچنین در یسنا ۹ پاره ۳۳ و درارت یشت پاره ۵۸ ، بسا در اوستا پئیتی paiti با واژه های دیگر آمیزش یافته : چون نماؤ پئیتی {سځوځو . ځوځو . ځوځو . nmânô-paiti ؛ ویس پئیتی یا ځوځو . ځوځو . ځوځو . vis-paiti ؛ زنتو پئیتی ځوځو . ځوځو . ځوځو . zantu-paiti ؛ دئینگهو پئیتی ځوځو . ځوځو . ځوځو . daiñhu-paiti ، در پهلوی مان پت ۳۰ ویس پت ۱۰۰۰۰ ؛ زندپت ۳۰۰۰۰ ؛ دهیویت ۳۰۰۰۰ ، در فارسی میتوان خانخدا و دهخدا و مرزبان و شهریار گفت . نگاه کنید بیادداشت پاره ۴۱ از فرگرد هفتم و ندیداد در جلد و ندیداد .

۵ - نوید یا پیمان = ځوځو . ځوځو . ځوځو . a-sîsti ، یادداشت ۶ بند ۱۰ هات ۳۰ واژه آسیشتی در گزارش پهلوی به تیز (تیز) گردانیده شده ناگزیر با واژه آسیشت ځوځو . ځوځو . ځوځو . āsista که صفت تفضیلی است از آسو ځوځو . ځوځو . āsu (تند ، تیز) که در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۴ همین هات گذشت ، مشتبه شده است .

۶ - راستین = ایشو ځوځو . ځوځو . ځوځو . arashva ، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۸ .
۷ - آموزاند = ځوځو . ځوځو . ځوځو . ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۱ همین هات .

۸ - مانند تو = تهاونت ، بیادداشت ۳ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .

۹ - واژه ای که « دريك سراي » آوردیم بجای هدم ځوځو . ځوځو . ha-dam (ځوځو . ځوځو . ځوځو .) در بند ۱۴ از هات ۴۶ نیز آمده یعنی همان خانه ، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۴۵ .

۱۰ - آرام داشتن ، جای گرفتن ، خانه ساختن ، (ځوځو . ځوځو . ځوځو .) = شی ځوځو . ځوځو . shi ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ بند ۱۰ هات ۲۹ .





دهمین بند | ۱ - پیوسته یا یگانه و انباز (۶۶۲۳۳) از مصدر
هَج ۰۳۳۳ haē یاری کردن ، همراهی کردن ، پیوستن ، انبازی

کردن ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۴ - جهانی = گتتها ۰۳۳۳۳۳ . gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰ .

۴ - فزونی دادن ، پیش بردن ، گشایش بخشیدن (۰۳۳۳۳۳) =
فراد ۰۳۳۳ frād (۰۳۳۳۳۳) ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ بند ۱۱
هات ۳۳ و یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ هات ۳۴ .

۴ - پارسایی = آرمیتی ۰۳۳۳۳۳ . ârmaiti ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۵ - نگرستن ، نگاه کردن (۰۳۳۳۳۳) = دی ۰۳۳۳ di ، یادداشت
۳ بند ۲ هات ۳۰ .

۶ - کیش ، آیین ، آموزش = چیستی ۰۳۳۳۳۳ . eistî ، یادداشت ۴ بند
۳ هات ۳۱ .

۷ - بارزو ، بخواهش = اوسن ۰۳۳۳۳۳ . usan از مصدر ۰۳۳۳۳۳ .
vas که بمعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات
۲۹) در بند ۹ از هات ۴۵ نیز آمده . اوسن Usan نیز نام کسی است ، همین واژه است
که در فارسی کاوس شده . از کاوس ، دومین پادشاه کیانی ، پسر کی ایپوه ، نوه
کیقباد چندین بار در اوستا یاد شده ، چنانکه در آبان یشت پاره ۴۵ و بهرام یشت
۳۹ : کوی اوسن ۰۳۳۳۳۳ . kavi Usan (کیکاوس) ، این نام بایستی در
فارسی اوس باشد . کاوس نامی است که با عنوان کی که در اوستا کوی ۰۳۳۳۳۳ Kavi
آمده ، آمیزش یافته اما یکبار دیگر هم این عنوان بدو پیوسته کیکاوس شده . بگفتار
کیکاوس در جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲۲۷ - ۲۳۶ نگاه کنید .

۸ - بخشایش = ایشتی ۰۳۳۳۳۳ . îstî ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

یازدهمین بند | ۱ - پارسایی مانند شماره ۴ از بند پیش و نیز میتوان
بمعنی فرمانبری و فروتنی و نرمخویی گرفت در برابر



پاس، نگاه.

دوازدهمین بند | ۱ - سخن داشتن (سندسدهسدهسده) = پَرس رَسْمِدسدهسدهسده
parəs (فَرس رَسْمِدسدهسدهسده) که در آغاز هر يك

از نوزده بند این هات آمده، در اینجا بمعنی گفتگو کردن و سخن داشتن است.

۲ - یا = وا یاسدهسدهسده. vä برابر واژه لاتینی ve از حروف ربط است. در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳، هات ۳۳ بند ۳، هات ۴۵ بند ۱۱، هات ۴۶ بند ۴ و جز آن.

۳ - پیرو راستی = اشون سدهسدهسدهسده. ashavan؛ دروغ پرست = در گونت

دروغین یا دیویسنا اراده میشود. نگاه کنید یادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۲۹ و بند ۴ از هات ۴۶.

۴ - کدام يك = کتار سدهسدهسدهسده. katâra .

۵ - دشمن، بدخواه، کینه ور = انگر سدهسدهسدهسده. angra در پهلوی گتاک مینوک، در بخشهای دیگر اوستا انگر سدهسدهسدهسده. angra با واژه مَینو یا مَینویو :
انر سدهسدهسدهسده. anrô mainyava ؛ انر سدهسدهسدهسده. anrô mainyu

در پهلوی گتاک مینوک سدهسدهسدهسده و گنناک مینوک، در فارسی اهریمن گویم یعنی گوهر تیره یا خرد خیره و روان پلید (روح خبیث و شریر)، نگاه کنید یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰. در این بند ۱۲ از هات ۴۴ از انگر angra اهریمن اراده نشده، بلکه دشمن و بدخواه مراد است چنانکه در بند ۱۵ از هات ۴۳ بهمین معنی بکار رفته اما در بند ۲ از هات ۴۵ اهریمن مراد است.

۶ - بخشایش = سوا سدهسدهسدهسده. savâ سود : سود جاودانی ایزدی مراد است یا بهره و برخی که در روز پسین مایه رستگاری است یعنی بخشایش ایزدی، بهمین معنی است در بند ۱۱ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ۴۳ و بند ۷ از هات ۴۵ و بند ۱ از هات ۴۸ و بند ۱۵ از هات ۵۱، نگاه کنید یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰.





واژه ناش با جزء فرا : فرانش 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎-𐬎𐬎𐬎 . frā-nāsh دوبار در پاره ۵ از آفرینگان گهنبار آمده و در گزارش پهلوی بورتن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 (بردن) شده است ، در پاره ۱۲ از زامیاد یشت با جزء نیش 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . nis و پیتی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . paiti آمده یعنی دگر باره راندن ، دوباره کشانیدن . آ ... ناش 𐬎𐬎𐬎 . 𐬎𐬎𐬎 . ā...nāshē که در بند ۱۴ از همین هات آمده (با جزء آ 𐬎𐬎𐬎) نیز بمعنی آوردن است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ آن بند .

۳ - پُر = پَرَن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . pərēna ، در پهلوی پور 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 ، پرن pərēna نیز در اوستا بمعنی پَر (پرمرغ) است چنانکه در بهرام یشت پاره ۴۴ ، پرن بمعنی پُر صفت است (اسم مفعول) از مصدر پَر 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . par یعنی پُر کردن ، انباردن که در بند ۱۰ از هات ۲۸ بر خوردیم . پربا جزء هام : 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎-𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . ham-par در پاره ۴۸ از چهارمین فرگرد و ندیداد آمده ، در پهلوی هنبارتن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎-𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . han-bārtan و در فارسی انباردن (انباشتن) گوئیم . از همین بنیاد است انبار . پَر par نیز بمعنی گذشتن و گذر کردن است چنانکه در بند ۱۰ از هات ۴۶ با جزء فرا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . frā (فرُو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎) آمده است ، همچنین در پاره ۶ از یسنا ۱۹ بمعنی گذرانیدن است ، در پهلوی ویتارتن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎-𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . vitārtan گذشتن ، در پاره ۲۷ از فرگرد سوم و ندیداد با جزء آ 𐬎𐬎𐬎 بمعنی گذر کردن ، فرا رسیدن و درآمدن . در پاره ۱ از خورشید یشت با جزء نی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . ni آمده بمعنی فرو بردن . پایین آوردن و جز آن . همچنین پَر 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . par بمعنی بسزا رسانیدن است چنانکه در پاره ۱۷ از فرگرد چهارم و ندیداد و بمعنی برابر کردن و درست کردن و در گذرانیدن گناه و جبران کردن است چنانکه در پاره ۲۷ از فرگرد ۱۹ و ندیداد و با جزء پیتی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . paiti در پاره ۱۰۷ از فرگرد ۸ و ندیداد . نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۴۸ .

۴ - نافرمانی = اَسروشتی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎-𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . a-srušti ، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ - کوشیدن (𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎-𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎) از مصدر دیو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎 . div (بار تولومه





نوشته 1 dyav در ص . Sp. 761) همین یکبار در اوستا آمده باجزء آ â .

۶ - بیوستن (۶۴۳۳۰۳) = هج ۲۵۳ haē ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۷ - پرسش = فرسا {دودوسد} fərasâ ، یادداشت ۴ بند ۷ هات ۴۳ .

۸ - آرزو داشتن (۴۳۳۳۳۳) = کن {دود} kan دربارہ های ۱۱ - ۱۲ از فرگردوم هادخت نسک بمعنی دوست داشتن است ، بمصدر کا {دود} kâ که از همین ریشه و بمعنی خواهش داشتن و آرزو کردن است در یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۳ برخورداریم ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ هات ۲۸ .

کن {دود} kan نیز در اوستا بمعنی کندن است ، در پهلوی کتن . ۱۳۱۹

چهاردهمین بند || ۱ - سپردن (۶۳۳۳۰۳) از مصدر دا {دود} dâ دادن ، در بند ۸ از هات ۳۰ نیز از سپردن دروغ بدست راستی

سخن رفته است .

۴ - برافکندن = نی مرانژدیائی {دوددوددود} ni-marāz-dyāi (Inf.) ، در گزارش پهلوی (= زند) مرنجینیتن ۱۳۲۹۳۶ mrenjēnītan (میرانیدن تباه کردن) ، ناگزیر مرانژدیائی از مصدر مرچ {دود} marāc (تباه کردن) ، میرانیدن کشتن) پنداشته شده (نگاه کنید یادداشت شماره ۸ بند ۱ هات ۳۱) اما مرانژدیائی از مصدر مرز {دود} marāz در آمده ، مصدری که در پهلوی مالیتن ۶۳۳۳۳۳ و در فارسی مالیدن شده ، این واژه با جزء نی {دود} nī بمعنی فرو مالیدن و بزیر افکندن و پست کردن است .

۳ - دستور = ماتهر {دوددود} mathra ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸ .

۴ - آیین = سینگه {دوددود} sēngha ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ - شکست یا گسستگی = سینا {دود} sinâ ، از مصدر سید {دود} sid ، (بارتولومه Bartho نوشته saêd) دربارہ ۵۴ تیر یشت با جزء {دود} sid و {دود} parōit

جزء {دود} ava ({دوددوددود}) آمده ، در فارسی گسستن





(گسایدن).

- ۶ - سترگ یا نیرومند و زورمند = امَ وَنَت ۶ «سترگ» . ēmavant ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .
- ۷ - دادن = داوئی . «دوئی» . dāvōi (Inf.) یعنی دادن ، رسانیدن، از مصدر دا وید . dā ، در بند ۲ از هات ۲۸ نیز بواژه داوئی برخوردیم، در بند ۹ از هات ۵۱ باجزء آئیبی «دوئی» . aibi بآن خواهیم برخورد، بمعنی گذاردن و نهادن .
- ۸ - رنج ، آزار ، تنگی ، تباہی («دوئی») = دوَفش و «دوئی» . dvafsha ، در بند ۸ از هات ۵۳ («دوئی») . دوَفشنگه و «دوئی» . dvafshanh آمده، در گزارش پهلوی در هر دو بند این واژه از مصدر دَب وِست deb (فریفتن) دانسته شده، از اینرو برخی از دانشمندان آنرا بمعنی فریب و برخی دیگر بمعنی فریفتار گرفته‌اند، بواژه دَفشینه و «دوئی» . dafshnya (از مصدر دَب وِست) در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ هات ۵۳ نگاه کنید و به Geldner : Beiträge zur Kunde der indogermanischen Sprachen B. 14 S. 27 ; Bartholomae : Arische Forschungen Heft 2 S. 177 .
- ۹ - ستیزه = آنتست . «دوئی» . asta ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۴۳ .
- ۱۰ - آوردن : در متن «دوئی» . «دوئی» . anâshê Mazdâ . anâshê در واژه آناش حرف آ در سرواژه زیادتیی است باید از برای وزن شعر از میان برداشته شود. ناش باجزء آ = آ ... ناش ... «دوئی» . «دوئی» . (Inf.) â...nâshê از مصدر ناش «دوئی» . nâsh در آمده که در شماره ۲ از بند پیش گذشت .
- ۱ - پس آ یا = یزی ۳۵ «دوئی» . yazî ، در بند ۶ همین پانزدهمین بند هات نیز بآن برخوردیم ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱ .
- ۲ - توانا بودن، توانستن («دوئی») = خشی «دوئی» . xshi ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸ .





۴ - پناه دادن = پوئی 𐭯𐭥𐭥𐭥. pōi (Inf) در بند آینه نیز آمده و در گزارش پهلوی پانک 𐭯𐭥𐭥𐭥، Pānak پناه (واژه پهلوی بند ۱۵ روشن نیست) از مصدر پا 𐭯𐭥𐭥𐭥 pā پناه دادن و برکنار داشتن، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۴ - سپاه = سپاد 𐭯𐭥𐭥𐭥. spāda ، در جاهای دیگر اوستا سپاد spāda 𐭯𐭥𐭥𐭥. چنانکه در پاره ۶۸ آن یشت و پاره ۳۶ مهر یشت و پاره ۴۳ بهرام یشت و جز آن، در پهلوی (𐭯𐭥𐭥𐭥) و در فارسی سپاه ، در فرس هخامنشی سپاد چنانکه در نام تخم سپاد Taxmaspāda که یکی از سرداران داریوش بود و در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ هات ۴۳ گذشت .

۵ - ناسازگار = آن ائوچنگه 𐭯𐭥𐭥𐭥. an-aočanh ، ترجمه آن در گزارش پهلوی روشن نیست، نخستین جزء این صفت که آن 𐭯𐭥𐭥𐭥 an باشد پیداست که ادات نفی است بمعنی «نه» و جزء دیگر را که ائوچنگه 𐭯𐭥𐭥𐭥. aočanh باشد ، برابر واژه سانسکریت akas دانسته اند بمعنی آسودگی و آسایش و رامش و بهبودی بنا بر این آن ائوچنگه یعنی ستیزه جو و کینور ، بی رامش و بی سازش یا ناسازگار .

۶ - بهمرسیدن (𐭯𐭥𐭥𐭥...𐭯𐭥𐭥𐭥.) = هانم گم 𐭯𐭥𐭥𐭥. ham gam ، نگاه کنید یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۰ .

۷ - پیمان = اوروات 𐭯𐭥𐭥𐭥. urvāta ، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۸ - استوار بودن (𐭯𐭥𐭥𐭥.) از مصدر 𐭯𐭥𐭥𐭥. darəz

استوار کردن، بستن ، پایدار کردن . در گزارش پهلوی بستن 𐭯𐭥𐭥𐭥 ، در پاره ۵۵ تیر یشت با جزء آ 𐭯𐭥𐭥𐭥. آمده : 𐭯𐭥𐭥𐭥. â-darəz ، در پاره ۳۱ از فرگرد سیزدهم و ندیداد با جزء نی آمده نی 𐭯𐭥𐭥𐭥. ni-darəz و باز در همان پاره از فرگرد ۱۳ و ندیداد با جزء فرا و نی با هم آمده 𐭯𐭥𐭥𐭥...𐭯𐭥𐭥𐭥. frâ-ni-darəz و در پاره ۴۹ از فرگرد نهم و ندیداد با جزء هن آمده : 𐭯𐭥𐭥𐭥. han-darəz و جز آن از همین بنیاد است واژه فارسی درز (درز جامه ؛ درزی = خیاط ؛ درزن =





سوزن) برابر دَرَزَ ویدئیس darəza یعنی بند، بست. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ بند ۸ هات ۵۳.

۹ - پیروزی = وَنَا فَاوَسَد } سد . vananā، یادداشت شماره ۸ بند ۴ هات ۳۱.

۱ - پیروزگر = وِرْتَهَرَجَنَ وَاوَدَنَسَد } سد . vərəθrajan صفت است. در

شازدهمین بند | گزارش بهلوی پیروزگریه و پدایه و دوه ، pērozkarīh در توضیح آمده زتار ویناسکاران ویناسد و ویناسد ویناسد .

zatār-i-vināskārān (زننده گناهکاران) وِرْتَهَرَجَنَ وَاوَدَنَسَد } سد . vərəθra بمعنی

پیروزی در اوستا بسیار آمده چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۴ و یسنا ۷۱ پاره ۸

و جز آن وِرْتَهَرَجَنَ vərəθra نیز بمعنی سپر است یا سلاح دیگری که تن پیوشاند و

نگاهداری کند از مصدر وَر باسد . var که بمعنی نهفتن و پوشانیدن است.

وِرْتَهَرَجَنَ وَاوَدَنَسَد } سد . vərəθraghna نام فرشته پیروزی است و بهرام یشت

در نیایش اوستا، همین واژه است که در فارسی بهرام شده، بیستمین روز از ماه راکه

باین فرشته سپرده شده بهرام روز نامند، در جاهای دیگر از این فرشته سخن داشتیم

در اینجا بیش از این نباید، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۱۲ - ۱۱۹ و بجلد خرده

اوستا ص ۲۰۸.

۲ - آیین = سِنِگَه وَوَسَدَنَسَد } سد . sāngha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

۳ - کسانی که هستند : در متن هنتی hēntī صیغه جمع حاضر است بمعنی

هستند از مصدر آه اه . ah هستن، بودن بمعنی آفریدگان و آنانی که هستند و

پیکر هستی دارند یا موجودات، بکاررفته است چنانکه در بند ۶ از هات ۴۵ و در بند

۱۰ از هات ۵۱ بهمین معنی است.

۴ - پناه بخشیدن = پُوئی وَوَسَدَنَسَد } سد . pōi مانند یادداشت شماره ۳ از بند پیش.

۵ - آشکارا = چیتِهر ا وَوَسَدَنَسَد } سد . ēithrā، یادداشت ۱ بند ۲۲ هات ۳۱.

۶ - آگهی دادن (وَوَسَدَنَسَد } سد) = چیش وَوَسَدَنَسَد } سد . ēish، یادداشت ۴ بند

۳ هات ۳۱.





۴۵۵

یسناءات ۴۴ ، بند ۱۷

- ۷ - برگماشتن = دانم dam (Inf.?) از مصدر دا وید. دادن.
- ۸ - از برای واژه رد = رتسو رتسو. ratu و صفت درمان بخش زندگی یا پزشکی = آهوم بیش ahûm-bis . نگاه کنید یادداشت شماره ۵ بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۲ بند ۱۹ هات ۳۱.
- ۹ - فرمانبری = سیرئوش سیرئوش. sēraosha ، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸.
- ۱۰ - روی کردن (رتسو رتسو) از مصدر گم gam آمدن ، گامیدن .
- ۱۱ - خواستن (واد رتسو) = وِس vas ، یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰.

هفدهمین بند | ۱ - بجای کامدل در متن زَر کیدل. zara آمده جز همین یکبار دیگر در اوستا نیامده بمعنی کامه و مقصود است .

- ۲ - ساختن (رتسو رتسو) از مصدر کر وید. kar کردن ، ساختن ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰.
- ۳ - پیوستن یا پیوستگی = آسکیتی سدد و رتسو. â-skitî (سدد و رتسو) از مصدر هیچ haç ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.
- ۴ - گفتار (واد رتسو) = وچ واد. vaç ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸.
- ۵ - کارساز = آیش رتسو رتسو. aēsha ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹.
- ۶ - آن = آو سدد. ava ، در تائیت آوا سدد. avā ضمیر اشاره است، در بند ۱۰ از هات ۲۹ و در بند ۶ از هات ۳۱ بآن برخوردیم، در بند ۱۹ همین هات نیز آمده .
- ۷ - دستور = مانتهر رتسو رتسو. mathra ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸.
- ۸ - دربارهٔ رسایی و جاودانی یا خرداد و امر داد که در بند ۱۸ همین هات نیز





آمده یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

- ۹ - در آمیختن ، یگانه شدن ، بهم پیوستن و آمیزش کردن در متن سروئی بوژدیائی آمده: سروئی srōi (Inf.) از مصدر sar (پیوستن انجمن کردن) و از همین بنیاد است sar که در بند ۳ از هات ۴۹ آمده (یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱)؛ بوژدیائی būzdyāi (Inf.) از مصدر بو bū بودن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ بند ۸ هات ۴۳ .
- ۱۰ - بهره ور ، برخوردار = rāthama در گزارش پهلوی بهار bahār ، در بند ۶ از هات ۵۳ نیز آمده بمعنی بسته و پیوسته (متعلق) و پرو است ، صفتی است که از مصدر rāth در آمده یعنی از آن کسی بودن (تعلق داشتن) چنانکه در بند ۹ از هات ۵۳ آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از آن بند .

۱ - مزد = میژد mīzda در بند ۱۹ هجدهمین بند | نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ بند ۱۳ هات ۳۴ .

۲ - ارزانی شدن، بپیزی سزاوار گردیدن (han) = han نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۶ هات ۳۲ .

۳ - مادیان : اسپ aspa ، در پهلوی aspā و در فارسی اسپ، مادینه آن اسپا aspā ، اسپ ماده، مادیان .

۴ - بجای «بانر» در متن ارشن و میتی arshnavaiti آمده صفت است، در تذکیر ارشن و نت arshnavānt یعنی دارنده (جفت) نرینه یا نرینه مند و با (جفت) نر، از این صفت اسپ مراد است، بنابراین مادیان با جفتش که اسپ باشد ، این صفت از واژه ارشن arshan ساخته شده که نخست بمعنی مراد است در برابر زن = hāirishī هائیریشی در برابر جهمیکا jahikā (زن بد کردار) آمده است ، دوم ارشن بمعنی اسپ نر





است چنانکه در آبان یشت پاره ۱۲۰ ، در پاره ۱۲ بهرام یشت از برای شتر نر آمده است . سوم ارشن بمعنی مرد و دلیر ویل آمده چنانکه در مهریشت پاره ۸۶ و زامیاد یشت پاره ۵۲، ارشن **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀𐬎𐬀** . arshan بمعنی نر بسا بانامهای چارپایان آمده ، از برای بازشناختن آنها از چارپایان مادینه چنانکه در پاره ۳۱ بهرام یشت و پاره ۱۰ دین یشت با واژه اسپ آمده ؛ در پاره ۷ بهرام یشت و پاره ۵۵ ارت یشت با واژه گاو آمده ؛ در پاره ۳۷ از فرگرد نهم و ندیداد و در پاره ۱۱ از فرگرد چهاردهم و ندیداد با واژه شتر آمده و جز آن ، در پهلوی گوشتن **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀𐬎𐬀** یا وشن و در فارسی گشتن گویم نظامی گوید : زدشت رملکه (۴) در هر قرانی بگشتن آید تکاورمادیانی (خمسه نظامی چاپ بهمی جلد دوم صفحه ۱۹)

گشتن در فارسی چنانکه در اوستا بمعنی همه چارپایان نراست چون گشتن اشتر و میش گشتن و گشتن بز که در مقدمه الادب زمخشری آمده (چاپ لیبیک ص ۷۱-۷۳) همین واژه است که در نام گشتسپ (= گشتن اسپ) بجامانده : آتشکده آذر گشتسپ (= گشتسپ) در آذربایجان و جشنسف، شاه فدشوارگر (پتسخوارگر) در طبرستان که نامه معروف تنسر بدو فرستاده شده، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۲۳۹ . ارشن Arshan نام یکی از شاهزادگان کیانی است ، نوه کیقباد (کی آرش = کیارش) در فروردین یشت پاره ۱۳۲ و در زامیاد یشت پاره ۷۱ با پادشاهان کیانی یاد شده، نگاه کنید بنام خشیارشن xsayârsan (خشیارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۲۸ ، بجلد دوم یشتها ص ۲۲۵-۲۲۶ و ص ۲۲۸ نیز نگاه کنید . واژه دینو **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀𐬎𐬀** . daênû بمعنی ماده در برابر ارشن **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀𐬎𐬀** arshan (نر) در اوستا بسیار آمده، در پاره ۴۲ از فرگرد هفتم و ندیداد با نامهای چارپایانی چون خرو گاو و اسب و شتر بکاررفته ، از برای بازشناختن این ستوران از نرهای آنها در پهلوی دنوتک **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀𐬎𐬀** = denûtak = ماده آمده است ، یادداشت شماره ۱ از پاره ۴۲ هفتمین فرگرد و ندیداد نیز نگاه شود .

۵ - شتر = او شتر **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀𐬎𐬀** . ustra





یادداشتهای پنج گاتها

۲۵۸

۶ - پیمان داده شده = *vat* ۰۳۳ با
جزء ائیمی *vat* ۰۳۳ بمعنی دانستن و آگاه شدن و دریافتن در فرگردنم و ندیداد
در پاره های ۲ و ۴۷ و ۵۲ و در پاره ۹ پاره ۲۵ و در پاره های ۶-۷ از پاره ۳۵ (هفت هات)
با جزء فرا *vat* ۰۳۳ آمده است، در این بند ۱۸ از هات ۴۴ بمعنی پیمان (وعده)
دادن است.

۷ - بخشایش = *vat* ۰۳۳ داونگها ، نگاه کنید یادداشت
شماره ۲ بند ۱ هات ۳۴

۱ - بجای درست پیمان ایرزاوخذن ، *vat* ۰۳۳
نوزدهمین بند *vat* ۰۳۳-uxdhan آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و
بواژه ایرزاوخذانی *vat* ۰۳۳ در یادداشت شماره ۴ بند
۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۲ - سزا = *vat* ۰۳۳ *maēni*، یادداشت ۱۵ بند ۱ هات ۳۱.

۳ - نخست = *vat* ۰۳۳ پتواورویه *paouruyē*، یادداشت ۱ بند ۳
هات ۳۰.

۴ - پایان = *vat* ۰۳۳ *apāma*، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰.

۵ - آگاه بودن (*vat* ۰۳۳) = *vat* ۰۳۳ وید *vid*، یادداشت ۷ بند ۴
هات ۲۸.

۱ - بجای هرگز، چیتنه *vat* ۰۳۳ *ēithanā* (*vat* ۰۳۳)
بیستمین بند در گزارش پهلوی چیکون هرگز *vat* ۰۳۳ *ēithanā* چگونه
هرگز = هرگز.

۲ - بجای خداوند خوب هوشتهر *vat* ۰۳۳ *hu-xshathra*
آمده یعنی خوب شهریار (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰)، در گزارش پهلوی خوتای
vat ۰۳۳ *xvatāi* خدای (= انوما ۶۳۳) .

۳ - دیدن = *vat* ۰۳۳ *vat* ۰۳۳ در بند ۲ از هات ۵۰ *vat* ۰۳۳ *vat* ۰۳۳ .





از مصدر پانکه pānh یعنی دیدن با مصدر پیا pā بمعنی نگاهداشتن و پابیدن که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸ گذشت، از یک بنیاد است. بار تولومه Bartholo. و گلدنر Geldner و لومل Lommel و بسیاری از دانشمندان دیگر به همین معنی گرفته‌اند و برخی دیگر از مصدر پرت parət که بمعنی بیکار کردن و جنگیدن است، گرفته‌اند از مصدری که واژه پشنا pashnā بمعنی بیکار، نبرد، درآمده است.

۴ - چگونه = یایش yâis ، یادداشت شماره ۵ بند ۷ هات ۳۲.
 ۵ - اوسیج usiĵ . همین یکبار در گاتها آمده ، در جا های دیگر اوستا از او یاد نشده ، باید مانند کرپن karapan از پیشوایان دیویسنا باشد. از اوسیج و کرپن چنانکه از کوی kavi جداگانه سخن رفت ، به بند های ۱۵-۱۴ از هات ۳۲ نیز نگاه شود.

۶ - خشم = آیشم aisham ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۹ .
 ۷ - همیشه = آنمن anman ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .
 ۸ - نالانیدن (rud) = رود rud ، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹ .

۹ - بروردن (miz) از مصدر میز miz (mîz)
 این معنی و معنیهای دیگر چون پرستاری کردن و نگهداری کردن و جز آن از خود جمله بر می‌آید. miz (mîz) نیز بمعنی میزیدن (شاشیدن) است چنانکه در پاره ۶ از فرگرد سوم و ندیداد و جز آن ، در پهلوی نیز میزیتن mîz
 ۱۰ - گشایش بخشیدن = فرادئینگه frādaiñhē (Inf.)
 از مصدر فراد frād ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ هات ۳۴ .
 ۱۱ - کیشت و ورز، کشاورزی، برزیگری = واستر vâstra ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۲ هات ۲۹ .





اشتودگات: یسنا، هات ۵

۱ - شش بند نخستین این هات با آن فر و خشیا at-fravaxshy-
 نخستین بند | مد ص . ل د ل م «مدن» مد ص د س . آغاز یافته و پیوستگی آنها
 را بهم‌دیگر می‌رساند .

۲ - اکنون = نو . نو . nû ، نون، کنون، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ هات ۲۹ .
 ۳ - گوش دادن (نو د ی س ی س ی و ی) = گوش . گوش (=) gush
 گشوش (نو د ی س ی س ی) gaosh (گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن. یادداشت ۳ بند ۸ هات ۲۹ .
 ۴ - شنیدن (نو د ی س ی س ی) = سرو . سرو . sru ، یادداشت ۱ بند ۲
 هات ۳۰ .

۵ - نزدیک = آسن . اسن . asna ، در گزارش پهلوی (= زند) نزدیک
 د ک د و

۶ - دور = دور . دور . dūra ، در پهلوی نیز دور . دور . یادداشت
 ۱۰ بند ۱۴ هات ۳۲ .

۷ - خواستن ، جویا شدن ، آرزو داشتن (د ی س ی س ی) = ایش
 د ی س . ایش (ایش د ی س ی) (aêsh)، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ . واژه «آموزش»
 که نگارنده از برای نمودن معنی افزوده، برابر است با آنچه در گزارش پهلوی همین بند
 افزوده شده: ائربستان کرتن مد ک ر م د د ص د س ی س ی س ی ، درباره واژه ائربستان
 برابر واژه اوستایی ائنهرا مد ن ن د مد (آموزش) که واژه هیرید (=)
 آموزگار) از آن در آمده ، بجلد دوم یشتها ص ۲۷۹ نگاه کنید .

۸ - ضمیر های «آن» و «او» از خود جمله بر نمیآید که از برای کیست زیرا
 چنین اسمی در پیش نگذشته، بارثولومه Bartholomae آنها را از برای مز دادانسته





- دومین بند**
- ۱ - بجای گوهر مئینو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 mainyu آمده در فارسی مینو، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰.
- ۲ - سپینکه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 spanyanh، بوژه سپنت 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 spənta (سپند) در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳ نگاه شود.
- ۳ - چنین (نیز) = اوئیتی 𐬀𐬎𐬎𐬀 ūiti، در جاهای دیگر اوستا 𐬀𐬎𐬎𐬀 uiti چنانکه در یسنا ۴ پاره ۴ و جز آن.
- ۴ - پلید، ناپاک = انگر 𐬀𐬎𐬎𐬀 angra، در این جا از این واژه اهریمن اراده شده در برابر سپند مینو، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ بند ۱۲ هات ۴۴.
- ۵ - نه و «ونه»: بجای نخستین نوئیت 𐬎𐬀𐬎𐬀 nōit و بجای دومین 𐬎𐬀𐬎𐬀 naêdâ آمده، در بخشهای دیگر اوستا 𐬎𐬀𐬎𐬀 naêdhâ چنانکه در مهریشت پاره ۱۹ در بند ۶ از هات ۲۹ نیز به 𐬎𐬀𐬎𐬀 naêdhâ برخوریم و در بند ۲ از هات ۴۹ نیز خواهیم برخورد.
- ۶ - واژههایی که به منش و آموزش و خرد و کیش (= باور، اعتقاد) و گفتار و کردار و دین و روان گردانیدیم برابر است با واژههای اوستایی از روی ترتیب: 𐬎𐬀𐬎𐬀 mananh (یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۸)؛ 𐬎𐬀𐬎𐬀 sēngha (یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ 𐬎𐬀𐬎𐬀 xratu (یادداشت ۸ بند ۱ هات ۲۸)؛ 𐬎𐬀𐬎𐬀 varana (یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰)؛ 𐬎𐬀𐬎𐬀 ux̄dha (یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸)؛ 𐬎𐬀𐬎𐬀 syaothana (یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۸)؛ 𐬎𐬀𐬎𐬀 daēnā (یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ 𐬎𐬀𐬎𐬀 urvan (یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸).
- ۷ - سازش کردن (𐬎𐬀𐬎𐬀) = هیچ 𐬎𐬀𐬎𐬀 haē، انبازی کردن، پیوستن، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.





- سومین بند**
- ۱ - آیین، گفتار ایزدی، سخن مینوی = ماتتھر = مینوی دند .
mathra، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸ .
- ۲ - ورزیدن (واریزیدن) = وریز واریز = varəz، یادداشت ۴
بند ۴ هات ۲۹ .
- ۳ - اندیشیدن (اندیشیدن) = مَن مَن = man، یادداشت ۸ بند
۱۰ هات ۲۹ .
- ۴ - پایان، انجام = آپم = apəma، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰ .
- ۵ - وای، افسوس، دریغ، دردا = اوئی = avōi، از کلمات اصوات
است، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژه ویوی = vavōi، که در بند
۷ از هات ۵۳ آمده و واژه آویه = avōya، که در پاره ۱۴ اردیبهشت
یشت و بسا درجا های دیگر آمده . در گزارش پهلوی anak ۱۹-۳۰، anāk، اناکیه
= anakih، که در پهلوی بمعنی درد و رنج و گزند است .
واژه آوه که در فرهنگهای فارسی بمعنی آه و وای و افسوس گرفته شده
همان آویه اوستایی است . بوژه اوئتات = avāētāt، در یادداشت
شماره ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ نگاه کنید .
- چهارمین بند**
- ۱ - برزیکر = ورزینت = varəzyant، ورزیدن،
صفت است، ورزنده از مصدر ورز واریز = varəz، ورزیدن،
باغاز گفتار پیشه‌وران نگاه کنید .
- ۲ - دختر = دوگیدر = dugədar، در بند ۳ از هات ۵۳ نیز آمده
در بخشهای دیگر اوستا دوغذر = dughdhar، در پهلوی دوخت ۱۳۲۲ .
و در فارسی دخت و دختر . نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ همین هات .
- ۳ - نیک کنش، خوب کردار = هوشیتوتهن = husyāothana، از هو
hu (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) و شیتوتهن که در
یادداشت شماره ۶ از بند پیش گذشت .





۴ - فریفتن = دیوژئی دیائی ویکه ده سد و دسد . diwzaidyâi (Inf.) از مصدر دیوژ ویکه ده . diwz . نگاه کنید به وندیداد فرگرد ۱۸ پاره های ۱-۵ و یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۰ .

۵ - همه نگران، همه را بیننده = ویسپاهیشس وای دسد و ای دیوید سد . vîspâhishas صفت است، درباره ۸ از هر مزدیشت یکی از نامهای اهورا مزداست، در گزارش پهلوی هر ویسپ نکیریتار سد و دسد و و دلد سد harvisp-nikîrîtâr همه را نگران .

پنجمین بند ۱ - شنیدن = سروئیدیائی دلد و دسد . srûidyâi ، یادداشت ۵ بند ۱۲ هات ۳۴ .

۲ - مردم = مرت سد و سد . marata ، یادداشت ۸ بند ۷ هات ۲۹ .

۳ - ضمیر او = یوئی یوئی یوئی . yôi برمیگردد بیغمبر زرتشت .

۴ - فرمانبری = سرفوش سد و سد و سد . saraosha ، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ - رسایی = هتوروتات سد و سد و سد . haurvatât (خرداد) ؛

جاودانی = آمرتات سد و سد و سد . amaratât (امرداد) ، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱ .

۶ - رسیدن (سد و سد و سد) . از مصدر گم سد . gam ، اوپا دسد + upâ گم سد . gam ، یادداشت شماره ۵ بند ۶ هات ۳۰ .

۷ - در اینجا منش نیک: منیو سد و سد . manyu (منیو) آمده باصفت و نگه و

واید سد . vanhu (و، به)، همچنین است در بند ۸ از همین هات و در بند ۸ از هات ۴۸ .

در بند ۶ از هات ۳۳ منیو سد و سد . manyu باصفت و هیشت واید سد و سد .

vahista (بهترین) آمده ، در هر سه جا همان و هومنگه واید سد و سد .

vohu-manahh مراد است، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۶ هات ۳۳ .

ششمین بند ۱ - بزرگتر، مهتر = مزیشت سد و سد و سد . mazista ، مزدا اهورا مراد است، یادداشت ۶ بند ۱۱ هات ۲۹ .





- ۲ - ستاینده (دوم سدسد) (از ه صدستو سدسد) stu ستودن، یادداشت
 ۵ بند ۱ هات ۳۰ .
- ۳ - نیکخواه، نیک اندیش = هودا سدسد hudâ، یادداشت ۹ بند
 ۳ هات ۳۰ .
- ۴ - آفریدگان = (سود) سدسد سدسد صیغه جمع حاضر از مصدر
 سدسد ah هستن، بودن . هستی یافتگان و آنانی که هستند (موجودات) مراد است.
 یادداشت ۳ بند ۱۶ هات ۴۴ .
- ۵ - بجای روان پاک، در متن مَینو سدسد سدسد mainyu آمده باصفت سَینت
 سدسد سدسد spanta که در بند ۲ از همین هات یاد کردیم .
- ۶ - شنودن، شنیدن (سدسد سدسد) = سرو سدسد srū در نخستین
 بند همین هات نیز آمده .
- ۷ - نیایش = وَّهمَ یاسسد سدسد vahma، در بند ۸ همین هات نیز آمده،
 یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴ .
- ۸ - پرسیدن (سدسد سدسد) = فرَس سدسد fras بمعنی آموختن
 ومشورت کردن هم آمده .
- ۹ - آگاهانیدن، آموزانیدن، الهام کردن (سدسد سدسد سدسد) =
 فراسانگه سدسد سدسد frâ-sânh، یادداشت ۶ بنده هات ۲۹ .
- ۱ - سود = سوا سدسد سدسد savâ چنانکه در
 یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ هات ۴۴ گفتیم، از این واژه سود

هفتمین بند

جاودانی یا پاداش نیک روز پسین اراده میشود یا بخشایش ایزدی .

- ۲ - بجای «در دست اوست» رادنگه سدسد سدسد rādānh آمده، صفت
 است یعنی آماده دارنده یا با اختیار خویش دارنده (نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند
 ۹ هات ۲۹) بیگمان از این واژه همین معنی که نگارنده بآن داده اراده شده چه در
 بند ۴ از هات ۴۳ که از پاداش و پاد افراه روز پسین سخن رفته چنین آمده: «آنگاه





یادداشتهای پنج گانه

۲۶۶

- که آن پادشاه بدست گرفته به پیرو دروغ و به پیرو راستی خواهی داد .
- ۳ - یافتن (دین سید پیوسته) = ایش دین . ish ، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ .
- ۴ - زنده = جو «د» jva ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹ .
- ۵ - بودن (سوز سوز + سوز) = آه «د» ah ، هستن ، بودن (دد سید پیوسته + سوز) = بو «ا» bū بودن .
- ۶ - جاودانی = امرتات «د» aməratāt ، در یادداشت شماره ۵ از بند ۵ گذشت .
- ۷ - همیشه = اوت یوتی «د» uta-yūti ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .
- ۸ - کامروا = آیش (سوز پیوسته) ، یادداشت شماره ۴ از بند ۹ هات ۲۹ نگاه کنید .
- ۹ - رنج = سادرا «د» sādra ، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۴ .
- ۱۰ - آفریدن (سوز پیوسته) = دا «د» dā ، آفریدن .
- ۱ - از «تو» يك تن اراده نشده ، بلکه هريك از شما مقصود هشتمین بند است ، همچنان است در بند های ۹ و ۱۰ .

- ۲ - ستایش = ستوت «د» staota ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰ .
- ۳ - نماز = نمانک «د» nəmanh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸ .
- ۴ - بجای دریافتن (سوز + یاد «د» پیوسته) = واز «د» varəz و ورزیدن . در اینجا جزء آ «د» در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ همین هات گذشت .
- ۵ - «آری اکنون آن» = نوزیت «د» nū ، اکنون ، نون (آن) که در یادداشت شماره ۲ همین هات گذشت ؛ زی «د» (آری) ؛ ایت «د» it (آن) ضمیر اشاره است که بر میگردد به خشتهر «د» xsathra (کشور ایزدی) که در بند





- پیش یادشده. نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۸ هات ۲۸ .
- ۶ - چشم = چشمن ۲ (شش ۶ سه) . eashman ، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۱ .
- ۷ - نگریستن ، دیدن (یادداشت ۱۱ بند ۶) = دَرسُ با جزء وی :
یادداشت ۱۰ ، vi-darəs ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۰ .
- ۸ - اندیش نیک : در اینجا مَنیو ۶ سه در در . manyu باو نگو و یادداشت ۳۰ .
vanhu آمده که در یادداشت شماره ۷ از بند ۵ همین هات گذشت .
- ۹ - بارگاه ستایش یا خان و مان درود و نیایش = دِمانِ گَرُو
۱۱ سه ۱۱ سه ۱۱ سه . damānê-garō ، همین واژه است که در فارسی گرزمان شده
بمعنی عرش و بهشت ، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱ .
- ۱۰ - فرو نهادن ، پایین گذاردن (دوسه سه) = دابا جزء نی : ۳ سه
ni-dā ، در بند ۴ از هات ۳۲ و در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آمده .
- ۱ - خوشنود ساختن (۲ سه ۲ سه ۲ سه ۲ سه) = خشنو
نهمین بند | ۱۱ سه ۱۱ سه ، یادداشت شماره ۳ بند ۸ هات ۳۲ .
- ۲ - بخواست خود = اوسن دوسه سه . usan ، یادداشت ۷ بند ۱۰ هات ۴۴ .
- ۳ - به روزی ، خوشبختی = سپا دوسه سه spā ؛ تیره روزی ، بدبختی =
اسپا سه سه سه سه a-spā ، یادداشت ۵ بند ۷ هات ۳۴ .
- ۴ - دهد (۳ سه ۳ سه) از مصدر کر و سه . kar که بمعنی کردن است ،
در اینجا دادن درست تر میافتد .
- ۵ - توانایی = خَشْتَهَر ۱۱ سه ۱۱ سه ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸ .
- ۶ - بجای کِشت و کار و رزی و سه ۱۱ سه ۱۱ سه از مصدر و رزی
و سه ۱۱ سه (ورزیدن) از این واژه برزیگری و کار کشت و ورز اراده میشود ،
نگاه کنید به بند ۴ همین هات .
- ۷ - چارپا = پَسو سه سه سه ۱۱ سه ؛ کَس = ویر و سه ۱۱ سه . vira ، در
بند ۱۵ هات ۳۱ نیز این دو واژه باهم آمده نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۱ آن بند و





یادداشت شماره ۹ بند ۵ هات ۲۹.

۸ - گشایش دادن ، فراخی بخشیدن = فر دتهائی *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀* .
fradathāi (Inf.) ، یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۱ .

۹ - شناسایی خوب = هتوزاتهو *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀* . *haozathwa* ، در یسن ۵۷
 پاره ۲۳ نیز آمده ، باواژه هوزتو *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀* . *hu-zāntu* یکی است یعنی
 هیئت دیگری است از آن واژه . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ از بند ۳ از هات ۴۳ .

دهمین بند | ۱ - درود، ستایش = یسن *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀* . *yasna* ، یادداشت
 ۶ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ - پارسایی = آرمتی *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀* . *ārmati* ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۳ - بزرگ داشتن : در متن *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀* ، *Bartholomae*
 آن را از مصدر *mang* دانسته و باواژه *mahaya* سانسکریت پیوسته است
Altiranisches-Wörterbuch sp. 1135 ، بسیاری از دانشمندان دیگر از مصدر *māz*
 گرفته اند ، هر چند که بنیاد واژه روشن نباشد معنی ای که گروهی
 از آنان بر گزیده اند همان است که نگاشتیم .

۴ - همیشه = آنمن *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀* ، *anman* ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .
 ۵ - خواندن (*𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀*) = سرو *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀* . *srū* ، یادداشت ۱ بند
 ۲ هات ۳۰ .

۶ - نوید دادن ، آموزانیدن (*𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀*) = چیش *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀* .
ēish ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ - رسایی و جاودانی = خرداد ، امرداد ، در یادداشت شماره ۵ از بند ۵
 همین هات گذشت .

۸ - بودن = ستوئی *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀* . *stōi* (Inf.) ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴ .

۹ - بارگاه ، خان و مان و سرای = دانم *𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀* . *dam* در بند ۷ از هات
 ۴۸ و در بند های ۴ و ۱۰ از هات ۴۹ و در بند ۲ از هات ۵۰ نیز آمده . باواژه *dīmān*



یسنا، هات ۴۵، بند ۹۱

۳۶۹

۶۴۹ damāna. که از همین بنیاد و بهمین معنی است بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نگاه کنید، همچنین باوژه هَدَمْ ۳۱۷ و ۳۱۸. ha-dam بیادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۴۴.

۱۰ - نیرو = تویشی صم «تویشی» tavīshi، یادداشت ۹ بند هات ۲۹.

۱۱ - پایداری = اوت یوتی صم «دوم» utā-yūti، یادداشت ۳ از بند ۷ هات ۳۰.

۱ - آینه = آپر صم «آپرا» apara، یادداشت ۴ بند یازدهمین بند | ۲۰ هات ۳۱.

۲ - خوار داشتن پست کردن، زشت پنداشتن در این بند دوبار آمده :
 صم «۶» (صم «۶»). صم «۶» ... صم «۶». صم «۶» از مصدر مَن
 صم «۶» man (اندیشیدن، پنداشتن) باجزء تر صم «۶» tarō (تر و صم «۶» tarō)،
 همچنین «نیک اندیشیدن» که در همین بند آمده. صم «۶» (صم «۶») صم «۶»
 نیز از همین مصدر است باجزء آرِم صم «۶» arām یعنی نیک اندیشیدن، درست
 پنداشتن یا کسی را بزرگ داشتن. یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.
 ۳ - ضمیر « او » به « رهاننده » که پس از آن آمده بر میگردد.
 ۴ - بجای نیک اندیشیدن یا خلاص ورزیدن (صم «۶» صم «۶» صم «۶») :
 از واژه آرِم صم «۶» arām (درست و نیک) و من صم «۶» man (اندیشیدن) ،
 بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۸ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ هات ۳۲
 نگاه کنید.

۵ - رهاننده : بجای آن سُوشینت صم «۶» صم «۶» sacsyant آمده که
 بمعنی سود (ایزدی) بخشنده و رستگار کننده است، خود پیغمبر زرتشت مراد است.
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۳ هات ۳۴.

۶ - کد خدا : صم «۶» صم «۶» dam. از واژه دانم صم «۶» dam که در
 یادداشت شماره ۹ از بند پیش گذشت و گفتیم باواژه دمان damāna.





= نمآن ، {س}م . nmâna (خان و مان) یکی است و از واژه پتی رسد . pati
 میباشد که در یادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۴۴ گذشت و گفتیم که در پهلوی پت ۳۵
 pat و خوتای ۳۳ رسد (خدای) گویند و در فارسی بد گویند چنانکه در واژه مو بد
 و هیر بد و سپید و درستبد (پزشک) و اندرز بد و جز آن .

پتی = پت = بد یا بد بمعنی بزرگ و سرور و مهتر و خداوندگار است،
 کدخدا درست معنی واژه های اوستایی « دم » و « پتی » میباشد، چه کده (دراوستا
 کت و رسد kata و در پهلوی کتک ۳۹ و) بمعنی خانه و سرای میباشد
 چون آتشکده و بتکده و میکده و جز آن، اما کدخدا در بند ۱۱ از هات ۴۵
 بمعنی بزرگ خانه یا بزرگ ده گرفته نشده بلکه بمعنی سرور و مهتر و فرمانگزار و
 شهریار است :

کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین بکوه اندرون ساخت جای (فردوسی)
 ۷ - دوست = اوروتسه در رسد urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱
 هات ۳۱ .

۸ - برادر = براتر در رسد . brâtar ، در فرس هخامنشی نیز براتر در پهلوی
 هم براتر در رسد ، واژه خونگهر رسد xvanhar یعنی خواهر در گاتها
 نیامده اما در پخشهای دیگر اوستا چندین بار بآن بر میخوریم چنانکه در ارت
 یشت پاره ۱۶ و فرگرد دوازدهم و ندیداد پاره ۵ و جز آن . واژه پدر = پتر
 رسد . patar در بند ۸ از هات ۳۱ گذشت ؛ ماتر رسد . mâtar
 یعنی مادر در گاتها نیامده ، در جاهای دیگر چندین بار آمده چنانکه در
 یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۵ و ارت یشت پاره ۱۶ و فرگرد دوازدهم و ندیداد پاره
 ۱ ؛ از واژه پوتهر رسد puthra یعنی پسر و از واژه دوگیدار رسد . dugadar
 یعنی دختر که هر دو در گاتها آمده در یادداشت شماره ۳ از بند ۷ هات
 ۴۴ و در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ همین هات سخن داشتیم . بهمه این واژهها در پاره
 ۱ و پاره ۵ از دوازدهمین فرگرد و ندیداد بر میخوریم و در همان فرگرد و ندیداد





خویشان دیگر چنین نامیده شده اند: نیاک {ندسدوسد} = nyâka = نیا، پدر بزرگ ، بزرگ ، پدر کلان ؛ نیاکا {ندسدوسد} = nyâkâ = مادر بزرگ ، مادر کلان (پاره ۹ و ۱۱) ؛ نَپَتَ {ندسدوسد} = napat = نوه ، نواده ؛ اگر دختر باشد نپتی {ندسدوسد} . naptî (پاره ۱۰ و ۱۱) بواژه نَپَتَ napat در بند ۱۲ از هات ۴۶ خواهیم برخورد ؛ توئیریّه {ندسدوسد} . tûiryâ برادر پدر (عم) در فرهنگهای فارسی اودرّ (یا افدر) برادر پدر (عم) یاد شده است ؛ توئیریا {ندسدوسد} . tûiryâ خواهر پدر (عمه) (پاره ۱۵) ؛ براترویّه {ندسدوسد} . brâtruya = برادر زاده، اگر دختر باشد براترویا {ندسدوسد} . brâtruyâ = دختر برادر (پاره ۱۴) ؛ توئیریو پوتهرّ {ندسدوسد} . tûiryô-Puthra = پسر برادر پدر (پسر عم) ؛ توئیریّه دوغذر {ندسدوسد} . tûiryâ-dughdhar = دختر خواهر پدر (دختر عمه) (پاره ۱۷) ، از برای خویشان واژه تَتُوخمن {ندسدوسد} . taoxman آمده (پاره ۲۱)، همین واژه است که در فارسی تخم شده و بهمین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد دوم و نندیداد پاره ۲۵ و جز آن .





اَشْتَوادِگات: یسنا، هات ۴۶

۱ - زمین = زام 𐭥𐭫𐭥. zam در اوستا، چنانکه در فارسی، بمعنی خاک و مرز و بوم است (یادداشت ۲ از بند ۴ هات ۴۴)، در هادخت نسک فرگرد سوم پاره ۲۰ آمده: روان گناهکار درجهان دیگر سرگشته و پریشان چنین بزبان راند: کامِ نمویی زام 𐭥𐭫𐭥-𐭥𐭫𐭥-𐭥𐭫𐭥. kām-nəmōi-zam = بکدام زمین روی آورم. نگاه کنید بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده ص ۱۷۲.

۲ - روی آوردن = نمویی 𐭥𐭫𐭥-𐭥𐭫𐭥. nəmōi در دومین جمله همین بند نیز آمده از مصدر نم 𐭥𐭫𐭥. nam، درجا های دیگر اوستا بسیار بکار رفته: در پاره ۳۵ زامیاد یشت باجزء آپ: 𐭥𐭫𐭥-𐭥𐭫𐭥. apa-nam (بدر رفتن، برگشتن، گریختن)؛ در پاره ۹۶ از همان یشت باجزء فرا: 𐭥𐭫𐭥-𐭥𐭫𐭥. frâ-nam (گریختن) همچنین است در پاره ۱۸ از یسنا ۵۷ و در پاره ۴ درواسپ (= گوش) یشت و در قفره ۵۶ از بهرام یشت بمعنی خمائیدن است؛ در پاره ۳۹ فروردین یشت و پاره ۱۰ ازدومین فرگرد و ندیداد با جزء وی: 𐭥𐭫𐭥-𐭥𐭫𐭥. vî-nam (گشودن، از هم جدا کردن، تمایل دادن)، واژه نم nam در فرهنگهای فارسی بجا مانده و آن واژه نمیدن است که بمعنی میل کردن و توجه کردن یادگر دیده است و در فرهنگ جهانگیری باین شعر مولوی گواه آورده شده:

وقت مرگ و درد آنسوئی نمی چونکه دولت رفت خوانی اعجمی

این شعرا در مثنوی جلال الدین نیافتیم.

- ۳ - کجا = کوتهرا 𐭥𐭫𐭥-𐭥𐭫𐭥. kuthrâ، یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴.
- ۴ - رفتن (𐭥𐭫𐭥-𐭥𐭫𐭥) از مصدر ای i یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.
- ۵ - آزاده، رزمی، سپاهی، لشکری = خوئتو 𐭥𐭫𐭥-𐭥𐭫𐭥. xvaētu؛





پیشوا = آئیریمَنْ سَدا دَدا سَدا . airyaman ؛ برزیکر ، کشاورز = وِرنا
 وَا دَدا سَدا . vərəzēnā (در اینجا بیئت تأنیث آمده) بگفتار پیشه وران نگاه
 کنید در بخش نخست .

۶ - دورداشتن (سَدا سَدا . . . سَدا سَدا) (از مصدر دا باجزء پشیری :
 سَدا سَدا - وِس . pairi-dâ دورداشتن ، جدا کردن .

۷ - خوشنودکننده = خشنو سَدا سَدا . xshnu صفت است ، یادداشت .
 بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - . . . نظر بوزن شعر باید يك واژه افتاده باشد امازیانی بمعنی نرسیده .

۹ - فرمانروا = ساستر سَدا سَدا . sāstar سردار ، سر کرده (امیر)
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۷ هات ۳۴

۱۰ - کشور = دخیو سَدا سَدا . dahyu ، یادداشت ۶ بند ۱۶ هات ۳۱ .

۱ - ناتوان = آن آئش سَدا سَدا . an-aēsha ،
 دومین بند | یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹ .

۲ - کم خواسته و کم کس یا کم کارگر : این دو واژه هر دو در متن صفت آمده ،
 همچنان واژه ای که به «بخشای» گردانیدیم نیز صفت است یعنی بخشنده ، بخشاینده . بسا
 صفتیایی که در اوستا بکار رفته ، نه در فارسی و نه در هیچیک از زبانهای دیگر ، ترجمه
 صفت بصفت درست در نمی آید . ناگزیر باید بیئت دیگر در آورد تا همان مفهوم
 را برساند . کم خواسته = کمَن فَشَوَ و سَدا سَدا « . kamna-fshva : از دو
 جزء آمیزش یافته نخست کمَن و سَدا سَدا . kamna در فُرس هخامنشی نیز کمَن
 kamna ، در پهلوی و و در فارسی کم گوئیم . دوم از واژه فشو سَدا سَدا . fshu
 (= پاسو سَدا سَدا . pasu) که در یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ گفتم بمعنی
 چارپای خانگی است ، کمَن فَشَوَ یعنی کم رمه و اندک گله یا کسی که اندک گله و رمه دارد
 و چارپا کم دارد بعبارت دیگر کم خواسته (اندک مال) در گزارش پهلوی (= زند)
 نیز کم رَمک و سَدا سَدا (کم رمه) شده و در توضیح آمده خواستک کم سَدا سَدا و سَدا سَدا .



یادداشتهای پنج گانه

(کم خواسته = کم مال). دومین صفت که کم کس یا کم کارگر باشد در متن کمناَنَر {۶۷۳-۱۳۱}. kamnā-nar آمده باواژه نَر {۱۳۱}. nar ساخته شده و در یادداشت شماره ۵ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی نر و مرد و کس میباشد در گزارش پهلوی کم مرد شده است.

۳ - گله کردن (𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥) = گَرَز {۱۳۱}، garəz، یادداشت بند ۱ هات ۲۹.

۴ - نگریستن، دیدن (𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥) = وین {۱۳۱}، vin (وین) واین {۱۳۱} (vaēn) با جزء آ 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 در متن آمده. 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥، 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥، 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 در سرواژه «𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥» در وزن زیادتی است، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲ هات ۳۰.

۵ - یاری، رامش = رَفَذَر {۱۳۱}، rafədhra، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸.

۶ - بجای «بخشای» در متن چگَوَنگه {۱۳۲} «𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥» agvanh آمده، در یادداشت شماره ۲ گفتیم که این صفت است یعنی بخشاینده، در بند ۲۰ از هات ۵۱ چگِد {۱۳۲} agəd نیز صفت است بمعنی بخشاینده، دهنده، ارزانی دارنده، کام بر آورنده، آرزو بر آورنده. در پاره ۲ از بسنا ۳۸ (هفت هات) واژه چگَمَن {۱۳۲} agəman بمعنی بخشش و ارمغان است، برخی این واژه هارا از مصدر چگ {۱۳۲} ag دانسته بمعنی بخشیدن و آرزو کردن و درخواستن گرفته اند.

۷ - دوست = فریه {۱۳۲} frīa، یادداشت ۶ بند ۱۴ هات ۴۳

۸ - آگاهانیدن، آموزانیدن (𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥) = آخسا {۱۳۲} xsā، یادداشت ۱۱ بند ۴ هات ۲۸.

۹ - دارایی = ایشتی {۱۳۲} ištī، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۱ - بامداد روز: اوخشانوآسنام {۱۳۲} oxšānoāsnām، یادداشت ۱۰ بند ۱۰ هات ۵۰ نیز آمده: آسنام اوخشا {۱۳۲} oxšānoāsnām.

سومین بند





(در نسخه بدل اوشا در ۳۰۰) در گزارش پهلوی بند ۳ از هات ۴۶ آمده :
 وشنیتار روچان (روزهای برافزاینده) در گزارش پهلوی
 بند ۱۰ از هات ۵۰ آمده است. وشنیتار روچان در گزارش پهلوی بند ۱۰ از هات ۵۰ آمده است.
 به روشنی خورشیتاندر روچ هوش آن آروس (به روشنی خورشید در روز در سپیده
 دم بامداد) چنانکه از گزارش پهلوی پیداست از این دو واژه سپیده دم یا بامداد
 اراده شده است. اوخشن uxshan جداگانه در اوستا بمعنی گاو نر
 است یا ورزاو = ورزگاو، در آلمانی ochs، در فرگردنوزدهم و نبدادپاره ۲۱ و جز
 آن به اوخشن uxshan برمیخوریم، در گزارش پهلوی گوشن uxsh (نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۴ بند ۱۸ هات ۴۴)؛ آسن asn = آزن سکس.
 azan بمعنی روز در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم و نبداد پاره ۱ و در
 اُزیرنگاه پاره ۷ و جز آن.

۴ - فراز آمدن، فرارسیدن (فرا آمدن) از مصدر آر مد ar
 با جز، فرا آمدن، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ بند ۳ هات ۳۱.

۳ - جهان، هستی، مردمان = آنکھو مد anhu، در بندهای ۱۰ و
 ۱۱ از همین هات نیز آمده. یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

۴ - فرا گرفتن = در تهرائی ویدئان مد darəthrāi (Inf.) از مصدر
 در وید dar (داشتن، دارا بودن، نگاهداشتن)، یادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱
 ۵ - آموزش، آگهش، فرمان، آیین = سینگه مد sēngha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

۶ - فزایش بخش، برافزاینده = وازد کور مد varəzdā دانسته اند از مصدر ورز وازد کور
 از ورزدا وازد کور مد varəz (ورزیدن، کردن، بجای آوردن)، بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ هات ۲۹ نگاه
 کنید و برخی دیگر از مصدر ورز وازد کور مد varəz (بالیدن، فزایش دادن)
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ هات ۳۱.





یادداشتهای پنج گاتها

۲۷۶

- ۷ - رهاننده = سئوشینت دوستی در دست سپهر . saosyant ، یادداشت ۵ بند
۱۳ هات ۳۴ .
- ۸ - یاری = اوتهای م ن س د . ūthāi از مصدر او م د د . یاری کردن،
یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹ .
- ۹ - آگاه ساختن ، آموزانیدن = سانسترائی د د د د س د س د . sastrāi از
مصدر سنگه د د س د س د ، Bartholo. بارتولومه از مصدر س د د س د س د
sand (ساختن ، انجام دادن) گرفته است . نگاه کنید یادداشتهای شماره ۱۵ از بند ۱
و شماره ۱ از بند ۴ هات ۲۹ .
- ۱۰ - برگزیدن (واژه ۱۴۱) = و ر و ی ا س د . var : یادداشت ۷ بند ۵
هات ۲۸ .

۱ - بازداشتن (واژه ۱۴۲) = پ ا س د س د . pā ،
چهارمین بند | در بند ۸ همین هات نیز آمده . یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ - بجای راهبر : و ز د ر و ی ا س د و ی ا س د . vazdra صفت است از مصدر و ز
واسن vaz که در پهلوی وزیتن و در فارسی وزیدن گوئیم .

در فارسی وزیدن از برای باد بکار میرود اما در اوستا بمعنی رفتن و شدن و
گراییدن و در آمدن و تاختن و دویدن و شافتن و راندن و کشیدن و پریدن و روان شدن
و وزیدن (باد) آمده است . یعنی از برای هر آن فعلی که معنی جنبش و گردش از آن
بر آید . در پاره ۳۳ تیریش و در پاره ۲ بهرام یشت فعل و اژه باد بکاررفته یعنی
وزیدن ؛ در پاره های ۷ و ۹ و ۱۱ و ۱۵ فعل و اژه های گاو (و ر ز او) واسب و شتر و گراز
آمده یعنی تاختن ؛ در پاره ۱۷ همان یشت ، فعل مرد جوان است یعنی در آمدن ؛
در پاره ۱۹ از همان یشت ، فعل مرغ شاهین است یعنی پریدن ؛ باز در پاره ۵۸ از
همان یشت ، فعل و اژه سپاه است یعنی دنبال کردن ، پی نمودن ؛ در پاره ۶۹ زامیاد
یشت ، فعل و اژه های گرسنگی و تشنگی بکاررفته یعنی روی نمودن ؛ در پاره ۲۰
مهریش و یکبار فعل اسب و یکبار فعل و اژه نیزه آمده یعنی تاختن و پرتاب شدن ، در





گانها نیز باین فعل برمیخوریم و آن در بند ۵ از هات ۵۳ میباشد که فعل دختران آمده بمعنی بشوهر رفتن. و زنیذیائی وام‌گرفته شده است. (Inf.) vazaidhyāi در پاره ۲۴ از دومین فرگرد و نداد از مصدر واز میباشد بمعنی روان شدن (آب)، واژه پرواز در فارسی از پیری گرفته شده است. pairi یا پَرِ سَاسَ . para (فرا، پیش) و از واژه وام‌گرفته شده است. vāza رونده (از مصدر واز وام‌گرفته) آمیزش یافته، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ از هات ۵۱.

۳ - بجای «دین راستین» آش وام‌گرفته شده است. Asha آمده، در بند پیش نیز همین واژه آمده و از آن دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده شده است.

۴ - از برای روستا = شوئیتهر 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 shōithra و کشور = دخیو 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 dahyu بیادداشت‌های شماره ۵ - ۶ از بند ۱۶ هات ۳۱ نگاه کنید.

۵ - پروانیدن، پیش بردن (ترقی دادن) = فرور توئیش 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 - frōrētōis از مصدر آرا 𐬀𐬎𐬎𐬀 ar باجز، فرا 𐬀𐬎𐬎𐬀 frā که در یادداشت شماره ۲ از بند پیش گذشت، از همین بنیاد است فررتی 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 frārēti که در هادخت نسک فرگرد دوم پاره ۹ آمده، بوژه فررتی در پاره ۲ از یسنا ۸ نیز نگاه کنید، در نخستین جلد یسنا.

۶ - بدنام یا بدخوانده و زشت شناخته گردیده = دوش آزوبا 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 - dus-azōbā بیادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱.

۷ - رفتار = شیئوتهن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 yaothana باین واژه بسیار برخوردیم بسا آنرا به «کردار» برگردانیدیم.

۸ - تباهاکار = آهموست 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 a-hāmusta صفت است، در گزارش پهلوی فروت مورت یهونت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 فرو مرده بود.

از همین بنیاد است مئودن در صفت مئودنوگر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 و سلام.

که در پاره ۲۲ از یسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی موتک کرتار

𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 mūtak-kartār شده یعنی تباهاکار. این واژه در اینجا بمعنی





شهوتران است که در فارسی ورنج گویند چه مئوژن maodhana مئوژن-۶۳۹۳۰۰
 بمعنی حرص و شهوت است (ورون ۱۲۱ در پهلوی نیز بمعنی شهوت و فساد است)
 صفت اهوموست a-hāmusta که از ا مئوژن (ازادوات نفی = نه) و از هام ۶۳۹۳-
 ham (هم) و از موست ۶۳۹۳۰۰ musta ساخته شده یعنی کسی که از او شاد
 نتوان شدن یا نفرت انگیز (نگاه کنید به : Bartholomae Iran. Wörterb. sp. 280)
 در اینجا یاد آور میشویم که واژه مُده بضم اول و فتح ثانی که در برهان قاطع بمعنی
 بیمار و ناخوش گرفته شده همان واژه پهلوی موتک موتک ۶۳۹۳ و mūtak است که یاد
 کردیم ، برابر واژه اوستایی مرور مئوژن ۶۳۹۳۰۰ mrūra یعنی تپاه کننده ، زیان
 رساننده چنانکه در دومین فرگرد و ندیداد پاره ۲۲ آمده و در گزارش پهلوی نیز
 موتک شده است .

۹ - شهریاری = خشتهر مئوژن ۶۳۹۳۰۰ xshathra

۱۰ - بی بهره کردن ، ربودن (مئوژن ۶۳۹۳۰۰) = میتة مئوژن ۶۳۹۳۰۰ mith
 (= میتة مئوژن ۶۳۹۳۰۰ maētha) در بند ۹ از هات ۵۳ با جزء هام : ۶۳۹۳-۶۳۹۳۰۰
 هام میتة ham mith بهمین معنی است در بند ۱۲ از همین هات با جزء های هام و
 آئیبی : ۶۳۹۳۰۰ مئوژن ۶۳۹۳۰۰ ham-aibi-mith بمعنی پذیرفتن و راه دادن است ،
 میتة mith برابر است با واژه لاتین mitto

۱۱ - زندگی = جیاتو مئوژن ۶۳۹۳۰۰ jyātu ، یادداشت ۱۱ بند ۳ هات ۳۱ .

۱۲ - بجای پیشرو : فروگا مئوژن ۶۳۹۳۰۰ (مئوژن ۶۳۹۳۰۰) frō-gā
 صفت است یعنی گام فرانهنده ، پیش رونده از مصدر گگا مئوژن ۶۳۹۳۰۰ gā با جزء فرو = فرا :
 فراگا مئوژن ۶۳۹۳۰۰ frā-gā ، یادداشت ۵ بند ۶ از همین هات .

۱۳ - راه = پتھمن مئوژن ۶۳۹۳۰۰ pathman ، یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱

۱۴ - آیین نیک ، خوب دانش = هوچیستی مئوژن ۶۳۹۳۰۰ hu-čisti ، نگاه

کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ هات ۳۰ .

۱۵ - آراستن (مئوژن ۶۳۹۳۰۰) از مصدر کر مئوژن ۶۳۹۳۰۰ kar کردن ، ساختن ،





۲۷۹ یسنا ، هات ۴۶ ، بند ۵

فراهم کردن ، آماده کردن . یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰ .

۱ - دانا ، خوب شناسا ، نیک دانا = هوز تئو 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 پنجمین بند | hu-ṽəntu ، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ۴۳ .

۲ - توانستن 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 = خشی 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ - نگاهداری کردن (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = دَر 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 dar داشتن، یادداشت شماره ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۴ - بر آن داشتن ، وادار کردن (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) ، از مصدر دا 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) دادن ، بخشیدن با جزء آ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀)

۵ - روش ، رویه = اورواتی 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . urvāti ، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ - پیمان ، پیوند و پیوستگی (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = میتهر 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 mithra در فرس هخامنشی نیز میتهر ، در فارسی مهر گویم و بمعنی پیمان و پیوند و دوستی و خورشید است و نام هفتمین ماه از سال است . در گاتها همین یکبار آمده و بمعنی پیمان و پیوند (عهد و قرار) است . در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بهمین معنی که در گاتها آمده در جا های دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در فرگرد چهارم و نذیداد در پاره های ۱ - ۱۵ و در بسیاری از پاره های دیگر . گذشته از این ، مهر یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست و مهریشت که یکی از دلکشترین یشتهاست درستایش ایزد مهر است . مهر فرشته فروغ و راستی و پیمان است . صفت میتهر و دروج 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 mithrō-druj که در پاره ۱۹ مهریشت و در پاره ۳ از یسنا ۶۱ و در بسیاری از جا های دیگر آمده بمعنی دروغگوینده به مهر یا پیمان شکن . همچنین صفت میتهر و زیا 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 mithrō-zyā که در پاره ۸۲ مهریشت و در پاره ۳ از یسنا ۶۱ آمده یعنی به مهر زیان رساننده یا پیمان شکن ؛ میتهر و آئو جنگه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 .





mithrô-aožanh یعنی به مهر زورگوینده یا پیمان شکن که در پاره ۱۰۴ مهریشت آمده و جز آن .

اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی چندین بار در سنگ نبشته (کتیبه) های خود مهر را یاد کرده اند . همچنین در کنده گری (حجاری) طاق بستان ایزد مهر پهلوی اردشیر دوم ساسانی دیده میشود . چون در نخستین جلد یشتها از مهر سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید .

نگاه کنید بصفحه ۳۹۲ - ۴۲۰ آن نامه و بگفتار انگلیسی نگارنده :

Mithra-Cult: The Journal of the Bihar and Orissa Research Society, vol. XIX, 1933, Part III, p. 255-280.

۷ - برگشتن (رده دد سمن) از مصدر ای . آ آمدن ، شدن با جزء آ س . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۸ - دستور، آیین، فرمان = رشن } رشن } rashn ، در بند ۱۲ از هات ۳۴ بواژه های رازر } رازر } rāzara و راشن } راشن } rāshn برخورداریم ، هر دو از يك بنیاد است ، نخستین را بمعنی آیین گرفتیم و دومین را بمعنی پادشاه . در بند ۶ از هات ۵۰ بواژه رازن } رازن } rāzan بمعنی آیین خواهیم برخوردار و از همین بنیاد است واژه رَسَمَن } رَسَمَن } rasman که در آبان یشت پاره ۶۸ و در بهرام یشت پاره ۴۳ بمعنی رده (صف جنگ) میباشد برابر واژه لاتین regimen که در فرانسه régime شده است ، از همین واژه است واژه رزم در فارسی ، این واژه بمعنی پیکار و نبرد و جنگ بمناسبت رده های (صفهای) آراسته جنگاوران و هماوران است . همه این واژه ها از مصدر رز } رز } raz در آمده که بمعنی آراستن و مرتب ساختن و نظم دادن است چنانکه در مهریشت پاره ۱۴ و بهرام یشت پاره های ۴۳ و ۴۷ بکار رفته است . از این مصدر با جزء آئیوی : رده کله د - رده } رده } aiwi-raz واژه افراختن (افرازم ، افرازد) فارسی در آمده است . در نخستین جلد یشتهای ۵۶۲ سطر سوم لغزشی بنکارنده روی داده واژه « آراستن » را با مصدر رز } رز } raz اوستا یکی دانسته است . آراستن ، چنانکه در یادداشت شماره





۵ از بند ۹ هات ۲۹ گفتیم، از مصدر راد، راد rād اوستایی است. واژه‌هایی که از مصدر رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ در آمده در اوستا بسیار است از آنهاست اِرَزْ رَزْ رَزْ که در مهریشت پاره ۳۶ و در یسنا ۵۷ پاره ۱۲ آمده؛ اِرَزْنَه که در رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ که در پاره ۸ مهریشت و پاره ۴۲ زامیاد یشت آمده بمعنی رزم، آورد، جنگ، کارزار، پیکار، نبرد و بهمین معنی است اِرَزْیا رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ در پاره ۱۰۷ فروردین یشت؛ اِرَزْیَنْت رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ که در پاره ۳۳ فروردین یشت آمده، صفت است یعنی جنگ کننده، رزم آزما و جز آن در فارسی، گذشته از واژه‌های افراختن و رزم، واژه رده یعنی رسته (صف) از همین بنیاد است:

رده بر کشیدند ایرانیان بیستند خون ریختن را میان (فردوسی)
 رَشْنُو رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ که نام ایزد درستی و دادگری است نیز از بنیاد رَزْ رَزْ رَزْ می‌باشد. رشنو در پهلوی رَشْ و در فارسی رشن یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست. رشن یشت از آن این فرشته است، نگهبانی هجدهمین روز از ماه سپرده باین فرشته است. در نخستین جلد یشتها ص ۵۶۱ - ۵۶۳ از او سخن داشتیم.

۹ - زندگی کردن (رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ) = جی رَزْ . (rā = گي رَزْ)
 gi ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹ .

۱۰ - بخرد، خردمند، دانا، هوشیار = ویچیرَ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ ، vīcira ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۹ .

۱۱ - آزاده = خوئنو رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ ، xvaētu ، یادداشت شماره ۵ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .

۱۲ - آگاهانیدن، گفتن (رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ) از مصدر مرو

۱۳ - mrū با جزء فرُو رَزْ رَزْ . (= فرا رَزْ رَزْ) fra فرا گفتن .

۱۳ - گزند، خونریزی، ستم = خرونیَه رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ رَزْ ، xrūnya ، در



گزارش پهلوی و یخرونیه 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 ' vixrūnih در توضیح افزوده شده دروندیه 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 drvandih (ناپاکی) در بند ۸ از هات ۵۳ خروینرا xrunarā آمده در گزارش پهلوی و یخرونیه vixrūnih شده و در توضیح افزوده شده ریش 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 (زخم)، در بند ۱۱ از هات ۴۸ خرور 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 xrūra صفت است یعنی خونخوار، سنکدل، بیدادگر، ستنبه، سهمگین. در گزارش پهلوی دروندان خروکیه 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 در توضیح افزوده شده ریش 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩. بهمین معنی است خروم 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 xrūma در پاره ۳۸ مهریشت و پاره ۳۸ فروردین یشت و نیز بهمین معنی است صفت خروت 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 xrūta در فرگرد هفتم و ندیداد پاره ۲۷. خرومین 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 xrūmīn در مهریشت پاره ۳۸ از قیود است یعنی ستمگرا؛ خرو 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 xrū. در پاره ۳۳ بهرام یشت یعنی گوشت خونین، پاره گوشت خام. خرو 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 xrū نیز نام دیوی است، در پاره های ۹ و ۱۲ از یازدهمین فرگرد و ندیداد با گروهی از دیوهای دیگر یاد شده است. نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از پاره ۳۰ از چهارمین فرگرد و ندیداد.

۱۴ - پناه دادن، یاری کردن، نگهداری کردن، رهانیدن = اوزاومیتیهوئی 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 uz-ūithyōi (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) بارتولومه Bartholo. آنرا از مصدر او av یاری کردن با جزء اوز 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 uz، دانسته.

ششمین بند | ۱ - درخواستن (𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩) = ایش 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 ish
در بند ۹ همین هات نیز آمده. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ هات ۲۸.

۲ - آمدن (𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩) = ای د. با جزء آ 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩. در یادداشت شماره ۷ از بند پیش گذشت.

۳ - بدرستی = هتیهه 𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩𐭮𐭩𐭥𐭫𐭮𐭩 haithya در بند ۱۹ همین هات نیز آمده. نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند هات ۳۰. بارتولومه Bartholo آن را در این بند haëthahaya نوشته و بمعنی Genossenschaft gehörig گرفته:

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

- هئیتیهه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار ، راست ، درست ، هویدا .
- ۴ - آفریده = دامَن 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 . dāman ، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱ .
- ۵ - بجای پیوستن در متن 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 . از مصدر گاه 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 gā مییاشد یعنی رفتن ، گام فرانهادن . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ همین هات .
- ۶ - واژه ای که به نیکخواه گردانیدیم در متن وهیشت 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 . vahišta آمده . در یادداشت شماره ۱ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که صفت تفضیلی است بمعنی بهتر و همین واژه است که در فارسی بهشت شده است . در اینجا بمعنی بهتری خواستار یا نیکخواه بکار رفته ؛ چنانکه در آغاز بند ۳ از هات ۳۳ بهمین معنی آمده است .
- ۷ - دوست = فریه 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 . frya ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات .
- ۸ - نخستین = پَواورویه 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 . paouruya در بند های ۱۵ و ۹ از همین هات نیز آمده . نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹ .
- ۹ - پُشتیبان ، پناه دهنده = پایو 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 . pāyu هفتمین بند از مصدر پا 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 . یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .
- ۴ - مانند من ، چون من = مَوَنَت 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 . mavant ، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۴ .
- ۳ - دروغپرست = درِگَوَنت 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 . dragvant ، کسی از سران و فرمانگزاران و شهبازان دیویسنا مراد است . نگاه کنید به بند ۴ همین هات .
- ۴ - آزدن ، آسیب زدن = اَبَنَنگه 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 . aēnanhē در بند ۸ نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۰ .
- ۵ - آماده شدن (𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠) . بارتولومه آنرا از مصدر دَر 𐎠𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠 dar گرفته (Altir. wört. sp. 690) بمعنی خود آماده کردن . از برای مصدر



dar (داشتن) بیادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید . گلدنر Geldner آن را از مصدر dar (دَرَش و دَرَش) . darash (یعنی جرأت کردن، جسارت ورزیدن گرفته است .

۶ - جُز = انیه س د س . anya ، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴ .

۷ - منش = مَنَنگه س د س . mananh ، در اینجا بی واژه و هو vōhu واژه س د س آمده ناگزیر همان امشاسپند بهمین (منش نیک) مُراد است که نماینده منش نیک اهورامزداست . نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - بجای دین راستین اش س د س . asha دین زرتشتی مزدیسنا مُراد است

۹ - رسا ساختن (س د س س د س) (تهر مُوش س د س) thracs ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۴ .

۱۰ - بجای واژه دستور دانستوا و س د س د س . dastvā آمده از مصدر دَنگه

و س د س . danh (آموزانیدن) که در بند ۱۱ از هات ۴۳ بر خوردیم : و س د س د س س د س .

از همین بنیاد است صفت دَنگَر و س د س د س . danra در تائیت دَنگرا و س د س د س .

(در نسخه بدل و س د س د س) که در بند ۱۷ از همین هات آمده یعنی دانا .

آزموده ، آگاه ، کار آگاه . در فروردین یشت پاره ۱۳۴ و رام یشت پاره ۴۰ نیز آمده .

همچنین از این بنیاد است دَنگَهگه و س د س س د س . danhanh یعنی

آزمودگی ، استادی ، چابکی (مهارت) و واژه دَهَم و س د س د س . dahma که

در بند ۱۶ از هات ۳۲ آمده یعنی پارسا و آزموده و از دین آگاه و از آیین برخوردار

(یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۲)

صفت دانپشت و س د س د س د س . dahista که در پاره ۵ از کرده سوم

و سپرد و در پاره ۳ از یسنا ۱۳ آمده از واژه دَهَم میباشد یعنی داناتر و از فرزاندگی

برخوردارتر .

واژه دستور در فارسی از همین واژه اوستایی دانستوا dastvā میباشد نه از

واژه دست (= ید در تازی) که در برخی از فرهنگها پنداشته شده است و داراب





دستور پشوتن سنجانا در ترجمه کارنامک ارتخشیر پاپکان (کارنامه اردشیر بابکان) چاپ بمبئی ۱۸۹۶ میلادی ص ۱۷ آن را برابر واژه اوستایی زست **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** - zasta دانسته ، (از برای واژه دست = زست zasta نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱ هات ۲۸) . در فرهنگ رشیدی که واژه دستور بمعنی قاعده و قانون گرفته شده ، درست است . دست در فارسی بمعنی داوری و حکم و قضاء است . بهمین معنی است **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** در پهلوی چنانکه در ارداویرافنامه فصل ۱۵ فقره ۱۰ آمده : **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** دست کرد ، رشید یاسمی در ترجمه ارداویرافنامه خود ، چاپ طهران ص ۱۳ سطر ۱۴ بمعنی برنخورده است .

واژه دست که در فرهنگها بمعنی مسند و صدر و بسا بمعنی طرز و روش یاد گردیده ، بشعر انوری گواه آورده شده :

زهی دست وزارت از تو دستور چنان کز پای موسی پایه طور

همان واژه اوستایی دانستوا میباشد که در نخستین جزء واژه دستور هم دیده میشود . دستور از دو جزء آمیزش یافته نخست از «دست» بمعنی ای که یاد کردیم و از «ور» ، در پهلوی دستوور (دستوبر) **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬵𐬀** dastovar (dasto-bar) شده جزء دوم که ور باشد در اوستا و فرس هخامنشی **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** - bara یعنی برنده از مصدر **𐬀𐬵𐬀** - bar بردن است چنانکه در اوستا زوتو تهروبر **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬵𐬀𐬀𐬵𐬀** . zaotrō-bara یعنی (آب) زور برنده ، درباره ۱۳۲ آبان یشت آمده و در فرس هخامنشی **𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀** - taka-bara که در سنگ نبشته (کتیبه) داریوش بزرگ در نقش رستم آمده بمعنی سپر برنده یا تاج برنده (= تاجور) و باشد هم که بمعنی تکاور باشد ؛ **𐬀𐬵𐬀** - vara و **𐬀𐬵𐬀** - bara یکی است ، باء و واو بهمین بگرد تبدیل مییابد چنانکه در خود اوستا ، مانند واژه گندور **𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀** - gadha-vara (در یسنا ۹ پارۀ ۱۰) یعنی گرز برنده یا گرزور ؛ گوشاور **𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀** - gaoshā-vara (در آبان یشت پارۀ ۱۲۷) یعنی گوشواره در فارسی نیز هر دو هیئت بجا مانده ، گاهی در انجام یکدسته از واژه ها بر و گاهی ور شده چون پیغمبر در پهلوی پتامبر





پهلوی داتوبَر **𐭅𐭆𐭇𐭈** pêtâmbar ؛ رهبر ؛ زمبر (= زنبیل) ؛ داور، در پهلوی داتوبَر
𐭅𐭆𐭇𐭈 dâtobar ؛ کینور، در پهلوی **𐭅𐭆𐭇𐭈** کینوور ؛ کدیور
 (کدخدای) چنانکه میدانیم در این واژه‌ها واو مفتوح و راه ساکن است، بسا هم‌واو
 و راه زده و حرف پیش از واو مضموم است. چون و خشور در پهلوی و خشور **𐭅𐭆𐭇𐭈**
 یعنی پیغمبر (نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ هات ۲۸) ؛ رنجور ؛ آزور
 یعنی آزمند و خود واژه دستور . دستور در نوشته‌های پهلوی از برای وزیر بزرگ
 یا بزرگ‌فرمدار (نخست وزیر) و بسا از برای بزرگ پیشوایان دینی یا موبد بزرگ
 آمده چنانکه در کارنامک ارتخشیر پاپکان در فصل سوم در ققره های ۱۹ و ۲۰ و
 امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشتیان را دستور نامند .

همچنین دستور در پهلوی لفظ مرادف داتوبَر یعنی داور است و بمعنی داوری
 هم آمده است چنانکه در ماتیکان هزارداستان . نگاه کنید به :

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae
 Heidelberg 1922, S. 52-53,

دستور نیز در فارسی بمعنی اندر زدهنده و وزیر است :

سیامک خجسته یکی پور داشت که نزد نیا جای دستور داشت
 دستوری کاری است که از یک دستور بر آید :
 نه موبد مر او را نه فرمانروای جهان پر ز دستوری سوفرای
 همچنین دستوری بمعنی رخصت و اجازه است .

کنون من بدستوری شهریار به بیچم بدین کینه و کارزار (فردوسی)
 دستورویه **𐭅𐭆𐭇𐭈** dastovarīh (= دستوری) در پهلوی بمعنی
 فتوی و اجازه است چنانکه در شایست نه شایست فصل ۸ ققره های ۵ و ۱۰ و ۱۱ دستور
 مانند واژه وزیر که گفتیم در اوستا و یچیر **𐭅𐭆𐭇𐭈** و **𐭅𐭆𐭇𐭈** . **𐭅𐭆𐭇𐭈** آمده بمعنی صاحب
 رأی و فتوی دهنده و دادگر و قانون شناس و حکم گزار است (نگاه کنید یادداشت
 شماره ۷ از بند ۴ هات ۲۹) . دستور کسی است آزموده و از آیین برخوردار و





دانشور و آگاه و از قانون و داد بهره ور، امروزه در فارسی واژه دستور بمعنی روش و آیین و قاعده هم بکار میرود، نگارنده واژه دستور را در بند ۷ از هات ۴۶ بجای دانستوا dastvâ که ریشه واژه فارسی هاست، بمعنی اصلی خود گرفته است.

۱۱ - نهاد بجای دینا (دینا) daênâ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱.

هشتمین بند ۱ - در سرداشتن، در دل داشتن (سرداشتن) از مصدر دا (دادن) dâ، بهمین معنی است در بند

۱۸ همین هات.

۲ - هستی = گیتها (گیتها) gaêthâ در بند های ۱۲-۱۳ همین هات نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰.

۳ - آسیب آوردن، آزرده شدن مانند شماره ۴ بند پیش.

۴ - رنج، درد، گزند = آتھری (آتھری) athri از مصدر آتھه (آتھه) ath آزرده شدن، تباه کردن، نابود ساختن، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۲.

۵ - رسیدن (رسیدن) (رسیدن) ans از مصدر آنس (آنس) با جزء (رسیدن) (رسیدن) فرا، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳.

۶ - واژه ای که به برگشته گردانیدیم از برای رساندن معنی است چه پتیتوگت (پتیتوگت) paityaogæt از قیود است: از پتیتی (پتیتی) paityaogæt (درفس هخامنشی پتی patiy) یعنی پذیره در فارسی پاد و پاد شده، در سر یکدسته از واژه ها بجا مانده چون پاداش که در پهلوی پات دهنش (پات دهنش) pãtdahisn گویند؛ پازهر یا پادزهر و جز آن. خود واژه پذیره: پتیتی + آر (پتیتی-آر) paityaogæt یعنی پذیره شدن، بصد کسی رفتن. نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ هات ۳۱ جزء دوم از آتوجوئی (آتوجوئی) aojôî در آمده که در یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۲ گذشت و بمعنی شدن و رفتن و جنینیدن و برگردش در آمدن است. واژه پتیتوگت paityaogæt در گزارش پهلوی به (پتیراک-راواشنیه) (پتیراک-راواشنیه) pa patirak-ravasnih





یادداشتهای پنج گانه

۲۸۸

گردانیده شده یعنی « به پذیره روش » بتیتوگت تیشیهه *paityaogət tbaêshahya* که در باره ۵۱ تیریش و در باره ۸ یسنا شانزدهم آمده یعنی برگشت دشمنی، بازگشت ستیزه (بخود همان کسیکه بدی و دشمنی از وی سرزده).

۷ - رسیدن، در آمدن، گامزدن (*٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩*) = جس *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩* .
 ۸ - نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ هات ۲۸.

۸ - آزار، دشمنی، بدخواهی، کینه، ستیزه = دواشنگه *dvaêshanîh* ، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۲۸.

۹ - خود = تنو *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩*) = خود

۱۰ - بی بهره ماندن، دورماندن و بازداشته شدن (*٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩*) = با *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩* .

۱۱ - زندگی خوب (خوب زیوشن) = هوجیاتی *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩* .
 زندگی بد (دز زیوشن) = دوزجیاتی *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩* . نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

نهمین بند | ۱ - راد = آرد *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩* .
 نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۴.

۲ - آموزانیدن (*٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩*) = چیش *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩* ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۳ - بجای « کارسازتر » زیوشته *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩* .
 نیز بجای آن تند تر یا تواناتر آورد، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ بند ۹ هات ۲۸.

۴ - بزرگ داشتن، بلند داشتن (*٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩*) = اوژ *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩* ، یادداشت ۴ بند ۷ هات ۴۴.

۵ - پاک = سپنت *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩* .
 اشون *٠ ١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩* .





- ۶ - در باره « آفریننده جاندار » = کثوش تَشَن (س) - ص مدح مدح .
 یادداشت شماره ۲ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید .
 ۷ - خواستار شنیدن (د) = ایش دیش . ish ، یادداشت
 ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ .

دهمین بند ۱ - مرد و زن : در یادداشت شماره ۵ از بند ۸ هات ۲۸
 گفتیم واژه نر {سد} nar که در فارسی نیز نر گویم بمعنی بل
 و دلیر و بمعنی مرد ، در برابر زن ، در اوستا بسیار آمده . بسا این واژه در اوستا
 نا {سد} nā آمده ، چنانکه در همین بند ۱۰ از هات ۴۶ .
 زن = گنا {سد} gənā در یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۱ نیز آمده ، در پخشهای
 دیگر نامه مینوی غنا {سد} ghanā و غنا {سد} ghnā چنانکه در
 یسنا ۱ پاره ۶ و یسنا ۲ پاره ۶ و ویسپرد کرده ۱ پاره ۵ و جز آن . همچنین در
 کاتپا جنی {سد} jāni آمده چنانکه در هات ۵۳ بند ۶ و در جاهای دیگر
 جنی {سد} jani چنانکه در یسنا ۱۰ پاره های ۱۵ و ۱۷ و در فرگرد ۲۰
 و ندیداد پاره ۱۰ در پهلوی زن م و در فارسی زن . در اینجا یادآور میشویم که
 زن نیک شوهر برگزیده در اوستا نائیری {سد} nāiri خوانده شده ، در هفت
 هات : یسنا ۳۵ پاره ۶ ؛ یسنا ۳۷ پاره ۳ ؛ یسنا ۳۹ پاره ۲ ؛ یسنا ۴۱ پاره ۲ و بسا
 در جاهای دیگر بآن بر میخوریم . همچنین بواژه نائیریکا {سد} nāirikā
 بهمین معنی در اوستا بسیار بر میخوریم . زن بدکردار و هرزه جبی {سد} jahī
 jahi و جھیکا {سد} jahikā خوانده شده چنانکه در اردیبهشت یشت
 پاره ۹ و تیر یشت پاره ۵۹ و جز آن . در پهلوی چه {سد} jeh و در برهان قاطع نیز
 یاد شده ، از لغات زند و پازند ، بمعنی زن فاحشه و بدکار گرفته شده است ، همچنین
 در همان فرهنگ واژه جهمرز یاد شده و این هم درست است . جهمرز یا « زن باره » کسی
 است که بزنی که یاروسپی و بدکار در آمیزد . نگاه کنید بکفتارغلامبارگی در جلد
 و ندیداد .





یادداشتهای پنج گانه

۴۹۰

- ۲ - بجای آوردن (ویددسده) = دا وید . dà دادن ، بخشودن ، آفریدن .
- ۳ - جهان = انکو ویددسده . anku در بند ۳ از همین هات بآن برخوردیم و در بند های ۱۱ و ۱۳ نیز آمده .
- ۴ - دانستن (ویددسده) = وید وید . vid ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸ .
- ۵ - پاداش = آشی ویددسده . ashi ، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸ .
- ۶ - بجای درستکردار آش ویددسده . asha آمده است .
- ۷ - بجای بهشت خشتهر ویددسده xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا اهورا مراد است یا بهشت چنانکه در بند ۳ از هات ۲۸ و در بسیاری از بند های دیگر کتابها .
- ۸ - نیایش = وهم ویددسده . vahma ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴ .
- ۹ - برگماشتن (ویددسده) = هج ویددسده . haç ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .
- ۱۰ - از برای پل چینوت بگفتار آن در بخش نخست نگاه کنید .
- ۱۱ - گذشتن (ویددسده ... ویددسده) پر ویددسده . par با جزء ویددسده . فرا (ویددسده) . فرا (ویددسده) ، گذرکردن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴ .
- یازدهمین بند |
- ۱ - توانایی = خشتهر ویددسده . xshathra
- ۲ - گرپن ویددسده . Karapan ؛ گوی ویددسده
- kavi از آنان جداگانه سخن رفت .
- ۳ - وادار کردن (ویددسده) = یوج ویددسده . yuj (= ویددسده) .
- (yaog) ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰ .
- ۴ - مردم = مشیه ویددسده . masya در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۱





از هات ۳۰ و در بند های ۴ و ۵ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۴۵ بآن برخوردیم، در بند های ۱ و ۵ از هات ۴۸ نیز آمده است. واژه مَرَتَ *marəta* که از همین بنیاد و بهمین معنی است در بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۵ از هات ۴۵ نیز برخوردیم، همچنین در بند ۱۳ از همین هات و در بند ۱۱ از هات ۲۹ واژه مَشَ *maš* در بند ۵ مَرَتَ *marətan* بهمین معنی و از همین بنیاد است؛ در بند ۶ از هات ۳۰ و در بند ۱۲ از هات ۳۲ واژه مَرَتَنَ *marətan* صفت است یعنی مردنی، در گذشته (نگاه کنید بنام کیومرث در یادداشت شماره ۸ از بند ۵ هات ۲۹).

واژه های دیگر از همین بنیاد چون مَرْتَهیو *mərəthyu* که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده یعنی مرگ، از واژه های آمش *a-məsha* (امشا + سپند) و امرتات *a-mərətāt* (امرداد) که هر دو با حرف نفی *a* آمده یعنی بیمرگ و جاودانی، جداگانه در گفتار امشاسپندان سخن رفت. همه این واژه ها از مصدر مَرَر *mar* در آمده که بمعنی مردن است، لغت مردم که گفتیم از همین ریشه است یعنی مردنی، در گذشته، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۴ هات ۲۹.

۵ - *ak* = اَکْ *aka*، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۰.

۶ - تباه کردن = مَرَنگیدِیائی *mərəṅgēdyāi* (Inf.) از مصدر مَرَنج *mərəṅṅe* که بمعنی میرانیدن و نیست کردن و تباه کردن و کشتن است، در بند ۱ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ و در بند ۶ از هات ۵۳ به مرنج برمیخوریم، از همین بنیاد و بهمین معنی است. مَرَنجِیائی *mərəṅṅyāi* (Inf.) که در بند ۱۴ از نخستین فرگرد و ندیداد آمده یعنی گزند رسانیدن، تباه ساختن و نیز از همین بنیاد است واژه مَرَكْ *maraka* که در بند ۱۸ از هات ۳۱ آمده و در بخشهای دیگر اوستا مَهْرَكْ *mahrka* و در فارسی مرگ شده است همچنین



یادداشت‌های پنج گانه

واژه مَرخترَ مَرْدَمِ مَرْدَمِ maraxtar که در بند ۱۳ از هات ۳۲ آمده، بمعنی تباه کننده، از همین بنیاد است مَرْد مَرْدَمِ و marəd که هیئت دیگری است از مرنج marəŋ و در بند های ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از هات ۳۲ بکاررفته است، برابر واژه لاتین mordere که در فرانسه mordre شده است. نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ هات ۳۱.

۷ - زندگی = آهو مَرْدَمِ . ahu، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

۸ - دین = دینا مَرْدَمِ . daēna بمعنی نهاد و منش و وجدان است. چنانکه در بند ۷ از همین هات.

۹ - هراسیدن، بیم داشتن (مَرْدَمِ مَرْدَمِ) = خرود مَرْدَمِ . xrud (خرمود مَرْدَمِ xraod) در بند ۱۳ از هات ۵۱ نیز آمده، در گزارش پهلوی خروسیشن یهوتن مَرْدَمِ مَرْدَمِ (= داتن مَرْدَمِ) یعنی خروش دادن، در گزارش پهلوی واژه خرو مَرْدَمِ . xru یا خرود مَرْدَمِ . xrud مشتبه شده با واژه خروس مَرْدَمِ . xrus (= خرئوس مَرْدَمِ xraos) که بمعنی خروشدن است و در پهلوی نیز به خروشدن گردانیده شده است. در بند ۸ از هات ۵۳ با واژه خروس (خروشدن) برمیخوریم (نگاه کنید یادداشت شماره ۶ آن بند)، خرود مَرْدَمِ . xrud بمعنی هراسیدن و بیم داشتن است؛ خرونت مَرْدَمِ مَرْدَمِ . xrvant صفت است (اسم فاعل) از مصدر خرو = خرود در نامه پازند آتوگمدیچا Aogamadaeēā در باره ۲۸ بکاررفته و در پازند بجای آن سهمگین آورده شده است (در باره این نامه نگاه کنید بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ص ۱۷۴-۱۷۸) خرئودت اورون مَرْدَمِ مَرْدَمِ . xraodat-urvan که در باره ۴ از پنجمین فرگرد و ندیداد آمده، صفت است یعنی هراسیدن روان.

۱۰ - درباره پل چینوت (پل صراط) نگاه کنید بگفتار آن در بخش نخست.

۱۱ - رسیدن، گراییدن (مَرْدَمِ مَرْدَمِ) = ائیبی کم مَرْدَمِ .

aibi-gam، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۴۳.





۴۹۳

یسنا ، هات ۴۶ ، بند ۱۴

۱۳ - بجای « همیشه » ویسپَ واپ دوسه (همه) ؛ « پاینده » یو ۰ د۳۵
yu (جاودان) در بند ۸ از هات ۲۸ و در بند ۸ از هات ۴۹ نیز این دو واژه با هم
آمده یعنی همواره جاودان .

۱۳ - یار = آستی مصدر . asti ، یادداشت ۹ بند ۲۲ هات ۳۱ .

۱۴ - خان و مان دروغ = دروجو و دمانَ و د۳۴۹ - د۳۴۹
drūjō-damāna دوزخ مراد است ، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱ .

دوازدهمین بند | ۱ - نواده = نپتَ { د۳۵۳ } . napat ، یادداشت ۸
بند ۱۱ هات ۴۵ .

۴ - خویش در متن { د۳۵۳ } + د۳۵۳ - آمده از واژه نپتیه { د۳۵۳ }
naptya آمده و از آن کسانی که از يك پشت و دودمان اند ، اراده شده است .
Naptya نیز نام یکی از پارسایان است در فروردین یشت پاره ۱۰۲ یاد شده
است .

۴ - بجای نامور یا نامبردار آتوجیهَ { د۳۵۳ } . aojya صفت است (اسم
مفعول) از مصدر آتوج { د۳۵۳ } . aoj نامیدن ، خواندن ، یاد کردن ، یادداشت ۵
بند ۱۰ هات ۳۲ .

۴ - روی کردن (د۳۵۳) (د۳۵۳) از مصدر گم { د۳۵۳ } . gam با جزء اوس
us (= اوز { د۳۵۳ }) در رسیدن ، در آمدن ، اوز در سرفعل جن { د۳۵۳ }
jān در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۵ - کوشش = تهوخشنگه { د۳۵۳ } . thwaxshanh ، یادداشت
۹ بند ۲ هات ۲۹ .

۶ - گشایش بخش = فراد { د۳۵۳ } . frād ، یادداشت ۹ بند ۱۴ هات ۳۴ ؛
هستی = گیتها { د۳۵۳ } . gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰

۷ - پذیرفتن ، راه دادن (د۳۵۳) . ham-aibi-mith ، یادداشت ۱۰ بند ۴ از همین هات نگاه کنید .





یادداشتهای پنج گاتها

- ۸ - رامش بخشیدن = رفَذرائی (رفذرائی) رفَذرائی (Inf.) rafədhraî ، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸ .
- ۹ - سرانجام، پایان، فرجام = سَسْتَ سَستَ نوم دوم نم . sasta ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳۰ .
- سیزدهمین بند | ۱ - آمادگی = رادَنگه رادَنگه رادَنگه rādanh . بخدمت آماده بودن و در راه دین جانفشانی کردن و فدا کاری کردن ، مراد است . در بند ۱۷ همین هات نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ هات ۲۹ .
- ۲ - برازنده و درخور = اِرْتَهَوَ اِرْتَهَوَ اِرْتَهَوَ arəthwa ، یادداشت ۲ بند ۱۰ هات ۲۸ .
- ۳ - شنوده شدن = فرسروئیدیایی (فرسروئیدیایی) (Inf.) fra-srūidyāi در بند ۱۴ همین هات نیز آمده ، شناخته شدن و نامبردار گردیدن یعنی چنین کسی سزاوار است که نام و آوازه اش بگوش همه کس برسد ، نگاه کنید یادداشت ۵ از بند ۱۲ هات ۳۴ .
- ۴ - زندگی = اهو مَه اهو مَه ahu ، در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ همین هات گذشت .
- ۵ - هستی یا دارایی = گئتها gaēthā در بند های ۸ و ۱۲ نیز بآن برخوردیم .
- ۶ - برافزودن = فراد (فراد) frād ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ .
- ۷ - خوب دوست یا دوست خوب = هوش هَخی هوش هَخی huš-haxi ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .
- شناختن (۶ هات ۳۰) از مصدر مَن مَن man شناختن ، اندیشیدن . یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .
- چهاردهمین بند | ۱ - پاکدین = آشون آشون آشون ašavan در بند ۵ از همین هات گذشت و آن کسی است پیرو دین راستین





(آشَ مَدِیْعَه - asha)

- ۲ - دوست = اورَوْتَهه دِلَوْتَهه - urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .
- ۳ - در باره آیین مغ = مَکَ مَدِیْعَه - maga و صفت مه = مَزَ مَدِیْعَه - maz (بزرگ) نگاه کنید یادداشت شماره ۶ و شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹ .
- ۴ - خواستن، آرزو کردن (یاد مَدِیْعَه -) = وَسَ وَاوَدَدَه - vas در بند ۱۶ نیز آمده ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .
- ۵ - پایان کار، سرانجام = یَاوُ نَکَه یَاوُ نَکَه - yānh (یاه یَاوُ نَکَه - yāh) یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰ .
- ۶ - یکسرای = هَدَمَ هَدَمَ - ha-dam ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۴۴ .
- ۷ - در آمیختن یا گردهم در آمدن (یاد مَدِیْعَه -) = مِیْسَ مَدِیْعَه - myas ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۳ .
- ۸ - گفتار = اوخَدَ دِیْعَه - uxdha ، یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸ .
- ۹ - خواندن (کَرِیْدَه -) = زبَا کَرِیْدَه - zbā ، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱ .

پانزدهمین بند | ۱ - آگاهانیدن، گفتن (یاد مَدِیْعَه -) = وَجَ وَاوَدَدَه -

وَاوَدَدَه - vaē ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .

- ۲ - دانا، هوشیار = داتَهه داتَهه - dātha ؛ نادان، بیهوش = اداتَهه داتَهه - a-dātha (با حرف نفی آ -) در بند ۱۷ همین هات نیز باین واژه برمیخوریم ، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸ .
- ۳ - بازشناختن (یاد مَدِیْعَه -) = وی چِی وَاوَدَدَه - vi-ēi در بند ۱۷ از همین هات نیز آمده ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۹ .
- ۴ - بجای راستی، آشَ مَدِیْعَه - asha : شاید که از این واژه همین معنی اراده شده باشد یا درستگرداری که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ همین هات یاد کردیم یا دین راستین که در بند ۱۲ همین هات گذشت .



یادداشتهای پنج گاتها

۴۹۶

۵ - ارزانی داشتن (𐬰𐬀𐬭𐬀𐬰𐬀) از مصدر دا 𐬀𐬭𐬀 و 𐬀𐬭𐬀 بخشودن ، دادن ، آفریدن .

۶ - نخستین = 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 و 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۷ - آیین ، داد = دات 𐬀𐬀𐬀𐬀 ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .

شانزدهمین بند | ۱ - راد = 𐬀𐬀𐬀 ، یادداشت شماره ۱ از بند ۹ همین هات گذشت معنی ای که نگارنده باین واژه

داده سنتی است در اینجا ، همچنان در بند ۹ معنی دیندار و پارسا از آن برمیآید .

۲ - آنجا = 𐬀𐬀𐬀 ، آتھرا 𐬀𐬀𐬀 (نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱۲ هات ۳۱) سه بار دیگر در همین بند « آنجا » آوردیم و آن بجای 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀 میباشد که از ظروف مکان است ، در آغاز بند آینده نیز همین واژه بکار رفته است . (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۹ هات ۳۰)

۳ - رفتن (𐬀𐬀) = ای 𐬀 ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ - خواستن (𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀) = 𐬀𐬀 و 𐬀𐬀 در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۴ همین هات گذشت .

۵ - خوش = اوشتا 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ - بودن = ستوئی 𐬀𐬀𐬀𐬀 ، (Inf. stōi) ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴ .

۷ - بیوستن (𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀) = 𐬀𐬀 ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۸ - بکام یا دارائی = ایشتی 𐬀𐬀𐬀 ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

۹ - افزایش = وریدمام 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 ، 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 از مصدر 𐬀𐬀𐬀𐬀 و 𐬀𐬀𐬀𐬀 ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۱ .

۱۰ - آرام گزیدن ، جای گرفتن (𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀) = شی 𐬀𐬀 ، 𐬀𐬀 ، یادداشت ۶ بند ۱۰ هات ۲۹ .



هفدهمین بند ۱ - بجای سنجیده در متن اَفْشَمَن مدله ۳۳۶ مدله ۰. afshman و بجای ناسنجیده اَن اَفْشَمَن مدله ۳۳۶ مدله ۰. an-afshman (با حرف نفی آن مدله ۰. an) آمده و در گزارش پهلوی به پتمان ۳۶۳۰۰ patmân و لایتمانیکیه مدله ۳۶۳۰۰۰۰۰ lâ patmânîkîh گردانیده شده یعنی پیمان و نه پیمان یا موزون و ناموزون چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته در گزارش پهلوی اَفْشَمَن با افسمن مدله ۳۳۶ مدله ۰. afsman مشتبه شده است. افسمن که در پاره ۱۶ از یسنا ۱۹ و در پاره ۴ از یسنا ۷۱ و پاره ۳ از کرده سیزدهم و سپرد آمده بمعنی يك فرد شعر یا بیت است. این واژه نیز در گزارش پهلوی به پتمان گردانیده شده و در اینجا پتمان (= پیمان) بمعنی وزن و مقیاس شعر، درست است اما در بند ۱۷ از هات ۴۶ از شیوه سخن پیغمبر، درگاتها، دور مینماید که واژه افشمن را بمعنی گفتار موزون بکار برده باشد و خواسته باشد بگوید که در پیشگاه مزدا بنظم شفاعت خواهم کرد. بارتولومه افشمن را بمعنی زبان گرفته (Nachteil) و آن افشمن را بمعنی سود (vorteil) باین معنی پیغمبر فرماید: ای جاماسب من در پیشگاه مینوی مزدا از زبان یا بیچارگی تو سخن خواهم داشت آنچنان که مزدا بتو آمرزش آورد و ترا ببخشاید.

بارتولومه اَفْشَمَن مدله ۳۳۶ مدله ۰. afsha را که در پاره ۱۰ از سیزدهمین فرگرد و نداد آمده نیز از همین بنیاد گرفته بمعنی زیان دانسته است (damnum) verlust, schaden, دانشمندان دیگر بمعنی دیگر گرفته اند: اشپیگل Spiegel ترجمه کرده: unangemessenes, angemessenes؛ گلدنر Geldner پیش از این مانند اشپیگل معنی کرده و پس از آن: [Lobes] Hymnen, nicht in gemeiner Rede, Haug هوک : not curses, blessings جکسن Jackson : not ordinances, ordinances دهارله De Harlez : conformes aux règles saintes mais rien en dehors d'elles یوستی Yusti : Unmetriches, Ungemessenes, metrisch میلز Mills : not metrical, metrical





یادداشتهای پنج گانه

۴۹۸

- دارمستتر Darmesteter : rien qui ne soit conforme à vos lois, vos lois
 کانگا Kanga : unmeasured verse ,measured verse
 پونگر Punegar : unmetrically ' in metre
 چاترجی Chatterji : ingnoble ,noble
- ۴ - سخن داشتن ($\text{دو} \{ \text{سوم} \} \text{سه} \{ \text{چهار} \} = \text{سنگه} \text{ دو سه}$) sanh
 یادداشت ۱ بند ۴ هات ۲۹ .
- ۳ - همچنین = هدا $\text{سه} \text{سه} \text{سه} \text{سه} \text{سه}$. hadâ , یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۹ .
- ۴ - فرمانبری، شنوایی = سیرشوش $\text{دو} \{ \text{دو} \} \text{دو} \{ \text{دو} \} \text{دو}$. sêraosha , یادداشت
 ۴ بنده هات ۲۸ .
- ۵ - شما : در متن وستا $\text{وا} \{ \text{دو} \} \text{سه}$. vâstâ (در نسخه بدل وستا vîstâ
 $\text{وا} \{ \text{دو} \} \text{سه}$. از ضمیر و $\text{وا} \{ \text{دو} \} \text{سه}$. va (شما) بارتولومه:
 Bartholo. Altira. Wörterb. Sp. 1311
- ۶ - نیایش = وهم $\text{وا} \{ \text{دو} \} \text{سه}$. vahma در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ همین
 هات گذشت .
- ۷ - آمادگی = رادنگه $\text{دو} \{ \text{دو} \} \text{سه}$. rādanh , در یادداشت شماره ۱ از بند
 ۱۳ همین هات گذشت .
- ۸ - اندرزگر (مشاور) = منتو $\text{سه} \text{سه} \text{سه} \text{سه}$. mañtu , یادداشت ۶ بند ۴
 هات ۳۳ .
- ۹ - کار آگاه = دنگر $\text{وا} \{ \text{دو} \} \text{سه}$. danra , در یادداشت ۱۰ بند ۷ همین
 هات گذشت .
- ۱۰ - بواژه های دانا و نادان یا هوشیار و بیهوش و بازشناختن در بنده ۱۰ همین
 هات نیز بر خوردیم .
- ۱ - پایدار ($\text{دو} \{ \text{دو} \} \text{سه}$) از صفت یو $\text{دو} \{ \text{دو} \} \text{سه}$
 || هجدهمین بند ||
 yu که بمعنی پایدار و استوار است .





- ۲ - بجای «من خود» آس چیت . *as-ēit* ، یادداشت ۲ بند ۶ هات ۲۹
- ۳ - دارایی = ایشتی *ishfi* ، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ همین هات گذشت .
- ۴ - نوید دادن (*ōšēš*) = چیش *ēsh* ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .
- ۵ - ستیزه = آنست *asta* ؛ ستیزه کردن = آنستایی *astāi* *ōšēš* (Inf.) ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳۴ .
- ۶ - درس داشتن ، در دل داشتن (*ōšēš*) از مصدر *ōšēš* در یادداشت شماره ۱ بند ۸ گذشت .
- ۷ - خواست ، کام (اراده) = وار *vāra* ، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۳
- ۸ - خوشنود ساختن (*xshnu*) = خشنو *xshnu* ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .
- ۹ - دستور یا حکم و فتوی = وی چیتیه *vīēitha* ، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۰ .
- ۱۰ - از برای واژه های خرد = خرتو *xratu* و منش = مننگه *mananh* ، نگاه کنید بیادداشت های ۸-۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

نوزدهمین بند | ۱ - بجای دین، آس *asha* آمده، از آن

- دین راستین زرتشتی اراده شده چنانکه در بند ۱ از هات ۴۷
- ۲ - درست = هیتیه *haithya* ، یادداشت ۳ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .
- ۳ - بجای آوردن یا ورزیدن (*varēz*) = ورز *varēz* ، یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹ .
- ۴ - کام ، آرزو ، خواهش ، خواست (اراده و میل) = وسن *vasna* ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .





یادداشتهای پنج گانه

۴۰۰

- ۵ - سازگارتر = فرشوتم (ل)؛ (د س ی ص)؛ ۶ م د . farashôtama صفت است یعنی بکام و آرزو برابرتر ، باخواهش کارسازتر. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز این واژه با ۱۵ د د س ی ص . یاد د د س ی ص . hyat-vasnâ یکجا آمده است .
- ۶ - مُزد = میژد . م د د د ی و ی . mizda ، یادداشت ۷ از بند ۱۳ هات ۳۴ .
- ۷ - جهان آینده، دیگر جهان = پَراهو (د س ل س د س د) . parâhu (بارتولومه نوشته parâhva) از پَرا (د س ل س د) . para ، یعنی آن یکی ، دیگر ، واز آهو ahu زندگی، جهان ، هستی ، پراهو صفت است مانند پرو آسن (د س ل ی) . م د د د س ی ص . parô-asna که در بسنا ۵ باره ۲ و در فرگردنهم و ندیداد پاره ۴۴ آمده و بهمان معنی است: جهان آینده یا آنچه از آن دیگر جهان است . پَرو آستی (د س ل ی) . م د د د س ی ص . parô-asti که در هر مزدیشت پاره ۲۵ و در هادخت نسک در نخستین فرگرد پاره ۵ آمده بهمین معنی است . استی با واژه ستی م د د د س ی ص . sti بمعنی بود و هستی از یک بنیاد است . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ هات ۳۴ .
- ۸ - بچیزی ارزانی شدن یا در خوردن (د س م د { س ی ص م ی }) = هَن م د د ی . han ، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۳۲ .
- ۹ - درباره جانور بارور = د س م د د س ی . یادداشت شماره ۵ از بند ۵ هات ۲۹ نگاه کنید.
- ۱۰ - آرزومند : مَن ویست (د س { د ی }) . یاد د د س ی ص . manē-vista این صفت از مَن (د س { د ی }) (از واژه مننگه م د د د س ی ص . mananh منش) واز ویست یاد د د س ی ص . vista (اسم مفعول وید وادک vid یافتن ، پیدا کردن) ساخته شده است. مَن ویست یعنی آنچه در یاد بود یا آنچه دل خواهد، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ .
- ۱۱ - ساختن ، انجام دادن (د س ی و د) = سَنَد د د س ی و د . sand ، یادداشت ۱۵ بند ۱ هات ۲۹ .
- ۱۲ - چاره سازتر: ویدیشْت (د س ی و د س ی و د) . vaêdista صفت تفضیلی است





۳۰۱

یسنا ، هات ۴۶ بند ۱۹

از ویدَ **واصد** vaêda پدید آرنده (از مصدر وید **واصد** vaêd
 = وید **واد** vid پیدا کردن ، یافتن) نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰
 هات ۲۹، ویدیشْت vaêdistā نیز بمعنی آگاه تر است ، چنانکه در بند ۷ از هات ۳۲
 و باین معنی از مصدر وید vaêd = وید vid دانستن ، شناختن ، آگاه بودن ،
 درآمده است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ هات ۳۲ .





سپنتهدگات: یسنا، هات ۴۷

نخستین بند یادداشتی ندارد.

دومین بند ۹ - پاکتر روان یا اسپند تر مینو = سپنیشْتْ مَینِو
 ۴۷} ۳} ۲} ۱} ۰ } ۴۷} ۴۶} ۴۵} ۴۴} ۴۳} ۴۲} ۴۱} ۴۰} ۳۹} ۳۸} ۳۷} ۳۶} ۳۵} ۳۴} ۳۳} ۳۲} ۳۱} ۳۰} ۲۹} ۲۸} ۲۷} ۲۶} ۲۵} ۲۴} ۲۳} ۲۲} ۲۱} ۲۰} ۱۹} ۱۸} ۱۷} ۱۶} ۱۵} ۱۴} ۱۳} ۱۲} ۱۱} ۱۰} ۹} ۸} ۷} ۶} ۵} ۴} ۳} ۲} ۱} ۰ }
 صفت تفضیلی است از سپنتْ ۴۳} ۴۴} ۴۵} ۴۶} ۴۷} . (سپند) که در بند پیش گذشت.
 نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳ .

۴ - بجای «از روی» در متن اِآنو ۴۴} ۴۳} ۴۲} ۴۱} ۴۰} ۳۹} ۳۸} ۳۷} ۳۶} ۳۵} ۳۴} ۳۳} ۳۲} ۳۱} ۳۰} ۲۹} ۲۸} ۲۷} ۲۶} ۲۵} ۲۴} ۲۳} ۲۲} ۲۱} ۲۰} ۱۹} ۱۸} ۱۷} ۱۶} ۱۵} ۱۴} ۱۳} ۱۲} ۱۱} ۱۰} ۹} ۸} ۷} ۶} ۵} ۴} ۳} ۲} ۱} ۰ }
 اضافه است در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز بهمین واژه برخوردیم و بجای آن «به» آوردیم . همین واژه است که در بخشهای دیگر اوستا اِآنو ۳۶} ۳۵} ۳۴} ۳۳} ۳۲} ۳۱} ۳۰} ۲۹} ۲۸} ۲۷} ۲۶} ۲۵} ۲۴} ۲۳} ۲۲} ۲۱} ۲۰} ۱۹} ۱۸} ۱۷} ۱۶} ۱۵} ۱۴} ۱۳} ۱۲} ۱۱} ۱۰} ۹} ۸} ۷} ۶} ۵} ۴} ۳} ۲} ۱} ۰ } آمده چنانکه در آبان یشت پاره ۹۳ و در فرگرد دوم و ندیداد پاره ۱۱ ، در فرس هخامنشی نیز اِآنو anuv بمعنی زی و سوی میباشد . چنانکه در سنگنپشته بهستان (کتیبه بیستون) .
 بسا هم اِآنو ēānū یا اِآنو anu جزئی (préfixe) است که در سر برخی از فعلها در آمده از برای برگردانیدن معنی اصلی مصدرها ، چنانکه در همین بند از هات ۴۷ بارتولومه Bartholomae آنرا بفعل وِرزیات ۴۷} ۴۶} ۴۵} ۴۴} ۴۳} ۴۲} ۴۱} ۴۰} ۳۹} ۳۸} ۳۷} ۳۶} ۳۵} ۳۴} ۳۳} ۳۲} ۳۱} ۳۰} ۲۹} ۲۸} ۲۷} ۲۶} ۲۵} ۲۴} ۲۳} ۲۲} ۲۱} ۲۰} ۱۹} ۱۸} ۱۷} ۱۶} ۱۵} ۱۴} ۱۳} ۱۲} ۱۱} ۱۰} ۹} ۸} ۷} ۶} ۵} ۴} ۳} ۲} ۱} ۰ } (= بجای آوردن ، وِرزند) پیوسته است . نگارنده آن را مانند لومل Lommel به منش نیک (و هومننگه) پیوسته است در گزارش پهلوی (زند) بند ۱۶ از هات ۳۲ و بند ۲ از هات ۴۷ کلمه اِآنو ēānū به ۴۷} ۴۶} ۴۵} ۴۴} ۴۳} ۴۲} ۴۱} ۴۰} ۳۹} ۳۸} ۳۷} ۳۶} ۳۵} ۳۴} ۳۳} ۳۲} ۳۱} ۳۰} ۲۹} ۲۸} ۲۷} ۲۶} ۲۵} ۲۴} ۲۳} ۲۲} ۲۱} ۲۰} ۱۹} ۱۸} ۱۷} ۱۶} ۱۵} ۱۴} ۱۳} ۱۲} ۱۱} ۱۰} ۹} ۸} ۷} ۶} ۵} ۴} ۳} ۲} ۱} ۰ } دهان گردانیده شده ، یعنی که در گزارش پهلوی اِآنو ēānū که حرف اضافه است با اسم اِآونگه ۴۷} ۴۶} ۴۵} ۴۴} ۴۳} ۴۲} ۴۱} ۴۰} ۳۹} ۳۸} ۳۷} ۳۶} ۳۵} ۳۴} ۳۳} ۳۲} ۳۱} ۳۰} ۲۹} ۲۸} ۲۷} ۲۶} ۲۵} ۲۴} ۲۳} ۲۲} ۲۱} ۲۰} ۱۹} ۱۸} ۱۷} ۱۶} ۱۵} ۱۴} ۱۳} ۱۲} ۱۱} ۱۰} ۹} ۸} ۷} ۶} ۵} ۴} ۳} ۲} ۱} ۰ } ēānh که دراوستا بمعنی دهان است ، مشتبه شده و مایه اشتباه برخی از دانشمندان اروپایی و پارسی گردیده و اِآنو ēānū را در بند ۲ از هات ۴۷ بمعنی دهان گرفته اند . از برای ēānh دهان یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ هات ۲۸ نگاه کنید .





۳۰۴

یسنا . هات ۴۷-بند ۳

- ۳ - پارسایی مانند بند پیش بجای آرمییتی armaiti آورده شده.
 ۴ - شناسایی = چیستی . ēistī ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .
 ۵ - در بند ۳ از هات ۴۴ نیز مزدا پدر راستی خوانده شده نگاه کنید بآن بند .

سومین بند | ۱ - پدر : تا tar بجای تر tā ، یادداشت شماره ۲ از بند ۸ هات ۳۱ نگاه کنید .

- ۲ - خرمی بخش = رانیوسکرتی rānyō-skərətī .
 در بند ۶ از هات ۴۴ نیز این صفت از برای گنو gao (جاندار ، چارپا) آورده شده . نگاه کنید یادداشت شماره ۶ آن بند .
 ۳ - آفریدن = هم تش hēm-tash ، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱ .

۴ - کشتزار = واستر vāstra ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱

- ۵ - رامش دهنده = رامادانگه rāmā-dānh .
 صفت است : از رامن rāman (رامش) و از مصدر دا dā (دادن) مانند صفت رامو داتی rāmō-dāti (ویدم د) که در نخستین فرگرد و نیداد پاره ۱ آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۰ هات ۲۹ .
 ۶ - پرسش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = هام فرس hām.fras .
 در متن آمده : hāma افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

چهارمین بند | ۱ - سر پیچیدن ، نافرمانی کردن (rānh) ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲ .

- ۲ - توانا = ایسون isvan ، یادداشت ۴ بند ۱۴ هات ۴۳ .





یادداشتهای پنج ۴ آنها

۴۰۴

- ۳ - کم = کَسو و مَدَد . kasu ؛ بیش = پَر و مَدَد . paru
نگاه کنید یادداشتهای شماره ۵ از بند ۱۳ هات ۳۱ و شماره ۱ از بند ۶ هات ۳۲ .
- ۴ - مهربان = کات و مَدَد . kâthê در نسخه بدل و مَدَد .
kâthê بارتولومه Bartholomae آن را (inf.) دانسته از مصدر کن و مَدَد . kan که در
یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ۴۴ بمعنی آرزو کردن و دوست داشتن یاد کردیم
اما نظریه آک مَدَد . aka که پس از آن آمده باید اسم باشد . نگاه کنید به
Gâthâ's des Zarathustra Yasna 47-51 Von Lommel s. 122 .
Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste p. 34.
- ۵ - بد خواه = آک مَدَد . aka ، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات
۳۰ نگاه کنید .

- پنجمین بند || ۱ - پیمان دادن ، نوید دادن = چیش مَدَد . eish
یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۲ - بی = هَنَر مَدَد . hanra ، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۵ از
هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۳ - خواست (اراده) = زئوش مَدَد . zaosha ، یادداشت شماره ۲ از
بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۴ - بهره ور شدن یا بخش یافتن = بخش مَدَد . baxsh ، یادداشت
شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۵ - منش زشت = آک مَنَنگه مَدَد . aka.mananh در
پهلوی آکومَن مَدَد ۱۶۱۹ akōman چنانکه از ترکیب این واژه پیداست آکومَن
دیوی است همستار (ضد) وهومنه (بهمن) در جاهای دیگر اوستا و در نوشته‌های پهلوی
بسیار یاد گردیده ، از او در گفتار « امشاسپندان » سخن داریم .
- ۶ - بسر بردن ، جای گزیدن ، نشیم کردن ، منزل ساختن = آشی مَدَد .
â-shi ؛ یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .





یسنا ، هات ۴۷ بند ۶ ۳۰۵

ششمین بند || ۱ - بخش = وی داتی **واپوسه** . vidāti ، بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - مُزد = ونگهو **وامدوسد** . vanhu ، بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - گروه = ران **رانسرد** . rāna ، از این واژه دو گروه دینی مزدیسنان و دیویسنان اراده شده یا همآوردان ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - بجای آوردن (**وسیع**) **دا وس** . dā دادن ، بخشودن .

۵ - یآوری = دبانتزنگه **دبانتزنگه** . dabazan̄h ، بیادداشت شماره ۳ از بند ۶ از هات ۴۴ نگاه کنید .

۶ - چه = زی **زی** . i ، باین واژه در اوستا بسیار برمیخوریم و گاهی آن را در فارسی به «آری» گردانیدیم چنانکه در بند ۱۴ از هات ۳۴ و در بند ۲ از هات ۴۸ .

۷ - بساکسان = پُورو **پورو** . pouru = پرو **پرو** . paru بیش ، پر ، بسیار . در یادداشت شماره ۳ از بند ۴ از همین هات نیز به آن برخوردیم .

۸ - خواستار شنیدن (**دیش**) . aēsh = آیش **دیش** . ish ، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۹ - گرویدن (**واسد**) **واسد** . Die Gāthā's Von Bartholomae) = وَر **واسد** . var ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .



سپنتهدگات: یسننا، هات ۴۸

- نخستین بند || ۱ - چون = یزی یزی yēzi ، نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ از بند ۲ هات ۳۱ .
- ۲ - سزا = آدا سوس ādā پاداش ، دهش . یادداشت ۴ بند ۷ هات ۳۰
- ۳ - شکست دادن، چیرشدن، پیروزی یافتن (vā) = ون نام } van ، دربند آینده نیز آمده (vā) یادداشت ۸ بند ۴ هات ۳۱
- ۴ - مردم = مشیه masya ، یادداشت ۴ بند ۱۱ هات ۴۶ .
- ۵ - جاودانی، یمرگی، پایداری، همیشگی = امرتانات aməratāt ، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱ .
- ۶ - رسیدن (as) = آنس as ، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳ .
- ۷ - دیرباز = دمیبتانا daibitānā ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲ .
- ۸ - آگهی دادن (væ) = فراوچ væ ، نگاه کنید به یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ .
- frā-væ فراگفتن ، ازپیش آگهی دادن ، نوید دادن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۴ و در بند ۶ از هات ۴۶ و جز آن = وچ væ ، آگاهانیدن . در آغاز بند آینده نیز بکار رفته ، نگاه کنید به یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ .
- ۹ - بخشایش = سوا savā سودایزدی و مینوی ، نگاه کنید به یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ هات ۴۴
- ۱۰ - برافراشتن ، بلند کردن (vaxsh) = وخش vaxsh ، یادداشت ۵ بند ۶ هات ۳۱ .



اهرموغ (بخش ۱) ۶۲	۳۴۲-۲۷۵	اروس
اهروب (اهلوب) ۳۴	۲۳۸	اروند
ایاربه ۵۲	۱۰۶-۲۸	اریشك
ایافتن ۲۳	۷۹	ازیوندکیه
ایتون (اتون) ۱۴۱-۹۱-۳۹-۳۰	یض	أسترك
ایرج ۴۱۵	۱۱۷-۶	استومند
ایرمان ین	۲۸	اشه
ایرهانیه ین	۲۷	اشمرتن
ایستواستر ۴۰۵	۶۲ (بخش ۱)	اشموغ (بخش ۱)
ایستاتن ۳۳۵	۶۴	افروختن
ب	۱۳۰	اکوشیتار
بخت ۱۱۵	۱۸۵	اماوند
بختن ۱۱۵	۱۰۷	امرك رویشنیه
بخشیتن ۱۱۵	۲۶۳	اناک
براتر ۲۷۰	۲۶۳	اناکیه
برتن (بورتن) ۲۵۰-۱۱۹	۱۱۹	ان آگاس
بریتن ۲۷	۱۷۹	اندر
بستن ۲۵۳	۲۵۸	انهوما (هزوارش)
بسریا (هزوارش) ۴۲۸-۱۵۶	۲۳۴	اور
بلند اوزیتن ۲۴۱	۴۶	اوزونکیه
بشیتن ۱۷	۱۸۵	اوزونیک
بنتمن (هزوارش) ۴۰۴	۵۲	اوز
بوتن ۸۹-۲۶	۵۲	اوزمند
بوختار ۱۲۱	۶۴	اورواخمنیه
بوختن ۱۲۱	۱۶۶	اوش



یادداشت‌های پنج گانه

۵۰۶

بتامیر ۲۸۵	بورژیتن ۱۵۸
بتکار ۱۰۲	بورژیشن ۱۲۱
بتکارتاران ۱۰۲	بو۴ ۱۴۷
بتمان یز-۱۷۴-۲۹۷	بوندک ۱۳۸
بتمانیکیه ۲۹۷	بوندک پاتیخشاهیه ۱۳۸
بتوم زمان ۳۸۹	بون ۳۷۵
بتوند ۳۹۲	بوییتن ۶۹
بتیرسپ ۴۱۷	بهار ۲۵۶
بتیرک ۱۰۲	بهر ض
بتیرک روشنیه ۲۸۷	بیشومند ۳۷۹
بتیریشن ۳۶۸	بیم ۱۹۷
بتیشخوارگر ۶۷	پ
پرورتن ۱۹۱	پاتخشاه ۱۸
پسخون گفتن ۳۵	پاتخشاهیه ۱۸۲
پور ۲۵۰-۲۲۴	پات دشن ۲۸۷
پورسیتن ۳۱	پاتفراس ۸۶
پوروچیسست ۴۰۸	پارک ۳۸۸
پوروشسپ ۴۰۱	پاسیان ۲۴۷
پوس ۲۴۰	پاسپانیتن ۲۴۷
پوسر ۲۴۰	پانک ۲۵۳
پومن (هزارش) ۳۰۲	پانکیه ۳۱۹
پوهل ۳۵۳	پاه ۴۳
پهریج ۱۷۴	پاییتن ۲۵
په کامک ۱۳۵	پت ۲۷۰-۲۴۴-۱۳۸
پیت ۱۱۱-۲۳۷	





تو ۱۲۷	پیناک ۱۴۰-۳۰۸
تیز ۲۳۴-۳۷۸	پیترا ۱۱۱
ج	پیروز کربه ۲۵۴
جاماسپ ۴۲۲	پیشتر ۱۸۹
جم ۴۲۶	پیشک (گفتار پیشه و ران) پنخش ۱
جماک ۴۲۶	ف
جوت بش ۲۰۱	فاشیتن ۲۷
جه ۲۸۹	تپاهنیتن ۹۷
جیناک ۱۲۸	ترک ۲۳۸
ج	تک ۲۱۱
چاشیتن ۱۱-۱۸۶	تنا بوهر ۳۸۱
جریه ۴۶	تن پسین ۲۶۱
چشم ۱۱۱	تنک ۱۹۶
چگون (چیگون) ۳۱-۸۰-۱۴۱-۲۵۸	تنکیه ۱۹۶
چیر ۳۲۹	تنوتن ۱
چینوت ۳۵۳	توان ۵۲
چه ۴۵	توانیک بوتن ۱۱
خ	توبانیکیه ۱۸۴
خذوک ۴۰	توختن ۲۲۸
خرت ۴	توخشاک ۳۳
خردسینتن ۳۷۷	توخشاکیه ۳۳
خردسینتن ۲۹۲	توخششن (توخشیشن) ۲۹-۸۵-۱۸۴
خسروب ۴۱۴	توخم ۳۹۲
خسنوت ۴	توران ۳۹۵
	توزشن ۲۲۸



یادداشتهای پنج گانه

۵۰۸

داتن ۵-۱۹۴-۲۹۲	خوارتاران ۴۸
داتوبر ۲۸۶	خواریه ۷-۵۳
داتیک ض	خواستار ۲۲۲
داسر ۱۲۳	خواستار بوتن ۱
داشتن ۱۱۰	خواستک ۱۵۳-۱۵۸
دام ۱۱۰	خواستک کم ۲۷۳
داناک هوشیه ۱۶۹-۱۹۷	خواستن ۱-۱۲
دانستن ۵۵	خوانشن ۹-۳۳۴
دتیگر ۲۶۱	خواهش ۱۷
دتیگرتر ۲۶۱	خوپتن ۷۲
دتیگرتر زمان ۲۶۱	خوپ شناسک ۲۱۱
دخشک ۱۹۵	خوتای ۲۴۴-۲۵۸-۲۷۰
درنجیتن ۳۱۲	خور ۷۸
درنگ ۹۴	خورتک اوستاک یا
دروغ ۱۱۹	خورشیت ۲۷۵
درون ۱۸۰	خورشیت نگیرشن ۲۲۶
دروند ۳۴-۱۲۴	خویش (گفتار پیشه واران) بخش ۱
دروندان خروکیه ۲۸۲	خویشان (گفتار پیشه واران) بخش ۱
درویش ۱۹۴	خویش بویه ۱۳۸
دریتن ۱۱۰	خویش دین ۴۲۲
دزلوتتن (هزوارش) ۲۴۹	خویشیه (گفتار پیشه واران) بخش ۱
دست (داوری) ۲۸۵	☺
دست کرت ۲۸۵	دات ۱۷۰
دستوبر ۲۸۵-۳۲۲-۴۲۲	دانار ۵-۲۴۲-۳۲۶
دستوبر زتار ۴۲۲	داتستان ۱۷۰-۱۷۹





رت ۳۱	دستوریه ۲۸۶
رسیتن ۵-۲۲۳	دشتان ۱۹۵
رشنو ۲۸۱	دنوتک ۲۵۷
رواک دهشن ۲۱۹	دواریستن ۸۴
رواک دهشینه ۲۱۹	دوخت ۲۶۳-۴۰۴
روستاک ۱۲۸	دور ۲۶۰
روچ ۲۷۵	دوراسروب ۴۱۴
روستاک ۱۲۷-۱۲۸	دوژد ۱۲۱
روستن ۵۰	دوست ۱۳۹-۳۵۷
روشن ۶۶	دوستیه ۳۵۷
روشنیتن ۶۴	دوشارم ۱۹
روشنیه ۲۷۵	دوش روشنیه ۱۳۲
رودان (روبان) ۹	دوش نکیریه ۳۲۱
ریختن ۱۵۳	دهان ۲۵-۳۰۲
ریخن ۱۵۳	دهشن ۱۶-۱۸۴-۱۱۳-۲۰۹
ریش ۹۳-۲۸۲	دهیویت ۲۴۵
ریشیتن ۹۳	دیتن ۱۲-۶۵
ز	دیر ۹۴
زایشن ۲۱۳	ز
زبایشن ۱۰۴	زات ۱۹۶
زتارویناسکاران ۲۵۴	زاتیه ۲۰
زتن ۱۶۶	زاتیه کرتار ۱۳۹
زوتشت ۴۰۶	زاس ۹۸-۱۱۲-۳۳۸
زوتشتان ۴۰۶	زاست ۱۶
ززه ۲۳۸	زامشن ۳-۵۴-۱۸۶-۳۱۶





یادداشتهای پنج گاتها

۵۱۰

سردارِ داناك ۲۲۳	زميك ۲۳۱-۸۲
سردارى دهشن ۱۸۲	زند ۱۲۹
سردارىه ۳۶۸-۳۲۱-۱۸۶-۳۵	زندپت ۲۴۵
سرامك ۳۵۵	زوت ۱۷۶
سردب ۴۱۴-۱۵۷-۲۴	زيناوند ۲۳۶
سريت ۴۰۰	زيناوندیه ۲۳۶
سريتك ۴۰۸	زيوستن ۷۹
سِر ۱۹۸	زيوندك ۴۲
سِر و مند ۱۹۸	زيوندكیه ۷۹
سنیه ۱۳۴-۱۳۳	زيويستن ۴۲
سوت ۹۴-۲۲	
سوچينين ۶۶	س
سور ۱۸۲	سامتار ۱۹۷
سيريه ۳۷۰	سامان ۴۰۰
	سپاه ۲۵۳-۹۱
ش	ستار ۲۳۰
شات ۳۵۰	ستایشن ۲۲
شاتیه ۳۵۰	ستوتن ۲۲
شایستن ۱۶۸	ستهرمك ۲۸
شاییتن ۱۶۸	سخت ۸۲
شپ ۲۳۷-۴۳	سختوم ۸۲
شتر ۴۳	سخر ۶۶
شرم ۴۳	سخون ۳۶
شستن ۲۲۳	سرایشن ۱۹۴
شکستن ۹۱	سرت ۳۵۵
شناختن ۵۵	سردار ۳۲۱





کامک ۲۳-۱۱۸-۳۲۴	شناسکیه بی
کامک خوتاکیه ۱۱۸	شناینیتن ۴
کبد (هزوارش) ۲۲۴	شویان ۴۳
کییک ۴۲۶	شوتن ۳
کتک ۲۷۰	شیریه ۴۶
کتک بانوک ۱۶۲	شیون ۱۳۷
کتک خوتای ۱۶۲	
کدبا (هزوارش) ۱۱۹	ف
کرب ۸۵-۳۸۶	فراج آفرینکانه ۳۲۷
کریان ۳۸۶	فراج داتن ۱۸۳-۲۰۵
کرب خوار ۸۵	فراج داتار گهان ۱۸۴
کرتاریه ۳۰۸	فراخنیتن ۲۰۵
کرتک یب	فراخوهوشیه ۱۶۹-۱۹۷
کرتن ۸۸	فرتوم ۷
کرشاسپ ۴۰۰	فرزانکیه ۷۴
کم ۲۷۳	فرکرت یب
کم رمک ۲۷۳	فرن ۴۰۸
کم مرت ۲۷۳	فروت ۲۷۷
کنتن ۲۵۰	فروه داتن ۱۸۳
کنشن ۳	فریپتن ۲۵۱
کنیچک ۳۷۰	فریتون ۴۰۰
کزیک ۳۷۰	فریفتار ۳۶۵
کوتک ۱۲۱	فریفتن ۸۴-۳۶۵
کور ۳۸۶	ک
کون مرزیه ۳۵۳	کارت یب



یادداشتهای پنج گانه

۵۱۴

گوسپند ۱۱۲-۴۳	كيك ۳۸۶
گوسپندتاشیتار ۱۱۲	کین ۸۶
گوسپند روبان ۴۲۹	کینوور ۲۸۶
گوش ۱۶	کینیتن ۸۷
گوش ارون ۴۲۹	گ
گوشت ۴۲۸-۱۵۶	گاس ۱۲-۴
گوشن ۲۷۵-۲۵۷	گاسان ۴
گومیختن ۱۰۸	گاسانیک ۴
گهر ۷۱	گام ۵
گیتیک ۸۰	گام ۱۲
گ	گبراه (هزارش) ۳۵۳-۳۰۹
لا (هزارش) ۲۹۷	گپتن (= گفتن) ۱۳۱
م	گرتن ۲۳۸
ماریک (گفتار گاترپخش ۱)	گرزیتن ۴۱-۲۷
مالیتن ۲۵۱	گرفتار ۳۴۱
مان ۱۲۶	گرفتن ۳۴۱-۱۴۱-۱۱۱-۹۲
مان پت ۲۴۵	گروتمان ف-یم-۱۲۶
مانتن ۱۲۸	گرویتن ۶۷
ماندن ۵۴	گرهمک ۳۸۷
مانسر ۱۴	گریو ۲۳۸
ماه ۲۳۰	گریوک ۲۳۸
متن ۵	گریوک پان ۲۳۸
متیوک ماه ۴۰۹	گفتن (گوفتن) ۳۵-۲۵
مدم (هزارش) ۳۴۴	گنک ۲۴۸
	گنک مینوک ۲۴۸





نزدیست ۱۷۴	مرت وپیک ۳۵۳
نزدیک ۲۶۰	مرت وژن ۳۰۹
نقشمن (هزوارش) ۱۳۸	مرتوم ۲۸
نماج ۱-۲۲۷	مرگ ۱۳۲
نوذنیتن ۱۱	مرگ ارژان ۳۸۱
نوکیه ۲۱	مرنجیتن ۲۵۱
نون ۶۱	مزد ۲۰۴
نهفتن ۸۳	مس ۵۶
نیایشن ۱-۱۹۰	مس کار ۶۸
نیتن ۱۳۸-۲۴۹	مکیه ۵۹
نیروک ۲۹-۱۸۴	منیتن ۵۴
نیسامن (هزوارش) ۳۰۹	موتک ۲۷۸
نیمروچ کاس ۲۳۷	موتک کرتار ۲۷۷
نیوششن ۱۳	مورت ۲۷۷
نیوشیتن ۱۳-۴۸	مورتن ۳۷
نیهان ۳۰۸	مورنجیتن ۹۷-۱۵۷
نیهانیک ۱۲۰-۳۰۸	مهست ۱۴
و	می ۳۱۶
ومدیششت ۴۱۶	میزد ۱۸۰
وات ۲۳۳	میزد پان ۱۸۱
وارون یم	میزیتن ۲۵۹
وارونان یم	مینوک ۶۹
وارونیه یم	مینوکان (مینوکان) ۶۹۶
واستر ۳۲	ن
واستریوش یف - یق - ۱۱۳	نرفسیتن ۲۳۱



یادداشت‌های پنج‌گانه‌ها

۵۱۴

ویتیک ۳۰۷	والیتن ۱۰۵
ویتیک زمستان ۳۵۴	وامیتن ۳۵۳
ویچارتار ۱۰۳	واوریکانیه ۹۳
ویچارتن ۳۹	وحدوتن ۳۴۱
ویچارشن ۳۹ - ۴۴	وخشور ۲۸۶ - ۱۴
ویچیتن ۳۹	وخشیتن ۱۰۷
ویخرونیه ۲۸۲	ورتین ۲۱۴
ویر ۱۲۵	ورجمکرت ۴۳۲
ویس پت ۲۴۵	ورزشن (گفتارپیشه واران بخش ۱)
ویسترتن ۲۱۲	ورزیتار ۱۱۳
ویشنن ۳۷۹	ورون ۲۷۸
ویمار ۳۸۹	ورویتن ۶۷
ویمارینیتن ۸۵ - ۳۸۹	ورویستن ۶۷
ویماریه ۳۸۹	وزیتن ۱۴۱ - ۲۷۶
ویمانیکیه ۱۷۰	وس ۱۴۶ - ۲۲۶
ویمیختن ۱۰۸	وشن ۲۵۷
ویناسکار ۳۹۵	وه ۷۱ - ۱۳۶
ویناسکاریه پانفراس ۱۲۴	وهتر ۷۱
ویناسیشن پانفراس ۱۲۴	وهیشت ۱۸
ویناک ۶۶	ویاپانینیتن ۱۶۱
وینداتن ۴۴	ویاپانیه ۱۶۱
ویندینت ۴۴	ویینک ۳۵۲
وینستن ۶۶	ویینیتیک ۳۵۲
وینشن ۶۶	ویتارتن ۲۵۰ - ۳۰۷
ویونگهان ۴۲۵	ویترتن ۳۰۷





همیستاریه ۳۱۶	ه
همیستک (بخش یکم) ۵۰	هات یا
همیشک ۲۰۱	هاتک مانسریک ض
هنبارتن ۲۵۰	هاسر یب
هنر ۲۱۴	هاوند ۲۲۷
هنرومند ۲۱۴	هاویشت ۴۰۲
هوب ۴۲۰	هت ۹۸
هوداناک ۷۴-۷۵	هچ ۷
هور ۳۳۴	هخت ۳۷۶
هوزوان ۱۵	هشتن ۱۹۹
هوزیوشنیه ۷۶	هکر ۹۸
هوش ۲۷۵	هکر ۴۲۹
هومانشنیه ۵۳	هکرچ ۲۵۸
هومینیتار ۶۲	هم ۱۱۰
ه	هماک روبشن ۱۰۷
یان ۲۱	هماکیه یع
یدمن (هزوارش) ۲	همپرسکیه ۱۷۸
یوشت فریان ۳۹۴	همپرسیتن ۱۷۸
یوشداسرینیتن ۲۴۴	همسایکان یم
یوشداسریه ۲۴۴	همسایکیه یم
یوک ۹۲	همستار (همیستار) ۳۰۴-۳۱۸
یهوتن (هزوارش) ۱۹۴ - ۲۹۲	همستکان (همیستکان) ۴۳۷
یهوتن (هزوارش) ۲۶	همکرتاریه یع - ۱۸۲



فهرست واژه‌های پارسی





یادداشت‌های پنج گاتها

۵۱۸

یادداشت‌های پنج گاتها	الف
ابن سینا ۴۱۰	آب ۲۳۳
اترط ۴۰۰	آبار ۶
ارج، ارز-ارزش ۳۴۲	آذر ۱۰۰-۳۵۰
ارجاسپ ۳۴۲	آذربرزین ۲۰۸
اردشیرخره ۳۶۰	آراستن ۵۱
اروتدندر ۴۳۲-۳۶۶	آرامیدن ۱۹
اروند ۳۳۹	آرمیدن ۵۴-۷۷
از ۷	آز ۱۷۷
اسپریس ۳۵۵	آزردن ۲۱
است، استه، هسته ۶	آس ۸۲
افراختن ۲۸۰	آسمان ۸۲
افروختن ۶۴	آسیاب ۸۲
البرز ۱۵۸-۴۲۹	آفرین ۴۰-۳۳۲
الوند ۳۳۸	آک ۷۲
اماره، اماره (آماره، آماره) ۳۷	آوا-آواز - آوازه ۲۶
امرداد ۱۰۶-۱۰۷	آوند ۲۳۳
انباردن ۲۵۰	آوه ۲۶۳
انجیدن ۳۹	آهن ۸۶-۳۵۰
اندر ۱۷۹	آهو ۲۳۵
اندرزید ۲۴۵	آهو (پلیدی) ۲۳۵
انوشه ۱۶۷	آیفت ۶
انوشیروان ۱۶۷	
اودر ۲۷۱	
اوستا ۱۵۷	
اهریمن ۷۰-۱۵۰	ابر ۲۳۴

الف





پ	ایران‌شهر ۱۲۹
پاد، باز ۲۸۷	ایزد ۶۳
پاداس ۸۲	ایست‌واستر ۳۶۶
پادافراه ۸۶	ب
پادزهر، بازهر ۲۸۷	باد ۲۳۳
پاره ۳۸۸	پاداس ۸۲
پاسخ ۳۷	پاسره ۳۲
پاسیدن ۲۴۷	پالیدن ۸-۱۰۵
پاییدن ۲۵۹	پاور ۱۵-۶۷
پتشمخوارگر ۲۵۷	بخت ۱۱۵
پدر ۱۱۱	بد (سپهبد)، بد ۱۳۸-۲۴۴
پذیره ۱۰۲-۲۸۷	بردن ۱۱۹
پر ۱۵۰-۱۸۹	برز ۱۵۸-۴۱۵
پرامون (پیرامون) ۱۹۰	بزرگ‌فرمدار ۲۸۶
پرسیدن ۳۱	بن ۳۷۵
پرواز ۲۷۷	بودن ۲۶-۸۹
پریر ۲۰۹	بوم ۱۴۷
پزشك ۱۳۵	به ۷۱-۱۳۶
بس (بسر، بور) ۱۴۱-۲۴۰	بهرام ۲۵۴
پشنجیدن ۳۹۹	بهشت ۱۸-۲۸۳
پشوتن ۳۸۱	بومن ۷۰
پل ۳۵۳	بیم ۱۷۰
پناه ۲۵۳	بیمر ۳۷
پنج بخت ۱۲۱	بینش ۶۵
پند ۱۱۳	



یادداشت‌های پنج‌گانه	۵۴۰
جام ۹۲	پورچیست ۴۰۱
جاماسپ ۴۲۴-۴۲۰-۴۰۴	بی ۳۴۰
جشن ۶۳	ت
جفت ۹۲	تخشا ۱۷۳-۳۳
جگر ۹۲	تخشیدن ۳۳
جم ۱۰۵-۱۰۳-۹۲	تخم ۲۷۱
جه ۲۸۹	ترمشت ۱۴۵
جهان بین ۶۵	تکار ۳۳۹
جهمرز ۲۸۹	تم ۱۳۷
جیوه ۴۲	تن ۲۱۵
ج	تنافور ۳۸۱
چراغ(چرا) ۳۵۵	تندیس ۱۸۷
چریدن ۳۵۵	تنده ۱
چوبان ۴۳	تودن(تیدن) ۱
چه ۴۵	توانستن ۳۴۳-۲۹
چهر ۱۴۰-۷۷	توختن ۲۲۹-۲۲۸
چیدن ۳۹	تور ۳۹۴
چیر ۳۳۹	توزیدن ۲۲۹-۲۲۸
چینود ۳۵۳-۷۲	توش ۱۸۴-۲۹
خ	تهم ۲۱۱
خدو ۴۰	تهمتن ۲۱۲
خراس ۸۲	تهمورت ۴۳۱
خراستر ۱۵	تیشه - تش ۲۷
خرد ۴	ج
خرداد ۱۰۷-۱۰۶	جادو ۹۲





داشتن ۱۱۱	خروس ۳۷۷-۳۷۸
دام ۱۱۰	خروشیدن ۲۹۲-۳۷۷
دانستن ۵۵	خره ، خوره ۳۶۰
دُخت ۲۶۳-۲۷۰	خشم ۲۸-۸۴
دد ۱۱۰	خشنو(خشنود) ۴
درازانگل ۹۴	خفتن ۷۲
درز ۲۵۳	خنیده ۱۵۱
درزن ۲۵۳	خوار ۱۰۸
درزی ۲۵۳	خوار(لاشخوار) ۱۵۶
دُرسبید ۱۳۵-۲۴۵	خواری ۷
درشت ۲۹	خواستنه ۱۵۳
درنك ۹۴	خوالیگر ۱۵۶
درون(نان) ۱۸۰-۱۸۱	خواهر ۲۷۰
دُروند ۳۴	خور ۱۶۰
درویش ۱۹۴-۳۸۲	خورشید ۱۵۳-۱۶۰
دریا ۲-۳۵۴	خورشید چهر ۳۶۶
دربوش ۱۹۴	خونیرس ۳۹۴
دزد ۷۴	خویشتن ۶۸
دُزخیم ۷۹	خیش ۲۱۸
دست ۲	خیم ۷۹
دست(داوری) ۲۸۵	د
دستاس ۸۲	داد ۱۷۱
دستور ۲۸۴-۲۸۵	دادار ۵
دُشت ۷۷	دادن ۵
دشتان ۱۹۵	داره ۱۲۳



یادداشتهای پنج گانه

۵۴۴

رُستن ۵۰	دشتیاد ۷۸
رستم (رستم) ۲۱۱	دشخوار (دشوار) ۷۸
رشك ۱۰۶-۲۸	دشمن ۲۳۱-۷۰
رشكن ۱۰۶	دشنام ۷۸
رشكناك ۱۰۶	دغدو ۴۰۴-۴۰۱
رشن ۲۸۱	دل ۲۱۹-۱۲۰
رمه ۲۰۰	دمه ۳۵۴
روان ۸	دوختن (دوشیدن) ۴۰۴
رود ۵۰	دور ۱۶۶
روز ۶۴	دوزخ ۷۹-۱۹
روزنه ۶۴	دوست ۱۹
روستا ۱۲۷	دی ۳۵۳
رویدن ۲۱۱-۵۰	دیدن ۲۳
ریختن ۱۵۳	دیر ۹۴
ریش (زخم) ۱۶۲-۹۳	دین ۱۱۶-۱۱۵
ریوند ۲۰۸	دیه (ده) ۱۲۹
ز	دیو ۳۸
زدن ۱۶۶	ر
زدودن ۱۳۶	رادی ۶۱-۲۰
زرتشت ۳۹۶	راسپی ۱۷۶-۱۰۸
زره ۲	راست ۵۱
زفر ۱۶۰	رامش ۵۴
زم ۳۵۴	رد ۳۱
زمی (زمین) ۲۳۱	رده ۲۸۰
زن باره ۲۸۹	دزم ۲۸۰





ستورگاه ۵۴	زئیر (زئیل) ۲۸۶
ستی ۱۳۳	زئهار (زئهار) ۴۱۶-۳۲۰-۱۲۲
سخن ۳۶	زوت ۱۷۶
سراییدن ۱۳	زود ۲۲
سرخ ۳۵۰-۶۶	زور ۲۲
سرخاب ۶۶	زوش ۳۵۶
سرشك ۳۷۸	زه ۴۳
سرم (سلم) ۳۹۵	زیان ۹۴-۹۳
سروا ۱۵۷	زیستن ۷۹-۴۲
سرودن ۱۳	زیغ ۱۲۰
سروش ۱۳	ژ
سريت ۴۰۱	ژوبین ۱۳۴
سکال ۴۸	ژیوه ۴۲
سکالش ۴۸	ژی
سکالیدن ۴۸	سار (رنج) ۱۹۶
سنی ۱۳۴-۱۳۳	سار (سر) ۳۶۸
سو ۶۶	سام ۴۰۰
سود ۹۴-۲۲	سبخت ۱۲۱
سور ۱۸۱-۱۸۰	سپاه ۲۵۳
سورن ۱۲	سپهید ۲۴۵
سوشیانت ۲۰۳	سپیتمان ۳۹۷-۳۶۷
سیج (سیج-سبز) ۱۹۸	سپیتور ۴۳۱-۴۲۷-۴۲۶
ش	ستادن، استادن، ایستادن ۲۳۵
شاد ۳۵۰	ستاره ۲۳۰
شام ۲۳۸	ستودن ۶۲-۲۲



یادداشت‌های پنج گانه		۵۲۴
۱۶۴-۱۱۸-۲۳	کام، کامه	شایستن ۱۶۸-۸
۴۲۶	کپی	شب ۱۶۸
۲۷۰	کده	شبان ۱۱۴-۴۲
۸۸	کردن	شدن ۳
۱۴۷-۱۲۹	کشور	شرم ۴۳
۳۷۰	کنیز، کنیزك	شکستن ۳۷۸-۹۱
۸۰	کیوه‌رث	شناختن ۱۶۸-۵۵
۳۸۹-۱۶۵	کی	شهر ۱۶۸-۱۲۹
۲۵۷	کی آرش	شید ۴۲۵
۲۴۶	کی ایبوه	غ
۱۰۱	کیش	غلامبار ۳۵۳-۳۵۲
۲۴۶	کی کاوس	ف
۳۶۶	کی گشتاسپ	فر، فره، فرهی، فرمند، فرهمند، فرخنده،
۸۶	کین	فرخندگی ۳۶۰
۸۰	کیهان (جهان)	فرزان، فرزانه ۷۴-۵۵
گ		فرستاده ۳۲۷
۲۰۷-۵	گامیدن	فرشته ۳۲۷
۲۴۱	گاو	فرشوستر ۴۲۴-۴۲۰-۴۰۴
۳۰۷	گذر	فرمان ۱۴۳
۲۳۸	گردن	فرن ۴۰۱
۳۳۶-۲۶۷-۱۲۶	گوزمان	فروه (بسیار) ۳۲۸-۲۰۵
۲۷	گوزیدن	فریدون ۴۰۰
۴۰۰-۲۴۰	گوشاسپ	فریفتن ۳۶۵
۱۱۱	گرفتن	ك
۲۱۳	گرم	کاست ۱۲۱





مردم ۲۹۱-۲۹۰-۳۸	گربان ۲۳۸
مرده ریگ ۱۵۳	گریواره ۲۳۸
مرده‌ری ۱۵۳	گریوه ۲۳۸
مرك ۲۹۱	گزاردن ۳۹
مُرد ۲۰۴-۱۲۳	گزارش، گزاره ۳۹
مست شدن ۳۱۶	گزیدن ۳۹
مشت ۱۴۶	گستردن ۲۱۲
مغ ۶۱-۵۶	گسترهم ۲۱۲
من ۷۰	گشتاسپ ۲۴۰
منوچهر ۱۴۰	گشن ۲۵۷
موبد ۲۴۵-۶۱	گشن‌اشتر ۲۵۷
مه ۱۳۱	گشن‌بز ۲۵۷
مه، مهست، مهتر، مهتری، مهی ،	گشنسپ ۲۵۷
مهین ۵۶	گلشن ۵۴
مهیزد ۱۲۲	گله ۲۷
مهبر ۲۸۰-۲۷۹	گواژ، گواژه ۲۶
مهست ۳۷۹	گوشواره ۲۸۵
می ۳۱۶	گوهر ۷۱-۷۰
میزبان ۱۸۴	
میزد ۱۸۱-۱۸۰	ل
میزیدن ۲۵۹	لهراسپ ۳۳۹-۲۴۰
میش گشن ۲۵۷	
میغ ۲۳۴	م
مینو ۶۹	مادر ۲۷۰
	ماه ۲۳۰
	مچوس ۶۱
	مده ۲۷۸



یادداشتهای پنج ۳ آنها

۵۳۶

یادداشتهای پنج ۳ آنها	ن
۲۶۳-۱۳۸ وای	نام ۳۶۳
۳۹ وجر	نر ۲۸۹-۶۷
۳۹ وجرگر	نرسی ۴۲۶
۱۰۸ وخباب	نزد ۱۷۴
۱۰۸ وخبو	نزدیک ۱۷۴
۲۸۶-۱۴ وخبور	نسا ۱۴۹
۱۶۵ ورج	نساسالار ۱۴۹
۲۷۵ ورزاو	نشیم ۵۳
۳۸ ورزیدن	نشیمن ۵۳
۲۷۸ ورنج	نماز ۱
۳۵۴-۲۷۷-۱۴۱ وزیدن	نمیدن ۲۷۲-۱
۲۸۷-۳۸ وزیر	نوذر ۳۹۵
۴۴ ویده	نوشدارو ۱۶۷
۴۴ ویدیدن	نون ۲۶۰-۶۱
۱۲۴ ویر	نوه، نواده ۲۷۱
ویژ، ویژه، ویژگان، ویژش، اویژه	نویددادن ۱۱
۵۹ بویژه	نیاک ۲۷۱
۴۰۰-۱۵۴ ویونگهان	نیزه ۱۳۴
ه	نیوشیدن ۴۸
۴۰۲ هاوشت	و
۳۹۹-۳۶۷ هچتسپ	واج، واج، واژ، باز، واژه، باز، باج، ۲۶
۱۰۷ هر	واستریوشان سالار ۱۱۳
۳۲۰ هردار	واستریوشبذ ۱۱۳
۱۵ هزوان	وام ۱۲۲
۱۴۰-۷۷ هزیر	





هوش (مرگ) ۱۶۶-۱۶۷	هستن ۶
هوم ۱۶۷-۱۶۸	هشتن ۱۹۹
هیربد ۲۴۵-۲۶۰-۴۰۲	هفتان بُخت ۱۲۱
ی	هم ۱۱۰
یاسه، یاسا، یاسون ۱	هماوند ۱۸۵
یزدان بُخت ۱۲۲	همکام ۱۹
یوغ (یوخ) ۹۲	هنر ۲۱۴-۷۷-۷۶
	هور ۲۲۵-۱۵۹